

حیات صحابه

جلد ششم

مؤلف:

علامہ شیخ محمد یوسف کاندھلوی

مترجم:

مجیب الرحمن (رحیمی)

به همراه تحقیق احادیث کتاب توسط:

محمد احمد عیسی

(به همراه حکم بر احادیث بر اساس تخریجات علامه البانی)

عنوان کتاب:	حیات صحابه (جلد ششم)
عنوان اصلی:	حياة الصحابة
نویسنده:	علامه شیخ محمد یوسف کاندھلوی
مترجم:	مجیب الرحمن (رحیمی)
محقق یا مصحح:	محمد احمد عیسی
موضوع:	سیره و زندگی نامہ
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری
منبع:	کتابخانه عقیدہ www.aqeedeh.com



این کتاب از سایت کتابخانه عقیدہ دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب	۱
باب شانزدهم: بیانه‌های اصحاب	۱۹
نخستین بیانه محمد پیامبر خدا	۱۹
بیانه پیامبر در جمعه	۲۰
بیانه‌های پیامبر در غزوات	۲۲
بیانه پیامبر در یک غزوه	۲۲
بیانه پیامبر هنگامی که در حجر در غزوه تبوک پایین گردید	۲۲
بیانه دیگر پیامبر در تبوک	۲۳
بیانه پیامبر در وقتی که مکه فتح گردید	۲۳
بیانه دیگر پیامبر خدا در فتح مکه	۲۴
بیانه‌های آن حضرت در ماه رمضان	۲۵
بیانه بزرگ پیامبر در استقبال از رمضان به روایت سلمان	۲۵
بیانه پیامبر درباره مغفرت گناهان مسلمین در نخستین شب رمضان	۲۶
بیانه پیامبر درباره محبوس شدن شیاطین و قبول شدن دعاء در ماه رمضان	۲۶
بیانه پیامبر در تأکید نماز جمعه	۲۷
بیانه‌های پیامبر در حج	۲۸
بیانه‌های پیامبر درباره دجال، مسیلمه، یاجوج و ماجوج و خسف	۳۶
بیانه پیامبر درباره دجال به روایت ابن عمر	۳۶
بیانه پیامبر درباره دجال به روایت سفینه	۳۶
بیانه سوم از پیامبر درباره دجال	۳۷
بیانه طولانی پیامبر درباره دجال به روایت ابو امامه	۳۷

- بیانیه پیامبر ﷺ درباره ممنوع بودن مدینه و مکه به روی دجال ۳۹
- بیانیه پیامبر ﷺ درباره کسوف و دجال ۳۹
- بیانیه پیامبر ﷺ درباره مسیلمه کذاب ۴۱
- بیانیه پیامبر ﷺ درباره یاجوج و ماجوج و خسف ۴۱
- بیانیه پیامبر ﷺ درباره ذم غیبت ۴۲
- بیانیه پیامبر ﷺ درباره امر به معروف و نهی از منکر ۴۲
- بیانیه پیامبر ﷺ در تحذیر و هشدار از اخلاق بد ۴۳
- بیانیه پیامبر ﷺ در ترسانیدن از گناهان کبیره ۴۴
- بیانیه پیامبر ﷺ درباره شکر ۴۵
- بیانیه پیامبر ﷺ درباره خیر زندگی ۴۵
- بیانیه اش ﷺ در مورد پیشه نمودن زهد در دنیا ۴۶
- بیانیه پیامبر ﷺ درباره حشر ۴۸
- بیانیه اش ﷺ درباره قدر ۴۹
- بیانیه اش ﷺ درباره نفع قرابت و رشته داری اش ۵۰
- بیانیه اش ﷺ درباره والیان و حکام ۵۰
- بیانیه اش ﷺ درباره انصار ۵۱
- بیانیه های متفرقه پیامبر ﷺ ۵۲
- بیانیه های جامع پیامبر ﷺ (بیانیه جامع پیامبر ﷺ در تبوک) ۵۴
- بیانیه جامع دیگری از پیامبر ﷺ ۵۶
- بیانیه جامع دیگری از پیامبر ﷺ به روایت ابوسعید ۵۷
- بیانیه جامع پیامبر ﷺ به روایت عمر رضی الله عنه ۵۸
- آخرین بیانیه های پیامبر ﷺ ۵۹
- بیانیه پیامبر ﷺ از فجر تا مغرب ۶۱
- چگونگی پیامبر ﷺ در وقت ایراد بیانیه ۶۲
- بیانیه های خلیفه رسول خدا ﷺ ابوبکر صدیق رضی الله عنه ۶۲
- بیانیه هایش هنگامی که به خلافت برگزیده شد ۶۲
- بیانیه وی رضی الله عنه درباره تقوی و عمل برای آخرت ۶۶
- بیانیه دیگر ابوبکر رضی الله عنه درباره تقوی و عبرت گرفتن از کسانی که گذشته اند ۶۷

- بیانیه وی درباره تقوی و عبرت گرفتن از کسانی که گذشته‌اند به روایت طبری ۶۸
- بیانیه جامع دیگری از وی ۷۰
- بیانیه وی درباره حال کسی در آخرت که در دنیا به نعمت خداوند کفران می‌ورزد ۷۲
- بیانیه‌های متفرق وی ۷۳
- بیانیه‌های امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب ۷۵
- بیانیه‌اش هنگامی که از دفن ابوبکر فارغ گردید ۷۵
- بیانیه‌اش هنگام به دوش گرفتن خلافت ۷۶
- بیانیه وی در طرز شناختش از مردم و درباره امور دیگر ۷۶
- بیانیه وی در نهی از بالا بردن و مبالغه نمودن در مهرها و نهی از این قول: فلانی شهید است ۷۷
- بیانیه‌اش در نهی از صحبت و سخن گفتن در تقدیر ۷۸
- بیانیه وی در جایبه ۷۹
- بیانیه جامع عمر در جایبه ۸۰
- بیانیه وی در جایبه که در آن کلامی از پیامبر را روایت می‌کند ۸۳
- بیانیه وی در جایبه در سال عمواس هنگامی که خواست برگردد ۸۳
- دو بیانیه وی درباره ولایتش و بیان حق رعیتش بر وی ۸۴
- بیانیه وی در نصیحت رعیت و بیان حق رعیت بر وی ۸۵
- بیانیه پرشکوه وی درباره بیان نعمت‌های خداوند بر مسلمانان و ترغیب به شکر آن ۸۶
- بیانیه وی درباره روز احد ۸۹
- بیانیه‌های متفرقه وی ۹۰
- بیانیه‌های امیرالمؤمنین عثمان بن عفان ۹۶
- بیانیه‌های متفرقه وی ۹۷
- آخرین بیانیه وی ۱۰۱
- بیانیه‌های امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ۱۰۱
- نخستین بیانیه وی ۱۰۱
- بیانیه وی درباره خوبی خویشاوندان برای انسان ۱۰۲
- بیانیه وی وقتی که رمضان فرا می‌رسید ۱۰۳
- بیانیه وی درباره قبر و هول‌های آن ۱۰۳

- ۱۰۴.....بیانیه وی رضی الله عنه درباره دنیا، قبر و آخرت.....
- ۱۰۶.....بیانیه وی در تشییع جنازه.....
- ۱۰۸.....بیانیه وی رضی الله عنه درباره ترغیب به عمل برای آخرت.....
- ۱۰۹.....بیانیه وی رضی الله عنه بعد از واقعه نهروان.....
- ۱۱۰.....بیانیه وی رضی الله عنه درباره امر به معروف و نهی از منکر.....
- ۱۱۱.....بیانیه وی رضی الله عنه در کوفه.....
- ۱۱۱.....بیانیه بلیغ، نافع و جامع وی رضی الله عنه.....
- ۱۱۴.....بیانیه وی درباره اینکه به ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله چه نازل خواهد شد.....
- ۱۱۵.....بیانیه وی که در آن کلامی را از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند.....
- ۱۱۵.....بیانیه‌های وی در فضیلت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما.....
- ۱۱۷.....بیانیه‌های متفرقه وی رضی الله عنه.....
- ۱۱۹.....بیانیه‌های امیرالمؤمنین حسن بن علی رضی الله عنهما بیانیه‌اش بعد از وفات پدرش.....
- ۱۲۱.....بیانیه‌اش بعد از این که به خنجر زده شد.....
- ۱۲۱.....بیانیه‌اش هنگام مصالحه‌اش با معاویه.....
- ۱۲۲.....بیانیه امیرالمؤمنین معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنهما.....
- ۱۲۴.....بیانیه‌های امیرالمؤمنین عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما.....
- ۱۲۴.....بیانیه وی در موسم حج.....
- ۱۲۷.....بیانیه‌های متفرقه وی.....
- ۱۲۹.....بیانیه‌های عبدالله بن مسعود رضی الله عنه.....
- ۱۲۹.....بیانیه‌اش در پیش روی پیامبر صلی الله علیه و آله.....
- ۱۳۰.....بیانیه‌های متفرقه وی.....
- ۱۳۱.....بیانیه عتبه بن غزوان رضی الله عنه.....
- ۱۳۲.....بیانیه‌های حذیفه بن یمان رضی الله عنه.....
- ۱۳۳.....بیانیه ابوموسی اشعری رضی الله عنه.....
- ۱۳۳.....بیانیه ابن عباس رضی الله عنهما.....
- ۱۳۴.....بیانیه ابوهریره رضی الله عنه.....
- ۱۳۴.....بیانیه عبدالله بن سلام رضی الله عنه.....
- ۱۳۶.....بیانیه حسین بن علی رضی الله عنهما.....
- ۱۳۸.....بیانیه یزیدبن شجره رضی الله عنه.....

- ۱۳۹ بیانیه عمیر بن سعد رضی الله عنه
- ۱۴۰ بیانیه سعد بن عبیdqاری پدر عمیر رضی الله عنهما
- ۱۴۰ بیانیه معاذ بن جبل رضی الله عنه
- ۱۴۰ بیانیه ابودرداء رضی الله عنه
- ۱۴۳ باب هفدهم: پندها و اندرزه‌های اصحاب**
- ۱۴۳ باب پندها و اندرزه‌های اصحاب پندها و اندرزه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
- ۱۴۳ اندرز پرشکوه و بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای ابوذرقاری
- ۱۴۵ آیا می‌دانید، مثال هر یکی از شما و مثال خانواده و مال و عملش چطور است؟ ...
- ۱۴۷ پندها و اندرزه‌های امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه
- ۱۴۷ پندها و اندرزه‌های وی برای مردی
- ۱۴۸ هجده حکمت عمر رضی الله عنه
- ۱۴۹ مردان سه گونه‌اند و زنان هم سه گونه‌اند
- ۱۴۹ پند و نصیحتش برای احنف بن قیس
- خداوند بندگانمی دارد که باطل را با دوری از آن می‌میرانند و حق را به ذکر آن زنده می‌کنند
- ۱۵۰ پندها و اندرزه‌های متفرقه وی
- ۱۵۲ پندها و اندرزه‌های امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه
- ۱۵۲ پند و اندرزش برای عمر رضی الله عنه
- ۱۵۲ علی رضی الله عنه و بیان حقیقت خیر در موعظه‌ای
- پند و اندرزش برای پسرش حسن رضی الله عنه بعد از اینکه به خنجر زده شد و اندرزه‌های دیگر
- ۱۵۲ وی
- ۱۵۳ پندها و اندرزه‌های ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه
- ۱۵۳ پند و اندرزش برای لشکرش
- ۱۵۴ وصیت وی بعد از این که به طاعون مبتلا گردید و قولش درباره قلب مؤمن
- ۱۵۴ پندها و اندرزه‌های معاذ بن جبل رضی الله عنه
- ۱۵۵ پندها و اندرزه‌های عبدالله بن مسعود رضی الله عنه
- ۱۶۰ پندها و اندرزه‌های سلمان فارسی رضی الله عنه
- ۱۶۱ پندها و اندرزه‌های ابودرداء رضی الله عنه
- ۱۶۷ پندها و اندرزه‌های ابوذرقاری رضی الله عنه

- ۱۶۸ پندها و اندرزهای حذیفه بن یمان رضی الله عنه
- ۱۶۸ مرده زنده‌ها
- ۱۶۹ پندها و اندرزهایش در فتنه و امور دیگر
- ۱۷۰ پندها و اندرزهای ابی بن کعب رضی الله عنه
- ۱۷۱ پندها و اندرزهای زید بن ثابت رضی الله عنه
- ۱۷۲ پندها و اندرزهای عبدالله بن عباس رضی الله عنهما
- ۱۷۳ پندها و اندرزهای عبدالله بن عمر رضی الله عنهما
- ۱۷۳ پندها و اندرزهای عبدالله بن زبیر رضی الله عنه
- ۱۷۴ پندها و اندرزهای حسن بن علی رضی الله عنهما
- ۱۷۴ پندها و اندرزهای شداد بن اوس (رضی الله تعالی عنه)
- ۱۷۵ پندها و اندرزهای جندب بجلی رضی الله عنه
- ۱۷۵ پندها و اندرزهای ابوامامه (رضی الله تعالی عنه)
- ۱۷۵ پند و اندرز وی در یک جنازه
- ۱۷۷ پند و اندرز وی برای تعدادی که نزدش داخل گردیدند
- ۱۷۸ پندها و اندرزهای عبدالله بن بُسر (رضی الله تعالی عنه)

باب هجدهم: تأییدات و مدهای غیبی برای اصحاب

- ۱۷۹ مدد ملائک امداد اصحاب با ملائک در روز بدر
- ۱۸۲ امداد و کمک اصحاب توسط ملائک در روز حنین
- ۱۸۲ امداد و کمک اصحاب توسط ملائک در روز احد و روز خندق
- ۱۸۳ ملائک و اسیر نمودن کفار و جنگیدن آنان
- ۱۸۳ انجام این عمل در روز بدر
- ۱۸۷ اذیت رسانیدن جبریل برای تمسخر کنندگان در مکه
- ۱۸۹ ملک و فریادرسی ابومعلق یکی از اصحاب
- ۱۹۰ ملک و فریاد رسی زید بن حارثه
- ۱۹۰ اصحاب و دیدن ملائک عایشه رضی الله عنها و برخی انصار و دیدن جبریل علیه السلام
- ۱۹۱ یک انصاری و دیدن جبریل و صحبت همراهش
- ۱۹۱ عبدالله بن عباس و دیدن جبریل نزد پیامبر علیهما السلام
- ۱۹۲ عرباض بن ساریه و دیدن ملکی در مسجد دمشق
- ۱۹۳ سلام ملائک بر اصحاب و مصافحه‌شان با آنان

- ۱۹۳ صحبت با ملائک
- ۱۹۳ شنیدن کلام ملائک
- ۱۹۴ صحبت ملائک به زبان اصحاب صحبت ملائک به زبان عمر رضی الله عنه
- ۱۹۴ حرف زدن ملائک به زبان ابو مفضل در محاصره بهر سیر
- ۱۹۵ نزول ملائک هنگام قرآن خواندن آنان
- ۱۹۶ ملائک و به عهده گرفتن غسل دادن جنازه‌های ایشان
- ۱۹۷ ملائک و غسل دادن حنظله شهید رضی الله عنه
- ۱۹۷ ملائک و غسل دادن سعد بن معاذ
- ۱۹۸ ملائک و اکرام و عزت جنازه‌های ایشان
- ۱۹۸ احترام و عزت ملائک برای پدر جابر رضی الله عنه
- ۱۹۸ عزت و اکرام‌شان برای سعد بن معاذ
- ۱۹۹ رعب و وحشت در قلب‌های دشمنان
- ۱۹۹ رعب و وحشت معاویه بن حیده
- ۲۰۰ رعب و وحشت مشرکان در روز حنین
- ۲۰۰ گرفت دشمنان
- ۲۰۰ باز نگه داشته شدن سراقه بن مالک از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و همراهش در هجرت
- ۲۰۲ هلاک گردانیدن اربد بن قیس و عامر بن طفیل
- ۲۰۳ شکست دشمنان با پرتاب سنگریزه‌ها و خاک
- ۲۰۳ شکست‌شان با انداختن ریگ توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز حنین
- ۲۰۴ شکست‌شان با ریگ انداختن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز بدر
- ۲۰۵ اندک نمودار شدن دشمنان در چشم‌هایشان
- ۲۰۵ نصرت به باد صبا
- ۲۰۶ در زمین فرو رفتن دشمنان و هلاک گردیدن‌شان
- ۲۰۷ از بین رفتن بینایی به دعاء‌هایشان
- ۲۰۷ گرفت بینایی جوانانی از قریش به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز حدیبیه
- ۲۰۷ از بین رفتن بینایی مردی به دعای علی رضی الله عنه
- ۲۰۸ از بین رفتن بینایی چشم زنی به دعای سعید بن زید
- ۲۰۹ از بین رفتن چشم مردی به سبب دعای بدش بر حسین بن علی رضی الله عنه
- ۲۰۹ عودت بینایی به دعاء‌هایشان

- ۲۰۹ برگردیدن بینایی گروهی از قریش به دعای پیامبر ﷺ
- ۲۱۰ برگردیدن چشم قتاده به دعای پیامبر ﷺ در روز احد
- ۲۱۱ رفتن درد و اذیت از چشم بعضی اصحاب به دعاء و فعل پیامبر ﷺ
- ۲۱۲ برگردیدن بینایی زئیره
- ۲۱۲ لرزش اطاق‌های دشمنان به تهلیل و تکبیر لرزش اطاق هرقل روم
- ۲۱۸ لرزش حمص با ساکنان رومی اش
- ۲۱۸ رسیدن صدا به نقاط دور دست
- ۲۱۸ رسیدن صدای عمر به نقطه دور دست و شنیدن آن توسط ساریه و لشکرش
- ۲۲۰ رسیدن صدای ابوقرصافه به نقاط دور دست
- ۲۲۰ اصحاب و شنیدن آوازهای غیبی
- ۲۲۰ اصحاب و شنیدن آواز غیبی هنگام غسل دادن پیامبر ﷺ
- ۲۲۱ ابوموسی و شنیدن آواز غیبی در یک سربه بحری
- ۲۲۱ مردم و شنیدن آواز غیبی که در روز وفات ابن عباس قرآن تلاوت می نمود
- ۲۲۲ کمک جن و صداهای غیبی
- ۲۲۲ خریم بن فاتک و شنیدن آواز جن که وی را به طرف ایمان دعوت می کرد
- ۲۲۵ جن و آوردن خبر نبوت پیامبر ﷺ برای سوادبن قارب
- ۲۲۹ جن و آوردن خبر نبوت پیامبر ﷺ برای عباس بن مرداس
- ۲۳۱ جن و آوردن خبر بعثت پیامبر ﷺ برای زنی در مدینه
- ۲۳۱ جن و آوردن خبر پیامبر ﷺ برای زن کاهنی در اطراف شام
- ۲۳۲ قصه دیگری در این باره که برای مردی اتفاق افتاده بود
- ۲۳۲ شیطان و تحریک قریش علیه پیامبر ﷺ و یارانش
- ۲۳۳ مردانی از خنعم و شنیدن خبر پیامبر ﷺ از هاتف جنی
- ۲۳۴ تمیم داری و شنیدن صدای غیبی جن
- ۲۳۵ اسلام آوردن حجاج بن علاط به سبب شنیدن آواز غیبی جن
- ۲۳۶ نجات یافتن جماعتی از مسلمانان به فضل یک جن
- ۲۳۶ جن‌ها و تأیید مسلمانان در غزوه خیبر
- ۲۳۷ تسخیر جن و شیطان‌ها
- ۲۳۷ پیامبر ﷺ و گرفتن شیطان و جن
- ۲۳۷ معاذ و گرفتن شیطانی در زمان پیامبر ﷺ

- ۲۳۹..... ابوهریره و ابویوب و گرفتن شیطانی در زمان پیامبر ﷺ
- ۲۴۰..... عمر ﷺ و بر زمین افکندن یک جن و در زنجیر انداختن شیطانها در امارتش ...
- ۲۴۲..... ابن زبیر و راندن مردی از جن
- ۲۴۳..... اصحاب و شنیدن صداهای جمادات
- ۲۴۳..... ابوذر ﷺ و شنیدن تسبیح سنگریزه در دست پیامبر ﷺ و در دست بعضی اصحاب.
- ۲۴۴..... ابن مسعود و شنیدن تسبیح طعام
- ۲۴۵..... اصحاب و شنیدن صدای گریه تنه درخت خرما به سوی پیامبر ﷺ
- ۲۴۶..... سلمان و ابودرداء رضی الله عنهما و شنیدن تسبیح کاسه طعام
- ۲۴۷..... عبدالله بن عمرو و شنیدن صدای آتش
- ۲۴۷..... اصحاب و شنیدن صدای اهل قبرها عمر و شنیدن صدای جوان عابد و پرهیزگار ..
- ۲۴۸..... عمر ﷺ و شنیدن صحبت اهل بقیع غرقد
- ۲۴۹..... اصحاب و دیدن عذاب گرفتاران در شکنجه و تعذیب
- ۲۴۹..... صحبت آنان بعد از مرگ قصه سخن زدن زیدبن خارجه ﷺ
- ۲۵۲..... زنده نمودن مردگان
- ۲۵۲..... قصه زن مهاجر و پسرش در این باره
- ۲۵۳..... آثار زندگی در شهیدان شان قصه شهیدان احد در این باره
- ۲۵۶..... بیرون شدن بوی مشک از قبرهایشان
- ۲۵۶..... بیرون شدن بوی مشک از قبر سعد بن معاذ ﷺ
- ۲۵۷..... بلند شدن کشته شدگان شان به سوی آسمان بلند شدن عامر بن فهیره ﷺ
- ۲۵۸..... حفاظت مرده هایشان
- ۲۵۸..... حفاظت جسد خبیب بن عدی ﷺ
- ۲۵۹..... حفاظت جسد علاء بن حضرمی ﷺ
- ۲۶۰..... حفاظت جسد عاصم بن ثابت بن ابی الأفلح ﷺ
- ۲۶۰..... گردن نهادن درندگان برای آنان و صحبت شان با آنان
- ۲۶۰..... خطاب پیامبر ﷺ برای گرگان و گردن نهادن آنان برای وی
- ۲۶۱..... گردن نهادن شیر برای سفینه آزاد کرده پیامبر ﷺ
- ۲۶۳..... گردن نهادن شیر برای ابن عمر
- ۲۶۳..... صحبت عوف بن مالک با شیر
- ۲۶۴..... صحبت نمودن گرگ با شبانی، و رسانیدن خبر پیامبر ﷺ برایش

- ۲۶۵ مسخر ساختن بحرها برای شان
- ۲۶۵ تسخیر نیل مصر برای عمر رضی الله عنه
- ۲۶۶ تسخیر بحر برای ابوریحانه رضی الله عنه
- ۲۶۶ تسخیر بحر برای علاء بن حضرمی رضی الله عنه
- ۲۶۹ تسخیر دجله برای مسلمانان در فتح مدائن
- ۲۷۲ اطاعت آتش از آنان اطاعت آتش از تمیم داری رضی الله عنه
- ۲۷۳ روشنی برای شان
- ۲۷۳ روشنی برای حسن و حسین رضی الله عنهما
- ۲۷۴ روشنایی شاخه خرما برای قتاده بن نعمان رضی الله عنه
- ۲۷۵ روشنایی برای اُسَیدبن حُصَیر و عَبَّادبن بَشْر
- ۲۷۶ روشنی انگلستان حمزه بن عمرو اسلمی
- ۲۷۶ روشنایی عصا برای ابوعبس رضی الله عنه
- ۲۷۷ روشنایی تازیانه برای طفیل بن عمرو دوسی رضی الله عنه
- ۲۷۸ سایه نمودن ابرها بر آنان
- ۲۷۸ فرود آمدن باران به دعاهايشان
- ۲۷۸ فرود آمدن باران به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
- ۲۸۰ فرود آمدن باران به دعای عمر رضی الله عنه
- ۲۸۲ فرود آمدن باران به دعای معاویه و یزیدبن اسود جرشى رضی الله عنه
- ۲۸۳ فرود آمدن باران به دعای انس رضی الله عنه
- ۲۸۳ فرود آمدن باران به دعای حجر بن عدی رضی الله عنه
- ۲۸۳ فرود آمدن باران بر مردگان قبیله‌ای از انصار به سبب دعای سابقه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
- ۲۸۳ برای شان در این مورد
- ۲۸۴ آب دادن توسط دلوی از آسمان
- ۲۸۴ برکت در آب
- ۲۸۴ برکت در آب به سبب دست گذاشتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن و انداختن آب از دهانش در آن
- ۲۸۴ آن
- ۲۸۶ برکت در آب به سبب انداختن آن در ظرف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
- ۲۸۷ برکت در آب به سبب شستن روی و دست‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن
- ۲۸۸ برکت در آب به سبب دست کشیدن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر ظرف آن

- برکت در آب به سبب انداختن سنگریزه‌هایی که رسول خدا ﷺ آن‌ها را با دست خود مالیده بود..... ۲۸۹
- برکت در آب به سبب نوشیدن حسین بن علی رضی الله عنه از آن..... ۲۸۹
- برکت طعام در غزوات برکت طعام در غزوات به دعای پیامبر ﷺ..... ۲۹۰
- برکت در طعام به سبب دست گذاشتن پیامبر ﷺ در آن هنگام حفر خندق..... ۲۹۲
- برکت در طعام‌شان در اقامت..... ۲۹۳
- برکت در کاسه شوربایی که برای پیامبر ﷺ آورده شد..... ۲۹۳
- برکت در طعامی که پیامبر ﷺ برای اهل صفا ساخته بود..... ۲۹۳
- برکت در طعامی که فاطمه برای پدرش رضی الله عنه تقدیم نمود..... ۲۹۵
- برکت در غله جات و میوه جات برکت در روغن و جو در قصه ام‌شریک..... ۲۹۶
- برکت در نیمه و سق جوی که پیامبر ﷺ برای مردی اعطاء نموده بود..... ۲۹۷
- برکت در جوی که پیامبر ﷺ برای نوفل بن حارث داده بود..... ۲۹۸
- برکت در یک رف جوی که بعد از وفات پیامبر ﷺ نزد عایشه باقی مانده بود..... ۲۹۸
- برکت در خرمایی که پدر جابر گذاشته بود به سبب دعای پیامبر ﷺ..... ۲۹۸
- برکت در خرما در حفر خندق..... ۲۹۹
- برکت در هفت خرما در غزوه تبوک..... ۲۹۹
- برکت در توشه دان خرمایی که پیامبر ﷺ برای ابوهریره داده بود..... ۳۰۰
- برکت در میوه‌های انس به فضل دعای پیامبر ﷺ..... ۳۰۱
- برکت در شیر و روغن..... ۳۰۱
- برکت در روغن ام مالک بهزی انصاری..... ۳۰۲
- برکت در روغن ام اوس بهزی..... ۳۰۳
- برکت در روغن ام سلیم..... ۳۰۳
- برکت در روغن ام شریک..... ۳۰۴
- برکت در روغن حمزه بن عمرو اسلمی..... ۳۰۵
- برکت در گوسفند خباب بن ارت به سبب دوشیدن پیامبر ﷺ..... ۳۰۶
- برکت در گوشت برکت در گوشت مسعودبن خالد..... ۳۰۶
- برکت در گوشت خالدبن عبدالعزی..... ۳۰۷
- آمدن روزی از جایی که گمانش نمی‌رود..... ۳۰۷
- آمدن روزی به پیامبر ﷺ از آسمان..... ۳۰۷

- ۳۰۸..... روزی داده شدن اصحاب به یک حیوان بحری بزرگ بعد از گرسنگی شدید
- ۳۱۰..... روزی داده شدن یک صحابی و زنش از جایی که گمان نمی کردند
- ۳۱۲..... روزی داده شدن پیامبر ﷺ، ابوبکر و خانواده‌ای از اعراب از جایی که گمان نمی کردند
- ۳۱۳..... روزی داده شدن پیامبر ﷺ و ابوبکر از گوسفندی که قچ بر آن نجسته بود
- ۳۱۳..... روزی داده شدن خباب با گروهی که همراهش بودند از جایی که گمان نمی کردند
- ۳۱۴..... رسیدن انگور برای خبیب بن عدی در زندان از جایی که گمان نمی کرد
- ۳۱۴..... روزی داده شدن دو صحابی از جایی که گمان نمی کردند
- ۳۱۴..... سیراب شدن شان به نوشیدن در خواب
- ۳۱۴..... قصه عثمان بن عفان رضی الله عنه در این باره
- ۳۱۵..... آمدن مال از جایی که گمان نمی شود
- ۳۱۵..... آمدن مال برای مقداد بن اسود از جایی که گمان نمی نمود
- ۳۱۵..... آمدن مال برای سائب بن اقرع و مسلمانان از جایی که گمان نمی کردند
- ۳۱۶..... قصه ابوامامه باهلی در این باره
- ۳۱۷..... برکت در اموال
- ۳۱۷..... برکت در مالی که پیامبر ﷺ برای سلمان داد تا خودش را آزاد سازد
- ۳۱۸..... برکت در مال عروه باریقی به سبب دعای پیامبر ﷺ برایش
- ۳۱۸..... برکت در مال عبدالله بن هشام به دعای پیامبر ﷺ برایش
- ۳۱۹..... درست شدن دردها و برطرف شدن مریضی‌ها
- ۳۱۹..... تندرست شدن عبدالله بن انیس از زخمی به سبب دم انداختن پیامبر ﷺ در آن
- ۳۱۹..... تندرست شدن مخلد بن عقبه از غده‌اش به سبب دم انداختن پیامبر ﷺ در آن
- ۳۱۹..... تندرست شدن ابیض بن حمال از مرض قوبا به سبب دست کشیدن پیامبر ﷺ بر آن و دعایش برای وی
- ۳۱۹..... تندرست شدن رافع بن خدیج از دردی که به شکمش رسیده بود به سبب دست کشیدن پیامبر ﷺ بر آن
- ۳۲۰..... تندرست شدن علی از دردش به سبب دعای پیامبر ﷺ برایش
- ۳۲۰..... حنظله بن حذیم و درست ساختن مرض‌ها به سبب برکتی که از پیامبر ﷺ به دست آورده بود
- ۳۲۱..... تندرست شدن شتر عبدالله بن قرط به دعایش

- از بین رفتن اثر زهر ۳۲۲
- خالد بن ولید و نوشیدن زهر و از بین رفتن اثر آن ۳۲۲
- از بین رفتن اثر گرمی و سردی ۳۲۳
- از بین رفتن اثر گرمی و سردی از علی به سبب دعای پیامبر ﷺ برایش ۳۲۳
- از بین رفتن اثر سردی از صحابه به دعای پیامبر ﷺ در شی ۳۲۴
- رفتن اثر گرسنگی ۳۲۵
- قصه فاطمه رضی الله عنها در این باره ۳۲۵
- رفتن اثر پیری ۳۲۵
- رفتن اثر پیری از ابوزید انصاری به دعای پیامبر ﷺ برایش ۳۲۵
- رفتن اثر پیری از روی قتاده بن ملحان به سبب دست کشیدن پیامبر ﷺ بر آن ۳۲۶
- رفتن اثر پیری از نابغه جعدی به سبب دعای پیامبر ﷺ برایش ۳۲۷
- از بین رفتن اثر مصیبت ۳۲۸
- قصه ام اسحاق رضی الله عنه در این باره ۳۲۸
- حفاظت از باران به دعا ۳۲۹
- شمشیر گردیدن شاخه درخت ۳۲۹
- برگردیدن شراب به سرکه به سبب دعا ۳۲۹
- نجات اسیر از حبس ۳۳۰
- قصه عوف بن مالک اشجعی رضی الله عنه در این باره ۳۳۰
- آنچه نافرمانان را به سبب اذیت ایشان رسید ۳۳۱
- آنچه دو تن از اصحاب را به سبب نافرمانی پیامبر ﷺ رسید ۳۳۱
- آنچه جهجاه غفاری را به سبب اذیت عثمان رضی الله عنه رسید ۳۳۲
- آنچه برای مردی که سعد را در روز قادسیه اذیت نموده بود رسید ۳۳۲
- آنچه در این باره در مورد سعد گذشت ۳۳۳
- آنچه زیاد بن ابیه را به دعای ابن عمر رسید ۳۳۴
- آنچه برای اذیت کننده حسین بن علی رسید ۳۳۴
- تغییراتی که در نظام جهان به سبب قتل آنان پدیدار گردید ۳۳۵
- فرود آمدن خون تازه در سال اتحاد ۳۳۵
- دیدن خون در زیر سنگریزه‌ها روز کشته شدن حسین ۳۳۶
- سرخ گردیدن آسمان و کسوف آفتاب در روز کشته شدن حسین ۳۳۶

- ۳۳۷ نوحه جن بر کشته شدگان شان.
- ۳۳۷ نوحه جن بر عمر رضی الله عنه.
- ۳۳۸ نوحه جن بر حسین بن علی رضی الله عنهما.
- ۳۳۸ اصحاب و دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب.
- ۳۳۸ ابوموسی و دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب.
- ۳۳۹ عثمان و دیدن صلی الله علیه و آله در خواب.
- ۳۴۰ علی و دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب.
- ۳۴۰ حسن بن علی و دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب.
- ۳۴۱ ابن عباس و دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب.
- ۳۴۲ اصحاب و دیدن یک دیگرشان در خواب.
- ۳۴۲ عباس و فرزندش عبدالله و در خواب دیدن عمر رضی الله عنه.
- ۳۴۲ ابن عمر و انصاری و در خواب دیدن عمر رضی الله عنه.
- ۳۴۳ عبدالرحمن بن عوف و دیدن عمر رضی الله عنه در خواب.
- ۳۴۳ عبدالله بن سلام و در خواب دیدن سلمان رضی الله عنه.
- ۳۴۴ عوف بن مالک و در خواب دیدن عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه.
- ۳۴۴ عبدالله بن عمرو بن حرام و در خواب دیدن مبشر بن عبدالمنذر.
- ۳۴۷ باب نوزدهم: اسباب نصرت غیبی برای اصحاب**
- ۳۴۷ تحمل بدی و سختی ها.
- ۳۴۷ حدیث ابن عوف درباره این که اصحاب، خیر را در مکروه و سختی ها یافتند.
- ۳۴۸ نامه ابوبکر رضی الله عنه برای خالد رضی الله عنه در این باره.
- ۳۴۹ به جا آوردن فرمان با وجود مخالفتش با ظاهر.
- ۳۵۱ توکل به خداوند تعالی و تکذیب اهل باطل.
- ۳۵۱ قصه امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه در این باره با یک ستاره شناس.
- ۳۵۲ طلب عزت به آنچه خداوند به سبب آن عزت داده است.
- ۳۵۲ قصه های امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب در این باره.
- ۳۵۴ رعایت اهل ذمه در حال عزت.
- ۳۵۵ عبرت گرفتن از حال کسی که امر خداوند تبارک و تعالی را ترک نموده است.
- ۳۵۵ خالص گردانیدن نیت برای خداوند تعالی و اراده آخرت.

- ۳۵۵ قول معاذ برای عمر رضی الله عنه در این باره
- ۳۵۶ قصه عامربن عبدالقیس در این باره
- ۳۵۶ گواهی سعد و جابر درباره عساکر قادسیه
- ۳۵۷ قول عمر رضی الله عنه درباره کسی که زیورات و شمشیر کسری را برایش آورد
- طلب نصرت از خداوند تعالی و هم چنان طلب نصرت توسط قرآن عظیم و اذکار
۳۵۷
- نامه عمر بن الخطاب برای عمرو بن العاص رضی الله عنه درباره طلب نصرت از خداوند تعالی ۳۵۷
- نامه ابوبکر رضی الله عنه برای امیران ارتش در شام در این باره ۳۵۸
- مسلمانان و طلب نصرت توسط قرآن عظیم در روز قادسیه ۳۵۹
- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تعلیم دادن طلب نصرت و کمک توسط آیت‌های قرآن عظیم برای
یارانش ۳۶۰
- سعد و دستور دادن مردم به نصرت خواستن توسط تکبیر و حوقله در روز قادسیه ... ۳۶۰
- طلب نصرت به موی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۳۶۱
- مسابقه در فضایل ۳۶۱
- حقیر شمردن زیبایی و زینت دنیا ۳۶۲
- قصه مغیره بن شعبه با پادشاه فارس ذوالحاجین در این باره ۳۶۲
- قصه ربیع، حذیفه و مغیره رضی الله عنه با رستم در این باره در قادسیه ۳۶۲
- عدم توجه به کثرت دشمن و آنچه نزد وی هست ۳۶۶
- قول ثابت بن اقرم برای ابوهیره روز موته در این باره ۳۶۶
- نامه ابوبکر برای عمرو بن العاص رضی الله عنه در این باره ۳۶۷
- قول خالد بن ولید برای مردی در روز یرموک در این باره ۳۶۷
- آنچه دشمنان درباره غلبه اصحاب بر ایشان گفته‌اند ۳۶۸
- قول مردی از مرتدین درباره شجاعت اصحاب رضی الله عنهم ۳۶۸
- قول حکمران اسکندریه برای عمرو بن العاص رضی الله عنه در این باره ۳۶۸
- قول مردی از بزرگان روم برای هرقل درباره انگیزه‌های غلبه اصحاب ۳۷۰
- توصیف مردی از نصاری عرب از اصحاب در پیش روی فرمانده دمشق ۳۷۰
- توصیف یک عرب نصرانی از اصحاب در پیش روی قُبْلُار ۳۷۱
- توصیف جاسوس فارسی از اصحاب در پیش روی رستم ۳۷۱
- توصیف رومی از اصحاب در پیش روی هرقل ۳۷۲

- قول پادشاه چین درباره اصحاب ۳۷۳
- مصطلح الحديث مقدمه** ۳۷۷
- تعريفاتى ابتدائى ۳۷۸
- خبر ۳۷۹
- بخش اول: تقسيم خبر به اعتبار رسيدن آن برای ما مبحث اول: خبر متواتر: ۳۷۹
- بخش دوم: خبر مقبول مبحث اول: اقسام مقبول: ۳۸۱
- شرح و مفهوم اين اقوال محدثين: ۳۸۲
- (هذا حديث صحيح) يا (هذا حديث غير صحيح)، «اين حديث صحيح است» يا «اين حديث صحيح نيست» ۳۸۲
- مراتب حديث صحيح: ۳۸۲
- هدف از شرط شيخين: ۳۸۲
- شرح و هدف اين اقوال محدثين: (حديث صحيح الإسناد) يا (حسن الإسناد) ۳۸۳
- هدف اين قول امام ترمذى و غير وى: (حديث حسن صحيح) ۳۸۴
- بخش سوم: خبر مردود خبر مردود، اقسام و اسباب رد آن: ۳۸۵
- مبحث اول: ضعيف ۳۸۵
- انواع افتادن و سقوط: ۳۸۵
- حكم روايت مدلس: ۳۸۸
- مبحث سوم: مردود به سبب طعن در راوى ۳۸۸
- اسباب طعن در راوى: ۳۸۸
- شاذ و محفوظ: ۳۹۰
- جهالت به حالت راوى: ۳۹۱
- بدعت: ۳۹۱
- حكم روايت مبتدع: ۳۹۱
- حكم روايت وى (مختلط): ۳۹۲
- ۱ - حديث قدسى: ۳۹۲
- ۲ - حديث مرفوع: ۳۹۳
- ۳ - حديث موقوف: ۳۹۴
- ۴ - مقطوع: ۳۹۴
- مبحث دوم: انواع ديگرى كه در ميان مقبول و مردود مشترك است ۳۹۴

۳۹۵.....	مراتب جرح و تعدیل
۳۹۶.....	مراتب جرح و الفاظ آن:
۳۹۶.....	حکم این مراتب:

باب شانزدهم:

بیانه‌های اصحاب

چگونه پیامبر ﷺ و یارانش مردم را در جمعه‌ها، جماعت‌ها، حج، غزوات و همه حالات مخاطب قرار می‌دادند، و آنان را به انجام اوامر - اگر چه مخالف مشاهده‌ها و تجربه‌ها می‌بود - ترغیب و تشویق می‌نمودند؟ و چگونه آنان را به زهد در دنیا و لذت‌های زودگذر آن رهنمون می‌شدند، و به آخرت و لذت‌های باقی آن ترغیب می‌کردند؟ انگار که آنان امت اسلامی را، اعم از غنی و فقیر، خاص و عامش، بر امتثال اوامر خداوند و پیامبرش، با بذل نفس‌هایشان و انفاق اموال‌شان استوار می‌ساختند، و نمی‌گذاشتند که آنان در اموال فانی و متاع‌های زایل شدنی مصروف گردند و فرو روند.

نخستین بیانه محمد پیامبر خدا ﷺ

بیهقی از ابوسلمه بن عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: نخستین بیانه‌ای که رسول خدا ﷺ در مدینه ایراد نمود، این بود که در میان ایشان برخاست، و پس از حمد و ثنای خداوند طوری که سزاوار و شایسته اوست، گفت: «اما بعد، ای مردم برای نفس‌هایتان اعمال نیک تقدیم نمایید. بدانید، به خدا سوگند، که هر یکی از شما خواهد مرد و گوسفندانش را بدون شبان رها خواهد نمود، و بعد از آن پروردگارش - که ترجمانی ندارد و نه هم بازدارنده‌ای وجود دارد که از وی باز دارد - برایش می‌گوید: آیا رسولم نزدت نیامد و برایت ابلاغ نکرد، و برایت مال ندادم، و بر تو فضل ننمودم؟ پس برای نفست چه تقدیم داشتی؟ آنگه وی به‌سوی راست و چپ می‌نگرد و چیزی را نمی‌بیند، باز به‌سوی پیش رویش نگاه می‌کند و جز جهنم، چیزی را نمی‌بیند. کسی که می‌تواند رویش را از آتش ولو به پاره‌ای خرمایی نگه دارد، باید این کار را بکند، و کسی که این را نمی‌یابد به حرف نیکویی این عمل را انجام دهد، چون در بدل هر نیکی ده چند، تا هفت صد چند پاداش داده می‌شود. و سلام بادا بر رسول خدا، و رحمت خدا بادا بر وی و برکت‌هایش»^۱

۱- در این هشام آمده: والسلام علیکم وعلی رسول‌الله.

بعد از آن بار دیگر رسول خدا ﷺ بیانیه‌ای ایراد نمود و گفت: «ستایش از آن خداست. وی را می‌ستایم و از وی استعانت می‌جویم. به خداوند از شر نفس‌هایمان و بدی اعمال‌مان پناه می‌بریم. کسی را که خداوند هدایت نماید، گمراه کننده‌ای برایش نیست، و کسی را که گمراه نماید، هدایت کننده‌ای برایش نیست. و شهادت می‌دهم که معبود بر حقی جز خداوند واحد و لاشریک وجود ندارد. بهترین سخن کتاب خداست، کسی که خداوند قرآن را در سینه‌اش مزین و محبوب سازد، و بعد از کفر وی را وارد اسلام نماید و این کتاب را از دیگر سخنان مردم برایش برگزیند کامیاب شده است. چون این نیکوترین و بلیغ‌ترین سخن هاست. کسی که خداوند را دوست می‌دارد، دوستش بدارید. خداوند را از عمق دل‌هایتان دوست بدارید. در کلام خدا و ذکرش سستی نکنید، و قلب‌هایتان از آن سخت نگرده، چون (خداوند از هر چه می‌آفریند) چیزی را انتخاب می‌نماید و برمی‌گزیند، و (خداوند) آن را بهترین اعمال، بهترین عبادت، نیکوترین سخن و بهتر از هر آنچه از حلال و حرام برای مردم داده شده نامیده است. پس خداوند را عبادت کنید، به وی چیزی را شریک نیاورید، و از وی به حق بترسید. به خداوند راست بگویید، البته به بهترین سخنانی که با دهان خویش می‌گویید، و به رضای خداوند در میان‌تان دوستی کنید. اگر عهد خداوند نقض شود غضب می‌گردد، سلام بادا بر شما و رحمت خدا و برکت هایش»^۱، این طریق مرسل است، این چنین دارالبدایه (۳/۲۱۴) آمده، و ابن عساکر از انس رضی الله عنه نخستین بیانیه‌ای را که رسول خدا ﷺ ایراد نموده، به الفاظ دیگری به شکل خلاصه چنان که گذشت روایت نموده است.

بیانیه پیامبر ﷺ در جمعه

ابن جریر (۲/۱۱۵) از سعید بن عبدالرحمن جمحی روایت نموده که: رسول خدا ﷺ در اولین نماز جمعه‌ای که در مدینه در بنی سالم بن عوف گزارده خطبه‌ای ایراد نمود و گفت: «ستایش خدا راست، وی را می‌ستایم، و از وی کمک می‌طلبیم. از وی طلب مغفرت می‌نمایم و از او طالب هدایت می‌شوم. به وی ایمان می‌آورم، و برایش کفر نمی‌ورزم، و با کسی که به وی کفر ورزد دشمنی می‌نمایم. و گواهی می‌دهم که معبود بر حقی جز خدای واحد و لاشریک وجود ندارد، و محمد بنده و رسول اوست. وی را خداوند در زمان انقطاع رسولان، قلت علم، گمراهی مردم، انقطاع زمان، نزدیکی

۱- ضعیف. بیهقی در الدلائل (۲/۲۴۶، ۵۲۴) که مرسل است.

قیامت و قریبی اجل، به هدایت، نور و اندرز مبعوث نموده است. کسی که خدا و پیامبرش را اطاعت نماید رهیاب شده است، و کسی که از آنان نافرمانی می‌کند، به درستی که گمراه شده و دچار افراط گردیده، و در گمراهی و ضلالت دور و دراز مبتلا گردیده است. شما را به ترس خدا سفارش می‌کنم، چون این بهترین چیز است که یک مسلمان مسلمان دیگر را به آن سفارش نماید، و او را به سوی آخرت ترغیب کند، و به تقوای خداوند امرش نماید. از آنچه خداوند شما را از طرف خود ترسانیده و بر حذر داشته بترسید و بر حذر باشید، و نصیحتی از این بهتر نیست، و نه ذکری از این بهتر و افضل است، و تقوای خدا، برای کسی که به آن، در حال ترس و خوف از پروردگارش، عمل نماید، کمک راستینی است، برای آنچه از امر آخرت می‌طلبید. و هر کس آن کارهایش را که در میان او و خداست در خفا و آشکار اصلاح نماید، و نیتش از این کار فقط رضای خدا باشد، این عمل برایش در دنیا تذکره‌ای می‌باشد، و در آخرت - هنگامی که انسان برای آنچه پیش فرستاده محتاج می‌گردد - ذخیره می‌باشد، و اگر ما سوای این باشد، دوست می‌دارد، که در میان وی و آن فاصله بعیدی باشد. خداوند شما را از خویشتن بر حذر می‌دارد، و خدا بر بندگان رؤوف و مهربان است. وی ذاتیست که قولش را راست گردانیده، و وعده‌اش را پوره نموده و خلافی برای آن نیست. خداوند عز و جل می‌گوید:

﴿مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ﴾ [ق: ۲۹].

ترجمه: «سخن نزد من تغییر داده نمی‌شود و من بر بندگان ستم کننده نیستم». از خداوند در عاجل امر و اجل آن، در سر و آشکار بترسید. چون کسیکه از خدا بترسد، گناهانش را برایش می‌بخشد، و پاداش را برایش زیاد می‌گرداند، و کسی که از خدا بترسد، به کامیابی بزرگی دست یافته است. تقوی و ترس خدا، از غضب وی نگه می‌دارد و از عقاب و قهرش نیز نگه می‌دارد، و تقوای خدا روی‌ها را سفید می‌گرداند، پروردگار را راضی می‌سازد، و درجه را بلند می‌کند. قسمت و نصیب‌تان را بگیرید، و در امر خدا تقصیر و کوتاهی نکنید. خداوند کتابش را برای‌تان آموزانیده است، و راهش را برای‌تان واضح ساخته، تا صادقین و کاذبین را بداند، بنابراین طوری که خداوند برای‌تان نیکی و خوبی نموده است، نیکی نمایید و با دشمنانش دشمنی کنید، و در راهش به حق جهاد نمایید. او شما را برگزیده و مسلمان نام نهاده است، تا کسی که هلاک می‌شود با دلیل و حجت هلاک گردد، و کسی که زنده می‌ماند با دلیل و حجت

زنده بماند، و کسی جز خدا از قوت و توانایی برخوردار نیست. ذکر خدا را به کثرت نمایید، و برای آنچه بعد از امروز می‌آید عمل کنید، چون کسی آنچه را در بین خودش و خداست اصلاح نماید، خداوند کفایتش را در آنچه بین او و مردم است می‌نماید. نسبت این امر آن است که خداوند بالای مردم فیصله می‌نماید، و آنان بالای خدا فیصله نمی‌کنند، و خداوند مالک دست داشته‌های مردم است، و آنان بر آنچه نزد اوست مالک نمی‌باشند. خدا بزرگ است، و قوت و توانایی فقط از آن خداوند بزرگ است»^۱. در البدایه (۳/۲۱۳) می‌گوید: این چنین این را این جریر ذکر نموده، و در سند آن ارسال است. و قرطبی نیز این را در تفسیرش (۱۸/۹۸) به مثل آن، به شکل طولانی بدون اسناد ذکر نموده است.

بیانیه‌های پیامبر ﷺ در غزوات

بیانیه پیامبر ﷺ در یک غزوه

طبرانی و بزار از حرار رضی الله عنه - مردی از اصحاب پیامبر ﷺ روایت نموده‌اند که گفت: با رسول خدا ﷺ به غزا رفتیم و با دشمنان مان روبرو گردیدیم. وی برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: «ای مردم، شما در میان سبز، زرد و سرخ صبح نموده‌اید، و در منازل آنچه هست که بود، وقتی با دشمن روبرو گردیدید، قدم به قدم پیش بروید. چون هر کسی در راه خدا حمله نماید، دو حور عین به سویش شتاب می‌کنند، و وقتی شهید شود، نخستین قطره‌ای که از خورش به زمین می‌افتد، خداوند ﷻ همه گناهانش را از وی معاف می‌نماید، و آن دو حور غبار را از رویش پاک نموده می‌گویند: وقت تو رسید، و او می‌گوید: وقت شما نیز رسید»^۲. هیشمی (۵/۲۷۵) می‌گوید: در این عباس بن فضل انصاری آمده، و ضعیف می‌باشد.

بیانیه پیامبر ﷺ هنگامی که در حجر در غزوه تبوک پایین گردید

طبرانی از جابر رضی الله عنه روایت نموده که: رسول خدا ﷺ وقتی در حجر در غزوه تبوک پایین گردید، برخاست و برای مردم بیانیه ایراد نمود، و فرمود: «ای مردم، از نبی‌تان

۱- ضعیف. طبری در تاریخ خود (۳۹۴/۲) بطور مرسل.

۲- ضعیف. طبرانی در الکبیر. در آن عباس بن فضل انصاری است که ضعیف است. نگا: المجمع (۵/

معجزات و نشانه‌ها سؤال نکنید. قوم صالح از نبی‌شان خواستند که برای آنان شتری پیدا نماید، و او چنان نمود، آن شتر در روز نوبتش از این راه وسیع وارد می‌شد، و آب‌شان را می‌نوشید، و آنان به اندازه‌ای که در روزهای دیگر آب به دست می‌آوردند، در آن روز شیر از وی می‌دوشیدند، و باز از این راه وسیع بر می‌گشت و می‌رفت. بعد آنان وی را پی زدند، و خداوند سه روز آنان را فرصت داد و وعده خدا دیگر دروغ نبود، باز بانگ و صدای شدید به سراغ‌شان آمد، و خداوند همه‌شان را هلاک گردانید، مگر مردی را که در حرم خدا بود، و حرم خدا سبب ایمنی وی از عذاب خدا گردید». گفته شد: ای رسول خدا، او کیست؟ فرمود: «ابو رغال». هیثمی (۷/۳۸) می‌گوید: این را طبرانی در الأوسط و بزار، و احمد به مثل آن روایت کرده‌اند و رجال احمد رجال صحیح‌اند.

بیانیه دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در تبوک

طبرانی در الکبیر از حسن بن علی رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: روز غزوه تبوک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به منبر بلند شد، و بعد از حمد و ثنای خداوند گفت: «ای مردم، من شما را فقط به آنچه امر می‌کنم، که خداوند شما را امر نموده است، و از چیزی شما را باز می‌دارم، که خداوند شما را از آن باز داشته است. رزق را به طریق نیکو طلب نمایید، سوگند به ذاتی که جان ابوالقاسم در دست اوست، هر یکی از شما را رزقش چنان طلب می‌کند، که اجلش وی را می‌طلبد، بنابراین اگر چیزی از آن برای شما سختی و دشواری نمود، آن را به طاعت خداوند سبحانه طلب نمایید^۱». این چنین در الترغیب (۳/۱۹۶) آمده است.

بیانیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در وقتی که مکه فتح گردید

طبرانی از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: وقتی که مکه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گشوده شد، فرمود: «سلاح را باز دارید، مگر خزاعه از بنی بکر»، و برای ایشان تا خواندن عصر اجازه داد. بعد از آن گفت: «سلاح را باز دارید»، فردای آن روز مردی از خزاعه با مردی از بنی بکر در مزدلفه روبرو گردید، و او را به قتل رسانید. این خبر برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید، وی برای ایراد بیانیه برخاست - من وی را دیدم که پشتش را بر کعبه زده بود، و گفت: «دشمن‌ترین مردم برای خدا، کسی است که در

۱- ضعیف. طبرانی (۸۴/۳) آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (۱۰۵۵) ضعیف دانسته است.

حرم قتل نماید، یا غیر قاتلش را بکشد یا به کینه و دشمنی جاهلیت قتل نماید». در آن اثنا مردی برخاست و گفت: فلانی پسر من است، رسول خدا ﷺ فرمود: «این طور دعوی در اسلام نیست، امر جاهلیت رفته است، پسر برای صاحب فراش^۱ است، و برای زانی اثلث است»، گفتند: ای رسول خدا، اثلث چیست؟ پاسخ داد: «سنگ»، و گفت: «بعد از بامداد تا طلوع آفتاب نماز نیست، و بعد از عصر تا غروب آفتاب نماز نیست» و افزود: «زن بالای عمه‌اش نکاح نمی‌شود و نه بالای خاله‌اش». هیشمی (۶/۱۷۸) می‌گوید: رجال آن ثقه‌اند، و در صحیح بخش نهی از نماز بعد از صبح آمده، و در سنن بعضش آمده است.

بیانه دیگر پیامبر خدا ﷺ در فتح مکه

ابن ماجه (ص ۴۷۸) از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده که: رسول خدا ﷺ روز فتح مکه، در حالی که بر زینه پایه کعبه ایستاده بود برخاست، و بعد از حمد و ثنای خداوند گفت: «ستایش خدایی راست، که وعده‌اش را راست نمود، و بنده‌اش را نصرت داد، و احزاب را به تنهایی اش شکست داد. آگاه باشید، که کشته شده خطاء، چون کشته شده تازیانه و عصاست، و در آن صد شتر دیت است، چهل شتر آن حامله باشد و اولادش در شکمش باشد. آگاه باشید، هر بزرگواری و شرف موروثی و خونی که در زمان جاهلیت بود، زیر این دو قدمم است، مگر پرده داری و خدمت خانه و آب دادن حجاج. آگاه باشید که من آن دو عمل را برای اهل آن چنانکه از قبل بودند، سپردم»^۲.

و ابن ابی حاتم از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نمود، که گفت: رسول خدا ﷺ روز فتح مکه سوار بر شتر قصوایش طواف نمود و ارکان را با عصای سر کجی که در دستش بود لمس می‌کرد^۳، و برای شترش جای خواباندنی در مسجد نیافت، بنابراین بر دست‌های مردان پایین گردید، و شتر به سوی سیل گاه بیرون کرده شد و در آنجا خوابانیده شد. بعد از آن رسول خدا ﷺ مردم را از بالای سواری اش مخاطب قرار داد، و پس از حمد و ثنای خداوند طوری که وی اهل آن است - گفت: «ای مردم، خداوند تعالی، کبر و نخوت جاهلیت را و همچنین بزرگ منشی را به پدران زمان جاهلیت شما برده

۱- یعنی: پسر مربوط کسی است که مادر آن پسر در تصرف و نکاح وی باشد.م.

۲- حسن. ابن ماجه (۲۶۲۸) آلبانی آن را حسن دانسته است.

۳- یعنی در بدل رسانیدن دست، عصایش را به ارکان می‌رسانید.م.

است، دیگر مردم دو گونه‌اند: مردی نیکوکار، متقی و عزت‌مند نزد خداوند تعالی، و مرد فاجر، بدبخت و خوار و ذلیل نزد خداوند تعالی. خداوند تعالی می‌گوید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿١٣﴾﴾ [الحجرت: ۱۳].

ترجمه: «ای مردمان ما شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم و شما را نژادها و قبیله‌ها گردانیدیم تا با هم شناسا شوید. به درستی که گرامی‌ترین شما نزدالله پرهیزگارترین شماست، و خدا به همه چیز دانا و خبردار است.»

بعد از آن فرمود: «با این گفته‌ام، برای خودم و شما، از خدا مغفرت می‌طلبم»^۱. این چنین این را عبد بن حمید، چنانکه در تفسیر ابن کثیر (۴/۲۱۸) آمده، روایت نموده است.

بیانیه‌های آن حضرت صلی الله علیه و آله در ماه رمضان

بیانیه بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله در استقبال از رمضان به روایت سلمان

ابن خزیمه از سلمان رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین روز شعبان برای ما بیانیه‌ای ایراد نمود و گفت: «ای مردم، ماه بزرگ و مبارکی بر شما سایه افکنده است، در این ماه شبی هست که از هزار ماه بهتر است. (ماهی) که خداوند روزه‌اش را فرض گردانیده، و قیام شبش را نفل. کسی که در آن به عمل خیری تقرب جوید، چون کسی است که در ماسوای آن فریضه‌ای را اداء نموده باشد، و کسی که در آن فریضه‌ای را انجام دهد، چون کسی است که هفتاد فریضه را در ماسوای آن انجام داده باشد. این ماه صبر است و جزای صبر جنت است، و ماه مواسات و همدردی است، ماهی است که در آن رزق مؤمن افزون می‌شود. کسی که در آن برای روزه داری افطار فراهم آورد، این عمل مغفرت گناهانش و آزادی وی از آتش می‌باشد، و برایش مثل اجر روزه دار پاداش می‌باشد، بدون اینکه از پاداش وی چیزی کاسته شود.» گفتند: ای رسول خدا، همه ما چنان نیست، که افطاری روزه‌داری را بیابد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند این ثواب را برای کسی که افطار روزه داری را، با خرما، یا جرعه آبی یا شیری مخلوط با آب، فراهم بیاورد، نیز می‌دهد. این ماهی است

۱- صحیح. ابن حبان (۳۸۲۸) طبری (۸۸/۱۶).

که اولش رحمت است، وسطش مغفرت است و آخرش رهایی از آتش. کسی که در آن بر غلام خود تخفیف بیاورد، خداوند برایش می‌بخشد و از آتش آزادش می‌سازد. در این ماه چهار خصلت را به کثرت انجام دهید: دو خصلت آن چنان‌اند، که بدان‌ها پروردگارتان را راضی می‌سازید، و دو خصلت دیگر آن چنان‌اند، که شما از آن‌ها بی‌نیاز نیستید. اما دو خصلتی که به آن‌ها پروردگارتان را راضی می‌سازید: شهادت «لا إله إلا الله» و مغفرت خواستن از خداست، و اما دو خصلتی که شما از آن‌ها بی‌نیاز نیستید اینهاست: از خداوند جنت را می‌خواهید، و به وی از آتش پناه می‌جوئید، و کسی که روزه داری را آب بنوشاند، خداوند وی را از حوض جرحه آبی می‌نوشاند، که تا داخل شدن به جنت تشنه نمی‌شود»^۱.

منذری در الترغیب (۲/۲۱۸) می‌گوید: این را ابن خزیمه در صحیح خود روایت نموده، و بعد از آن گفته: (اگر) خبر درست باشد^۲، و این را از طریق وی بیهقی نیز روایت کرده است، و این را ابو الشیخ ابن حبان هم در الثواب به اختصار از آن دو روایت نموده است. و این را همچنین ابن نجار به طولش، چنانکه در الکنز (۴/۳۲۳) آمده، روایت کرده است.

بیانیه پیامبر ﷺ درباره مغفرت گناهان مسلمین در نخستین شب رمضان

ابن نجار از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هنگامی که رمضان نزدیک گردید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وقت نماز مغرب برای ما بیانیه کوتاهی ایراد نمود، و فرمود: «رمضان به شما رو آورده و شما به رمضان. آگاه باشید، همه اهل قبله در نخستین شب رمضان بخشیده می‌شوند». این چنین در الکنز (۴/۳۲۵) آمده است.

بیانیه پیامبر ﷺ درباره محبوس شدن شیاطین و قبول شدن دعاء در ماه رمضان

اصبهانی در الترغیب از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در فرا رسیدن نخستین شب رمضان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برخاست، و با نثار ثناء بر خداوند تعالی گفت: «ای مردم،

۱- منکر. ابن خزیمه (۸۸۷) منذری می‌گوید: در سند هایشان علی بن زید بن جدعان است که ابن جوزی وی را در الموضوعات (۲/ ۱۹۲-۱۹۳) ذکر کرده است. آلبانی در ضعیف الترغیب (۵۸۹) می‌گوید: منکر است. نگا: الضعیفة.

۲- این حرف دلالت به شک می‌کند.

خداوند تعالی کفایت شما را از طرف دشمن جنی‌تان نموده است، و برای‌تان وعده اجابت داده و گفته:

﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر: ۶۰].

ترجمه: «دعایم کنید برای‌تان اجابت می‌کنم».

آگاه باشید، خداوند سبحانه برای هر شیطان سرکش هفت ملک را موظف گردانیده، و تا سپری شدن ماه رمضان باز شدنی نیست. آگاه باشید، دروازه‌های آسمان، از نخستین شب آن، تا آخرین شبش باز است، و دعاء در آن قبول می‌شود». وقتی که نخستین شب دهه اخیر فرا رسید، آنگاه ازاریند را محکم بست و از میان ایشان^۱ بیرون شد، و اعتکاف نشست و شب را زنده داشت. گفته شد: ازاریند محکم بستن چه معنی دارد؟ پاسخ داد: در آن شبها از زنان گوشه می‌گرفت. این چنین در الکنز (۴/۳۲۳) آمده است.

بیانیه پیامبر صلی الله علیه و آله در تأکید نماز جمعه

ابن ماجه (ص ۱۷۲) از جابر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما بیانیه ایراد نمود و گفت: «ای مردم، به سوی خداوند، قبل از اینکه بمیرید، توبه نمایید، و به اعمال صالح، قبل از اینکه گرفتار شوید، مبادرت ورزید، و رابطه‌ای که میان شما و پروردگارتان هست آن را با کثرت ذکر و صدقه در خفا و آشکار حفظ و برقرار دارید. به این عمل رزق داده می‌شوید، نصرت داده می‌شوید و جبیره می‌گردید. و بدانید که خداوند، جمعه را بر شما در همین مقام، در همین روزم، در همین ماهم و در همین سالم تا روز قیامت فرض گردانیده است. کسی که آن را در حیاتم - یا بعد از من -، خواه امام عادل داشته باشد یا ظالم، به سبب سبک دانستن آن یا انکار از آن، ترک نماید، خداوند پراکندگی اش را برایش جمع نکند و به وی در کارش برکت ندهد. آگاه باشید، تا انسان توبه نکند نمازش قبول نیست، زکاتش قبول نیست، حجش قبول نیست، روزه‌اش قبول نیست، نیکی اش پذیرفته نیست. اما کسی که توبه کند، خداوند از وی می‌پذیرد. آگاه باشید، زن امامت مرد را نمی‌کند اعرابی امامت مهاجر را نمی‌نماید و فاجر امامت مؤمن را نمی‌کند، مگر اینکه وی را با زور مجبور سازد، و او از شمشیر و تازیانه وی بترسد»^۲.

۱- اشاره به سوی زنان است.م.

۲- ضعیف. ابن ماجه (۱۰۸۱) آلبانی آن را در الارواء (۹۱) ضعیف دانسته است.

مندری (۲/۳۱) می‌گوید: این را طبرانی در الأوسط به نقل از ابو سعید خدری مختصرتر از آن روایت کرده است، و ابویعلی آن را به دو اسناد از جابر بن عبدالله روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ روز جمعه برای ایراد خطبه ایستاد و گفت: «ممکن برای مردی جمعه فرا رسد، و او به اندازه یک میل از مدینه دور باشد و به جمعه حاضر نشود»، باز در مرتبه دوم گفت: «ممکن برای مردی جمعه فرا رسد، و او به اندازه دو میل از مدینه دور باشد و او به آن حاضر نگردد». و در مرتبه سوم گفت: «ممکن به اندازه سه میل از مدینه دور باشد، و به جمعه حاضر نشود و خداوند بر قلبش مهر زند»^۱.

بیانیه‌های پیامبر ﷺ در حج

حاکم (۱/۹۳) از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ در حجه الوداع برای مردم بیانیه ایراد نموده گفت: «شیطان از اینکه در زمان تان عبادت شود ناامید شده است، ولی وی راضی شده که در ما سوای آن، در آنچه از اعمالتان که حقیر و ناچیز می‌شمرد، اطاعت شود. بنابراین ای مردم بر حذر باشید، من در میان شما چیزی را ترک نموده‌ام، که اگر به آن چنگ زنید، هرگز و ابداً گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا، و سنت نبی‌اش. هر مسلمان برادر مسلمان دیگر است، مسلمانان برادراند، و برای شخصی چیزی از مال برادرش حلال نیست، مگر آنچه را از طیب نفس برایش بدهد. و ظلم ننمایید، و بعد از من به کفر برنگردید، که گردن یکدیگرتان را بزنید»^۲.

حاکم (۱/۹۳) می‌گوید: بخاری احادیث عکرمه را حجت آورده، و مسلم ابو اویس را حجت آورده، و سایر راویانش متفق علیهم‌اند. و این حدیث در خطبه پیامبر ﷺ، به روایت متفق علیه در صحیحین، به این لفظ آمده است: «ای مردم، من در میان شما چیزی را ترک نموده‌ام، که اگر به آن چنگ زنید، هرگز بعد از آن، گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا، و شما درباره من پرسیده می‌شوید، پس شما چه می‌گویید؟». و ذکر چنگ

۱- ضعیف. ابونعیم (۲۱۹۸) بوضیری آن را در مصباح الزجاجة (۱/۱۳۵) ضعیف دانسته است. نگا: المطالب العالیة (۶۲۹) هیشمی (۱۹۳/۲) می‌گوید: طبرانی آن را در الکبیر روایت نموده و سند آن حسن است.

۲- صحیح. حاکم (۹۳/۱) مالک در موطا بصورت بلاغ (۳/۱۹۹/۲) حدیث زید بن ارقم که مسلم (۲۴۰۸) آن را روایت نموده است شاهد آن است.

زدن به سنت در این بیانیه غریب و ناآشناست، و به آن نیازمندی نیز وجود دارد. ذهبی همراهش موافقه نموده است.

طبرانی و ابوبکر خفاف در معجمش و ابن نجار از ابن عباس روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد خیف برای ما بیانیه ایراد نمود. وی بعد از حمد و ذکر خدا به آنچه وی اهلش است - گفت: «کسی که آخرت مقصد و هدفش باشد، خداوند پراکندگی‌هایش را جمع می‌نماید، و غناء و بی‌نیازی‌اش را در پیش چشمانش ظاهر می‌گرداند، و دنیا برایش در حالی که دلیل می‌باشد می‌آید. و کسی که مقصد و هدفش دنیا باشد، خداوند حالش را پراکنده و متفرق می‌سازد، و فقر و نیازمندی‌اش را در پیش چشمانش ظاهر می‌گرداند، و از دنیا جز آنچه برایش نوشته شده، دیگر چیزی برایش نمی‌آید»^۱. این چنین در النز (۸/۲/۲) آمده است.

و ابن نجار از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد خیف در منی برای ما بیانیه ایراد نمود و گفت: «خداوند بنده‌ای را خرم و شاداب گرداند، که حرف‌هایم را شنید، و آن را برای برادرش بیان کرد. سه خصلت است، که با وجود آنها کینه، دغل و خیانت در قلب مسلمان داخل نمی‌شود: اخلاص عمل برای خدا، نصیحت مسؤولین امور، یکجایی و التزام جماعت مسلمانان. چون دعای ایشان در برگیرنده کسانی نیز هست که از عقب آنان قرار دارند»^۲.

و مسلم از جابر روایت نموده و حدیث را با طول آن در صفت حج ذکر نموده، و در آن آمده، بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله به راهش ادامه داد، تا اینکه به عرفه آمد، و در آنجا قبه‌ای را که توسط چادر برایش بر پا شده بود، دریافت و در آن پایین گردید. وقتی که آفتاب زوال نمود، آن‌گاه امر نمود و شتر قصوا برایش پالان گردید، بعد در بطن وادی آمد، و برای مردم بیانیه ایراد نمود، گفت: «خون‌هایتان و اموال‌تان برای شما حرام‌اند، مثل حرمت این روزتان، در این ماه‌تان، در این شهرتان. آگاه باشید، هر چیز که از امر جاهلیت وجود داشت زیر قدم‌هایم گذاشته شده‌اند، و خون‌های جاهلیت هدراند، و نخستین خونی را که از خون‌هایمان هدر می‌سازم، خون ابن ربیع بن حارث است. وی

۱- صحیح. طبرانی (۲۶۶/۱۱) ترمذی (۲۴۶۵) آلبانی آن را صحیح دانسته است. نگا: الصحیحة (۹۴۹-۹۵۰).

۲- صحیح. حاکم و احمد و ابن ماجه از جبیر بن مطعم و ابوداوود و ابن ماجه از زید بن ثابت. و ترمذی و ابن ماجه از ابن مسعود. نگا: صحیح الجامع (۶۷۶۶) و صحیح الترغیب (۸۴).

در بنی سعد شیر خواره بود، و هذیل به قتلش رسانید. و سود جاهلیت باطل است، و نخستین سودی را که از سودهای مان باطل اعلان می‌کنم، سود عباس بن عبدالمطلب است، همه آن باطل و ساقط است. و از خدا درباره زنان بترسید، چون شما آنان را به امانت از خدا گرفته‌اید، و فرج‌هایشان را به کلمه خدا حلال ساخته‌اید. حق شما بر آنان این است که بر بستر شما کسی را که بد می‌برید نشانند، اگر چنین نمودند، آنان را بزیند ولی نه زدن محکم. و حق آنان بر شما این است، که برای‌شان رزق و لباس به نیکی فراهم آورید و برای‌تان چیزی را گذاشته‌ام، که اگر به آن چنگ زنید، بعد از آن گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا. و شما درباره من پرسیده می‌شوید، پس چه پاسخ می‌دهید؟» گفتند: شهادت می‌دهیم، که تو ابلاغ نمودی، نصیحت کردی و اداء نمودی. آنگاه وی انگشت سبابه‌اش را به سوی آسمان بلند نمود، و باز به سوی مردم اشاره کرد و گفت: «بار خدایا، شاهد باش، بار خدایا، شاهد باش»، سه بار^۱. این چنین در البدایه (۵/۱۴۸) آمده است. و این را همچنین ابوداود و ابن ماجه، چنانکه در الکنز (۳/۲۳) آمده، روایت کرده‌اند.

و بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای مردم در روز عید قربان بیانه ایراد نمود و گفت: «ای مردم، این کدام روز است؟»، گفتند: روز حرام، گفت: «این کدام سرزمین است؟» گفتند: سرزمین حرام، گفت: «این کدام ماه است؟» پاسخ دادند: ماه حرام، فرمود: «خون‌هایتان، اموال‌تان و ناموس‌هایتان بر یک دیگرتان، مانند حرمت امروزتان، در این شهرتان و در این ماه‌تان حرام‌اند». می‌افزاید: و این کلامش را چندین بار تکرار نمود، و بعد از آن سرش را بلند نموده گفت: «بار خدایا، آیا ابلاغ نمودم؟ بار خدایا، آیا ابلاغ کردم؟»، ابن عباس می‌گوید: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، این وصیت وی برای امتش است: «باید حاضر برای غایب ابلاغ نماید، و بعد از من کافر نشوید که گردن یکدیگرتان را بزیند»^۲. این چنین در البدایه (۵/۱۹۴) آمده است. و همچنین ابن را احمد و ابن ابی شیبه از وی روایت نموده‌اند، و ابن ماجه این را از ابن عمر رضی الله عنهما و طبرانی از عمار رضی الله عنه و احمد و بغوی از ابو غادیه رضی الله عنه، چنانکه در الکنز (۳/۲۵) آمده، روایت کرده‌اند.

۱- مسلم (۱۲۱۸).

۲- بخاری (۱۷۳۹).

و احمد از جریر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مردم را خاموش ساز»^۱، بعد در آن هنگام گفت: «بعد از آنچه می‌بینم دیگر باید چنان نشود، که کافر شوید و گردن‌های یکدیگرتان را بزنید». و در روایت دیگری از وی آمده، که در حجه الوداع گفت: «ای جریر، مردم را خاموش ساز...» و مانند آن را متذکر شده، چنانکه در البدایه (۵/۱۹۷) آمده است.

و مسلم از ام حصین رضی الله عنها روایت نموده که گفت: در حجه الوداع همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را حج نمودم، اسامه و بلال رضی الله عنهما را دیدم که: یکی از آنان مهار شتر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرفته است، و دومی لباسش را بلند نموده و بر وی از گرمی پرده می‌گیرد، تا اینکه جمره عقبه را زد. وی می‌افزاید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخنان زیادی گفت، بعد از آن از وی شنیدم که می‌گفت: «اگر بر شما بنده مقطوع الأعضاء می‌پندارم می‌گفت: سیاه امیر مققر شد، و شما را به کتاب خدا رهبری می‌نمود، از وی بشنوید و اطاعت کنید»^۲. این چنین در البدایه (۵/۱۹۶) آمده است. و این را همچنین نسائی به مثل آن روایت کرده است، چنانکه در الکنز (۳/۶۲) آمده، و ابن سعد (۲/۱۸۴) مانند آن را روایت نموده است.

و احمد از ابوامامه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که در بیانیه‌اش در حجة الوداع می‌گفت: «خداوند به هر صاحب حق حقش را داده است، بنابراین برای وارث و وصیتی در کار نیست، و پسر مربوط صاحب فراش^۳ است، و برای زناکار سنگ است، و حساب‌شان بر خدا می‌باشد، و کسی که خود را به غیر پدرش منسوب نمود، یا به طرف غیر آزاد کنندگانش منسوب نمود، بر وی تا روز قیامت لعنت پی در پی خدا باشد، و زن از خانه‌اش بدون اجازه شوهرش مصرف نمی‌کند»، گفته شد: ای رسول خدا، طعام را هم؟ فرمود: «طعام بهترین اموال ماست»، بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «امانت باید دوباره اداء گردد، شیرخواره دوباره مسترد شود، دین اداء گردد، و کفیل مسوؤل پرداخت تاوان است»^۴. این را صاحبان سنن چهار گانه

۱- صحیح. احمد (۴/۳۵۸، ۳۶۳، ۳۶۶).

۲- مسلم (۱۲۹۸).

۳- یعنی مربوط کسی است که مادر آن پسر در تصرف و نکاح وی باشد. م.

۴- صحیح. احمد (۵/۲۶۷) طبرانی (۱۱/۲۱۳) نگا: المجمع (۱/۱۷۲).

روایت نموده‌اند، و ترمذی گفته: حسن است. و نزد ابو داود از ابوامامه روایت است که گفت: خطبه رسول خدا ﷺ را در منی روز عید قربان شنیدم.

و همچنین نزد احمد از وی روایت است که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم، و او در آن روز بر جدعاء^۱ سوار بود، و پاهایش را بر رکاب گذاشته بود، و خود را بلند می‌نمود تا مردم را بشنوند. وی به صدای بلندش گفت: «آیا می‌شنوید؟» مردی از بین گروه‌های مردم گفت: ای رسول خدا، چه تعهدی برای من می‌سپاری؟ فرمود: «پروردگارتان را عبادت کنید، نمازهای پنج‌گانه‌تان را بگذارید، ماه‌تان را روزه بگیرید، صاحب‌امرتان را اطاعت نمایید، داخل جنت پروردگارتان می‌شوید»^۲. این را ترمذی روایت نموده، و گفته: حسن و صحیح است. این چنین در البدایه (۵/۱۹۸) آمده است. و ابو داود از عبدالرحمن بن معاذ تیمی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در حالی که ما در منی بودیم، رسول خدا ﷺ برای ما بیانیه ایراد فرمود. گوش‌هایمان را باز نمود، حتی که گفته‌های وی را در حالی که در منازل خویش بودیم می‌شنیدیم. وی رضی الله عنه مناسک ایشان را به آنان آموزش می‌داد، تا اینکه به جمره‌ها رسید، بعد انگشت‌های سباحه‌اش گذاشت و گفت: «سنگ‌های خرد را استعمال کنید»، بعد از آن مهاجرین را امر نمود، و در پیش روی مسجد پایین شدند^۳ و انصار را دستور داد و در پشت مسجد پایین شدند و بعد از آن مردم پایین گردیدند^۴. این را همچنین ابن سعد (۲/۱۸۵)، احمد و نسائی روایت نموده‌اند. و نزد ابو داود همچنان از رافع بن عمرو مزنی رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ را دیدم، که قبل از ظهر در منی در حالی که بر قچر خاکستری رنگش سوار بود، برای مردم بیانیه ایراد می‌نمود، و علی آن را ابلاغ و تکرار می‌کرد، و عده‌ای از مردم ایستاده بودند و عده‌ای هم نشسته. این چنین در البدایه (۵/۱۹۸) آمده است.

۱- یعنی: بر شتر خود، و جدعاء، گوش بریده را می‌گویند، و گفته شده: شتر وی گوش بریده نبود، ولی این نامش بود.

۲- صحیح. احمد (۵/۲۵۱، ۲۶۲) حاکم (۳۸۹/۱) طبرانی (۸/۱۸۱).

۳- هدف مسجد خیف است.

۴- صحیح. ابوداود (۱۹۵۷) آلبنانی آن را صحیح دانسته است.

احمد از ابو حره رقاشی از عمویش رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: من از مهر شتر رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز میانه از روزهای تشریق گرفته بودم و مردم را از آن دفع می‌کردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «ای مردم، آیا می‌دانید که شما در کدام ماه‌ها هستید؟ و در کدام روز هستید؟ و در کدام سرزمین هستید؟» گفتند: در روز حرام، ماه حرام و سرزمین حرام، فرمود: «پس خون‌های تان، اموال تان و ناموس‌هایتان بر یک دیگر تان حرام است، مانند حرمت امروزتان، در این ماه‌تان و در این سرزمین تان، تا روزی که با خداوند ملاقات می‌نمایید»، بعد از آن گفت: «از من بشنوید زندگی می‌کنید، آگاه باشید! ظلم ننمایید، آگاه باشید! ظلم ننمایید. آگاه باشید! ظلم ننمایید. مال یک شخص مسلمان جز به طیب نفس وی حلال نمی‌باشد، آگاه باشید! هر خون و انتقام خواهی که در جاهلیت بود، تا روز قیامت زیر قدم‌هایم است، و نخستین خونی که هدر می‌گردد، خون ربیعه بن حارث بن عبدالمطلب است. وی در بنی لیث شیر خواره بود، و هذیل به قتلش رسانید. آگاه باشید! هر سودی که در جاهلیت (بود) ساقط و متروک است، و خداوند سُبْحَانَكَ فیصله نموده، که نخستین سودی که ساقط و هدر می‌شود، سود عباس بن عبدالمطلب است. برای شما اصل سرمایه‌تان است، نه ظلم نمایید و نه ظلم را بپذیرید. آگاه باشید، که زمان به همان شکل و صورتش که خداوند آسمان‌ها و زمان را آفریده بود برگشته است، بعد از آن تلاوت نمود:

﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ﴾ [التوبة: ۳۶].

ترجمه: «تعداد ماه‌ها نزد خداوند در کتابش از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفریده دوازده ماه است، چهار ماه آن ماه‌های حرام‌اند. این دین استوار است، بنابراین بر نفس‌های خویش در ماه‌های حرام ستم نکنید».

آگاه باشید، بعد از من کافر نشوید، که گردن یکدیگرتان را بزیند. آگاه باشید، شیطان نا امید شده است، که نماز گزاران عبادتش نمایند، ولی به عداوت و فتنه انگیزی در میان‌تان راضی گردیده است. از خداوند در مورد زنان بترسید، آنان نزد شما اسیراند، و برای نفس‌های خود مالک چیزی نیستند، برای آنان بالای شما حق است، و برای شما بالای آنان حق است، حق شما این است که بسترتان را پایمال کسی جز خودتان نسازند، و برای هیچ کسی که بدش می‌برید در خانه‌هایتان اجازه ندهند، و اگر

از ناسازگاری و سرکشی ایشان ترسیدید، نصیحت‌شان کنید، و در بستر خواب از آنان دوری اختیار نمایید، و بزنید شان، البته نه زدن دردناک و محکم، و برای آنان فراهم آوری رزق و لباس‌شان به شکل پسندیده لازم است، شما آنان را به امانت خدا گرفته‌اید، و فرج‌هایشان را به کلمه خداوند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حلال گردانیده‌اید. آگاه باشید، کسی که نزدش امانت باشد، باید آن را برای کسی که امانت را برایش سپرده تحویل بدهد». و دست‌هایش را بلند نموده گفت: «آگاه باشید! آیا رسانیدم، آگاه باشید! آیارسانیدم، آگاه باشید! آیا رسانیدم؟» بعد از آن فرمود: «باید حاضر برای غیر حاضر ابلاغ نماید، چون بسا ابلاغ کرده شده از شنونده نیک بخت‌تر می‌باشد»^۱. حمید می‌گوید: حسن^۲ وقتی که به این کلمه رسید گفت: به خدا سوگند، به اقوامی تبلیغ نمودند، که به آن نیک بخت‌تر بودند.

وبزار از ابن عمر رضی الله عنهما به معنای آن را روایت نموده، و در اولش افزوده که گفت: این سوره برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در منی در حالی نازل گردید، که وی در وسط روزهای تشریق در حجه الوداع قرار داشت:

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴿١﴾﴾ [النصر: ۱].

ترجمه: «وقتی که کمک خداوند و فتح فرا رسد».

آن‌گه وی دانست که این خدا حافظی و وداع است، بنابراین امر نمود و شتر قصوایش برایش پالان گردید، بعد از آن سوار شد، و برای مردم در عقبه ایستاد، و آن عده از مسلمانان که خدا خواسته بود نزدش جمع شدند، وی پس از حمد و ثنای خداوند طوری که شایسته اوست گفت: «اما بعد: هر خونی که در جاهلیت بود هدر است».... و حدیث را متذکر شده و در آن آمده: «ای مردم، شیطان ناامید شده است، که تا آخر زمان در سرزمین شما عبادت شود، ولی از شما به اعمال حقیر و پست راضی می‌گردد، بنابراین از وی بر دین خویش بر حذر باشید، و به اعمال حقیر و پست (راضی اش نسازید)»، و افزود: «ای مردم، من در میان شما چیزی را گذاشته‌ام، که اگر به آن چنگ زیند هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا، و به آن عمل نمایید»، و در آخرش آمده: «آگاه باشید، حاضران باید برای غایبتان ابلاغ نماید، بعد از من نبی‌ای نیست و بعد

۱- ضعیف. احمد (۷۲/۵) نگا: المجمع (۳/۲۶۵).

۲- وی حسن بصری است.

از شما امتی نیست»، بعد از آن دست‌هایش را بلند نموده گفت: «بار خدایا، گواه باش»^۱. و این حدیث ابن عمر را در البدایه (۵/۲/۲) به طولش روایت نموده است. و حدیث ابو حره رقاشی را از عمویش، بغوی، باوردی و ابن مردویه نیز به طول آن روایت کرده‌اند، چنانکه در الکنز (۳/۲۶) آمده است.

بیهقی از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وسط روزهای تشریق خطبه وداع را برای ما ایراد نمود و گفت: «ای مردم، پروردگارتان یکی است، پدرتان یکی است، آگاه باشید، عربی‌ای بر عجمی‌ای فضیلت ندارد، و عجمی‌ای بر عربی‌ای فضیلت ندارد، و سرخی بر سیاهی فضیلت ندارد، و سیاهی بر سرخی فضیلت ندارد، مگر به تقوی و پارسایی، و با عزت‌ترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست، آیا من ابلاغ نمودم؟»، گفتند: آری، ای رسول خدا، فرمود: «پس باید حاضر برای غایب ابلاغ نماید»^۲. بیهقی می‌گوید: در اسنادش کسی است که مجهول می‌باشد. این چنین در الترغیب (۴/۳۹۲) آمده است.

ابن ماجه (ص ۵۶۵) از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی برخاست، که بر شتر گوش بریده‌اش در عرفات سوار بود، و گفت: «آیا می‌دانید، این کدام روز است، و این کدام ماه است، و این کدام سرزمین است؟» پاسخ دادند: این سرزمین حرام است، ماه حرام است و روز حرام است، گفت: «آگاه باشید، مال‌هایتان و خون‌هایتان بر شما حرام است، مانند حرمت این ماه‌تان، در این سرزمین‌تان و در این روزتان. آگاه باشید، من پیش رونده شما بر حوض هستم و بر زیادی شما بالای دیگر امتان افتخار می‌کنم. بنابراین رویم را سیاه نکنید، آگاه باشید، من مردمانی را نجات می‌دهم، و مردمانی از نزدم ربوده می‌شوند، و می‌گویم: ای پروردگار، اصحابم! می‌گوید: تو نمی‌دانی، که اینان بعد از تو چه آفریدند»^۳. ابن ماجه می‌گوید: این حدیث غریب است. احمد نیز این را به مثل آن روایت نموده، چنانکه در الکنز (۳/۲۵) آمده است.

۱- صحیح. بزار (۱۱۴۱) بخاری به مانند آن (۵۶۷).

۲- صحیح لغیره. بیهقی. منذری می‌گوید: در سند آن چند تن مجهولند. آلبانی می‌گوید: منظور منذری شیبه ابی قلابه است اما احمد و دیگران آن را از چند راه روایت کرده‌اند، این حدیث در الصحیحة (۲۷۰۰) تخریج شده است. وی در صحیح الترغیب (۲۹۶۴) آن را صحیح لغیره دانسته است.

۳- صحیح. ابن ماجه. آلبانی آن را صحیح دانسته است.

بیانیه‌های پیامبر ﷺ درباره دجال، مسیلمه، یاجوج و مأجوج و خسف

بیانیه پیامبر ﷺ درباره دجال به روایت ابن عمر

احمد از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: درباره حجه الوداع صحبت می‌نمودیم، ولی نمی‌دانستیم که آن وداع رسول خدا ﷺ باشد، وقتی رسول خدا ﷺ در حجه الوداع بود، بیانیه‌ای ایراد فرمود، و مسیح دجال را یاد نمود، و در ذکرش مبالغه کرد. بعد از آن گفت: «هر نبی‌ای را که خداوند تبارک و تعالی مبعوث فرموده، وی امتش را درباره دجال بر حذر نموده، نوح و سایر انبیای ما بعد وی صلی الله علیهم و سلم (امتان‌شان را) از آن برحذر نموده‌اند. آگاه باشید، چیزی از حال وی بر شما پنهان نمانده است، و باید هم پنهان نماند، پروردگارتان تبارک و تعالی اعور نیست»^۱. هیشمی (۷/۳۳۸) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، و در صحیح بعضی آن آمده است.

بیانیه پیامبر ﷺ درباره دجال به روایت سفینه

احمد و طبرانی - لفظ هم از وی است - از سفینه رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا ﷺ برای ما بیانیه ایراد فرمود و گفت: «قبل از من هر نبی‌ای که بوده، امتش را از دجال بر حذر داشته است، چشم چپش نابیناست، و در چشم راستش ناخنک درشتی است، در میان چشم‌هایم^۲ نوشته است: کافر. همراهش دو وادی بیرون می‌شود، یکی جنت است و دیگری آتش، جنتش آتش است، و آتشش جنت. همراهش دو ملک از ملائک است، که به دو نبی از انبیاء مشابَهت دارند. یکی‌شان از طرف راست وی است و دیگری از طرف چپش، و این فتنه و آزمایش است برای مردم. دجال می‌گوید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ زنده می‌کنم و می‌میرانم. یکی از آن دو ملک می‌گوید: دروغ گفتی، ولی جز همراهش هیچ یک از مردم، آن را نمی‌شنود، و همان همراهش می‌گوید: راست گفتی، و (مردم) آن را می‌شنوند، و می‌پندارند، که وی دجال را تصدیق نمود (در حالی که وی همراه خود را تصدیق می‌کند)، و این فتنه است. بعد

۱- صحیح. احمد (۲/۱۳۵) هیشمی (۷/۳۳۸) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند و برخی از آن نیز در صحیح روایت شده است.

۲- یعنی در پیشانی‌اش.

از آن حرکت می‌کند، تا اینکه به مدینه می‌آید، ولی برایش در مدینه اجازه داده نمی‌شود. سپس می‌گوید: این قریه آن مرد است^۱، و باز به راه می‌افتد تا اینکه به شام می‌رسد، و خداوند سبحانه نزد عقبه افیق^۲ هلاکش می‌گرداند^۳. هیشمی (۷/۳۴) می‌گوید: رجال آن ثقه‌اند، و درباره برخی‌شان کلامی هست که ضرر ندارد.

بیانیه سوم از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره دجال

احمد از جناده بن ابی امیه از دی روایت نموده، که گفت: من و مردی از انصار نزد مردی از اصحاب نبی صلی الله علیه و آله رفتیم و گفتیم: برای ما حدیثی را بیان نما، که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده باشی و در مورد دجال صحبت داشته باشد، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله «شما را از دجال بر حذر می‌دارم - سه بار -، چون هر نبی‌ای از وی بر حذر داشته است، و دجال در شامست ای امت. وی مجعد و گندم‌گون و چشم چپش کور است، همراهش جنت و آتش است، و همراهش کوه‌هایی از نان و نهری از آب است، وی باران را بارانیده می‌تواند، و درخت را رویانیده نمی‌تواند، وی بر نفسی تسلط یافته به قتلش می‌رساند، و بر غیر آن تسلط نمی‌یابد، وی چهل روز در زمین درنگ می‌نماید، و به همه قریه‌ها می‌رسد، به چهار مسجد نزدیک نمی‌شود: مسجد حرام، مسجد مدینه، مسجد طور و مسجد اقصی. بر شما مشتبه نشود، چون پروردگارتان سبحانه کور نیست»^۴. هیشمی (۷/۳۴۳) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

بیانیه طولانی پیامبر صلی الله علیه و آله درباره دجال به روایت ابو امامه

حاکم (۴/۵۳۶) از ابو امامه باهلی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما خطابه ایراد نمود، و آن خطابه اکثرش در مورد دجال بود. درباره دجال صحبت می‌نمود تا که صحبت وی تمام شد. از جمله چیزهایی که برای ما در آن روز گفت این بود: «خداوند تعالی هر نبی را که فرستاده، وی امتش را در مورد دجال بر

۱- یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله.

۲- قریه‌ایست در بین حوران و غور.

۳- حسن. احمد (۵/۲۲۱) هیشمی (۷/۳۴۰) می‌گوید: رجال آن ثقه هستند گرچه در مورد برخی از آنان مشکل نه چندان وجود دارد. همچنین ابوداود و الطیالسی در مسند خویش (۱۱۰۶).

۴- صحیح. احمد (۵/۴۳۵) هیشمی (۷/۳۴۳) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

حذر داشته است، و من آخرین انبیاء هستم و شما آخرین امت‌ها، و دجال خواه خواه در میان شما بیرون شد نیست. اگر در حالی بیرون شود که من در میان‌تان باشم، من حجت گوی هر مسلمان هستم، و اگر در میان شما بعد از من بیرون شود، آنگاه هر مسلمان حجت گوی نفس خود است، و خداوند خلیفه من بر هر مسلمان است. وی از راهی از میان عراق و شام بیرون می‌شود، و راست و چپ فساد می‌کند. ای بندگان خدا ثابت و استوار باشید: در حالی که بعد از من دیگر نبی نیست وی شروع نموده می‌گوید: من نبی هستم، بعد از آن شروع نموده می‌گوید: من پروردگارتان هستم، در حالی که شما پروردگارتان را هرگز تا اینکه نمیرید نمی‌بینید، و در میان چشم‌های وی نوشته است: کافر، و هر مؤمن آن را می‌خواند. کسی که از شما با وی روبرو شد، باید بر رویش تف اندازد، و ابتدای سوره اصحاب کهف را بخواند. وی بر نفسی از بنی آدم تسلط پیدا می‌کند و به قتلش می‌رساند، و باز زنده‌اش می‌سازد، و دیگر از آن پیش رفته نمی‌تواند و بر نفسی غیر از وی تسلط یافته نمی‌تواند. و از فتنه‌اش این است، که همراهش جنت و آتش می‌باشد. آتشش جنت است، و جنتش آتش. کسی که به آتشش مبتلا گردید، باید چشم‌هایش را ببندد و از خدا مدد بخواهد، در این صورت بالایش سرد و سلامتی می‌باشد، چنان که بر ابراهیم سرد و سلامتی بود. و از فتنه‌اش نیز این است، که بر قریه‌ای عبور می‌نماید، و آنان به وی ایمان می‌آورند و تصدیقش می‌نمایند، و او برای‌شان دعا می‌نماید، و آسمان برای‌شان در همان روز باران می‌بارد، و زمین در همان روز برای‌شان سر سبز می‌گردد، و چهارپایان‌شان در همان روز خیلی بزرگ، چاق، با پهلوه‌های پر و شیردار می‌آیند. و بر قریه‌ای عبور می‌کند و آنان بر وی کفر می‌ورزند و تکذیبش می‌نمایند، آنگاه وی بر آنان دعای بد می‌کند، و هیچ جانوری از ایشان زنده صبح نمی‌کند. و روزهایش چهل روز است، یک روزش چون یک سال است، یک روز دیگرش چون یک ماه، یک روزش چون یک جمعه، یک روز دیگرش هم مانند همین روزهاست، و آخر روزهایش مانند سراب است. مردی نزد دروازه مدینه صبح می‌کند، و قبل از اینکه به دروازه دیگرش برسد بیگانه می‌شود». گفتند: ای رسول خدا، در آن روزهای کوتاه چگونه نماز بگزاریم؟ گفت: «در آن‌ها اندازه می‌کنید، و باز نماز می‌گزارید، طوری که در روزهای دراز اندازه‌گیری می‌نمایید»^۱. حاکم می‌گوید:

۱- صحیح. حاکم (۴/۵۳۶) و آن را صحیح دانسته و ذهبی وی را تایید کرده است.

این حدیث به شرط مسلم صحیح است، ولی بخاری و مسلم آن را به این سیاق روایت نکرده‌اند، و ذهبی هم همراهش موافقت نموده است.

بیانیه پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ممنوع بودن مدینه و مکه به روی دجال

ابو یعلی از جابر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی بر منبر برخاست و گفت: «ای مردم! من شما را برای خبری جمع ننموده‌ام که از آسمان آمده باشد...» و حدیث جساسه را متذکر گردیده، و در آن افزوده: «وی مسیح است، همه زمین را، به استثنای سرزمین طیبه، در چهل روز طی می‌کند»، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «طیبه مدینه است، بر هر دروازه‌اش ملکی است، که شمشیرش را از نیام کشیده و او را باز می‌دارد، و در مکه مثل آن است»^۱. هیشمی (۷/۳۴۶) می‌گوید: این را ابو یعلی به دو اسناد روایت نموده، و رجال یکی از آن‌ها رجال صحیح‌اند.

بیانیه پیامبر صلی الله علیه و آله درباره کسوف و دجال

احمد از ثعلبه بن عباد عبدی از اهل بصره روایت نموده، که گفت: روزی در خطابه سمره بن جندب رضی الله عنه حاضر بودم، وی در خطابه‌اش حدیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر نمود. می‌گویم: بعد حدیث کسوف آفتاب را ذکر نمود، تا این که گفت: روشنی و تجلی آفتاب از کسوف با نشستن پیامبر صلی الله علیه و آله در رکعت دوم^۲ تصادف نمود. زهیر^۳ می‌گوید: می‌پندارم که گفت: آنگاه سلام گردانید، و پس از حمد و ثنای خداوند، و شهادت اینکه وی بنده و رسول خداست، گفت: «ای مردم، من شما را سوگند می‌دهم، اگر من در تبلیغ رسالت‌های پروردگارم صلی الله علیه و آله تقصیر نموده باشم، آن را برایم خبر بدهید» می‌افزاید: آنگاه مردانی برخاستند و گفتند: شهادت می‌دهیم، که تو رسالت‌های پروردگارت را تبلیغ نمودی، برای امت نصیحت کردی و آنچه را بر تو بود انجام دادی، بعد از آن گفت: «اما بعد: مردانی می‌پندارند، که کسوف این آفتاب و کسوف این مهتاب، و زوال این ستارگان از مطالع‌شان به سبب مرگ مردان بزرگی از اهل زمین رخ

۱- صحیح. ابویعلی. هیشمی (۷/۳۴۶) می‌گوید: با دو سند روایت شده است که یکی از آن‌ها

رجالش رجال صحیح‌اند.

۲- البته در نماز کسوف.

۳- وی یکی از راویان است.

می‌دهد. اینان دروغ می‌گویند، ولی این‌ها آیت‌ها و نشانه‌هایی از نشانه‌های خداوند ﷻ اند، به آن‌ها بندگان خود را امتحان و آزمایش می‌نماید، و می‌بیند، که کدام ایشان برایش توبه می‌کند. و من، به خدا سوگند، از وقتی به نماز ایستادم، آنچه را شما از امر دنیا و آخرت‌تان دیدنی هستید، دیدم. به خدا سوگند، قیامت تا اینکه سی کذاب بیرون نشود، بر پا نمی‌گردد، آخر ایشان، دجال یک چشم است، که چشم چپش کور می‌باشد، انگار که چشم ابو تحیی باشد اشاره به شیخی از انصار است، که در آن وقت میان او و حجره عائشه رضی الله عنها بود -، وی هر گاهی که بیرون شود یا گفت: وی هر گاهی که بیرون می‌شود ادعا می‌کند، که وی خداست، کسی که به وی ایمان بیاورد، تصدیقش نماید و از وی پیروی کند، عمل‌های نیکش که سابق انجام داده برایش نفعی نمی‌رساند. و کسی که به وی کافر شود و تکذیبش نماید، به چیزی از عمل گذشته‌اش معاقبه نمی‌شود. وی به زودی بر همه زمین مگر حرم و بیت المقدس ظاهر میشود، او مؤمنان را در بیت المقدس محاصره می‌کند، و آنان به شدت و سختی تکان داده می‌شوند، و بعد از آن خداوند تبارک و تعالی هلاکش می‌سازد، حتی که اصل و بن دیوار، یا گفت: اصل دیوار، حسن اشیب^۱ گفته: یا اصل درخت، صدا می‌کند، یا گفت: می‌گوید: ای مؤمن! یا گفت: (می‌گوید) ای مسلمان! این یهودیست، یا گفت: (می‌گوید) این کافر است، بیا بکشش، می‌گوید: و این چنین صحنه تا وقتی پدید نمی‌آید، که شما کارهایی یا اموری را ببینید، که وضع آن‌ها در نفس‌هایتان بزرگ معلوم می‌شود، و از یک دیگران پرسید که: آیا نبی‌تان در این باره چیزی برای‌تان یاد آور شده بود؟ و تا اینکه کوه‌ها از جاهایشان پایین بیفتند و زایل شوند، افزود: و از دنبال آن مرگ و قبض می‌باشد»^۲. می‌افزاید: باز در بیانیه دیگر سمره حاضر شدم، در آن نیز این حدیث را متذکر شد، و کلمه‌ای را از موضعش مقدم و مؤخر ننمود^۳.

هیثمی (۷/۳۴۱) می‌گوید: این را احمد روایت نموده، و بزار بعضش را روایت کرده، و در آن گفته: «و کسی که به خدا چنگ زد و گفت: پروردگارم خداست، که زنده است

۱- وی یکی از راویان است.

۲- مرگ عمومی که همه را فرا می‌گیرد.

۳- ضعیف. احمد (۱۶/۵) هیثمی (۷/۳۴۱) می‌گوید: رجال احمد همه به جز ثعلبة بن عباد که ابن حبان وی را ثقه دانسته، رجال صحیح‌اند. همچنین ابن خزیمه (۱۳۹۷) و طبرانی (۷/۲۲۷)،

(۲۳۰) و بیهقی (۳/۳۳۹).

و نمی‌میرد، بر وی عذابی نیست، و کسی که گفت: تو پروردگارم هستی، به درستی که در فتنه افتیده است». و رجال احمد رجال صحیح‌اند، غیر ثعلبه بن عباد، که ابن حبان وی را ثقه دانسته است.

بیانیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره مسیلمه کذاب

احمد و طبرانی از ابوبکره رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: مردم درباره مسیلمه، قبل از اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌اش چیزی بگوید، حرف‌های زیادی می‌زدند، آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای ایراد بیانیه ایستاد و گفت: «اما بعد، درباره این مرد که در موردش حرف‌های زیادی زدید، وی دروغگویی است از جمله سی دروغگو، که پیش از قیامت بیرون می‌شوند، و رعب مسیح (دجال) به هر سرزمینی رسید نیست»^۱.

هیثمی (۷/۳۳۲) می‌گوید: رجال یکی از اسنادهای احمد و طبرانی رجال صحیح‌اند. حاکم (۴/۵۴۱) هم از ابوبکره مثل این را روایت نموده، و افزوده است: «مگر به مدینه، که به هر راه آن در آن روز دو ملک ایستاده‌اند، و رعب مسیح (دجال) را از آن دفع می‌کنند».

بیانیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره یأجوج و مأجوج و خسف

احمد و طبرانی از ابن حرملة - وی خالد بن عبدالله بن حرملة است - از خاله‌اش روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که سرش را بر اثر گزیدن کژدم بسته بود بیانیه ایراد نمود و گفت: «شما می‌گویید: دشمن نیست، ولی شما تا آمدن یأجوج و مأجوج می‌جنگید، (آنان) روی‌های پهن دارند و چشم‌های خرد و موی‌هایشان مایل به سرخیست، و از هر بلندی می‌شتابند، انگار که روی‌هایشان چون سپرهای لا در لا باشد»^۲. هیثمی (۸/۶) می‌گوید: رجال آن دو رجال صحیح‌اند و احمد و طبرانی از بقیره - همسر قعقاع - روایت نموده‌اند که گفت: من در صفه زنان نشسته بودم، و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بیانیه می‌داد و با دست چپش اشاره می‌نمود، شنیدم که می‌گفت: «ای مردم، وقتی از خسفی در اینجا شنیدید، قیامت فرا رسیده

۱- صحیح. احمد (۵/ ۴۱) نگا: (۷/ ۳۳۲) احمد (۵/ ۲۷۱) در سند آن ابن اسحاق است که مدلس است. نگا: المجمع (۸/ ۹).

۲- ضعیف. چنانکه در المجمع (۸/ ۶) آمده است.

است»^۱. هیشمی (۸/۹) می‌گوید: در این اسحاق آمده، وی مدلس است، و بقیه رجال یکی از اسنادهای احمد رجال صحیح‌اند.

بیانیه پیامبر ﷺ درباره ذم غیبت

ابو یعلی از براء رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ برای ما بیانیه ایراد نمود، حتی که دوشیزگان را در خانه‌هایشان - یا گفت: در پرده‌هایشان (در گوشه خانه) - شنواید، فرمود: «ای گروهی که به زبان ایمان آورده‌اید، و ایمان در قلبتان داخل نگریده است، مسلمانان را غیبت نکنید، و عورت‌ها و عیب‌هایشان را پیگیری ننمایید، چون کسی که عورت و عیب برادرش را پیگیری نماید، خداوند عورت و عیب وی را پیگیری می‌کند و کسی را که خداوند عورتش را پیگیری نماید، در میان خانه‌اش رسوایش می‌سازد»^۲. هیشمی (۸/۹۳) می‌گوید: رجال آن ثقه‌اند. و طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما مثل این را روایت نموده، مگر این که در روایتش آمده: «مؤمنین را اذیت نکنید و عورت‌ها و عیب‌هایشان را پیگیری ننمایید، چون کسی که عورت و عیب برادر مسلمانش را پیگیری کند، خداوند سترش را می‌برد»^۳. هیشمی (۸/۹۴) می‌گوید: رجال آن ثقه‌اند، و بیهقی این را از براء به مثل آن، چنان که در الکنز (۸/۰۰۲) آمده، روایت نموده است.

بیانیه پیامبر ﷺ درباره امر به معروف و نهی از منکر

ابن ماجه و ابن حبان از عائشه رضی الله عنها روایت نموده‌اند که گفت: نبی خدا ﷺ نزد من وارد شد، و از رویش دانستم که چیزی برایش حاضر گردیده است، آن گاه وضو نمود و با هیچ کس حرف نزد، و من خود را به حجره چسبانیدم و گوش فرا دادم که چه می‌گوید، وی بر منبر نشست، و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: «ای مردم، خداوند برای شما می‌گوید: قبل از اینکه دعا نمایید و برای‌تان پاسخ ندهم، و از من سؤال کنید

۱- ضعیف. احمد (۳۷۸/۶) نگا: المجمع (۹/۸) در آن ابن اسحاق مدلس است.

۲- حسن. ابویعلی (۱۶۷۵) رجال آن به جز حمزة بن حبيب ثقه هستند. البته این حدیث شاهی از حدیث ابی برزة دارد که آن را احمد (۴/۴۲۰ - ۴۲۱) و ابوداود (۴۸۸۰) روایت کرده‌اند. نگا: المجمع (۹۳/۸).

۳- حسن. طبرانی. هیشمی (۸/۹۴) می‌گوید: رجال آن ثقه هستند. نگا: صحیح الجامع (۷۹۸۴) و (۷۹۸۵).

و برای تان ندهم و از من نصرت بخواهید و یاری تان ننمایم، به معروف امر کنید، و از منکر نهی نمایید». و بدون اینکه بر این‌ها بیفزاید پایین گردید^۱. این چنین در الترغیب (۴/۱۲) آمده است. و احمد و بزار به مثل این را روایت کرده‌اند، چنان که در المجمع (۷/۲۶۶) آمده است.

بیانیه پیامبر صلی الله علیه و آله در تحذیر و هشدار از اخلاق بد

حاکم - که آن را به شرط مسلم صحیح دانسته و لفظ هم از وی است - و ابرداود به اختصار از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما بیانیه‌ای ایراد نمود و گفت: «شما را از ظلم برحذر میدارم، چون ظلم تاریکی‌های روز قیامت است، و شما را از ناسزا گفتن و ناسزا شنیدن برحذر میدارم، و از حرص برحذر باشید، چون کسانی که قبل از شما بوده‌اند، به سبب حرص هلاک شده‌اند. حرص آنان را به قطع صله رحم امر نمود، قطع نمودند، و به بخل امرشان نمود، بخل ورزیدند، و به فجور امرشان نمود، فاجر شدند»، آن‌گاه مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا! کدام اسلام افضل است؟ فرمود: «همانی که مسلمانان از زبان و دستت سالم بمانند»، بعد همان مرد - یا غیر وی - گفت: ای رسول خدا! کدام هجرت بهتر است؟ دو نوع است: هجرت شهرنشین و هجرت بادیه‌نشین، هجرت بادیه‌نشین آن است، که وقتی فرا خوانده شد، پاسخ بدهد، و وقتی امر گردید، اطاعت نماید. و هجرت شهرنشین، دشوارترین هجرت‌هاست، و از همه هجرت‌ها اجر و پاداش بهتر دارد^۲.

اینچنین در الترغیب (۴/۱۵۸) آمده است و طبرانی این را از هرماس بن زیاد به اختصار چنان که در الترغیب (۳/۴۶۷) آمده، روایت نموده، و در اولش افزوده: «و شما را از خیانت برحذر میدارم، چون خیانت همراه و رفیق بدی است»^۳.

۱- ضعیف. احمد (۱۵۹/۶) ابن ماجه. البته از اول حدیث تا این جمله که «قبل از اینکه دعا نمایید و برای تان پاسخ ندهم» شاهدهی دارد. بر این اساس آلبانی این قسمت حدیث را در صحیح الترغیب (۲۳۲۵) حسن لغیره دانسته است.

۲- صحیح. احمد (۱۹۱/۲) و آن را صحیح دانسته است. نگا: الصحیحة (۲/۲۳۹) و صحیح الترغیب (۲۶۰۴).

۳- ضعیف. طبرانی (۲۰۴/۲۲).

بیانیه پیامبر ﷺ در ترسانیدن از گناهان کبیره

احمد، ترمذی - و گفته که غریب است -، بغوی، ابن قانع و ابو نعیم از ایمن بن خریم رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای ایراد بیانیه برخاست، و فرمود: «شهادت دروغ با شرک به خدا برابر گردانیده شده است»، این را سه بار گفت، و بعد از آن تلاوت نمود:

﴿فَأَجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾ [الحج: ۳۰].

ترجمه: «از پلیدی بتان بپرهیزید، و از سخن دروغ اجتناب کنید»^۱.

این چنین در الکنز (۴/۷) آمده است.

و ابن ابی الدنيا از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای ما بیانیه داد، و مسئله سود را یاد آور شد، و کارش را بزرگ و خطرناک توصیف نمود و گفت: «درهمی را که مردی از سود به دست می‌آورد، در گناه نزد خداوند از سی و شش زنایی که مرد مرتکب می‌شود بزرگتر است، و بزرگترین و بدترین سود، ریختاندن آبروی مرد مسلمان است»^۲. این چنین در الترغیب (۴/۲۸۲) آمده است.

و ابن ابی شیبہ از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای ما بیانیه ایراد نمود و گفت: «ای مردم، از شرک بپرهیزید، چون شرک از رفتار مورچه پنهان‌تر است»، کسی در آن میان گفت: ای رسول خدا، چگونه از آن بپرهیزیم و خود را نگه داریم، در حالی که شرک از رفتار مورچه پنهان‌تر است؟ گفت: «بگوئید: بار خدایا، ما به تو از این پناه می‌بریم، که به تو در حالیکه ما می‌دانیم شرک بیآوریم، و از آنچه نمی‌دانیم از تو مغفرت می‌خواهیم»^۳. این چنین در الکنز (۲/۱۶۹) آمده است^۴.

۱- ضعیف. ترمذی (۲۲۹۹) آلبانی آن را ضعیف دانسته. ترمذی می‌گوید: غریب است. همچنین احمد (۳۲۲/۴).

۲- صحیح لغیره. ابن ابی الدنيا در کتاب ذم الغیبة و بیهقی. منذری به ضعف آن اشاره نموده و بیهقی آن را به علت یکی از راویان آن ضعیف دانسته است. آلبانی در صحیح الترغیب (۱۸۵۶) آن را صحیح لغیره می‌داند. وی به شواهد این حدیث اشاره نموده است.

۳- نص دعاء چنین است: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ أَنْ نُشْرِكَ بِكَ وَنَحْنُ نَعْلَمُهُ، وَدَسْتَعْفِرُكَ لِمَا لَا نَعْلَمُهُ». م.

۴- حسن لغیره. احمد (۴۰/۴) آلبانی در ضعیف الترغیب (۳۶) آن را حسن لغیره می‌داند. نگا: الضعیفة (۳۷۵۵).

بیانیه پیامبر صلی الله علیه و آله درباره شکر

عبدالله بن احمد، بزار و طبرانی از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای این چوب‌ها یا بالای این منبر گفت: «کسی که از کم شکر گزاری نکند، از زیاد شکرگزاری نمی‌نماید، و کسی که از مردم سپاسگزاری ننماید، خداوند عز وجل را شکرگزاری نمی‌کند، سخن زدن از نعمت خدا شکر است و ترک آن کفر، و جماعت رحمت است و تفرقه عذاب». می‌گوید: ابو امامه باهلی گفت: همیشه با جماعت بزرگ باشید، می‌فزاید: مردی پرسید: جماعت بزرگ - (سواد الأعظم) - چیست؟ ابو امامه فریاد کشید: این آیتی که در سوره نور است:

﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَّا حُمِّلْتُمْ﴾ [النور: ۵۴].

ترجمه: «اگر سرپیچی کنید، پیامبر مسؤول اعمال خود است و شما مسؤول اعمال خود»!

هیثمی (۵/۲۱۸) می‌گوید: رجال آنان ثقه‌اند.

و ابن نجار از ابوذر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: به رسول خدا صلی الله علیه و آله که بیانیه می‌داد گوش فرا دادم، وی این آیت را خواند:

﴿أَعْمَلُوا ءَالَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾ [سبأ: ۱۳].

ترجمه: «ای آل داود عمل کنید، و شکر گزاری نمایید، و اندک از بندگانم شکر گزارند».

بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «برای کسی که سه چیز داده شود، مثل همان چیزی برایش داده شده که به داود علیه‌السلام داده شده بود، ترس خدا در خفا و آشکار، عدل در غضب و رضایتمندی و میانه روی در حالت فقر و توان‌مندی». این چنین در الكنز (۸/۲۲۶) آمده است.

بیانیه پیامبر صلی الله علیه و آله درباره خیر زندگی

عسکری از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله بیانیه ایراد نمود و گفت: «در زندگی خیر نیست، مگر برای شنونده فرا گیرنده، یا عالم ناطق، ای مردم

۱- به روایت عبدالله بن احمد (۴/۲۷۸) و بزار و طبرانی. هیثمی (۵/۲۱۸) می‌گوید: رجال آن ثقه هستند.

شما در زمان هدنه^۱ هستید، و حرکت و سیر بر شما تیز و سریع^۲ است، و شما شب و روز را دیدید که هر جدید را کهنه می‌کنند، و هر دور را نزدیک می‌سازند، و هر موعود را با خود می‌آورند، پس برای جهاد به دوری میدان مسابقه آمادگی بگیرید». آنگاه مقدار ﷺ گفت: ای نبی خدا هدنه چیست؟ فرمود: «آزمایش و انقطاع، وقتی که امر برای شما چون پاره شب تاریک مختلط، پوشیده و دشوار گردید، به قرآن چنگ زنید. چون قرآن شفاعت کننده بیست، که شفاعتش مورد قبول است، و مجادله کننده بیست که مورد تصدیق می‌باشد. کسی که آن را در پیش رویش قرار دهد، به جنت رهنمونی اش می‌کند، و کسی که آن را در عقبش قرار دهد، به آتش رهنمونی اش می‌کند، و قرآن رهنما به سوی بهترین راه است، و قرآن فیصله کننده و قاطع است و بیهوده نیست. قرآن پشت و شکم دارد، ظاهرش حکم است، و باطنش علم، بحرش ژرف و عمیق است، عجایب و شگفتی‌هایش حساب نمی‌شود، و عالمانش از آن سیر نمی‌گردند. قرآن ریسمان متین خداست، صراط مستقیم است، و همان حقیقت، که وقتی جن‌ها شنیدندش بی‌مهابا گفتند:

﴿إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا ۝ يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ﴾ [الجن: ۱-۲].

ترجمه: «ما قرآن عجیبی را شنیدیم، که به سوی راه راست دلالت می‌کند، و به آن ایمان آوردیم».

کسی که به آن حرف بزند راست گفته، کسی که به آن عمل کند پاداش داده می‌شود، کسی که به آن حکم نماید عدالت نموده است و کسی که به آن عمل نماید، به سوی راه راست هدایت گردیده است، در آن چراغ‌های هدایت، منار حکمت و رهنمونی به سوی حجت و برهان است». این چنین در الکنز (۱/۲۱۸) آمده است.

بیانیه‌اش ﷺ در مورد پیشه نمودن زهد در دنیا

ابونعیم در الحلیه (۳/۲/۲) از حسین بن علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ را دیدم، که برای بیانیه به اصحابش برخاست و گفت: «ای مردم، انگار که مرگ در دنیا بر غیر ما نوشته شده است، و انگار که حق در آن بر غیر ما واجب گردیده

۱- دنه: سازش، متارکه جنگ، حالت آتش بس و راحتی و آرامش را معنی می‌دهد.م.

۲- یعنی ایام و اوقات زود می‌گذرند و از شما فوت می‌شوند.م.

است، و انگار، آن مردگانی را که مشایعت می‌کنیم مسافرین‌اند، و اندک مدتی بعد به‌سوی ما برمی‌گردند، میراث‌شان را چنان می‌خوریم، که انگار ما، بعد از آنان جاویدانیم، و همه پندها را فراموش نموده‌ایم، و از همه مصیبت‌های بزرگ خود را در امان می‌دانیم، خوشی بادا برای آنکه، (توجه به) عیب خودش وی را از عیوب دیگران مشغول ساخته است، خوشی بادا برای آنکه کسبش نیکوست، پنهانش اصلاح است، آشکارش خوب است و راهش استوار و ثابت است، خوشی بادا برای کسی که، بدون نقص به خداوند تواضع پیشه نماید، و از آنچه بدون گناه جمع نموده انفاق کند، و با اهل فقه و حکمت مخالطت و همصحبتی اختیار نماید، و بر اهل خاری و مسکنت رحم کند، خوشی باد برای کسی که ضافگی مالش را مصرف کند، و اضافگی کلامش را باز دارد، و سنت برایش کفایت کند، و از آن به‌سوی بدعتی روی نیاورد». و بعد از آن پایین گردید. ابو نعیم می‌گوید: روایت این حدیث از آل پاک غریب است، آن را به جز از قاضی حافظ نشنیده‌ایم، و این حدیث به نقل از انس رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است. و ابن عساکر حدیث انس را به مثل آن، چنان که در الکنز (۸/۲/۴) آمده، روایت کرده است، و در اول آن آمده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر شتر جدعایش و نه عضباء برای ما بیانیه ایراد نمود و گفت: «ای مردم...» و آن را ذکر نموده، و افزوده است: «قبر خانه و منزل‌شان گردیده است و ما میراث‌شان را می‌خوریم»، و در روایت وی آمده: و از سنت پیروی نماید و از آن به بدعتی روی نیاورد». بزار این را از انس به مثل آن روایت نموده، و در روایت وی آمده: بر شتر عضبایش و نه بر جدعاء و در روایت وی آمده: «در قبرهایشان آنان را جابه‌جا می‌سازیم» و در روایت وی ذکر است: «و با اهل فقه مخالطت نماید، و از اهل شک و بدعت احتراز نماید، آشکارش اصلاح گردد، و مردم را از شرش در امان دارد»^۱.

هیثمی (۱۰/۲۲۹) می‌گوید: این را بزار روایت نموده، و در آن نصر بن محرز و غیر وی از ضعیفان آمده‌اند.

و طبرانی در الأوسط از عائشه رضی الله عنها روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر در حالی که مردم در اطرافش قرار داشتند گفت: «ای مردم، از خداوند به حق

۱- ضعیف. به روایت بزار. در سند آن نصر بن محرز و چند تن دیگر ضعیف هستند: هیثمی در المجمع (۲۲۹/۱۰).

حیاء کنید»، مردی گفت: ای رسول خدا، ما از خداوند تعالی حیاء می‌کنیم، فرمود: «کسی از شما که می‌خواهد با حیاء باشد، باید هر شب که می‌خواهد اجلش را پیش رویش تصور کند، و باید شکم و آنچه را فرا گرفته حفظ نماید، و همچنان سرو آنچه را بر آن مشتمل است، و باید مرگ و پوسیده شدن را به خاطر بیاورد و زینت دنیا را ترک نماید»^۱. و ترمذی این را از ابن مسعود رضی الله عنه به مثل آن روایت نموده، و گفته: حدیث غریب است. این چنین در الترغیب (۵/۲۰۰) آمده است.

بیانیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره حشر

بخاری و مسلم و غیر ایشان از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده‌اند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بر منبر بیانیه ایراد می‌نمود، شنیدم که می‌گفت: «شما با خداوند پابره‌نه، تن برهنه و ختنه ناشده ملاقات می‌کنید»، در روایتی افزوده: «پای پیاده» و در روایتی آمده: گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای موعظه‌ای در میان ما برخاست و گفت:

«ای مردم، شما پای برهنه، تن برهنه، و ختنه ناشده نزد خداوند حشر می‌شوید:

﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُمْ وَعَدَّا عَلَيْهَا إِنَّا كُنَّا فَعْلِينَ﴾ [الانبیاء: ۱۰۴].

ترجمه: «چنان که بار اول آفریدیم، همانطور بار دوم اعاده‌اش می‌کنیم، این وعده‌ای است که ما داده‌ایم و قطعاً آن را انجام خواهیم داد».

آگاه باشید نخستین کسی که از مخلوقات لباس پوشانیده می‌شود ابراهیم علیه السلام است، آگاه باشید، مردانی از امت من آورده می‌شوند، و ایشان به‌سوی چپ سوق داده می‌شوند، می‌گویم: ای پروردگارم، اصحابم‌اند، می‌گوید: تو نمی‌دانی که بعد از تو اینان چه عمل نوی نمودند، و من چنان می‌گویم که بنده صالح گفت^۲:

﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١٧﴾ إِنَّ تَعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبْدُكَ وَإِنْ تَغْفِرَ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٨﴾﴾ [المائدة: ۱۱۷].

ترجمه: «و مادامی که در میان ایشان بودم بر آنان گواه بودم، و هنگامی که مرا برداشتی تو بر ایشان نگه بان بودی و تو از همه چیز خبردار هستی. اگر آنان را تعذیب

۱- حسن. ترمذی (۲۳۸۲) آلبانی آن را حسن دانسته است.

۲- وی عیسی علیه السلام است.

می‌کنی، آنان بندگان تواند، و اگر برای‌شان می‌بخشی، تو خود توانا و با حکمت هستی».

فرمود: «آن گاه به من گفته می‌شود: آنان وقتی که از ایشان جدا شدی بر پاشنه‌هایشان به عقب برگشتند»^۱. در روایتی افزوده: «من می‌گویم: دوری بادا، دوری بادا». این چنین در الترغیب (۵/۳۴۵) آمده است».

بیانیه‌اش رضی الله عنه درباره قدر

طبرانی در الأوسط و ابو سهل جندیسابوری از علی رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا رضی الله عنه به منبر بلند شد، و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: «کتابیست که خداوند در آن اهل جنت را با نام‌ها و نسب‌هایشان نوشته است و طبق آن حساب می‌شوند و جمع می‌گردند، نه بر آنان تا روز قیامت افزوده می‌شود و نه از آنان تا روز قیامت کم می‌گردد». بعد از آن گفت: «کتابیست که خداوند در آن اهل آتش را با نام‌ها و نسب‌هایشان نوشته است، آنان طبق آن حساب می‌شوند و جمع می‌گردند، نه بر آنان تا روز قیامت افزوده می‌شود و نه از ایشان کاسته می‌شود، خاتمه عمل جنتی به عمل اهل جنت است، اگر چه هر عملی انجام دهد، و خاتمه عمل دوزخی به عمل اصل آتش است، اگر چه هر عملی انجام دهد، گاهی اهل سعادت را به راه بدبختی و شقاوت سوق داده می‌شوند، حتی که گفته می‌شود، چقدر ایشان به آنان مشابه‌اند، بلکه اینان از جمله آنان‌اند، ولی سعادت به سراغ‌شان می‌آید و نجات‌شان می‌دهد، و گاهی اهل بدبختی و شقاوت به راه سعادت سوق داده می‌شوند، حتی که گفته می‌شود، چقدر ایشان به آنان مشابه‌اند، بلکه ایشان از آنان‌اند، ولی بدبختی به سراغ‌شان فرا می‌رسد و بیرون‌شان می‌سازد، کسی را که خداوند در ام‌الکتاب نیک بخت نوشته باشد، وی را از دنیا تا وقتی که در عملی به کار نیندازد و به آن قبل از مرگش نیک بختش نسازد بیرون نمی‌سازد، ولو که آن عمل به اندازه زمان حرکت دست در دوشیدن شتر باشد^۲، و کسی را که خداوند در کتاب بدبخت و شقی نوشته

۱- بخاری (۳۱۰۰) مسلم (۲۸۶۰).

۲- وقتی حیوان پستان داری دوشیده شود، دست در فاصله‌های کوتاهی به پستان می‌رسد، و با فشار آن شیر را به پایین می‌کشاند، و باز برای این عمل بلند می‌گردد، که این عمل را در عربی «فواق» می‌گویند، و هدف در حدیث همین فاصله می‌باشد. م.

باشد، او را از دنیا تا وقتی که در عملی به کار نیندازد و به آن قبل از مرگش بدبختش نسازد بیرون نمی‌سازد، ولو که آن عمل به اندازه زمان حرکت دست در دوشیدن شتر باشد، و اعمال منوط به خاتمه آن است»^۱. این چنین در الکنز (۱/۸۷) آمده است. هیشمی (۷/۲۱۳) می‌گوید: این را طبرانی در الأوسط روایت نموده، و در آن حماد بن واقد صفار آمده، و ضعیف می‌باشد.

بیانیه‌اش رضی الله عنه درباره نفع قرابت و رشته داری‌اش

ابن نجار از ابو سعید رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بر منبر قرار داشت شنیدم که می‌گفت: «چه می‌خواهند مردانی که می‌گویند: قرابت رسول خدا روز قیامت نفع نمی‌سازد، به خدا سوگند، قرابت و رحم من در دنیا و آخرت وصل است، و من ای مردم، روز قیامت پیش از شما بر حوض می‌باشم، و مردانی می‌گویند: ای رسول خدا، من فلان بن فلان هستم، می‌گوییم: نسب را شناختم، ولی شما بعد از من چیزهایی را نو پیدا کردید، و به قهقرا برگشتید»^۲. این چنین در الکنز (۱/۹۸) آمده. و احمد نیز از ابو سعید مثل این را، چنان که در تفسیر ابن کثیر (۳/۲۵۶) آمده، روایت نموده است.

بیانیه‌اش رضی الله عنه درباره والیان و حکام

طبرانی از ابو سعید رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما بیانیه ایراد نمود، و در بیانیه‌اش گفت: «آگاه باشید، فرصتی که فرا خوانده شوم و اجابت کنم نزدیک شده است^۳، بعد از من بر شما والیانی خواهند آمد، آنان به آنچه عمل می‌کنند که می‌دانید، و عملی می‌نمایند که می‌شناسید، طاعت آنان طاعت است، زمانی همین طور درنگ می‌نمایید، آنگاه بعد از آنان والیانی بر شما حاکم می‌شوند، و به آنچه عمل می‌نمایند که نمی‌دانید، و عملی انجام می‌دهند که نمی‌شناسید، کسی که از ایشان فرمان برد و همراه‌شان دوستی نمود، آنان خود هلاک شده‌اند و دیگران را نیز هلاک

۱- ضعیف. طبرانی در الأوسط. در سند آن ابن واقد الصفار است که چنانکه هیشمی (۷/۱۲۳) می‌گوید ضعیف است.

۲- صحیح. احمد (۳/۶۲)، (۳/۱۸)، هیشمی (۱۰/۳۶۴) آن را به ابویعلی ارجاع می‌دهد و می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند به جز عبدالله بن محمد بن عقیل که وی را ثقه دانسته است.

۳- یعنی وقت آن که داعی اجل را لبیک گویم نزدیک شده است.م.

نموده‌اند، با آنان به جسم‌هایتان مخالفت نمایید، و با اعمال‌تان خود را از ایشان متمایز سازید، و بر نیکوکار گواهی دهید که وی نیکوکار است، و همچنان بر بدکار و گنهکار^۱. هیشمی (۵/۲۳۷) می‌گوید: این را طبرانی در الأوسط از شیخ خود محمد بن علی مروزی روایت نموده، و او ضعیف است.

و بخاری (۲/۹۸۲) از ابو حمید ساعدی رضی الله عنه روایت نموده، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم والیی را تعیین نمود، آن والی نزدش بعد از فراغت از وظیفه‌اش آمد و گفت: ای رسول خدا، این برای شماست، و این برای من اهداء شده است، برایش گفت: «چرا در خانه پدر و مادرت ننشستی تا نگاه می‌نمودی، که آیا این برایت اهداء می‌شود یا خیر؟» بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نماز اعشاء برخاست، کلمه شهادت به زبان آورد، و بر خداوند طوری که شایسته اوست ثنا گفت، و بعد از آن فرمود: «اما بعد: والی و کارمند چه فکر می‌کند، که ما وی را مقرر می‌کنیم و او نزد ما آمده می‌گوید: این از عمل شماست^۲، و این برای من اهداء شده است، چرا در خانه پدر و مادرش ننشست تا می‌دید که آیا آن برایش اهداء می‌شود یا خیر؟ سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، هر کسی از شما اگر چیزی از آن را خیانت کند، روز قیامت آن را بر گردن خود حمل کرده می‌آورد، اگر شتر یا گاو یا گوسفند باشد آن را در حالی با خود می‌آورد که صدا می‌کشد، من ابلاغ نمودم». ابو حمید می‌گوید: بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستش را بلند نمود، حتی که ما به سفیدی زیر بغل‌هایش نگاه می‌نمودیم، ابو حمید می‌فرزاید: و آن را با من زید بن ثابت رضی الله عنه هم از نبی صلی الله علیه و آله و سلم شنید، و می‌شود که بپرسیدش^۳. این را همچنان مسلم و ابو داود و احمد، چنان که در الجامع الصغیر آمده، روایت کرده‌اند.

بیانیه‌اش صلی الله علیه و آله و سلم درباره انصار

احمد از ابو قتاده رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بر منبر قرار داشت، شنیدم که برای انصار می‌گفت: «آگاه باشید، مردم بالا پوشم‌اند و انصار زیر

۱- ضعیف. طبرانی در الاوسط (۷/۱۰۵) هیشمی می‌گوید: طبرانی آن را از شیخ خود محمد بن

علی مروزی روایت کرده است که ضعیف است: المجمع (۵/۲۳۷).

۲- یعنی این از جمله اموالیست که شما وظیفه جمع آوریش را به من سپرده بودید.

۳- بخاری (۶۹۷۹) مسلم (۱۸۳۲) احمد (۵/۲۲۷۰) ابوداود (۲۹۴۶).

پیراهنی ام^۱، اگر مردم و ادیبی را در پیش گیرند، و انصار راه دیگری را در پیش گیرند، من همان راه انصار را در پیش می‌گیرم، اگر هجرت نمی‌بود، من هم از انصار می‌بودم، کسی که مسئولیت انصار را به دوش گرفت، باید به نیکوکارشان نیکی نماید، و از گنهگارشان در گذرد، کسی که ایشان را ترسانید، به درستی این کسی را ترسانیده که در میان این دو قرار دارد» - و به‌سوی خودش اشاره نمود^۲ - . هیشمی (۱/۳۵)

می‌گوید: رجال آن، غیر یحیی بن نضر انصاری که ثقه است، رجال صحیح‌اند.

و نزد وی همچنان از عبدالله بن کعب بن مالک انصاری رضی الله عنه روایت است - این کعب که پدر عبدالله می‌باشد، یکی از همان سه تنی است، که توبه‌شان پذیرفته شد -

که: بعضی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایش خبر دادند، که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روزی در حالی که سرش را بسته بود، بیرون گردید، و در بیانیه‌اش گفت: «اما بعد: ای گروه مهاجرین، شما در حال زیادت هستید، و انصار از همان حالتی که امروز بر آن قرار دارند زیاد نمی‌شوند، و انصار همان خاصانم‌اند که به آنان پناه آورده‌ام، بنابراین عزتمندشان را عزت کنید، و از گنهکارشان درگذرید»^۳ . هیشمی (۱۰/۳۶) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

بیانیه‌های متفرقه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

ابو یعلی و بزار از ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، که بر چوب‌های همین منبر قرار داشت، شنیدم که می‌گفت: «خود را از آتش نگه دارید، اگر چه به یک پاره خرما باشد، چون صدقه کج را راست می‌سازد، مرگ بد را دفع می‌نماید، و در گرسنه در همان جایی قرار می‌گیرید»^۴ . این چنین در الترغیب (۲/۱۳۴) آمده است.

احمد، ابن ابی شیبه و ابن ماجه از عامر بن ربیع از پدرش رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بیانیه می‌داد شنیدم که می‌گفت: «کسی که بر من درود

۱- یعنی انصار به من نسبت به دیگران قریب‌تر و خاصتر اندچنان که زیر پیراهنی نسبت به بالا پوش نزدیکتر به بدن انسان می‌باشد.م.

۲- صحیح. احمد (۳۰۷/۵) حاکم (۷۹/۴) نکا: المجمع (۳۵/۱۰) و الصحیحة (۹۱۷).

۳- صحیح. احمد (۵۰۰/۳) هیشمی (۲۶/۱۰) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

۴- بسیار ضعیف. ابویعلی (۸۵) بزار (۹۳۳) آلبانی در ضعیف الترغیب (۵۱۲) می‌گوید: بسیار ضعیف است.

بفرستند، تا وقتی که وی بر من درود می‌فرستد ملائک بر وی درود می‌فرستند، حالا هر شخص اختیار دارد که کم درود می‌گوید، یا زیاد درود می‌گوید»^۱. این چنین در الترغیب (۳/۱۶۰) آمده است.

و ابن جریر از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای ایراد بیانه در میان ما برخاست و گفت «کسی که خوشش می‌آید از آتش دور گردانیده شود و به جنت داخل شود، باید مرگش وی را در حالی درک نماید که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد، و باید با مردم طوری پیش آمد کند که از دیگران دوست دارد آنطور برایش پیش آمد نمایند». این چنین در الکنز (۱/۷۶) آمده است.

و بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطبه‌ای ایراد نمود، که مثل آن را هرگز نشنیده بودم، فرمود: «اگر آنچه را من می‌دانم بدانید، کم می‌خندید و زیاد می‌گریید»، آن گاه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روی‌هایشان را پوشانیدند و گریه کردند^۲. و در روایتی آمده: برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیزی از طرف اصحابش رسید، آنگه وی بیانه‌ای ایراد نمود و گفت: «جنت و آتش برایم عرضه شدند، و هیچ روز دیگری را مثل آن خیر، و مثل آن شر دیگر ندیده بودم، اگر آنچه را من می‌دانم بدانید، اندک می‌خندید و زیاد می‌گریید»، و بر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی شدیدتر از آن نیامد، آنان سرهایشان را گریه‌کنان پوشانیدند. این چنین در الترغیب (۵/۲۲۶) آمده است.

و ابن ابی حاتم از ابو سعید روایت نموده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیانه ایراد نمود، و به این آیت رسید:

﴿إِنَّهُ مَن يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ﴾ [طه: ۷۴].

ترجمه: «هرکس مجرم در محضر پروردگارش حاضر شود، برایش آتش دوزخ است، که در آن نه می‌میرد و نه زنده می‌شود».

۱- حسن. ابن ماجه (۹۰۷) آلبانی آن را حسن دانسته است. همچنین احمد (۳/۴۴۵).

۲- صحیح. ابن ماجه (۳۹۵۶) آلبانی آن را صحیح دانسته است. همچنین به روایت ابونعیم (۴/۱۲۲) هیشمی آن را در مجمع (۱۸۶/۸) به طبرانی ارجاع داده و گفته است در سند آن لیث بن ابی سلیم است که مدلس است و بقیه رجال آن ثقة هستند.

پیامبر ﷺ فرمود: «اما اهل آن، کسانی که اهل آن اند، نه در آن می‌میرند و نه زنده می‌شوند، و اما آنانی که از اهل آن نیستند، آتش به جان‌شان می‌رسد، آن گاه شفاعت کنندگان بر می‌خیزند و شفاعت می‌کنند، و آنان گروه گروه کرده می‌شوند، و این گروه‌ها به نهری آورده می‌شوند که برایش حیات یا حیوان گفته می‌شود، آن گاه چنان می‌رویند که علف بر محموله سیل می‌روید»^۱. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۳/۱۵۹) آمده است.

و ابن ابی‌الدنیا و ابن نجار از ابوهریده رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان ما برخاست و گفت: «ای مردم، به پروردگار عالمیان گمان نیک نمایید، چون پروردگار طبق گمان بنده‌اش در قبال اوست». این چنین در الکنز (۲/۱۴۳) آمده است.

و حاکم (۴/۴۳۶) از ابو زهیر ثقفی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که در بیانیه‌اش می‌گفت: «ای مردم، نزدیک است، که اهل جنت را از اهل دوزخ بشناسید - یا گفت: بهترهایتان را از شرهایتان -». آن گاه مردی از مردم گفت: به کدام علامه می‌شناسیم، ای رسول خدا؟ فرمود: «به ستایش نیکو و ستایش بد، شما بر یکدیگر خود شاهد هستید»^۲. حاکم می‌گوید: این حدیث از اسناد صحیح برخوردار است، و بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند، و ذهبی می‌گوید: صحیح است.

حسن بن سفیان و ابو نعیم از عبدالله بن ثعلبه از پدرش رضی الله عنه روایت نموده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای ایراد بیانیه برخاست، و به صدقه فطر امر نمود، که باید یک صاع خرما یا یک صاع جو از هر یک فرد پرداخته شود - یا گفت: از هر سر - خرد و کلان، آزاد و غلام^۳. این چنین در الکنز (۴/۳۳۸) آمده است.

بیانیه‌های جامع پیامبر ﷺ (بیانیه جامع پیامبر ﷺ در تبوک)

بیهقی در الدلائل و ابن عساکر در تاریخش از عقبه بن عامر جهنی رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: در غزوه تبوک بیرون شدیم، چون یک شب راه به تبوک مانده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خوابید، و وقتی بیدار گردید، که آفتاب یک نیزه بلند شده بود، گفت: «ای بلال، برایت نگفته بودم که: فجر را برای ما حفاظت کن؟» پاسخ داد: ای رسول

۱- صحیح. احمد (۵/۳) و (۷۸، ۷۹، ۷۹) مسلم (۱۸۵) ابن ماجه (۴۳۰۹).

۲- صحیح. حاکم (۴/۴۳۶) وی آن را صحیح دانسته و ذهبی نیز با وی موافقت کرده است.

۳- صحیح. ابوداود (۱۶۲۰) آلبنی آن را صحیح دانسته است.

خدا، مرا همان کسی برد، که تو را برد، آن گاه به جای نزدیکی نقل مکان نمود و بعد از آن نماز گزارد، و بعد از حمد و ثنای خداوند گفت: «اما بعد: راست‌ترین سخن‌ها کتاب خداست، محکم‌ترین حلقه‌ها و رسن‌ها تقواست، بهترین ملت‌ها ملت ابراهیم است، بهترین سنت‌ها سنت محمد است، بهترین سخن‌ها ذکر خداوند است، خوب‌ترین قصه‌ها این قرآن است، بهترین امور فرایض آن است، بدترین امور نو پیداهای آن است، بهترین هدایت‌ها و روش‌ها هدایت و روش انبیاست، با عزت‌ترین مرگ، کشته شدن شهداء است، کورترین کوری، گمراهی بعد از هدایت است، بهترین علم‌ها آنست که نفع رساند، بهترین هدایت‌ها آنست که پیروی شود، بدترین و شرترین کوری‌ها، کوری قلب است، دست بالا از دست پایین بهتر است، آنچه کم باشد و کفایت کند، از آنچه بسیار باشد و مشغول و غافل سازد بهتر است، بدترین و شرترین معذرت‌ها، [معذرت] هنگام مرگ است، و بدترین ندامت‌ها [ندامت] روز قیامت است، و بعضی از مردم چنین اند، که به نماز جز در آخر وقت آن نمی‌آیند، و از آنان کسانی‌اند که خدا را جز اندک یاد نمی‌کنند، بزرگترین خطاها و گناها زبان دروغ‌گوست، بهترین غنا، غنای نفس است، بهترین توشه تقواست، رأس حکمت ترس خداست، بهترین چیزی که در قلب جای‌گزین شود یقین است، و شک از کفر است، نوحه کشیدن از عمل جاهلیت است، خیانت از اخگرهای جهنم است، گنج و ذخیره نمودن، داغی از آتش است^۱، شعر از نی‌ها ابلیس است، شراب مجموع و سرچشمه گناه است، زنان دام شیطان‌اند، جوانی شعبه‌ای از دیوانگیست، بدترین دست آوردها، دست آورد سود است، بدترین خوردنی‌ها مال یتیم است، نیکبخت کسیست که از غیرش پند بگیرد، بدبخت کسیست که در شکم مادرش بدبخت شده باشد، برگشت و فرجام هر یک از شما به مکانیست که چهار گز می‌باشد، ملاک کار به آخرش است، ملاک عمل به خاتمه‌اش است، بدترین راویان، راویان دروغ‌اند، هر آنچه آمدنیست قریب است، دشنام دادن مؤمن فسق است، قتال و جنگ با مؤمن کفر است، خوردن گوشتش از نافرمانی و معصیت خداست، حرمت مالش چو حرمت خونش است، کسی که برای انجام عمل منکری به خدا سوگند یاد کند، خداوند تکذیبش می‌کند، کسی که ببخشد، خداوند برایش می‌بخشد، کسی که عفو نماید، خداوند برایش عفو می‌کند، کسی که خشمش را فرو برد، خداوند برایش

۱- هدف ذخیره مال نیست که زکات آن پرداخته نشود.

پاداش می‌دهد، کسی که بر مصیبت صبر نماید، خداوند برایش عوض می‌دهد، کسی که سخنان بد را تشهیر نماید، خداوند رسوایش می‌کند، کسی که صبر نماید، خداوند [اجرش را] برایش دو چند می‌سازد، کسی که از خدا نافرمانی نماید، خداوند تعذیبش می‌کند، بار خدایا، برای من و امتم ببخش، بار خدایا، برای من و امتم ببخش، بار خدایا، برای من و امتم ببخش، بار خدایا، برای من و امتم ببخش، از خداوند برای خودم و شما آمرزش می‌طلبم^۱. این را ابو نصر سجزی نیز در کتاب الابانه از ابو درداء رضی الله عنه به شکل مرفوع روایت نموده است، و ابن ابی شیبه و ابونعیم در الحلیلة و قضاعی در الشهاب این را از ابن مسعود رضی الله عنه به شکل موقوف روایت کرده‌اند، بعضی از شارحان الشهاب گفته‌اند: حسن و غریب است، و عسکری و دیلمی این را از عقبه روایت نموده‌اند. این چنین در جامع الصغیر سیوطی و در شرح آن فیض القدیر (۲/۱۷۹) مربوط مناوی آمده است. حاکم نیز این را به نقل از عقبه، چنان که در زاد المعاد (۳/۷) آمده، روایت نموده است.

بیانیه جامع دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

احمد از عیاض بن حمار مجاشعی رضی الله عنه روایت نموده که: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روزی بیانیه ایراد نمود، و در بیانیه‌اش گفت: «پروردگرم، امرم نموده است، که آنچه را وی در همین روز برایم آموزانیده است و شما آن را نمی‌دانید، برای‌تان بیاموزانم، «وی گفت:» همه مالی را که برای بندگانم داده‌ام حلال است، و من همه بندگانم را مایل به سوی دین حق آفریده‌ام، شیطان‌ها نزد آنان آمدند، و از دین‌شان گمراه‌شان ساختند، و بر آنان آنچه را حلال گردانیده بودم، حرام ساختند، و امرشان نمودند، که به من چیزی را که برای آن برهانی نازل نکرده‌ام، شریک بیاورند، بعد از آن خداوند به سوی اهل زمین نگاه نمود، و عرب و عجم‌شان را بد دید، مگر بقایایی از اهل کتاب را، و گفت: تو را به سببی مبعوث نمودم که آزمایشت کنم، و توسط تو دیگران را بیازمایم، و برایت کتابی نازل نمودم، که آب نمی‌شویدش، آن را در خواب و بیداری می‌خوانی، بعد از آن خداوند صلی الله علیه و آله و سلم امرم نمود، که قریش را بسوزانم، گفتم: ای پروردگرم، در این صورت سرم را می‌شکانند، و مانند نان می‌سازندش، گفت: آنان را، طوری که تو را بیرون کردند، بیرون ساز، با ایشان بجنگ همراهت بر ضدشان می‌جنگیم، در مقابل آنان

۱- بیهقی در الادلائل و ابن ابی شیبه (۱۰۶/۷) ابن عبدالبر در التمهید (۲۰۵/۵) و سند آن بسیار ضعیف است.

مصرف کن، بالایت مصرف می‌کنیم، ارتش بفرست، ما پنج چند آن را می‌فرستیم و با کسی که از تو اطاعت نمود، بر ضد کسی که از تو نافرمانی نمود بجنگ. و اهل جنت سه گروه‌اند: مردی دارای قدرت، عادل، موفق و صدقه‌کننده، و مدی مهربان، نرم دل به هر خویشاوند و مسلمان و مردی عقیف، فقیر، عیال دار و صدقه‌کننده، و اهل آتش پنج گروه‌اند: ضعیفی که عقل و خرد ندارد، آنانی که از میان شما دنباله‌رواند - یا تابعان‌اند، یحیی شک نموده است - و در تلاش و در صدد اهل و مال نیستند، و خایینی که طعمش پوشیده نیست، و اگر اندک هم باشد در آن خیانت می‌کند، و مردی که با صبح و بیگاه نمودن تو را در اهل و مالت می‌فریبد - و بخل و دروغ^۱ و بد اخلاق و فاحش را متذکر گردید^۲. این را همچنان مسلم و نسائی چنان که در تفسیر ابن کثیر (۲/۳۵) آمده، روایت کرده‌اند.

بیانیه جامع دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به روایت ابوسعید

احمد، ترمذی، حاکم و بیهقی از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز عصر را گزارد، و بعد از آن برای ایراد بیانیه برخاست، و چیزی را که تا قیام قیامت واقع شدنی بود برای ما خبر داد، کسی که آن را حفظ نمود، حفظ کرد، و کسی که فراموشش نمود، فراموش کرد، و در آنچه گفت این بود: «اما بعد: دنیا سبز و شیرین است، و خداوند شما را در آن خلیفه می‌گرداند، و می‌بیند که چگونه عمل می‌کنید، بنابراین از دنیا و زنان بر حذر باشید، چون نخستین فتنه بنی اسرائیل در زنان بود، آگاه باشید، بنی آدم به طبقه‌های مختلف خلق شده‌اند: کسی از آنان مؤمن تولد می‌شود، مؤمن زندگی من کند و مؤمن می‌میرد، و کسی از آنان کافر تولد می‌شود و کافر زندگی می‌کند و کافر می‌میرد، و کسی از آنان مؤمن متولد می‌شود و مؤمن زندگی می‌کند و کافر می‌میرد، و کسی از آنان کافر تولد می‌شود، کافر زندگی می‌کند و مؤمن می‌میرد. آگاه باشید، خشم و غضب قوغ و اخگریست که در شکم فرزند آدم شعله ور می‌شود، آیا به سرخی چشم‌های وی و پندیدن رگ‌های گردنش نمی‌بینید، وقتی هر یکی از شما چیزی از آن را احساس نمود باید به زمین بنشیند، آگاه باشید، بهترین مردان کسیست که دیر غضب شود و زود راضی گردد، و بدترین

۱- شاید درست: بخیل و دروغگو باشد.

۲- مسلم (۲۸۶۵) احمد (۴/۱۶۲) طبرانی (۱۷/۲۶۳).

مردان کسیست که زود غضب شود و دیر راضی گردد، وقتی که مرد دیر غضب شود، و دیر از غضب بنشیند، و زود غضب شود و زود از غضب بنشیند، این عمل به آن عمل مجراست، آگاه باشید، بهترین تاجران کسیست، که در ادای دین و طلب آن نیک باشد، و بدترین تاجران کسیست که در ادای دین و طلب آن بد باشد، وقتی که مرد در اداء بد باشد و در طلب نیکو، یا در اداء بد باشد و در طلب نیکو، این عمل به آن عمل مجراست، آگاه باشید، هر خیانت کننده روز قیامت به اندازه خیانتش لواء دارد، آگاه باشید، بزرگترین خیانت، خیانت امیر با عموم [مردم] است، آگاه باشید، هیچ کسی را ترس و هیبت مردم از صحبت به حق وقت دانستن آن باز ندارد، آگاه باشید، بهترین جهاد کلمه حق نزد پادشاه جابر است، آگاه باشید، مثال آنچه از دنیا گذشته و آنچه از آن باقی مانده، مثال همین روزتان را دارد، گذشته آن چون گذشته همین روز است، و باقیمانده‌اش چون باقیمانده همین روز است^۱. این چنین در الجامع و شرح آن، که از مناوی است، آمده، و مناوی (۲/۱۸۱) می‌گوید: در این علی بن زید بن جدعان آمده، و ذهبی وی را در زمره ضعفاء ذکر نموده است. و احمد و یحیی گفته‌اند: وی چیزی نیست.

بیانیه جامع پیامبر ﷺ به روایت عمر رضی الله عنه

ابن مردویه، بیهقی در شعب الایمان وابن عساکراز سائب ابن مهبان از اهل شام - وی صحابه رادرک نموده بود - روایت نموده‌اند که گفت: هنگامی که عمر رضی الله عنه داخل شام گردید، بر خداوند ثناء و ستایش گفت، وعظ و تذکیر کرد و امر به معروف و نهی از منکر نمود، بعد از آن گفت: رسول خدا ﷺ در میان ما برای ایراد بیانیه طوری برخاست، که من در میان شما ایستاده‌ام، وی به تقوای خدا، صله رحم و اصلاح ذات البین امر نمود، و گفت: «به جماعت چنگ زنید - و در لفظی آمده: به شنیدن و طاعت -، چون دست خدا بالای جماعت است، و شیطان با یک تن است و از دو تن دورتر است، هر مردی که بازنی خلوت کند، شیطان سوم آنهاست، کسی را که گناهش غمگین بسازد و عمل نیکش خوشش بسازد، این علامه مسلمان مؤمن است، و علامه منافق اینست، که گناهش غمگینش نمی‌سازد، و عمل نیکش خوشش نمی‌سازد، اگر عمل خیر انجام بدهد، از آن عمل خیر از خداوند آرزوی ثواب نمی‌کند، و اگر عمل بد

۱- ضعیف. احمد (۱۹/۲) حاکم (۵۵/۴) ترمذی (۱۲۹۱) آلبنانی آن را ضعیف دانسته است. در سند آن علی بن زید بن جدعان ضعیف است.

انجام دهد، به آن عمل بد از عقوبت خداوند نمی‌ترسد، در طلب دنیا نیکویی ننماید، چون خداوند رزق‌های شمارابه دوشش گرفته است. و برای هرکس همان عملش به انجام خواهد رسید، که آن را انجام دادنیست، در عمل‌هایتان از خداوند استعانت بجوئید، چون وی آنچه را بخواهد محو می‌کند و آنچه را بخواهد ثابت نگه می‌دارد، و ام‌الکتاب نزد اوست»، درود بر نبی مامحمد و بر آل وی، و سلام و رحمت خدا بادا بر وی، سلامتی بادا بر شما. بیهقی وابن عساکرمی‌گویند: این بیانیه عمر بن الخطاب برای اهل شام است، که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده است. این چنین در الکنز (۸/۲/۷) آمده است.

آخرین بیانیه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله

طبرانی از معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «از چاه‌های مختلف، هفت مشک آب بالایم بریزانید، تا نزد مردم بیرون شوم و برای‌شان سفارش و وصیت نمایم»، می‌گوید: آنکه در حالی که سرش را بسته بود، بیرون گردید و بر منبر بلند شد، و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: «بنده‌ای از بندگان خدا، در میان دنیا و میان آنچه نزد خداست اختیاری شد، و وی آنچه را که نزد خداست اختیار نمود»، و این را جز ابوبکر رضی الله عنه ندانست، آنگاه وی گریست و گفت: پدران، مادران و فرزندان خویش را فدایت می‌کنیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «آهسته باش، بهترین مردم نزد من در صحبت و خرج نمودن مال ابن ابی قحافه است، به دروازه‌ها که از مسجد می‌گذرد نگاه کنید، و همه‌شان را به جز درازه ابوبکر بند کنید، چون من بر [دروازه] وی نور دیدم»^۱. هیشمی (۹/۴۲) می‌گوید: این را طبرانی در الأوسط و الکبیر به اختصار روایت نموده، مگر این که وی افزوده: و کشته شدگان احد را یاد نمود، و برای‌شان خیلی زیاد دعای رحمت نمود. اسناد آن حسن است.

و بیهقی از ایوب بن بشیر رضی الله عنه روایت نموده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مریضی اش گفت: «...بر من بریزید...» و مثل آن را متذکر شده، و افزوده: نخستین چیزی که بعد از حمد و ثنای خداوند یاد نمود این بود، که اصحاب احد را یاد نمود، و برای‌شان مغفرت خواست، و برای‌شان دعاء نمود، بعد از آن گفت: «ای گروه مهاجرین، شما در

۱- حسن. طبرانی در الاوسط (۱۱۵/۷) هیشمی آن را حسن دانسته است: (۴۲/۹) همچنین احمد

(۱۵۱/۶، ۲۲۸) به مانند آن و بیهقی (۳۱/۱) از عایشه رضی الله عنها.

حال زیادت هستید، و انصار بر همان حالت‌شان‌اند و زیاد نمی‌شوند، و آنان خاصانم‌اند که به‌سوی‌شان پناه آورده‌ام، بنابراین عزتمندشان را عزت نمایید، و از گنهکارشان در گذرید»، بعد از آن پیامبر ﷺ گفت: «ای مردم، بنده‌ای از بندگان خدا...» و مثل آن را متذکر شده است. و در روایت وی آمده: و آن سخن را از میان مردم ابوبکر دانست و گریست^۱. ابن کثیر در البدایه (۵/۲۲۹) می‌گوید: این حدیث مرسل است، و شواهد زیادی دارد.

و نزد احمد از ابو سعید رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ برای مردم بیانیه ایراد نمود و گفت: «خداوند بنده‌ای را در میان دنیا و میان آن چه نزد وی است اختیاری نمود و آن بنده آن چه را نزد خداست اختیار نمود»، می‌فزاید: آنگه ابوبکر گریست، می‌گوید: و ما به گریه‌اش تعجب نمودیم، که رسول خدا ﷺ از بنده‌ای حکایت می‌کند [و او بر آن می‌گرید، بعداً معلوم شد که] بنده مختار گردانیده شده رسول خدا ﷺ بوده است، و ابوبکر عالم‌تر ما به آن بود، آنگه رسول خدا ﷺ گفت: «احسان‌کننده‌ترین مردم بر من در هم صحبتی و مال شخصی‌اش ابوبکر است، اگر من غیر از پروردگرم خلیلی می‌گرفتم، حتماً ابوبکر را می‌گرفتم، ولی در میان ما دوستی و محبت اسلام است، هر دروازه‌ای که به‌سوی مسجد است به جز دروازه ابوبکر مسدود گردد»^۲. این چنین این را بخاری و مسلم، چنان که در البدایه (۵/۲۲۹) آمده روایت کرده‌اند.

بخاری این را از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که رسول خدا ﷺ در همان مریضی‌اش که در آن در گذشت، در حالی که سرش را با دستار سیاه بسته بود، و خود را با چادری که بر شانه‌هایش قرار داشت پیچانیده بود، بیرون گردید و بر منبر نشست... و خطبه را متذکر گردیده، و در آن وصیت نمودن برای انصار را نیز متذکر شده و گفته: آن آخرین مجلسی بود، که رسول خدا ﷺ در آن نشست و بعد از آن وفات نمود، یعنی آن آخرین بیانیه‌ای بود که پیامبر ﷺ ایراد نمود^۳. این چنین در البدایه (۵/۲۳۰) آمده است. و ابن سعد (۲/۲۵۱) از ابو سعید رضی الله عنه به معنای آن را روایت کرده است.

۱- ضعیف. بیهقی در الدلائل (۱۷۸/۷) حاکم (۷۸/۴) طبرانی (۷۹/۱۹) که مرسل است.

۲- بخاری (۳۹۰۴) مسلم (۲۳۸۲) احمد (۱۸/۳).

۳- بخاری (۴۶۷).

و طبرانی از عبدالرحمن بن کعب بن مالک از پدرش رضی الله عنه - وی یکی از همان سه تنی بود که توبه‌شان پذیرفته شد - روایت نموده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ایراد برخاست، و خداوند را ستود و بر وی ثناء گفت، و برای شهدایی که در روز احد کشته شده بودند مغفرت خواست، و گفت: «شما ای گروه مهاجرین...» و وصیت به انصار را طوری که در حدیث ایوب نزد بیهقی گذشت ذکر نموده است.^۱ هیثمی (۱/۳۷۰) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. و طبرانی هم چنان از عبدالله بن کعب بن مالک از پدرش روایت نموده، که گفت: آخرین بیانه‌ای را که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما ایراد نمود... و مانند آن را به اختصار ذکر نموده است. هیثمی (۱/۳۷۰) می‌گوید: این را طبرانی روایت نموده، و رجال آن رجال صحیح‌اند. و حاکم (۴/۷۸) این را از عبدالله بن کعب از پدرش روایت نموده... و مانند آن را متذکر شده و گفته: این حدیث از اسناد صحیح برخوردار است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند، و ذهبی گفته: صحیح است.

و طبرانی در الأوسط از ابو سلمه بن عبدالرحمن روایت نموده که: وی از ابو هریره و ابن عباس رضی الله عنهما شنید که می‌گفتند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین بیانه‌اش شنیدیم که می‌گفت: «کسی که بر این نمازهای پنج‌گانه فرضی در جماعت حفاظت نماید، نخستین کسی می‌باشد که از پل صراط چون برق درخشنده عبور می‌کند، و خداوند وی را در زمره اول تابعین حشر می‌کند، و برای وی در هر شب و روزی که بر آن‌ها حفاظت نماید، چون اجر هزار شهیدی می‌باشد که در راه خدا کشته شده باشند»^۲. هیثمی (۲/۳۹) می‌گوید: در این روایت بقیه بن ولید آمده، وی مدلس است، و حدیث را به شکل عنعنه روایت کرده است.

بیانه پیامبر صلی الله علیه و آله از فجر تا مغرب

حاکم (۴/۴۸۷) از ابو زید انصاری رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح را برای ما گزارد، و تا ظهر برای ما بیانه داد، بعد از آن پایین گردید، و نماز ظهر را گزارد، باز تا عصر برای ما بیانه داد، باز پایین گردید و نماز عصر را گزارد، باز بلند

۱- هیثمی (۳۷/۱۰) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. طبری نیز آن را روایت کرده است.

۲- ضعیف. طبرانی در الأوسط (۳۶۹/۶) در سند آن بقیه بن الولید مدلس است و با لفظ «عن» آن را روایت کرده است. نکا: المجمع (۳۹/۲).

شد و تا مغرب برای ما بیانیه داد، و از آنچه واقع شدنیست برای ما صحبت نمود، و عالمتر ما حافظتر ماست^۱. حاکم می‌گوید: صحیح الاسناد است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند، و ذهبی هم آن را صحیح دانسته است.

چگونگی پیامبر ﷺ در وقت ایراد بیانیه

ابن سعد (۱/۳۷۶) از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که برای مردم بیانیه می‌داد، چشم‌هایش سرخ می‌شد، صدایش را بلند می‌نمود و خشمش شدید می‌شد، انگار که بیم دهنده لشکری باشد: صبح گاهان بر شما حمله‌آور می‌شود، یا بیگانه، بعد از آن می‌گفت: «من با قیامت چون این دو مبعوث شده‌ام» - و به انگشت سبابه و وسطا اشاره می‌نمود -، سپس می‌گفت: «بهترین هدایت‌ها، هدایت محمد است، و بدترین کارها نو پیداهای آنهاست، و هر بدعت گمراهیست، کسی که مرد و از خود مال به جای گذاشت، برای خانواده‌اش است، و کسی که از خود دین و و عیال به جای گذاشت برای من و بر من است»^۲. بیهقی در الأسماء و الصفات (ص ۱۴۴) از جابر مثل این را روایت نموده است، و در روایت وی: آوازش بلند می‌شد^۳ آمده، و گفته: مسلم این را در صحیح روایت نموده است

بیانیه‌های خلیفه رسول خدا ﷺ ابوبکر صدیق رضی الله عنه

بیانیه‌هایش هنگامی که به خلافت برگزیده شد

ابن سعد، محاملی و غیر ایشان از عروه روایت نموده‌اند که گفت: هنگامی که ابوبکر رضی الله عنه به خلافت رسید، برای مردم بیانیه داد، و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: اما بعد، ای مردم: من امرتان را به دوش گرفتم و بهترتان نیستم، ولی قرآن نازل شده است، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سنت‌ها را به جای گذاشته است، و برای ما آموزانیده است، که بهترین زیرکی و دانایی تقواست، و بدترین حماقت و بی‌خردی فجور است، ضعیف نزد من قوی‌تر از همه شماست، تا حق وی را برایش بگیرم، و قوی نزد من ضعیف‌تر از همه

۱- صحیح. احمد (۳۴۱/۵) حاکم (۲۸۷/۴).

۲- مسلم (۸۶۷) ترمذی (۲۲۱۴) نسائی (۱۸۹/۳) ابن ماجه (۱۴۵) احمد (۱۲۴/۳).

۳- در ابتدای حدیث فوق در عربی «رفع صوته»، آمده، و در این اخیر «علاصوته»، و هردو با اختلاف لفظ یک معنی دارند.م.

شماست، تا حق را از وی بگیرم. ای مردم: من پیروز هستم و نه مبتدع، اگر خوب نمودم یاری ام کنید، و اگر کج شدم راستم نمایید، با این گفته‌ام، از خداوند برای خودم و شما مغفرت می‌طلبم. این چنین در الکنز (۳/۱۳۰) آمده است. و دینوری این را از عبدالله بن عکیم روایت نموده، که گفت: هنگامی که با ابوبکر بیعت صورت گرفت، به منبر بلند شد، و یک پله از جای نشستن پیامبر صلی الله علیه و آله پایین گردید، و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: ای مردم، بدانید که خوب‌ترین زیرکی و دانایی... و مانند آن را متذکر شده، و در آخرش افزوده: و نفس‌هایتان را قبل از این که محاسبه شوید، محاسبه نمایید، و هر قومی که جهاد را بگذارد، خداوند دچار فقرشان می‌کند، و در هر قومی که فساد اخلاقی ظاهر شود، خداوند ایشان را دچار مصیبت عام می‌سازد، شما تا آن وقت از من اطاعت کنید، که من از خدا اطاعت نمودم، و وقتی از خدا و رسولش تا فرمانی نمودم، طاعت من بر شما لازم نیست، با این گفته‌ام، از خداوند برای خودم و شما آمرزش می‌طلبم. این چنین در الکنز (۳/۱۳۵) آمده است، و بیهقی (۶/۳۵۳) این را از حسن روایت نموده... و برخی آن چه را گذشت ذکر نموده، و بعد از این قولش و بدترین حماقت و بی‌خردی فجور است، افزوده: آگاه باشید، صداقت و راستی نزد من امانت است، و دروغ خیانت، و بعد از این قولش من بهتر شما نیستم افزوده: - حسن^۱ گفته: به خدا سوگند، وی بدون منازعه و دفاع بهتر ایشان است، ولی مؤمن نفس خود را کم می‌آورد - و افزوده: بعد از آن گفت: دوست دارم، این امر را یکی از شما به عوض من به عهده می‌گرفت - حسن می‌فزاید: به خدا سوگند، راست فرمود - اگر شما از من آنچه را طلب نمایید، که خداوند توسط وحی برای اش عنایت می‌فرمود، آن پدیده نزد من نیست، من فقط بشر هستم و باید نگهداری و محافظتم کنید^۲.

این را ابوذر هروی و ابن راهویه، چنان که در الکنز (۳/۱۲۶) آمده، از حسن روایت نموده‌اند که: ابوبکر صدیق بیانیه داد، و گفت: من به خدا سوگند بهتر شما نیستم، و این مقام را بد می‌دیدم و دوست داشتم کسی از شما می‌بود که این را به عوض من به عهده می‌گرفت، آیا گمان می‌کنید، که من در میان شما به سنت و روش رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- وی حسن بصری است.

۲- ضعیف. بیهقی (۶/۳۵۳) سند آن منقطع است زیرا حسن بصری از ابوبکر نشنیده است.

عمل می‌کنم؟^۱ در این صورت به این امر قیام نمی‌کنم، رسول خدا ﷺ توسط وحی نگه داشته می‌شد، و همراهش ملک بود، و من شیطانی دارم که برایم نزدیک می‌شود، وقتی غضب شدم، خود را از من باز دارید، تا شما را نزنم، آگاه باشید، حفاظت و نگهداری ام کنید، اگر راست بودم یاری ام نمایید، و اگر کج شدم راستم نمایید. حسن می‌گوید: این بیانیه‌ای است، که به خدا سوگند، مثل آن بعد از آن ایراد نشده است.^۲ و ابوذر هروی در الجامع از قیس بن ابی حازم این را به اختصار، چنان که در الکنز (۳/۱۳۶) آمده، روایت نموده است، و در روایت وی آمده: من بشر هستم، به حق می‌رسم و خطا هم می‌کنم، اگر به صواب رسیدم، خدا را بستایید، و اگر خطا نمودم، راستم نمایید.

و احمد هم چنان این را از قیس بن ابی حازم روایت نموده، که گفت: من نزد ابوبکر صدیق خلیفه رسول خدا ﷺ یک ماه بعد از وفات پیامبر ﷺ نشسته بودم، می‌فزاید: وی قصه‌ای را متذکر شد، آن گاه در میان مردم صدا کرده شد: (الصلاه جامعه)، آنگه مردم جمع شدند، و او به منبر بلند گردید - منبری که برایش ساخته شده بود، و او بر آن بیانیه می‌داد - و آن نخستین بیانیه در اسلام بود^۳، می‌گوید: پس از حمد و ثنای خداوند گفت: ای مردم، من دوست دارم، که این را غیر از من به عهده می‌گرفت، اگر مرا در این کار به روش نبی‌تان مؤاخذه نمایید، طاقت آن را ندارم، چون وی از شیطان معصوم بود، روحی از آسمان برایش نازل می‌گردید^۴. هیشمی (۵/۱۸۴) می‌گوید: در این عیسی بن مسیب بجلی آمده، و ضعیف می‌باشد. و در (۳/۲۶) بخشی از این بیانیه از طریق عیسی بن عطیه نزد طبرانی گذشت، که گفت: ای مردم، مردم به خوشی و به زور داخل اسلام شده‌اند، آنان در پناه خدا و همسایگان خدایند، اگر توانستید که خداوند شما را از چیزی در ذمه‌اش مطالبه نکند این کار را انجام دهید، من شیطانی دارم، که نزد من حاضر می‌شود، وقتی مرا دیدید غضب شده‌ام، خود را از من باز دارید، تا شما را عقاب نکنم، ای مردم! دست آورده‌های غلام‌هایتان را خوب مورد

۱- یعنی: آن طور که رسول خدا ﷺ در جاده شریعت مستقیم بود و از نزدش لغزش و گناهی سر

نمی‌زد من آن طور نیستم، چون وی ﷺ معصوم بود و من معصوم نمی‌باشم.م.

۲- ضعیف. زیرا منقطع است.

۳- یعنی: اولین بیانیه ابوبکر صدیق بود.

۴- ضعیف. احمد (۱۳/۱) در سند آن عیسی بن المسیب البجلی ضعیف است: المجمع (۵/۱۸۴).

ارزیابی قرار دهید، چون برای گوشتی که از حرام نمو کرده است نمی‌سزد که داخل جنت شود.^۱

و طبرانی این را در التاريخ (۲/۰۴۶) از عاصم بن عدی روایت نموده، که گفت: منادی ابوبکر به فدای وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر پوره نمودن لشکر اسامه صدا نمود، آگاه باشید! هیچکس از عسکرهاى اسامه در مدینه باقی نماند، و باید به اردوگاهش در جرف بیرون شود، و خود در میان مردم برخاست و پس از حمدوثنای خداوند گفت: ای مردم! من هم چون شما هستم، نمی‌دانم شاید شما مرا به آنچه مکلف سازید، که رسول خدا صلی الله علیه و آله توانایی آن را داشت، خداوند محمد را از عالمیان برگزیده است، و از آفات نگاهش داشته، و من پیروی کننده هستم و نه مبتدع، اگر راست باقی ماندم پیروی‌ام نمایید، و اگر کج شدم راستم سازید، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که هیچ کسی از این امت، از وی طالب ظلمی به مقدار زدن یک تازیانه یا کمتر از آن نبود، آگاه باشید، من شیطانی دارم، که برایم پیش می‌شود، وقتی که نزد آمد، از من خود را باز دارید تا شما را زنم، و شما در مدت و وقتی صبح و بیگاه می‌کنید، که علم آن نزدتان غایب است، اگر توانستید، که این مهلت در حالی برود که شما در عمل صالح قرار داشته باشید، این کار را بکنید، و این را جز به توفیق خداوند نمی‌توانید، بنابراین در همین مهلت اجل‌هایتان، قبل از اینکه اجل‌هایتان شما را به انقطاع اعمال بسپارد، به‌سوی کارهای خیر شتاب و مسابقه نمایید، چون قومی اجل‌هایشان را فراموش نمودند، و اعمالشان را برای غیرشان گردانیدند، زنده‌ای که شما هم مثل آنان باشید، کوشش نمایید، کوشش نمایید، تیزی نمایید، تیزی نمایید، نجات یابید، نجات یابید، چون در عقب‌تان طالبیست سریع و تیزی، اجلی که مرورش تیز است، از مرگ بترسید، و از پدران و فرزندان و برادران عبرت بگیرید، و به زندگان همانطور غبطه ورزید، که به مردگان غبطه می‌ورزید.^۲

و ابن زنجویه در کتاب الاموال از سعید بن ابی مریم روایت نموده، که گفت: برایم خبر رسید که: وقتی ابوبکر رضی الله عنه به خلافت برگزیده شد، به منبر بلند گردید، و پس از

۱- ضعیف. طبرانی. در سند آن عیسی بن سلیمان ضعیف است. همچنين عیسی بن عطیة را هیثمی (۱۸۳/۵) نشناخته است.

۲- طبرانی (۲/۴۶۰).

حمد و ثنای خداوند گفت: به خدا سوگند، اگر کارهایتان در حضور داشت ما ضایع نمی‌شد، دوست داشتم این مسؤولیت به دوش مبعوض‌ترین‌تان نزد من می‌بود، و باز برای وی خیری نمی‌بود، آگاه باشید، (بدون تردید) بدبخت‌ترین مردم در دنیا و آخرت پادشاهان‌اند، ایشان سرهای خویش را بلند نموده به طرف وی متوجه شدند، گفت: آرام باشید، شما عجله دارید، هر پادشاهی که به قدرت برسد، خداوند قبل از این که او را به پادشاهی برساند، ملک و پادشاهی که به قدرت برسد، خداوند قبل از این که او را به پادشاهی برساند، ملک و پادشاهی اش را می‌داند، و نصف عمرش را کم می‌کند، و ترس و اندوه را نصیبش می‌گرداند، و در آنچه در دستش قرار دارد بی‌رغبتش می‌گرداند، و به آنچه در دست مردم قرار دارد راغب و علاقمندش می‌گرداند، به این صورت اگرچه طعام خوب بخورد، و لباس نیکو بپوشد، زندگی اش تنگ می‌شود، تا این که سایه‌اش از بین برود و نفسش بیرون گردد، و نزد پروردگارش وارد شود، و او وی را به شدت حسایی و بازرسی نماید، و بخشش برای وی کم گردد، آگاه باشید، مساکین همان کسانی‌اند، که بخشیده شده‌اند، آگاه باشید، مساکین همان کسانی‌اند، که بخشیده شده‌اند، آگاه باشید، مساکین همان کسانی‌اند که بخشیده شده‌اند. این چنین در الکنز (۳/۱۶۲) آمده است.

بیانیه وی ﷺ درباره تقوی و عمل برای آخرت

ابونعیم در الحلیه (۱/۳۵) از عبدالله بن عکیم روایت نموده، که گفت: ابوبکر ﷺ برای ما بیانیه داد و گفت: اما بعد، من شما را به تقوای خداوند توصیه می‌کنم، و اینکه برایش طوری ثنا بگویید، که اهل آن است، و این که رغبت و ترس را با هم خلط نمایید، و اصرار و الحاح در سؤال نمودن را از آن خود سازید، چون خداوند زکریا و اهل خانواده‌اش را ستوده، و گفته است:

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْأَرُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَعَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَدِيعِينَ﴾
[الانبیاء: ۹۰].

ترجمه: «اینان به سوی نیکویی‌ها می‌شتافتند، و ما را به توقع و ترس فرا می‌خواندند و برای ما فروتن بودند».

ای بندگان خدا، بدانید که خداوند به حق خود، نفس‌های شما را گرو گرفته است، و بر این عمل عهدها و پیمان‌های شما را گرفته است، و اندک فانی را از شما به زیاد

باقی خریده است، و این هم کتاب خداست که در میان‌تان وجود دارد، و شگفتی‌هایش پایان نمی‌پذیرد، و نورش خاموش نمی‌گردد، پس قولش را تصدیق نمایید، و از کتابش نصیحت پذیرید، و برای روز تاریک و ظلمانی از آن نور و بینایی حاصل کنید، چون شما را برای عبادت آفریده است، و کرام کاتبین را بر شما موظف گردانیده است، که آنچه را عمل می‌کنید می‌دانند، گذشته از این، ای بندگان خدا، بدانید که شما در مدت و مهلتی صبح و بیگاه می‌کنید، که علم آن از نزدتان غایب است، اگر توانستید، که مهلت‌ها در حالی سپری گردند، که شما در کار برای خدا قرار داشته باشید، این عمل را انجام دهید، و این عمل را جز به توفیق و عنایت خداوند انجام داده نمی‌توانید، بنابراین در مهلت اجل‌هایتان به کار خیر سبقت و تیزی نمایید، البته قبل از این که عمرهایتان سپری گردد، و شما را به بدترین اعمال‌تان بسپارد، چون قوم‌هایی عمرهایشان را برای دیگران گردانیدند، و نفس‌های خود را فراموش کردند، و من شما را از این باز می‌دارم، که چون آنان باشید، شتاب نمایید، شتاب نجات یابید، نجات یابید، چون در عقب‌تان طالب سریع و تیز است و امرش هم تیز و سریع است. و این را همچنان ابن ابی شیبه، هناد، حاکم و بیهقی به مثل آن، روایت کرده‌اند، و برخی از آن را ابن ابی الدنیا در قصر الأمل، چنانکه در الکنز (۸/۲۰۶) آمده، روایت نموده است.

بیانیه دیگر ابوبکر رضی الله عنه درباره تقوی و عبرت گرفتن از کسانی که گذشته‌اند

ابونعیم در الحلیه (۱/۳۵) از عمرو بن دینار روایت نموده، که گفت: ابوبکر رضی الله عنه بیانیه داد و گفت: شما را با فقر و فاقه‌تان به این سفارش می‌کنم، که از خدا بترسید و بر وی طوری ثنا بگویید، که اهل آن است، و از وی مغفرت بخواهید، که وی بخشاینده است... و مانند حدیث عبدالله بن عکیم را متذکر شده، و افزوده است: بدانید، تا وقتی به خداوند سبحانه و تعالی اخلاص نمایید، از پروردگارتان اطاعت نموده‌اید، و حق‌تان را حفظ نموده‌اید، مال‌هایتان را در روزهایی که در آن زندگی به سر می‌برید انفاق کنید، و آن را نفلی در پیش روی خویش گردانید، چیزهایی را که در روزهای زندگی خویش مصرف نموده‌اید، در وقت فقر و حاجتمندی خود در می‌یابید، گذشته از این، ای بندگان خدا، درباره کسانی که قبل از شما بودند فکر نمایید، که دیروز کجا بودند، و امروز کجااند؟ پادشاهانی که زمین را کشتکاری و آباد کردند کجااند؟ فراموش شده‌اند، و یادشان هم فراموش گردیده است، و آنان امروز چون هیچ‌اند، آن است خانه‌هایشان که ویران شده

و فرو افتاده‌اند، البته به سبب ظلم و ستمی که روا داشتند، و خود در تاریکی‌های قبرهاند، و آیا هیچ یک از ایشان را در می‌یابی و یا از آنان صدای آهسته‌ای می‌شنوی؟ و آنانی را که از دوستان و برادران‌تان می‌شناسید، کجاند؟ در آنچه وارد شده‌اند، که قبلاً تقدیم کرده بودند، و بدبختی یا سعادت را دریافته‌اند، در میان خداوند تعالی و هیچ یک از مخلوقش نسبی نیست، که به سبب آن برایش خیر بدهد، و یا بدی و شری را از وی به سبب همان نسب دفع نماید، دادن خیر و دفع نمودن ضرر فقط و فقط به طاعت و پیروی امر وی پیوند دارد، و آن خیر، خیر نیست که بعدش دوزخ باشد، و آن شر، شر نیست که بعدش جنت باشد، با این گفته‌ام، برای خودم و شما از خداوند تعالی آمرزش می‌طلبم.

و نزد وی همچنان از نعیم بن نمحه روایت است که گفت: در خطبه ابوبکر صدیق رضی الله عنه چنین آمده بود: آیا نمی‌دانید، که شما در اجل معلوم صبح و بیگاه می‌کنید... و مانند حدیث عبدالله بن عکیم را متذکر شده، و افزوده است: و در سخنی که به رضای خداوند تعالی گفته نشود خیری نیست، و در مالی که در راه خداوند ﷻ مصرف و انفاق نگردد خیری نیست، و در کسی که جهلش بر بردباری اش غلبه می‌نماید خیری نیست، و در کسی که در راه خدا، از ملامت ملامتگر می‌هراسد خیری نیست.^۱ این چنین در حلیه ابونعیم (۱/۳۶) آمده است.

طبرانی نیز این را به طولش از طریق نعیم بن نمحه با زیادتی که ابونعیم آن را ذکر نموده؛ چنانکه حافظ ابن کثیر در تفسیرش (۴/۳۴۲) از آن یادآوری نموده، روایت کرده است، و ابن کثیر درباره آن می‌گوید: این یک اسناد جید است، و همه رجالش ثقه‌اند، و شیخ جریر بن عثمان، که نعیم بن نمحه است، من نه مجروح بودنش را می‌دانم و نه ثقه بودنش را، مگر این که ابوداود سجستانی حکم نموده، که شیخ‌های جریر همه‌شان ثقه‌اند، و شواهد دیگری، از راه‌های دیگر برای این خطبه روایت شده است.

بیانیه وی درباره تقوی و عبرت گرفتن از کسانی که گذشته‌اند به روایت طبری
این بیانیه را طبری در تاریخش (۲/۴۶۰) از عاصم بن عدی، به اسنادی که در آن سیف آمده، روایت نموده است، در هرم نخست بیانیه دیگری را ذکر نموده، چنان که

۱- ضعیف. هیشمی می‌گوید: طبرانی آن را در الکبیر روایت نموده. همچنین نعیم بن نمحه را ندیدم کسی وی را معرفی نموده باشد (۱۸۹).

ما ذکرش نمودیم، و بعد از آن گفته: وی هم چنان برخاست، و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: خداوند تعالی از اعمال، جز آنچه را به رضای وی انجام شده، قبول نمی‌کند، بنابراین باید در اعمال‌تان هدف رضای خداوند باشد، و بدانید، اعمالی را که به اخلاص برای خدا انجام می‌دهید، طاعتی است که به انجام رسانیده‌اید، و حصه و نصیبی است که به دست آورده‌اید، و مالیاتی است که ادایش نموده‌اید، و پیشکیی است، که برای خود، از روزهای فانی به روزهایی که باقی است تقدیم نموده‌اید، آن هم برای وقت فقر و نیاز مندی‌تان، ای بندگان خدا، از کسانی که مرده‌اند عبرت بگیرید، و درباره کسانی که قبل از شما بوده‌اند فکر نمایید، دیروز کجا بودند، و امروز کجااند؟ ستمکاران کجااند؟ آنانی که به جنگجویی و غلبه در معرکه‌های جنگ یاد می‌شدند کجااند؟ زمان و دهر ذلیل‌شان گردانیده، و پوسیده‌اند، و این گفته‌ها برای‌شان باقی ماند: ﴿الْحَيِّثُ لِلْحَيِّثِينَ وَالْحَيُّونَ لِلْحَيِّثَاتِ﴾، اشیای خبیث برای افراد خبیث، و افراد خبیث برای اشیای خبیث سزاواراند. و کجااند پادشاهانی که زمین را کشتکاری نمودند و آباداش کردند؟ دور شده‌اند، و یادشان فراموش گردیده است، و چون هیچ گشته‌اند، آگاه باشید، خداوند بر آنان عاقبت و فرجام بد را باقی گذاشت، و شهوت‌ها را از ایشان قطع نمود و در گذشتند و اعمال‌شان همان اعمال است، و دنیا، دنیای غیر ایشان است، و ما، بعد از آنان به حیث جانشینان‌شان باقی ماندیم، اگر ما از آنان عبرت بگیریم کامیاب شده‌ایم، و اگر فریب بخوریم و مغرور شویم مثل آنان می‌باشیم، نیکو رویان درخشنده، آنانی که به جوانی خویش افتخار می‌ورزیدند کجااند؟ خاک گشتند، و آنچه در آن افراط نموده بودند، برای‌شان مایه ناامیدی و حرمان گردید، آنانی که شهرها را عمران نمودند، و در اطرافش با استفاده از دیوارها قلعه ساختند، و در آن‌ها شگفتی‌ها برپا نمودند کجااند؟ آن‌ها را برای کسانی که بعد از آنان‌اند واگذشته‌اند، آن است جاهای سکونت‌شان که ویران شده و فرو افتیده‌اند، و خودشان در تاریکی‌های قبرها، آیا هیچ یک از ایشان را در میابی و احساس می‌کنی، یا از ایشان صدای آهسته‌ای را می‌شنوی؟ آنانی را که از پسران و برادران‌تان می‌شناسید کجااند؟ اجل‌هایشان آنان را به پایان رسانید، و نزد آنچه وارد شدند، که قبلاً تقدیم نموده بودند، و بر آن استقرار یافتند، و بعد از مرگ در بدبختی یا نیک بختی اقامت گزیدند، آگاه باشید، خداوند شریکی ندارد، و در میان او و هیچ کسی از خلقش سببی نیست، که به آن برایش خیر بدهد، و نه هم سببی است که توسط آن بدی را از کسی دور کند، همه

این‌ها به طاعت و پیروی امر وی ممکن است، بدانید، شما بندگان هستید که محاسبه می‌شوید، و آنچه نزد خداست جز به طاعتش به دست آورده نمی‌شود، آگاه باشید، آن خیر، خیر نیست که در عقبش دوزخ باشد، و آن شر، شر نیست که در عقبش جنت باشد.

بیانیه جامع دیگری از وی ﷺ

ابن ابی الدنيا در کتاب الحذر و ابن عساکر از موسی بن عقبه روایت نموده‌اند که ابوبکر صدیق ﷺ بیانیه داد و گفت: «الحمد لله رب العالمین، احمده ونستعینه، ونسأله الکرامة فیما بعد الموت، فانه قد دنا أجلی وأجلکم، واشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له وأن محمداً عبده ورسوله، ارسله بالحق بشیراً ونذیراً وسراجاً منیراً، لینذر من کان حیاً، ویحق القول علی الکافرین، ومن یطع الله ورسوله فقد رشد، ومن یعصهما فقد ضل ضلالاً مبیناً، أوصیکم بتقوی الله والإعتصام بأمر الله الذی شرع لکم وهداکم به، فإن جوامع هدی الإسلام بعد کلمة الإخلاص، السمع والطاعة لمن ولاءه الله أمرکم، فانه من یطع الی الامر بالمعروف والنهی عن المنکر، فقد أفلیح، وأدی الذی علیه من الحق، وإیاکم واتباع الهوی، قد أفلیح من حفظ من الهوی والطمع والغضب، وإیاکم والفخر، وما فخر من خلق من تراب، ثم إلى التراب یعود؟ ثم يأکله الدود، ثم هو الیوم حی، وغداً میت؟ فاعملوا یوماً بیوم، وساعة بساعة، وتوقوا دعاء المظلوم، وعدوا أنفسکم فی الموتی، واصبروا فإن العمل کله بالصبر، والحذروا والحذر ینفع، واعملوا والعمل یقبل، واحذروا ما حذرکم الله من عذابه، و سارعوا فیما وعدکم الله من رحمته، وافهموا تفهموا، واتقوا توقوا، فان الله تعالی قد بین لکم ما أهلك به من کان قبلکم، وما نجا به من نجا قبلکم، قد بین لکم فی کتابه حلاله وحرامه، وما یجب من الأعمال وما یکره، فإنی لا آلوکم ونفسی، والله المستعان ولا حول ولا قوة إلا بالله، واعلموا إنکم ما اخلصتم الله من اعمالکم فربکم أطعتم، وحظکم حفظتم، و اغتبطتم، وما تطوعتم به فاجعلوه نوافل بین أیدیکم، تستوفوا بسلفکم، وتعطوا جزاء کم حین فقر کم وحاجتکم إليها، ثم تفکروا عباد الله فی إخوانکم وصحابتکم الذین مضوا، قد وردوا علی ما قدموا فاقاموا علیه، وحلوا فی الشقاء والسعادة فیما بعد الموت،

إن الله ليس له شريك، وليس بينه وبين أحد من خلقه نسب يعطيه به خيرا، ولا يصرف عنه سوءاً إلا بطاعته واتباع أمره، فإنه لا خير في خير بعده النار، ولا شر في شر بعده الجنة، أقول قولي هذا، واستغفر الله لي ولكم، وصلوا على نبيكم صلى الله عليه وسلم والسلام عليه ورحمة الله وبركاته».

ترجمه: «ستایش پروردگار عالمیان راست، می‌ستایمش و از وی مدد و کمک می‌طلبیم، و از وی عزت و کرامت را بعد از مرگ می‌خواهیم، سخن اینجاست که اجل من و اجل شما نزدیک شده است، و شهادت می‌دهم که معبود بر حقی جز خداوند واحد و لا شریک وجود دارد، و محمد بنده و رسول اوست، وی را به حق بشارت دهنده، بیم دهنده و چراغ روشن فرستاده است، تا کسی را که زنده است بیم دهد، و قول و الزام بر کافران ثابت گردد، کسی که از هوا، طمع و غضب حفظ شود کامیاب شده است و شما را از فخر برحذر می‌دارم، و کسی که از خدا و پیامبرش فرمان برد رهیاب شده است، و کسی که از آن دو نافرمانی کند، به گمراهی آشکارا سر دچار گردیده است، شما را به ترس و تقوای خدا، و چنگ زدن و تمسک به امر خداوند که برای‌تان مشروع گردانیده و به آن هدایت‌تان نموده است، سفارش می‌کنم، جامع‌ترین هدایت‌ها و روش‌های اسلام بعد از کلمه اخلاص، شنیدن و طاعت از کسی است که خداوند وی را متولی امر شما گردانیده است، کسی که از ولی امر در امر به معروف و نهی از منکر اطاعت نماید، کامیاب شده، و حقی را که بر وی هست انجام داده است، و شما را از پیروی هوا و هوس بر حذر می‌دارم، کسی که از خاک آفریده شده چه فخر دارد؟ بعد از آن به خاک بر می‌گردد و کرم می‌خوردش، وی امروز زنده است و فردا مرده، روز به روز و ساعت به ساعت عمل کنید، و از دعای مظلوم خود را نگه دارید، و خویشتن را در جمله مردگان بشمارید، و شکیبایی پیشه نمایید، چون عمل همه‌اش با صبر است، و بر حذر باشید و بترسید زیرا حذر و ترس نفع دارد، و عمل نمایید که عمل قبول می‌شود، و از عذاب‌هایی که خداوند ترسانیده‌تان بترسید، و به‌سوی آنچه از رحمتش برای‌تان وعده نموده سبقت نمایید، بدانید، دانانده می‌شوید، خود را نگه دارید، نگه داشته می‌شوید، چون خداوند تعالی، آن چه را به سبب آن، آنانی را که قبل از شما بودند هلاک گردانیده، برای‌تان بیان نموده است، و آنچه را به سبب آن، آنانی که قبل از شما بودند نجات یافتند، نیز بیان فرموده است، و در کتاب خود، برای‌تان حلال و حرامش را، و عمل‌هایی را که دوست می‌دارد و بد می‌برد بیان کرده است، و

من در قبال شما و نفس خودم تقصیری نمی‌کنم، و خداوند ذاتی است که از وی مدد خواسته می‌شود، و کسی از توانایی و قوت جز به مدد خداوند برخوردار نیست، و بدانید، آن عمل‌هایتان را که به اخلاص به خدا انجام می‌دهید، در این عمل پروردگارتان را اطاعت نموده‌اید، و حصه و نصیب‌تان را حفظ کرده‌اید و غبطه ورزیده‌اید، و آنچه را نفلی انجام می‌دهید، اضافی برای روزهای آینده‌تان بگردانید، و آنچه را پیش فرستادید کامل در می‌یابید، و پاداش‌تان هنگام فقر و نیازمندی‌تان به آن، داده می‌شود، گذشته از این، ای بندگان خدا، درباره برادران‌تان و دوستان‌تان که گذشته‌اند فکر نمایید، آنان نزد آنچه وارد شده‌اند، که خود تقدیم نموده بودند، و بر آن اقامت گزیده‌اند، و جایگاه خویش را در بدبختی یا نیک بختی بعد از مرگ دریافته‌اند، خداوند برای خود شریک ندارد و در میان او و هیچ کس از خلقش نسبی نیست، که به سبب آن برایش خیری بدهد، و یا بدیی را از وی دور و دفع کند، این‌ها فقط توسط طاعتش و پیروی امرش حاصل می‌شود، در آن خیر، خیر نیست که در عقبش آتش باشد، و در آن شر، شر نیست، که در عقبش جنت باشد، با این گفته خود، از خدا برای خودم و شما آموزش می‌طلبم، و بر نبی‌تان ﷺ درود بفرستید، سلام و رحمت خدا و برکت‌هایش بر وی باد». این چنین در الکنز (۸/۲۰۶) آمده است.

بیانیه وی ﷺ درباره حال کسی در آخرت که در دنیا به نعمت خداوند کفران می‌ورزد

ابوالشیخ از یزیدبن هارون روایت نموده، که گفت: ابوبکر صدیق بیانیه داد، و در بیانیه‌اش گفت: بنده‌ای که خداوند بالایش انعام نموده، در رزق برایش گشایش آورده، بدنش را سالم نگه داشته ولی او به نعمت پروردگارش کفران ورزیده، آورده می‌شود، و در پیش روی خداوند تعالی ایستاده کرده می‌شود، و برایش گفته می‌شود: برای امروز چه کردی، و برای نفست چه تقدیم داشتی؟ و او را چنان نمی‌یابد که خیری تقدیم نموده باشد، آن گاه وی گریه می‌کند، حتی که اشک‌هایش تمام می‌گردد، بعد از آن به سبب ضایع نمودن طاعت خدا طعنه داده می‌شود و رسوا می‌گردد، آن گاه خون می‌گیرد، باز طعنه داده می‌شود و رسوا گردانیده می‌شود، تا این که دست‌هایش را تا آرنج‌هایش می‌خورد، باز طعنه داده می‌شود رسوا گردانیده می‌شود، البته به سبب ضایع نمودن طاعت خداوند، آن گاه به صدای بلند می‌گرید، حتی که سیاهی چشم‌هایش بر گونه‌هایش می‌افتد، و هر یکی از آن‌ها یک یک فرسخ طول می‌داشته

باشد، باز طعنه داده می‌شود، و رسوا گردانیده می‌شود، تا این که می‌گوید: ای پروردگارم، مرا به آتش بفرست و به رحمت خود مرا از اینجا نجات بده، و این است قول خدا در مورد:

﴿أَتَاهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَلِيدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۶۳].

ترجمه: «هر کی بالله و رسول او مخالفت می‌کند، برایش آتش دوزخ است، و در آن برای همیشه می‌باشد، این است رسوایی بزرگ».

این چنین در الکنز (۱/۲۴۶) آمده است.

بیانیه‌های متفرق وی رضی الله عنه

ابن ابی الدنيا و دینوری از محمدبن ابراهیم بن حارث روایت نموده‌اند که: ابوبکر صدیق برای مردم بیانیه داد و گفت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر تقوا پیشه کنید و نیکی نمایید، زود خواهد بود، وقتی برای‌تان فرا در رسد که از نان و روغن سیر شوید. این چنین در الکنز (۸/۲۰۶) آمده است.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۳۴) از عروه بن زبیر از پدرش روایت نموده که ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای مردم بیانیه ایراد نمود و گفت: ای گروه مسلمانان، از خداوند سبحانه و تعالی حیا نمایید، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، من وقتی که برای قضای حاجت به صحرا می‌روم، به سبب حیا از پروردگارم سبحانه و تعالی خودم را با لباسم می‌پوشانم. ابن المبارک، رسته، ابن ابی شیبه و خرائطی در مکارم الاخلاق از ابن زبیر مثل این را، چنان که در الکنز (۸/۳۰۶) آمده، روایت کرده‌اند. ابن حبان این را در روضة العقلاء از ابن شهاب روایت نموده، که ابوبکر صدیق یک روزی که بیانیه ایراد می‌نمود گفت: از خدا حیا کنید، به خدا سوگند، از وقتی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت نموده‌ام، برای هر قضای حاجتی که بیرون شده‌ام، سرم را به خاطر حیا از پروردگارم پوشانیده‌ام. این چنین در الکنز (۵/۱۲۴) آمده، و گفته: منقطع است.

ترمذی - که آن را حسن دانسته - و نسائی از ابوبکر روایت نموده‌اند، که وی بر منبر برخاست و بعد از آن گریست، و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سال اول در میان ما بر منبر برخاست و گریست، آن گاه گفت: از خداوند عفو و عافیت سؤال کنید، چون

برای کسی بعد از یقین^۱ چیزی بهتر از عافیت داده نشده است»^۲. این چنین در الترغیب (۵/۲۳۳) آمده است.

و نزد احمد، نسائی، ابن حبان و حاکم از اوس روایت است که گفت: ابوبکر صدیق برای ما بیانیه ایراد نمود و گفت: رسول خدا ﷺ در سال اول در همین جایم در میان ما برخاست و گفت: «از خداوند معافات - یا گفت: عافیت - طلب نمایید، چون برای کسی هرگز بعد از یقین چیزی بهتر از عافیت - یا معافات - داده نشده است، و به صدق و راستی چنگ زنید، چون صدق با نیکی است، و این هر دو در جنت اند، و از دروغ دست بردارید و بر حذر باشید، چون دروغ با فجور است، و این دو در آتش اند، حسد ننمایید، بغض و کینه نورزید، مقاطعه نکنید و از یک دیگر خویش روی نگردانید، و بندگان خدا و برادر باشید، همانطوری که خدا دستورتان داده است»^۳. این چنین در الکنز (۱/۲۹۱) آمده است.

حکیم، عسکری و بیهقی از ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم روایت نموده اند که گفت: ابوبکر صدیق بیانیه داد و گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «از خشوع نفاق به خداوند پناه ببرید»، گفتند: ای رسول خدا خشوع نفاق چیست؟ گفت: «خشوع بدن، و نفاق قلب»^۴. این چنین در الکنز (۴/۲۲۹) آمده است. و ابونعیم در الحلیه و ابن جریر از ابوعالیه روایت نموده اند که گفت: ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای ما بیانیه ایراد نموده گفت: رسول خدا ﷺ فرموده است: «برای مسافر دو رکعت است و برای مقیم چهار رکعت، مولدم در مکه است، و جای هجرتم در مدینه، وقتی از ذوالحلیفه^۵ بدان طرف عبور نمودم، تا برگشتم دو رکعت نماز می گزارم»^۶. این چنین در الکنز (۴/۲۳۹) آمده است. و احمد در الزهد از ابوضمره روایت نموده، که گفت: ابوبکر برای مردم بیانیه ایراد نمود، و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: «شام برای تان فتح خواهد شد، آن گاه شما

۱- هدف ایمان است.

۲- صحیح. احمد (۳/۱) ترمذی (۳۰۵۳) ابویعلی (۱۲۳، ۸۶، ۷۹) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

۳- صحیح. احمد (۳/۱، ۵، ۴) حاکم (۱/۲۹) و آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت نموده. ابویعلی (۷۴) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

۴- ابن ابی شیبة (۷/۲۴۱) بصورت موقوف به ابودرداء.

۵- مکانی است نزدیک به مدینه، و امروز به نام «ابیار علی» یاد می شود.

۶- ابونعیم (۲/۱۲۲) و بیهقی در الکبری (۱/۵۸۴) به مانند آن از عمر.

به سرزمین حاصل خیزی قدم خواهید گذاشت، و در آنجا از نان و روغن سیر خواهید شد، و در آنجا مسجدهایی برای‌تان برپا خواهد گردید، و زنه‌ار که خداوند از شما این را بداند، که بدان جا برای ساعت تیری و خوشگذرانی آمده‌اید، مساجد فقط برای ذکر آباد شده و بنا گذاشته شده‌اند. این چنین در الکنز (۴/۲۵۹) آمده است.

ابن ابی شیبه از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ابوبکر رضی الله عنه برای ما بیانیه می‌داد، و ابتدای خلقت انسان را یادآور شده می‌گفت: انسان دوبار از مجرای بول آفریده شده است، و در این باره تا حدی سخنانش را ادامه می‌داد که هر یک از ما نفس خود را پلید می‌شمرد. این چنین در الکنز (۸/۲۰۵) آمده است.

و بیانیه ابوبکر در ترغیب به قتال مرتدین، بیانیه‌اش در تشویق و ترغیب به جهاد، بیانیه‌اش در نفیر عام به غزای روم و بیانیه‌اش هنگام حرکت‌شان به سوی شام در باب جهاد گذشت، و بیانیه‌اش در تحذیر و ترسانیدن از تفرقه، بیانیه‌اش در اثبات مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و چنگ زدن به دینش، بیانیه‌اش درباره ترجیح قریش به خلافت، بیانیه‌اش درباره معذرت خواستن از قبول خلافت، بیانیه‌اش درباره رد بیعت و بیانیه‌اش درباره صفات خلیفه در باب اتمام و توجه اصحاب به اجتماع کلمه و اتحاد احکام گذشت و بیانیه‌اش در تفسیر این آیه:

﴿لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا أَهْتَدَيْتُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۵].

ترجمه: «هنگامی که شما هدایت یافتید، گمراهی کسانی که گمراه شده‌اند به شما زیانی نمی‌رساند».

در امر به معروف و نهی از منکر گذشت.

بیانیه‌های امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه

بیانیه‌اش هنگامی که از دفن ابوبکر رضی الله عنه فارغ گردید

ابن سعد (۳/۲۷۵) از حمید بن هلال روایت نموده، که گفت: کسی که در وفات ابوبکر صدیق رضی الله عنه حاضر بود برای ما خبر داد: هنگامی که عمر رضی الله عنه از دفن وی فارغ گردید، دستش را از خاک قبر وی تکانید، و بعد از آن در همان جایش برای ایراد بیانیه برخاست و گفت: خداوند شما را به من آزمایش نموده، و مرا به شما آزمایش کرده است، و در میان شما بعد از دوستم مرا باقی گذاشته است، به خدا سوگند، هر کارتان که برایم حاضر شود، خودم آن را انجام می‌دهم و به هیچ یکی آن را نمی‌گذارم، و اگر

از من غایب بود باز هم در آن، از عمل درست و امانت داری تقصیر نمی‌کنم، اگر نیکی نمودند، برای‌شان نیکی می‌کنم، و اگر بدی نمودند، آنان را عبرت خواهم گردانید، آن مرد می‌گوید: به خدا سوگند، از همین گفته‌هایش تا وقت وفاتش تجاوز نمود.

بیانیه‌اش ﷺ هنگام به دوش گرفتن خلافت

دینوری از شعبی روایت نموده، که گفت: هنگامی که عمر بن الخطاب به خلافت رسید، به منبر بلند شد و گفت: شایسته نیست که خداوند مرا در حالی ببیند که نفس خودم را اهل برای مجلس ابوبکر ببینم، آن گاه یک پله پایین شد، و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: قرآن را بخوانید تا به آن شناخته شوید، به آن عمل کنید، تا از اهلس باشید، نفس‌هایتان را قبل از این که وزن و حسابی کرده شوید، وزن و حسابی نمایید، و برای حسابی و پیش شدن بزرگ آمادگی بگیرید، روزی که نزد خداوند عرضه می‌شوید، و هیچ چیز پنهانی‌تان پنهان نمی‌ماند، حق هیچ صاحب حقی، به اندازه نرسیده است، که در معصیت خدا نیز، از وی اطاعت کرده شود، آگاه باشید، من نفس خودم را در بیت‌المال به منزله سرپرست یتیم قرار داده‌ام، اگر از آن بی‌نیاز بودم استفاده نمی‌کنم، و اگر محتاج شدم به قدر ضرورت استفاده می‌کنم. این چنین در الکنز (۸/۲۱۰) آمده است. و فضائلی از شعبی مانند این را، چنانکه در الریاض النضره (۲/۸۹) آمده، روایت نموده است. و نزد ابن المبارک، سعید بن منصور، احمد در الزهد، ابن ابی شیبه و غیر ایشان از عمر روایت است که: وی در بیانیه‌اش گفت: نفس‌هایتان را قبل از اینکه محاسبه شوید، محاسبه نمایید، چون این برای حساب‌تان آسانتر است، و نفس‌هایتان قبل از اینکه وزن کرده شوید، وزن نمایید، و برای عرضه شدن بزرگ آمادگی بگیرید، روزی که عرضه می‌شوید، و هیچ چیز پنهانی‌تان، پوشیده و پنهان نمی‌ماند. این چنین در الکنز (۸/۲۰۸) آمده است.

بیانیه وی ﷺ در طرز شناختش از مردم و درباره امور دیگر

احمد، ابن سعد، مسدد، ابن خزیمه، حاکم، بیهقی و غیر ایشان از ابوفراس روایت نموده‌اند که گفت: عمر بن الخطاب بیانیه داد و گفت: ای مردم، ما شما را وقتی می‌شناختیم که پیامبر ﷺ در میان ما بود، و وحی نازل می‌گردید، و خداوند از اخبارتان خبرمان می‌داد، آگاه باشید، پیامبر ﷺ رفته است، و وحی قطع گردیده، و حالا شما را فقط به آنچه می‌شناسیم که برای‌تان می‌گوییم: کسی که از شما خیر

آشکار سازد، به وی گمان نیک می‌نماییم و بر آن دوستش می‌داریم، و کسی که به ما شر ظاهر سازد، به وی گمان بد می‌نماییم، و بر آن بدش می‌بریم، رازها و پوشیده‌هایتان در میان شما و پروردگارتان است، آگاه باشید، من برهه‌ای از زمان چنین می‌پنداشتم، که کسی قرآن را خواند، هدفش از آن خدا و آنچه نزد وی است، می‌باشد، ولی در آخر امرم برایم این تصور پدید آمده، که مردانی آن را خوانده‌اند، و هدفشان از آن، آنچه می‌باشد که نزد مردم است، باید هدف‌تان از قرائت خدا باشد، و اعمال‌تان را نیز به خاطر وی انجام دهید، آگاه باشید، من، به خدا سوگند، والی‌هایم را به‌سوی شما به خاطری نمی‌فرستم که شما را بکوبند و بزنند، و نه به خاطری می‌فرستم که اموالتان را بگیرند، ولی آنان را به‌سوی شما به خاطری روان می‌کنم، که دین و سنت را برایتان بیاموزانند، با کسی که غیر از این انجام شده است، باید آن را به من بلند نماید، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، در آن صورت برایش قصاص می‌گیرم، آگاه باشید، مسلمانان را نزنید که دلیل‌شان می‌سازید، در مرزها بدون دادن اجازه برگشت جمع‌شان نسازید، که در فتنه میندازیدشان، و حقوق‌شان را از آنان باز ندارید، که به کفر می‌کشایدشان، و در جنگل‌ها پایین‌شان نکنید، که ضایع‌شان می‌سازید^۱. این چنین در الکنز (۸/۲۰۹) آمده است. هیشمی (۵/۲۱۱) می‌گوید: درباره ابوفراس کسی را ندیدم، که وی را جرح نموده باشد، و نه هم کسی را دیدم که وی را ثقه دانسته باشد، ولی بقیه رجال آن ثقه‌اند. حاکم (۴/۴۳۹) می‌گوید: این حدیث به شرط مسلم صحیح است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند، و ذهبی هم همراهش موافقه نموده است.

بیانیه وی رضی الله عنه در نهی از بالا بردن و مبالغه نمودن در مهرها و نهی از این قول: فلانی شهید است

عبدالرزاق، طیالسی، احمد، دارمی، ترمذی - که آن را صحیح دانسته -، ابوداود، نسائی، ابن مجاه، و غیر ایشان از ابوالعجفاء روایت نموده‌اند که گفت: عمر بیانیه داد و گفت: آگاه باشید، مهرهای زنان را گران نسازید، چون اگر این عمل عزتی در دنیا، یا تقوایی نزد خدا می‌بود، مستحق‌تر همه‌تان به آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای هیچ یک از همسرانش زیادتر از دوازده اوقیه^۲ مهر نداده است، و نه هم برای هیچ

۱- صحیح. احمد (۱/ ۴۱) حاکم (۴۳۹) وی آن را صحیح دانسته و ذهبی نیز او را تایید کرده است.

۲- یک اوقیه در آن وقت به وزن چهل درهم بود. م.

یک از دخترانش زیاده از دوازده اوقیه مهر داده شده است، بعضی از شما مهر زن را آن قدر بلند می‌کند، که درباره وی^۱ در قلبش عداوت پدید می‌آید، و آن زن هم می‌گوید: من برای تو خود را در تکلیف انداختم حتی که دهن بند مشک را هم آوردم. و قول دیگری را هم که در غزاهایتان می‌گویید: فلان به شهادت رسید، یا فلان شهید از دنیا رفت، ممکن وی عقب سواریش را یا خرجین شترش را طلا و نقره پر کرده باشد، و در صدد تجارت باشد، این حرف را مگویید، ولی آن چنان بگویید، که پیامبر ﷺ گفته است، «کسی که در راه خدا کشته شود یا بمیرد در جنت است»^۲.

و نزد سعیدبن منصور و ابویعلی از مسروق روایت است که گفت: عمر بن الخطاب به منبر بلند گردید، و بعد از آن گفت: ای مردم، این همه بلند بردن مهر زنان در میان شما چیست، در حالی که مهر در زمان رسول خدا و اصحابش چهارصد درهم و کمتر از آن بود، اگر زیادت در این تقوایی نزد خدا یا عزتی می‌بود، شما از آنان بر آن عمل سبقت نمی‌کردید^۳. این چنین در الکنز (۸/۲۹۷) آمده است. و بعضی طرق این بیانیه را در نکاح ذکر نمودیم.

بیانیه‌اش در نهی از صحبت و سخن گفتن در تقدیر

ابوداود در کتاب القدیره، ابن جریر و ابن ابی حاتم و غیر ایشان از عمر رضی الله عنه روایت نموده‌اند، که وی در جاییه بیانیه ایراد نمود، و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: کسی را که خدا هدایت نماید، گمراه کننده‌ای برایش نیست، و کسی را که گمراه نماید، هدایت کننده‌ای برایش نیست. آن گاه کشیشی که در پیش رویش قرار داشت، کلمه‌ای به فارسی برایش گفت، عمر برای مترجمی که برایش ترجمه می‌نمود گفت:

۱- درباره همسرش، یعنی زیادت مهر باعث نوعی عداوت شوهر در مقابل همسرش می‌گردد، که او را با آن همه مشکل و تحمل سختی‌ها به نکاح خود در آورده است، چون در واقع، مهر به عنوان یک مسئله‌ای رمزی و احترامی مطرح است، نه به عنوان یک منبع درآمد مالی برای خانواده دختر. م.

۲- صحیح. احمد (۴۰ / ۱) و ابوداود (۲۱۰۶) بطور مختصر و ترمذی (۱۱۱۴) وی گفته است: حسن و صحیح است. و ابن ماجه (۱۸۸۷).

۳- هیثمی در مجمع آن را به ابویعلی ارجاع داده و گفته است: در سند آن مجالد بن سعید ضعیف است. سیوطی آن را در الدر المنثور (۴۶۶ / ۲) به سعید بن منصور و ابویعلی نسبت داده و گفته: سند آن جید است و ابن کثیر در تفسیرش (۴۶۷ / ۱) گفته است: سند آن جید و قوی است. بیهقی نیز به مانند آن (۲۳۴ / ۷) روایت کرده است.

چه می‌گویید؟ مترجم گفت: وی می‌پندارد که خداوند هیچ کسی را گمراه نمی‌کند، عمر فرمود: ای دشمن خدا دروغ گفتی، بلکه خداوند تو را آفریده است، و همان خداوند تو را گمراه نموده است، و او ان شاء الله به آتش داخل می‌سازد، اگر عهدی در میان نمی‌بود، گردنت را زده بودم، بعد از آن گفت: خداوند وقتی آدم را آفرید، ذریه‌اش را پراکنده نمود، آن گاه اهل جنت را و عمل‌هایی را که آنان انجام می‌دهند نوشت، و همچنان اهل دوزخ را و آنچه را انجام می‌دهند، سپس فرمود: اینان برای جنت‌اند، و اینان برای دوزخ. آن گاه مردم پراکنده شدند و درباره قدر اختلاف نمودند. و نزد لؤلکائی و ابن عساکر و غیر ایشان از عبدالرحمن بن ابزی روایت است که گفت: کسی نزد عمر آمد و برایش گفت: گروهی از مردم درباره قدر حرف می‌زنند، آن گاه برای ایراد بیانیه برخاست و گفت: امت‌هایی که قبل از شما بودند، فقط در موضوع قدر هلاک شدند، سوگند به ذاتی که جان عمر در دست اوست، اگر بشنوم که دو مرد درباره آن حرف می‌زنند، گردن‌هایشان را خواهم زد، آن گاه مردم خود را نگه داشتند، و دین امر هیچ کسی صحبت ننمود، تا اینکه گروه جدیدی در شام در زمان حجاج بروز نمود. این چنین در الکنز (۱/۸۶) آمده است.

بیانیه وی رضی الله عنه در جابیه

عدنی از باهلی روایت نموده که: عمر در وقت ورودش به شام در جابیه^۱ برای ایراد بیانیه برخاست و گفت: قرآن را بیاموزید، تا به آن شناخته شوید، به آن عمل کنید تا از اهلش باشید، منزلت هیچ صاحب حقی به حدی نرسیده که در معصیت خداوند نیز اطاعت کرده شود. بدانید که قول حق و موعظه بزرگ، نه اجل را نزدیک می‌کند، و نه از رزق خدا دور می‌سازد. بدانید که در میان بنده و رزقش حجابی است، اگر صبر نماید رزقش برایش می‌رسد، اگر به پیش رود، حجاب دریده می‌شود، و او بیشتر از رزقش را در نمی‌یابد. اسبان را تربیه نمایید، تیراندازی کنید، اسبان را نعل نمایید، مسواک کنید، خود را در زندگی به معدبن عدنان مشابه سازید^۲، و زنهار که اخلاق

۱- قریه‌ای است، در جنوب دمشق در حوران، و اکنون مخروبه می‌باشد.

۲- یعنی خود را در زندگی به معدبن عدنان مشابه سازید و زندگی سخت را در پیش گیرید و از عیش پرستی و تجمل‌پسندی پرهیز نمایید، تا انسان‌های مقاوم، پر صبر و آماده پیکار با هر مشکلی به بار آید. م.

عجم را از آن خود سازید، و همنشینی ستمکاران را پیشه نمایید، و در میان تان صلیب بلند شود، و بر دسترخوانی بنشینید که بر آن شراب نوشیده می‌شود، و در حمام بدون ازار داخل گردید، و زنه‌ار که زنان تان را اجازه بدهید و بگذارید که داخل حمام‌ها شوند، چون این عمل حلال نیست و جواز ندارد، و زنه‌ار که با عجم‌ها بعد از پایین شدن تان به سرزمین آنان داخل آن طور معاملات تجارتي شوید که شما را در سرزمین آنان نگه دارد، چون نزدیک است که شما به سرزمین خویش برگردید، و زنه‌ار که ذلت و خواری را بر گردن‌های خویش اندازید، فقط همان مواشی عرب را نگه دارید، و با آنان هر جایی که پایین شدید، پایین شوید، و بدانید که نوشیدنی‌ها از سه چیز درست می‌شوند: از کشمش، عسل و خرما، آنچه از این‌ها کهنه شود شراب است و حلال نیست، و بدانید که خداوند سه نفر را پاک و تزکیه نمی‌کند، و به‌سوی‌شان نگاه نمی‌نماید، و روز قیامت نزدیک‌شان نمی‌سازد، و برای‌شان عذاب دردناک است: مردی که به هدف و اراده دنیا با امامش بیعت نماید، اگر آن دنیا برایش رسید و بدان دست یافت برایش وفاداری نماید، و اگر آن را به دست نیآورد همراهش وفاداری نکند، و مردی که با مالی بعد از عصر بیرون شود، و به خدا سوگند یاد کند، که برای این مال اینقدر و اینقدر پرداخته شده، و آن مال به قول وی به فروش برسد^۱، دشنام دادن مؤمن فسق است و قتال و جنگش کفر، و برای تو حلال نیست، که بیشتر از سه روز برادر مسلمان را ترک بگویی و همراهش حرف زنی، کسی که نزد جادوگر، کاهن یا ستاره شناس برود، و او را در گفته‌هایش تصدیق نماید، به آنچه بر محمد ﷺ نازل شده، کافر گردیده است. این چنین در الکنز (۸/۲۰۷) آمده است.

بیانیه جامع عمر رضی الله عنه در جایبه

در الکنز (۸/۲۱۰) از موسی بن عقبه ذکر شده، که گفت: این بیانیه عمر بن الخطاب در روز جایبه است: اما بعد: من شما را به تقوی و ترس خدایی توصیه می‌کنم که باقی می‌ماند و ماسوایش فانی می‌شود، ذاتی که به طاعتش دوستان خود را عزت می‌دهد، و به معصیتش دشمنانش را گمراه می‌سازد، برای هلاک شونده‌ای که در عمل گمراهی هلاک گردیده و آن را هدایت پنداشته معذرتی نیست، و نه هم در ترک نمودن حقی

۱- در الترغیب در روایت ابوهریره از پیامبر ﷺ آمده، سوم: «مردی است که در صحرا و بیابانی بر آب اضافکی تسلط داشته باشد و مسافر را اجازه ندهد که از آن استفاده نماید».

که آن را گمراهی پنداشته، به حق‌ترین تعهد و مسؤولیتی را که رهبر باید در قبال رعیت خود به دوش بگیرد، این است که آنان را به وظایفی که از خداوند برایشان در همان دین شان، که خدا به سوی آن هدایت‌شان نموده است متعهد و متوجه بسازد، و بر ما لازم است شما را به آنچه امر نماییم، که خداوند امر نموده، و آن عبارت از طاعتش است، و شما را از آنچه نهی نماییم و بازداریم، که خداوند از آن نهی نفرموده، و آن عبارت از معصیت وی است، و امر خداوند ﷻ را در میان‌تان برپا داریم، درباره قریب مردم و بعیدشان و پروای این را نداشته باشیم که حق بر کی آمد، من این را دانستم و درک نمودم، که قوم‌هایی در دین‌شان تمنی می‌کنند، و می‌گویند: با نمازگزاران نماز می‌گزاریم، و با مجاهدین جهاد می‌کنیم، و از هجرت بهره‌مند هستیم، و همه این را قوم‌هایی می‌کنند، که آن را به حقیقت حمل نمی‌نمایند، و ایمان به آراستن ظاهری نیست، و برای نماز وقتی هست که خداوند آن را شرط گذاشته، و نماز جز در آن درست نمی‌شود، بنابراین وقت نماز فجر وقتی است، که انسان شب خود را سپری می‌کند، و برای روزه دار طعام و نوشیدنی اش حرام می‌گردد، و برای آن حقیقت را از قرآن بدهید. و وقت نماز ظهر آن گاه است، که شدت گرما فرارسد، و آفتاب از وسط آسمان مائل شود، تا این که سایه ات مثلث گردد، و این فرصتی است که کسانی از شدت گرما توقف نموده بودند، دوباره به راه می‌افتند، ولی وقتی که زمستان می‌باشد، همان فرصتی وقتش است که آفتاب مائل می‌گردد، تا این که بر ابروی راستت قرار می‌گیرد، البته با شرطهای خداوند در وضو و رکوع و سجده، و این به آن سبب است که در وقت نماز نخواهد، و وقت نماز عصر آن گاه است، که آفتاب سفید و پاک بنماید، البته قبل از اینکه زرد گردد، [و طول وقت آن] به اندازه حرکت سوار بر شتر آهسته رفتار به مسافه دو فرسخ قبل از غروب آفتاب است، و نماز مغرب وقتی است که آفتاب غروب می‌کند و روزه دار افطار می‌نماید، و نماز خفتن وقتی است که شب تاریک می‌گردد، و سرخی افق از میان می‌رود، [و وقتش] تا ثلث شب [ادامه می‌یابد]، کسی که قبل از آن بخوابد خداوند چشم‌هایش را به خواب نبرد، این‌ها وقت‌های نمازاند:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾ [النساء: ۱۰۳].

ترجمه: «نماز بالای مؤمنان در وقت مقرر آن فرض است.»

مردی می‌گوید: هجرت نموده‌ام، ولی هجرت ننموده است، مهاجران آنانی‌اند، که گناهان را ترک نموده‌اند، و قوم‌هایی می‌گویند: جهاد نمودیم: جهاد فی سبیل‌الله، مجاهدت با دشمن، و اجتناب از حرام است، و گاهی اقوامی نیک می‌جنگند، ولی هدفشان از آن پاداش و ذکر نمی‌باشد، و کشته شدن هم نوعی از مرگ و مردن است، و هر مرد بر همان حالتی قرار دارد، که بر آن جنگیده است، مردی به طبیعت خود از شجاعت و دلیری اش می‌جنگد، و کسی را که می‌شناسد و نمی‌شناسد نجات می‌دهد، و مردی به طبیعت خود جبون می‌گردد، و پدر و مادرش را هم تسلیم می‌کند، و سگ از عقب خانواده‌اش پارس می‌دهد، و بدانید که روزه حرام‌کننده است، و در آن از اذیت مسلمانان اجتناب صورت می‌گیرد، چنانکه مرد از لذتش از طعام، نوشیدنی و زنان امتناع می‌ورزد، این گونه روزه، روزه تام است، و دادن زکات همان است که رسول خدا ﷺ فرض نموده است، و باید آن را در حالی پردازند که نفس‌هایشان بر آن راضی باشد، و بر آن نیکی‌ای از دیگران نخواهند، به آنچه وعظ کرده می‌شوید آن را بدانید، چون از دست دهنده کسی است، که دینش را از دست داده باشد، و نیک بخت کسی است که از غیر خود عبرت و پند بگیرد، و بدبخت کسی است که در شکم مادرش بدبخت شده باشد، بدترین کارها بدعت‌های آن است، و میانه روی در سنت بهتر از اجتهاد در بدعت است، مردم نفرتی از پادشاه و سلطان خود می‌داشته باشند، و من به خداوند پناه می‌برم که من و شما را کنیه‌های آفریده شده در طبیعت، خواهشات و هوس‌هایی که پیروی می‌گردد و دنیایی که تأثیر می‌افکند درک نماید، من ترسیدم به آنانی میل نمایید که ظلم نموده‌اند، به کسی که مال داده شده اطمینان می‌نمایید، به این قرآن چنگ زنید، چون در آن نور و شفاء است، و غیر آن بدبختی است، من آن مسؤولیتی را که خداوند در قبال شما به دوشم گذاشته بود انجام دادم، و برای نصیحت شما پند و وعظتان نمودم، و رزق‌هایتان را برای‌تان امر نمودیم، عسکرهای‌تان را برای‌تان جمع کردیم، جنگ‌ها و غزاهای‌تان را برای‌تان آماده ساختیم، و منزل‌هایتان را برای‌تان ثابت گردانیدیم، و غنیمت‌هایی را که بدون جنگ و یا به زور شمشیر به دست آوردید همه را برای‌تان تقسیم نمودیم، دیگر حجت و دلیلی در مقابل خدا ندارید، بلکه حجت و دلیل خدا بر شماست، با این گفته خود، از خداوند برای خودم و شما مغفرت می‌طلبم.

ابن کثیر در البدایه (۷/۵۶) می‌گوید: سیف در سیاق خود متذکر شده که: عمر رضی الله عنه از مدینه بر اسبی سوار گردید، تا به سرعت راه پیماید، البته بعد از اینکه علی بن ابی طالب را

بر مدینه جانشین خود تعیین نموده بود، وی راه پیمود تا این که به جایبه رسید، و در آنجا پایین گردید، و در جایبه بیانیه طولانی و بلیغی ایراد نمود، که از جمله آن این است: ای مردم، باطن خویش را اصلاح کنید، ظاهران اصلاح می‌گردد، برای آخرت‌تان عمل نمایید، حوایج دنیای‌تان پوره کرده می‌شود، و بدانید که در میان شخصی و آدم هر پدر زنده‌ای که وجود دارد، (اصالت و پیوندی با مرگ دارد و می‌میرد)، و در میان وی و خداوند مدارا و نرمیی وجود ندارد، کسی که راهی به سوی جنت را می‌خواهد، باید به جماعت چنگ زند، چون شیطان با یک تن است، و از دو تن دورتر است، هیچ یک از شما با زنی خلوت نکند، چون شیطان سوم آنها می‌باشد، کسی را که نیکی اش خوش بسازد و گناهایش اندوهگینش بسازد، همان آدم مؤمن است. این یک بیانیه طولانی هست، که اختصارش نمودیم.

بیانیه وی رضی الله عنه در جایبه که در آن کلامی از پیامبر صلی الله علیه و آله را روایت می‌کند

نزد احمد (۱/۱۸) از ابن عمر روایت است که عمر بن الخطاب رضی الله عنه در جایبه بیانیه داد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله طوری که من در میان شما برخاسته‌ام، برخاست و گفت: «شما را درباره اصحابم به نیکی توصیه می‌کنم، بعد به آنانی که بعد از ایشان می‌آیند، بعد از آن دروغ ظاهر و عام می‌گردد، حتی مردی قبل از این که از وی طلب شهادت شود، به شهادت و گواهی دادن شروع می‌کند، و کسی از شما که خواهان وسط جنت است، باید به جماعت چنگ زند، چون شیطان با یک تن است، و از دو تن دورتر است، و هیچ یک از شما با زنی خلوت نکند، چون شیطان سوم آنان می‌باشد، و کسی را که نیکی‌اش خوش ساخت و گناه‌اش ناراحت و اندوهگینش ساخت، همان آدم مؤمن است»^۱. و نزد وی (۱/۵۱) همچنان از سوی‌بن غفله روایت است که عمر رضی الله عنه در جایبه برای مردم بیانیه داد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله از پوشیدن ابریشم نهی نموده است، مگر به اندازه جای دو انگشت، یا سه یا چهار، به کف دستش اشاره نمود^۲.

بیانیه وی رضی الله عنه در جایبه در سال عمواس هنگامی که خواست برگردد

همچنان در البدایه (۷/۷۹) متذکر شده که: سیف پس از ذکر تشریف آوری عمر در آخر سال هفدهم بعد از طاعون عمواس گفته است: هنگامی که خواست در ذی الحجه

۱- صحیح. احمد (۱۸/۱). حاکم (۱۱۴/۱) و بیهقی.

۲- صحیح. احمد (۱۵۱/۱).

آن سال به مدینه برگردد، برای مردم بیانیه داد، و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: آگاه باشید، که من متولی شما گردیدم، و آن حقوق و مسؤولیتهایی را که خداوند در قبال شما به دوش من گذاشته بود، این شاء الله انجام دادم، در تقسیم غنیمت‌تان، و منازل‌تان و غذاهای‌تان عدالت نمودیم، و آنچه را نزدتان هست برای‌تان رسانیدیم، عسکرها را برای‌تان جمع نمودیم، مرزها را برای‌تان آماده ساختیم، برای‌تان جای فراهم ساختیم، در غنیمت‌هایتان که رسید، و در آنچه بر آن در شام‌تان جنگیدید برای شما وسعت و فراخی نمودیم، طعام‌هایتان را برای‌تان تعیین نمودیم و عطیه‌ها و رزق‌ها و غنیمت‌هایتان را برای‌تان امر کردیم، کسی اگر چیزی را می‌داند که عمل کردن به آن شایسته و لازم است، آن را برای ما خبر بدهد، این شاء الله به آن عمل می‌کنیم، و کسی جز به مدد خدا از قوت و توانایی برخوردار نیست.

دو بیانیه وی ﷺ درباره ولایتش و بیان حق رعیتش بر وی

ابن جریر در تاریخش (۳/۲۸۱) از عروه بن زبیر و غیر وی روایت نموده که: عمر بیانیه داد، و خداوند را طوری که اهل و شایسته است حمد و ثنا گفت، بعد از آن خداوند و روز آخرت را برای مردم تذکر داد، و بعد از آن فرمود: ای مردم، من بر شما مقرر شدم، اگر امید این نمی‌بود که من بهتر شما برای‌تان، و قوی‌ترتان بر شما، و شدیدتر و نیرومندترتان در کارهای مهم و عمده‌ای که برای‌تان پیش می‌آید باشم، این امر شما را به عهده نمی‌گرفتم، برای عمر همینقدر غم و اندوه کفایت می‌کند، که انتظار موافقه حساب گرفتن حقوق‌تان را بکشد، و این که چگونه آن را بگیرم، گذاشتنش چگونه است و کجا بگذارمش، و حرکت و رفتار در میان شما چگونه است و چگونه رفتار نمایم، پروردگارم کمک دهنده است، عمر حالا در حالتی قرار دارد، که اگر خداوند ﷻ به رحمت، کمک و تأییدش به حال وی نرسد، به قوت و حيله‌ای اعتماد نمی‌کند.

و نزد وی همچنان به این اسناد روایت است که عمر بیانیه داد و گفت: خداوند ﷻ مرا متولی امر شما گردانیده است، من آنچه را نزد شما هست و برای‌تان پر نفع‌تر است دانستم، و از خداوند سؤال می‌کنم، که مرا بر آن یاری رساند، و نزد آن حراستم نماید، چنانکه نزد غیر آن حراستم نموده‌است، و برایم، در دادن حصه و نصیب شما، آن طوری که به آن امر نموده است، عدالت الهام کند، چون من یک شخص مسلمان و

بنده ضعیف هستم، مگر در آنچه خداوند تعالی کمک و اعانت نماید، و این مسؤولیتی را که به عهده گرفته‌ام، هرگز این شاء الله، از اخلاقم چیزی را تغییر نخواهد داد، عظمت و بزرگی فقط از آن خداست، و برای بندگان چیزی از آن نیست، بنابراین هیچ یکی از شما نگوید: عمر از ابتدایی که به خلافت رسیده تغییر نموده است، من حق دیگران را بر نفس خود می‌دانم و پیش می‌شوم، و امر خود را برای تان بیان می‌کنم، و هرگاه مردی ضرورتی داشت، یا ظلمی بر وی روا داشته شده بود یا در اخلاقی بر ما ایراد داشت، باید مرا خبر نماید، چون من مردی از شما هستم، و باید به تقوای خدا در سر و آشکارتان، در حرمت‌ها و ناموس‌هایتان چنگ زنید، و حق را از نفس‌هایتان بدهید، و یکدیگرتان را به حکم قرار دادن من در میان تان باعث نسازید، چون در میان من و هیچ یکی از مردم مدارا و دوستی نیست، و صلاح شما برایم محبوب و پسندیده است، و مشکلات شما بر من سخت و گران تمام می‌شود، و شما مردمی هستید، که عموم تان در سرزمین‌های خدا اقامت‌گزين هستید، و اهل سرزمینی هستید که نه در آن زراعت است و نه مال شیری، مگر آن چه را خدا به سوی آن آورده است، و خداوند تعالی برای تان کرامت و عزت زیادی وعده نموده است، من از امانت و از آنچه در آن هستم مسؤول هستم، و آنچه در حضورم صورت می‌گیرد، از آن این شاء الله مطلع هستم، و آن را برای هیچ کسی نمی‌سپارم، ولی مابعد آن را نمی‌توانم، مگر توسط امین‌ها و اهل نصیحت شما برای عموم، و امانت را برای هیچ کسی غیر از آنان، این شاء الله نمی‌سپارم.

بیانیه وی رضی الله عنہ در نصیحت رعیت و بیان حق رعیت بر وی

ابن جریر همچنان در تاریخش (۳/۲۸۲) روایت نموده که: عمر رضی الله عنہ بیانیه داد، و بعد از حمد و ثناء بر خداوند و درود بر محمد صلی الله علیه و آله گفت: ای مردم، بعضی از انواع طمع فقر است، و بعضی از انواع ناامیدی غناء و توانگری است، شما آنچه را جمع می‌کنید که نمی‌خورید، و آنچه را آرزو می‌نمایید که درک نمی‌کنید، و شما مهلت داده شده در دار فریب و غرور هستید، در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به وحی مؤاخذه می‌شدید، کسی که چیزی را پنهان می‌نمود، به همان پنهانش مؤاخذه می‌شد، و کسی که چیزی را آشکار می‌نمود، به همان آشکارش مؤاخذه می‌شد، ولی برای ما بهترین اخلاق تان را ظاهر نمایید، و خدا خود به پنهان‌ها داناتر است، کسی که چیزی را به ما آشکار نمود و ادعا کرد که باطن و پنهانش خوب است، تصدیقش نمی‌کنیم، و کسی که برای ما ظاهر

خوب آشکار نمود، به وی گمان نیک میکنیم، و بدانید که بعضی از انواع حرص شعبه و بخشی از نفاق است:

﴿وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ ۖ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾
[التغابن: ۱۶].

ترجمه: «و انفاق کنید که برای شما بهتر است، و آنها که از بخل و حرص خویشتن مصون بمانند رستگار و پیروزاند».

ای مردم، جای بود و باش خویش را نیک سازید، امورتان را اصلاح نمایید، و از پروردگارتان بترسید، و برای زنان تان لباس قباطی^۱ مپوشانید، چون اگر این از نازکی و شفافی اش بدن را نمایاند، باز هم آن را ظاهر و برازنده می سازد^۲، ای مردم، امیدوارم، به صورت کفاف و برابر نجات یابم نه به نفعم باشد و نه به ضررم، من امیدوارم، اگر در میان شما اندک عمر به سر برم یا زیاد، در میان تان این شاء الله به حق عمل نمایم، و هیچ کسی از مسلمانان - اگر چه در خانه اش باشد - باقی نماند، مگر اینکه حق و نصیبش از مال خداوند برایش بیاید، در حالی که خودش به عمل آن مکلف نشود، و روزی هم در آن تکلیف و زحمت نکشد، و اموالتان را که خداوند برای تان رزق داده اصلاح نمایید، اندک و کم توأم با سهولت و نرمی، از زیاد توأم با دشواری و شدت بهتر است، و قتل مرگی از مرگ هاست که دامنگیر نیکوکار و فاجر می شود، ولی شهید کسی است که نیتش را خالص گردانیده باشد، و وقتی یکی از شما خواست شتری بخرد، باید به شتر دراز و بزرگ روی بیاورد، و با عصایش وی را بزند، اگر آن را تیز قلب و چالاک یافت باید خریداریش نماید.

بیانیه پرشکوه وی درباره بیان نعمت های خداوند بر مسلمانان و ترغیب به شکر آن
ابن جریر همچنان در تاریخش (۳/۲۸۳) از عروه و غیر وی روایت نموده، که گفتند: عمر رضی الله عنه بیانیه داد و گفت: خداوند، که پاکی و ستایش از آن اوست، شکر

۱- منسوب به قبطی های مصر، مفرد آن «قبطه» است، و نوعی از لباس های مصر است، که نازک و شفاف بوده و رنگ سفید دارد

۲- یعنی: این لباس نازک و شفاف است، و نباید پوشیده شود، اگر باز هم ادعا می شود، که آنقدر نازک و شفاف نیست که بدن از آن معلوم شود، پاسخ آن است که این نوع لباس به سبب نازک بودنش، به بدن می چسبد، و بدون را طوری ظاهر می سازد، که گویی آن را توصیف می نماید، و پوشیدن این نوع لباس درست نیست. م.

گزاردن را بر شما لازم گردانیده است، و حج را نیز در جمله دیگر کرامت‌ها و عزت‌های آخرت و دنیا بر شما لازم گردانیده، البته بدون اینکه شما این را از وی سؤال نموده باشید، و بدون اینکه شما رغبتی به آن داشته باشید، خداوند تبارک و تعالی شما را درحالی آفرید که چیزی نبودید، البته برای خودش و برای عبادتش، و برین قادر بود، که شما را ذلیل‌ترین مخلوقش نزد خود گرداند، ولی عموم آفریده‌اش را در خدمت شما قرار دارد، و شما را برای چیزی غیر از خودش نگردانید، و:

﴿سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَهْرَهُ وَبَاطِنَهُ﴾ [القمان: ۲۰].

ترجمه: «برای شما آنچه را در آسمانهاست و آنچه را در زمین است رام گردانیده است، و نعمت‌های خود را بر شما به شکل آشکارا و پنهان فراوان نموده و گسترانیده است.»
و شما را در خشکی و بحر سوار گردانید، و از چیزهایی پاکیزه برای‌تان رزق فراهم آورد، تا شکر و سپاس وی را به جای آورید.

گذشته از این برای‌تان گوش و چشم داد، و از نعمت‌های خداوند، بر شما نعمت‌هایی است که همه بنی آدم را به آن نوازیده است، و از آن جمله نعمت‌هایی هست، که فقط به آن اهل دین شما را نوازش داده است، باز همه این نعمت‌ها، اعم از خاص و عامش نصیب دولت شما، زمان شما و طبقه شما گردیده است، و اگر از آن نعمت‌ها یک نعمتش که نصیب یک شخص شده است در میان همه مردم تقسیم گردد، همه‌شان را شکر و سپاس آن خسته و مانده می‌سازد، و حق آن بالای‌شان گرانی می‌کند، مگر به کمک و یاری خدا، و با ایمان به خدا و رسولش، شما در روی زمین خلیفه هستید، و بر اهل آن غالبید، خداوند دین را نصرت داده است، و جز دو امت دیگر امتی مخالف دین‌تان نیست: امتی که غلام اسلام و اهل آن‌اند، و برای‌تان جزیه می‌پردازند، و از معشیت و زحمات و ثمره حاصلات خویش بهتر و خوب آن را برای شما اختصاص می‌دهند، به این صورت زحمت و تکلیف بر آنان است و منفعت از آن شما. و امت دیگر همان است که در هر روز و شب انتظار وقایع و گرفت‌های خداوند را می‌کشند، و خداوند قلب‌هایشان را پر از رعب و ترس نموده است، و برای‌شان پناهگاهی نیست که به آن پناه برند، و نه گریز گاهی است که خود را در آن نگه دارند و حفاظت نمایند، عساکر خداوند آن‌ها را فرا گرفته‌اند و به ساحه‌شان پایین گردیده‌اند، البته توأم با فراخی زندگی، زیادت مال، فرارسیدن دسته‌های کمکی و محکم سازی

مرزها به اجازه و اذن خدا، و توأم با عافیت بزرگ و عامی، که این امت بر بهتر از آن از ابتدای اسلام تاحال قرار نداشته است، و باز هم ستایش در این فتوحات بزرگ در هر شهر و سرزمین از آن خداست، ولی علی‌رغم این، شکر شکرگزاران، ذکر ذکر کنندگان و اجتهاد اجتهاد کنندگان، در مقایسه با این نعمت‌هایی که عدد آن شماریده نمی‌شود، و اندازه‌اش گرفته نمی‌شود، ناچیز و غیر کافی به نظر می‌خورد، و ادای حق آن جز به کمک و یاری و رحمت و لطف خداوند مقدور نمی‌نماید، به این اساس ما از خداوندی، که معبود بر حقی جز وی نیست، ذاتی که این نعمت را برای ما ارزانی فرموده است، سؤال می‌کنیم، تا ما را توفیق عمل به طاعتش و تیزی و شتاب به رضایش نصیب گردانید. بندگان خدا، نعمت خداوند را نزدتان به یاد آورید، و در کامل شدن نعمت خدا بر خویشتن با شکرگزاری بکوشید، و این عمل را در مجالس‌تان و دو تن و یک تن انجام دهید، چون خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ برای موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفته است:

﴿أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيِّمِ اللَّهِ﴾ [ابراهیم: ۵].

ترجمه: «قومت را از تاریکی‌ها به‌سوی روشنی بیرون ساز، و واقعه‌های گذشته‌ای را که خداوند پدید آورده است برای‌شان یاد دهانی کن.»

و برای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفته است:

﴿وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ﴾ [الانفال: ۲۶].

ترجمه: «و وقتی را یاد کنید که شما در زمین اندک و ناتوان بودید.»

اگر شما وقتی که مستضعف و محروم از خیر دنیا بودید، بر شعبه‌ای از حق قرار می‌داشتید، و به آن مؤمن می‌بودید و به آن راحت می‌گرفتید، و از معرفت خدا و دینش بهره‌مند می‌بودید، و به آن، خیر بعد از مردن را آرزو می‌نمودید باز هم یک چیزی بود، ولی شما از همه مردم زندگی سخت‌تر و دشوارتر داشتید، و از همه مردم جهالت‌تان به خدا محکم‌تر بود، اگر این چیزی که شما را توسط آن از هلاکت نجات بخشیده، همراهش نصیب و حصه‌ای از دنیای‌تان نمی‌بود، و فقط اعتماد و ثقه برای‌تان در قبال آخرت‌تان می‌بود، که معاد و برگشت به‌سوی آنست، و شما بر همان حالتی از سختی و دشواری در زندگی قرار می‌داشتید، که قبلاً بر آن حالت بودید، باز هم برای‌تان شایسته و سزنده می‌بود که بر حصه و نصیب‌تان از آن حرص می‌ورزیدید، و آن را بر غیرش غالب می‌ساختید، این را بگذار، که این نجات و این دین برای‌تان فضیلت دنیا و کرامت

آخرت هر دو را فراهم آورده است، و کسی که از شما بخواهد می‌تواند آن را از آن خود سازد، من شما را به خدایی سوگند می‌دهم که در میان قلب‌هایتان حایل است، که به همان حق‌های خداوند، که آن‌ها را دانسته‌اید عمل نمایید، و نفس‌هایتان را به طاعتش محصور سازید، و همراه خوشی به نعمت، خوف را نیز به سبب انتقال آن و برگشتش، در خود جا دهید، چون هیچ چیزی در سلب نمودن نعمت تیزتر و فعال‌تر از کفران آن نیست، و شکرگزاری، امنی است از دگرگونی، و افزونی است برای نعمت، و انگیزه‌ای است برای زیادت و این امر و نهی شما از طرف خداوند بر من واجب است.

بیانیه وی ﷺ درباره روز احد

ابن جریر از کلیب روایت نموده، که گفت: عمر روز جمعه بیانیه داد، سوره آل عمران را تلاوت نمود، هنگامی که به این قول خداوند رسید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ﴾ [آل عمران: ۱۵۵].

ترجمه: «آنانی که از شما روزی که هر دو گروه روبرو شدند روی گردانیدند».

گفت: در روز احد، آنان را شکست دادیم، و من فرار نمودم، تا اینکه به کوه بلند شدم، و خود را دریافتم که جست می‌زدم، انگار که در آن حالت بز کوهی باشم، و مردم می‌گفتند: محمد کشته شده است، گفتم: هر کس بگوید محمد کشته شده است، می‌کشم، تا اینکه بالای کوه جمع شدیم، و آن گاه این نازل گردید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ﴾.

و نزد ابن المنذر از کلیب روایت است که گفت: عمر بن الخطاب برای ما بیانیه داد، و بر منبر سوره آل عمران را می‌خواند، و می‌گفت: این احدی است، بعد از آن گفت: روز احد از اطراف رسول خدا ﷺ پراکنده شدیم، و من به کوه بلند شدم، آن گاه از یهودی شنیدم که می‌گوید: محمد کشته شد، گفتم: دیگر از هر کسی شنیدم که بگوید: محمد کشته شده است، گردنش را می‌زنم، آن گاه نگاه نمودم که رسول خدا ﷺ هست، و مردم به سویش بر می‌گردند، و این آیت نازل گردید:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ﴾ [آل عمران: ۱۴۴].

ترجمه: «و محمد فقط پیامبر است».

این چنین در الکنز (۱/۲۳۸) آمده است.

بیانیه‌های متفرقه وی ﷺ

ابوعبید، خرائطی، صابونی و عبدالرزاق از عبدالله بن عدی بن خیار روایت نموده‌اند که گفت: از عمر بن الخطاب بر منبر شنیدم که می‌گفت: بنده وقتی برای خدا تواضع نماید، خداوند قدر و منزلتش را بلند می‌کند، و می‌گوید: بلند شو خداوند بلندت سازد، به اینصورت او در نفس خود حقیر می‌باشد، و در چشم‌های مردم بزرگ، و وقتی تکبر نماید و از حد خود تجاوز نماید، خداوند به شدت بر زمین می‌زندش و می‌گوید: پست و بدحال باشد، خداوند پست و فرومایه ات بسازد، به این صورت او در نفس خود بزرگ می‌باشد، و در چشم‌های مردم حقیر، حتی که از خنزیر هم نزدشان ذلیل‌تر و حقیرتر می‌باشد. این چنین در الکنز (۲/۱۴۳) آمده است. و خطیب از ابوسعید خدری روایت نموده، که گفت: عمر بن الخطاب برای ما بیانیه داد و گفت: من ممکن شما را از چیزهایی منع نمایم که خوب باشد، و به چیزهایی امرتان نمایم که برای‌تان خوب نباشد، آخرین چیزی که در قرآن نازل شده آیت سود است، و رسول خدا ﷺ در حالی درگذشت که آن را برای ما بیان ننمود، بنابراین آنچه شما را در شک می‌اندازد ترکش نمایید، و به آنچه عمل کنید که شما را در شک نمی‌اندازد. این چنین در الکنز (۲/۲۳۲) آمده است.

و ابن ضیاء از اسود بن یزید از عمر بن الخطاب ﷺ روایت نموده، که وی برای مردم بیانیه داد و گفت: کسی که از شما اراده حج را نمود، باید از میقات احرام بندد، و میقات‌هایی که رسول خدا ﷺ برای‌تان مشخص ساخته این هاند: برای اهل مدینه، و کسی که از غیر اهل مدینه از آنجا عبور نماید ذوالحلیفه است، برای اهل شام، و کسی که از غیر اهل شام از آنجا عبور کند جحفه است، برای اهل نجد و کسی که از غیر اهل نجد از آنجا عبور نماید قرن است، برای اهل یمن یلملم و برای اهل عراق و سایر مردم ذات عرق است. این چنین در الکنز (۲/۳۰) آمده است.

احمد، ابویعلی و ابوعبید از ابن عباس روایت نموده‌اند که گفت: عمر ﷺ بیانیه داد، و رجم - سنگسار - را متذکر شد و گفت: درمورد رجم فریب داده نشوید، چون رجم و سنگسار حدی از حدود خداست، آگاه باشید: رسول خدا ﷺ سنگسار نموده است، و بعد از وی ما سنگسار نموده‌ایم، و اگر خوف این حرف گویندگان و ایرادگیران که: عمر در کتاب خدا، آنچه را افزوده که از آن نیست، نمی‌بود، دریک گوشه مصحف می‌نوشتیم: عمر بن الخطاب، عبدالرحمن بن عوف و فلان و فلان شاهدیم، که رسول

خدا ﷻ سنگسار نمود، و بعد از وی ما هم سنگسار نمودیم، آگاه باشید: بعد از شما اقوامی می‌آیند، که رجم، خروج دجال، شفاعت و عذاب قبر همه را تکذیب می‌کنند^۱.

ونزد مالک، ابن سعد، مسدد و حاکم از سعیدبن مسیب روایت است که: عمر وقتی از منی پایین شد، شترش را در ابطح خوابانید، و مجموعه‌ای از ریگ را جمع نمود، و گوشه لباسش را بر آن گسترانید، آن گاه بر آن بر پشت افتید، و دست‌هایش را به سوی آسمان بلند نمود و گفت: بار خدایا، سنم بزرگ شده است، قوتم ضعیف گردیده است و رعیتم پراکنده و اضافه شده است، پس مرا بدون ضیاع و افراط به سوی خودت قبض نما، و هنگامی که به مدینه آمد، برای مردم بیانیه داد، و گفت: ای مردم، فرایض بر شما فرض گردانیده شده‌اند، و سنت‌ها برای‌تان وضع شده‌اند، و بر راه روشن ترک شده‌اید، بعد از آن با دست راستش بر دست چپش زد، [و گفت:] مگر اینکه با مردم به سوی راست و چپ گمراه شوید، گذشته از این زنهار که درباره آیت رجم هلاک گردید، و گوینده‌ای بگوید: در کتاب خدا دو حد را نمی‌یابیم^۲، من رسول خدا ﷺ را دیدم که سنگسار نمود، و بعد از وی سنگسار نمودیم، به خدا سوگند، اگر تسر این گفته مردم نباشد که: عمر در کتاب خدا نوآوری نموده است، حتماً آن را در مصحف می‌نوشتیم، ما خواندیم: «الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ إِذَا زَنِيَا، فَارْجُمُوهُمَا الْبَتَّةُ»، ترجمه: «مرد زنهار و زن شورهدار وقتی زنا نمودند هر دوی‌شان را حتماً سنگسار نمایید». سعید می‌گوید: تا هنوز ذوالحجه سپری نشده بود، که وی زده شد^۳. این چنین در الکنز (۳/۹۰) آمده است.

طیالسی، ابن سعد، ابین ابی شیبه، احمد، ابن حبان، مسلم، نسائی، ابوعوانه و ابویعلی از معدان بن ابی طلحه یعمری روایت نموده‌اند که: عمر بن الخطاب روز جمعه بر منبر برخاست، و خداوند را ثناء و ستایش کرد، بعد رسول خدا ﷺ و ابوبکر را متذکر گردید، و بعد از آن گفت: خوابی دیدم، و می‌پندارم که اجلم فرارسیده باشد، دیدم که گویی خروس سرخ رنگی مرا دوباره با منقار خود زد، و من آن را برای اسماء دختر عمیس قصه نمودم، وی گفت: تو را مردی از عجم به قتل می‌رساند، و مردم مرا امر می‌کنند که جانشین تعیین کنم، ولی خداوند چنان نیست که دینش را ضایع

۱- صحیح. احمد (۱/۲۳).

۲- یعنی: حد رجم و دره زدن را نمی‌یابیم، بلکه فقط حد دره زدن را می‌یابیم.

۳- مالک (۱۵۱۳) از سعید بن عمر.

گرداند، و نه هم خلافتش را که نبی اش را به آن مبعوث نموده است، و اگر کاری بر من به عجله و شتاب صورت گرفت، شورا در میان همین شش تن است، که پیامبر ﷺ از ایشان راضی درگذشت: عثمان، علی، زبیر، طلحه، عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص، و با کسی که از ایشان بیعت کردید، از وی بشنوید و اطاعت نمایید، و من میدانم که مردمانی بر این امر طعن خواهند نمود، آنان کسانی اند، که من با این دستم علیه‌شان به خاطر این دین جنگیده‌ام، (اگر چنین نمودند) ^۱ آنان دشمنان (خدا) و کافر و گمراه‌اند و من چیزی را مهم‌تر ^۲ نزد من از موضوع کلاله به شما نمی‌گذارم، به خدا سوگند، نبی خدا ﷺ در چیزی بر من، از ابتدای صحبتش آن چنان شدت و سختی نکرده بود که در موضوع کلاله نمود، حتی که با انگشتش در سینه‌ام زد و گفت: «آیت تابستان که در آخر سوره نساء نازل شده برای کفایت می‌کند»، و اگر من زنده ماندم، در آن مورد فیصله‌ای انجام خواهم داد، که خواننده و غیر خواننده آن را بدانند، و من خداوند را بر امیران شهرها شاهد می‌آورم، که من آنان را فقط برای این فرستاده‌ام، که برای مردم دین‌شان و سنت نبی‌شان را بیاموزانند، و آنچه نزدشان پوشیده باقی ماند و ندانستند آن را به من راجع سازند، گذشته از این، ای مردم شما از دو درختی می‌خورید، که خبیث می‌پندارم شان: سیر و پیاز، به خدا سوگند، پیامبر خدا ﷺ را می‌دیدم، که اگر بوی آن را از مردی احساس می‌نمود، دستور می‌داد و از دست وی گرفته می‌شد، و از مسجد بیرون کرده می‌شد و به بقیع آورده می‌شد، کسی که لابد آن را می‌خورد، باید با پختن بمیراندش، به این صورت وی روز جمعه برای مردم بیانیه داد، و روز چهارشنبه، که هنوز چهار روز از ذی الحجه باقی بود، مجروح گردید ^۳. این چنین در الکنز (۳/۱۵۳) آمده است.

طبرانی در الأوسط، احمد، شاشی، بیهقی و سعید بن منصور از یسارین معرور روایت نموده‌اند که گفت: عمر رضی الله عنه برای ما بیانیه داد و گفت: ای مردم، رسول خدا ﷺ این مسجد را در حالی آباد نمود، که با ما مهاجرین و انصار همراهش بودیم، و وقتی ازدحام شدید گردید، باید یکی از شما بر پشت برادرش سجده کند. و قومی را دید که در راه

۱- به نقل از مسلم.

۲- کلاله شخصی است که وفات نماید و از خود نه فرزندی بجا بگذارد و نه پدری. م.

۳- صحیح. احمد (۱/۱۵) و مسلم در المساجد (۷۸).

نماز می‌گزاردند، گفت: در مسجد نماز بگزارید^۱. این چنین در الکنز (۴/۲۵۹) آمده است.

ابن عساکر، سعید بن منصور و تمام از عمر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: وقتی که عمر بن الخطاب رضی الله عنه خلیفه تعیین شد، برای مردم بیانیه داد، و گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه روز متعه^۲ را برای ما اجازه داد، و بعد آن را حرام گردانید، به خدا سوگند، اگر زنداری را بدانم که متعه نموده است، با سنگ سنگسارش می‌کنم، مگر این که برایم چهار شاهد بیاورد، و شهادت بدهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را بعد از تحریمش حلال نموده است، و هر مرد از دواج نکرده‌ای را از مسلمانان اگر چنان دریابم که متعه نموده باشد، صد دره می‌زنمش، مگر اینکه برایم چهار شاهد بیاورد، و شهادت بدهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را بعد از تحریمش حلال نموده است^۳. این چنین در الکنز (۸/۲۹۳) آمده است.

و بیهقی از عبدالله بن سعید از جدش روایت نموده که: وی از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که بر منبر قرار داشت شنید که می‌گفت: ای گروه مسلمانان، خداوند از سرزمین عجم‌ها، از زنان و اولادشان غنیمت‌هایی را نصیب‌تان گردانیده است، که نصیب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر نگردانیده بود، و من می‌دانم که مردانی به زنان نزدیک خواهند شد، هرگاه برای مردی، زنی از زنان عجم اولاد آورد، [آن زن مادر فرزندش می‌شود] و شما مادران اولادتان را نفروشید، چون اگر شما این عمل را انجام دهید، احتمال دارد مردی در حال نادانی با محرم خود عمل جنسی انجام دهد^۴. این چنین در الکنز (۸/۲۹۲) آمده است.

و ابن جریر از معرور یا ابن معرور تمیمی روایت نموده، که گفت: از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که بر منبر بلند شده بود، و دو پایه از جای نشستن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پایین‌تر نشسته بود، شنیدم که گفت: شما را به تقوای خداوند توصیه می‌کنم، از کسی که خداوند او را متولی امر شما گردانیده، بشنوید و اطاعت نمایید. این چنین در الکنز (۸/۲۰۸) آمده است.

۱- احمد (۱/۳۲).

۲- متعه از دواجی است که تا مدت معینی صورت بگیرد. م.

۳- حسن. ابن ماجه (۱۹۶۳) آلبانی آن را حسن دانسته است.

۴- بیهقی (۱۰/۳۴۴).

و بیهقی^۱ از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: عمر بن الخطاب رضی الله عنه در بیانیه‌اش می‌گفت: کسی از شما که از خواهشات نفس، خشم و طمع حفاظت شود، و در سخن به صدق و راستی موفق گردد، کامیاب است، زیرا این عمل وی را به خیر سوق می‌دهد، کسی که دروغ بگوید، کار بد انجام می‌دهد، و کسی که کار بد انجام می‌دهد، هلاک می‌گردد، و زنه‌ار که شما دست به [کبر و] فجور زنید، کسی که از خاک آفریده شد و به خاک بر می‌گردد [تکبر و] فجور وی را کی می‌زید؟ امروز زنده است و فردا مرده، کار هر روز را در همان روز انجام دهید و از دعای مظلوم اجتناب نمایید، و خویشتن را در جمله مردگان بشمارید. این چنین در الکنز (۸/۲۰۸) آمده است.

و بخاری در الادب و ابن خزیمه و جعفر فریابی از قبیصه روایت نموده‌اند که گفت: از عمر رضی الله عنه که بر منبر قرار داشت شنیدم که می‌گفت: کسی که رحم نکند، رحم نمی‌شود، کسی که نبخشد، بخشیده نمی‌شود، کسی که توبه نکند، توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود و کسی که تقوا پیشه نکند، محفوظ نگه داشته نمی‌شود^۲. این چنین در الکنز (۸/۲۰۷) آمده است.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۵۰) از عروه روایت نموده، که گفت: عمر رضی الله عنه در بیانیه‌اش گفت: بدانید که طمع فقر است، و به دور از طمع بودن استغناست، و انسان وقتی از چیزی ناامید شود و طمع آن در دل نگیرد، از آن مستغنی می‌شود. این را ابن المبارک نیز روایت نموده، این چنین در الکنز (۸/۲۳۵) آمده است.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۵۴) از عبدالله بن خراش از کاکایش روایت نموده، که گفت: از عمر بن الخطاب در بیانیه‌اش شنیدم که می‌گفت: بار خدایا، ما را متمسک به رسن خود گردان، و بر امرت ثابت‌مان ساز. احمد در الزهد، رویانی، لالکائی و ابن عساکر نیز این را روایت نموده‌اند، و افزوده‌اند: و از فضلت برای‌مان رزق نصیب گردان. چنانکه در الکنز (۱/۳۰۳) آمده است.

و احمد (۱/۱۷) از ابوسعید روایت نموده، که گفت: عمر برای مردم بیانیه داد و گفت: خداوند سبحانه و تعالی آنچه را خواست برای نبی اش صلی الله علیه و آله رخصت داد، و نبی خدا صلی الله علیه و آله بر

۱- بیهقی (۳/۲۱۵).

۲- حسن. بخاری در ادب المفرد (۳۷۱) آلبانی آن را در صحیح الادب (۲۸۶) حسن دانسته است.

نگا: الصحیحة (۴۸۳).

راهش رفت، و حج و عمره را، طوری که خداوند امرتان نموده است بجا آرید، و فرج‌های این زنان را نگه دارید.

و احمد (۱/۲۰) از ابن زبیر روایت نموده، که گفت: از عمر بن الخطاب رضی الله عنه در بیانیه‌اش شنیدم که می‌گفت: وی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده است که می‌گفت: «کسی که ابریشم را در دنیا پیوشد، در آخرت برایش پوشانیده نمی‌شود»^۱.

و احمد (۱/۳۴) از ابو عبیده مولای عبدالرحمن بن عوف روایت نموده که: وی در عید با عمر بن الخطاب حاضر بود، و او قبل از این که خطبه ایراد کند، عید را بدون اذان و اقامت به جای آورد، و بعد از آن خطبه خواند و گفت: ای مردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از روزه این دو روز منع نموده است، یکی از آن‌ها روزی است که روزه‌تان را در آن افطار می‌کنید، و آن روز عید [فطر] است، و دیگری روزی است که در آن از قربانی‌هایتان می‌خورید^۲.

و احمد (۱/۴۳) از علقمه بن وقاص لیثی روایت نموده، که وی از عمر بن الخطاب رضی الله عنه در حالی که برای مردم بیانیه می‌داد شنید، که می‌گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: «عمل منوط به نیت است، و برای هر شخص همانچه است که نیت نموده، کسی که هجرتش به سوی خدا و رسول وی باشد، هجرتش به سوی خدا و رسولش است، و کسی که هجرتش برای به دست آوردن دنیا، یا با نکاح در آوردن زنی باشد، هجرتش به سوی همانچه است، که به سوی آن هجرت نموده است»^۳.

و ابن سعد (۳/۳۲۲) از سلیمان بن یسار روایت نموده، که گفت: در زمان قحطی رماده عمر بن الخطاب برای مردم بیانیه داد و گفت: ای مردم، از خداوند در نفس‌های خویش بترسید، و همچنان در آن امرتان که از مردم غائب است، من به شما آزمایش شده‌ام و شما به من، و من نمی‌دانم که قهر و خشم بر من است و نه بر شما، یا که بر شماست و نه بر من، و یا این که مرا و شما را فرا گرفته است، بنابراین بیایید به خدا دعا کنیم، تا قلب‌هایمان را اصلاح نماید، رحم‌مان بکند و خشکسالی و قحطی را از ما دور کند، می‌افزاید: و در آن روز عمر دست‌هایش را بلند نموده بود و دعا می‌کرد، و مردم

۱- صحیح. احمد (۱/ ۲۰).

۲- صحیح. احمد (۱/ ۴۰).

۳- صحیح. احمد (۱/ ۲۵-۴۳) بخاری (۱) (۵۰۷۰) مسلم (۱۵۵) در کتاب الامارة و ابوداود (۲۲۰۱) و ترمذی (۱۶۷۴) و نسائی (۱/ ۵۸-۵۹) و ابن ماجه (۷۲۲۷).

هم دعا می نمودند، وی مدت درازی گریست و مردم هم گریه نمودند، و بعد از آن پایین گردید.

احمد (۱/۴۴) از ابوعثمان نهدی روایت نموده، که گفت: من زیر منبر عمر در حالی نشسته بودم، که وی برای مردم بیانیه می داد، در بیانیه اش گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می گوید: «بیشتری خوفم بر این امت، از هر منافق عالم زبان است»^۱. و بیانیه های عمر در باب اجتماع کلمه و اتحاد احکام گذشت.

بیانیه های امیرالمؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنه

ابن سعد (۳/۶۲) از ابراهیم بن عبدالرحمن مخزومی روایت نموده است: هنگامی که با عثمان رضی الله عنه بیعت صورت گرفت، به سوی مردم بیرون گردید، و برای شان بیانیه داد، و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: سوار شدن بار اول دشوار است، و بعد از این روز روزهایی است، اگر زنده ماندم، به روش خوب برای تان بیانیه خواهم داد، و ما در گذشته خطیب نبودیم، و خداوند برای مان علم نصیب خواهد فرمود.

و ابن جریر طبری در تاریخش (۳/۳۰۵) از طریق سیف از بدر بن عثمان از کاکایش روایت نموده، که گفت: هنگامی که اهل شوری به عثمان بیعت نمودند، وی در حالی که خیلی ها شدید خفه و غمگین به نظر می خورد بیرون گردید، به منبر رسول خدا ﷺ آمد و برای مردم بیانیه داد، وی پس از حمد و ثنای خداوند و درود فرستادن بر پیامبر رضی الله عنه گفت: شما در دار دگرگونی و مسافرت، و در باقی مانده عمرها قرار دارید، بنابراین در مدت قبل از اجل هایتان به بهترین چیزهایی مبادرت ورزید که توانایی شان را دارید، مرگ برای تان نزدیک گردانیده شده است، یا صبح به سراغ تان می آید یا بیگانه، آگاه باشید: دنیا با فریب و غرور پیچانیده شده است:

﴿فَلَا تُعْرَثَكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّتْكُمْ بِاللَّهِ الْعُرُورُ﴾ [القمان: ۳۳].

ترجمه: «مبادا زندگانی دنیا شما را بفریید، و مبادا شیطان شما را مغرور سازد». از کسانی که در گذشته اند عبرت بگیرید، بعد از آن تلاش نمایید، و غافل نشوید، زیرا در مورد شما غفلت صورت نمی گیرد، فرزندان دنیا و برادران آن، آنانی که دنیا را کشت نمودند و آباد کردند و از آن برای مدت طولانی لذت بردند کجایند؟ آیا دنیا

۱- صحیح. احمد (۴۴/۱) طبرانی (۲۳۷/۱۱۸) آلبنی آن را در صحیح الجامع (۱۵۵۴) و الصحیحة

ایشان را بیرون نینداخت؟! دنیا را در همان جایی بیندازید، که خداوند انداخته‌اش، و آخرت را طلب کنید، چون خداوند برای دنیا، و برای آنچه بهتر و نیکوست مثالی بیان فرموده، و گفته:

﴿وَأَضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا آتَىٰ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ ۗ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا ﴿٤٥﴾ أَمْالُ وَالْبُنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۗ وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلًا ﴿٤٦﴾﴾ [الكهف: ۴۵-۴۶].

ترجمه: «زندگی دنیا را برای آن‌ها به آبی تشبیه کن که از آسمان فرو می‌فرستیم، و به وسیله آن گیاهان زمین، سرسبز و درهم فرو می‌روند، اما بعد از مدتی می‌خشکند، بگونه‌ای که بادهای آن‌ها را به هر سو پراکنده می‌کنند، و خداوند بر هر چیز تواناست. مال و فرزندان، زینت حیات دنیا هستند، و باقیات صالحات ثوابش نزد پروردگارت بهتر و امیدبخش‌تر است».

آن گاه مردم به وی روی آوردند و همراهش بیعت کردند.

و ابن جریر همچنان در تاریخش (۳/۴۴۶) به اسنادی که در آن سیف آمده، از عتبه روایت نموده، که گفت: عثمان بعد از اینکه همراهش بیعت صورت گرفت، برای مردم بیانیه داد و گفت: اما بعد: [خلافت] به دوش من گذاشته شد، و قبولش کردم، آگاه باشید: من پیروی کننده هستم و نه مبتدع، و آگاه باشید، که از شما بر من، بعد از کتاب خداوند ﷺ و سنت نبی‌اش ﷺ سه چیز است: پیروی کسی که قبل از من بود، البته در آنچه بر آن جمع شدید و سنت ساختید، و سنت اهل خیر، در مواردی که شما در آن مورد به مشوره از خود سنتی بجا نگذاشتید و دست بازداشتن از شما، مگر در آنچه که خود آن را بر خویشان لازم گردانید. آگاه باشید، که دنیا سبز است، و برای مردم مرغوب گردانیده شده، و تعداد زیادی از آنان به سویش روی آورده‌اند، ولی شما به دنیا میل نکنید و نه بر آن اعتماد نمایید، چون دنیا جای اعتماد و ثقه نیست، و بدانید که دنیا کسی را ترک کردنی و گذاشتنی نیست، مگر اینکه انسان خود آن را ترک بگوید.

بیانیه‌های متفرقه وی رضی الله عنه

دینوری در المجالسة و ابن عساکر از مجاهد روایت نموده‌اند که گفت: عثمان بن عفان بیانیه داد، و در بیانیه‌اش گفت: فرزند آدم، بدان ملک الموتی که موظف تو

گردیده است، همیشه از وقتی که در دنیا هستی تو را می‌گذارد، و به‌سوی غیر تو می‌رود، ولی چنان انگار، که از غیر تو حالا درگذشته، و به‌سوی تو می‌آید و تو را اراده نموده است، بنابراین آمادگی خود را بگیر، و برای آن آماده شو، و غافل مشو، چون او از تو غافل نمی‌شود، فرزند آدم، بدان: اگر از نفس خودت غافل شدی و آمادگی نگرفتی، غیر تو برای آن آمادگی نمی‌گیرد، و از ملاقات خداوند گزیری نیست، بنابراین برای نفست خودت آمادگی بگیر، و آن را برای دیگران مسپار، والسلام. این چنین در الکنز (۸/۱۰۹) آمده است.

و دینوری و ابن عساکر از حسن روایت نموده‌اند که: عثمان بن عفان برای مردم بیانیه داد، و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: ای مردم از خدا بترسید، چون تقوای خدا غنیمت است، و بهترین و خوب‌ترین خردمندی و زیرکی این است، که انسان نفس خود را منقاد بسازد، و برای ما بعد مرگ عمل کند، و از نور خداوند، نوری را برای تاریکی قبر کسب نماید، و باید بنده از این بترسد که خداوند کور حشرش کند، در حالی که بینا بوده است، و برای حکیم کلام جامع کفایت می‌کند، و کر از جای دور صدا کرده می‌شود، و بدانید، با کسی که خدا باشد، از چیزی نمی‌ترسد، و کسی را که خداوند در مقابلش قرار گیرد، بعد از وی از کی تمنی می‌کند؟. این چنین در الکنز (۸/۲۲۴) آمده است.

و ابن جریر و ابن ابی حاتم از حسن روایت نموده‌اند که گفت: عثمان را بر منبر دیدم که گفت: ای مردم، از خداوند در این اعمال پوشیده و پنهان بترسید، چون من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گفت: «سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، هر کس عمل پوشیده‌ای را انجام دهد، خداوند چادر آشکار آن را بر تنش می‌نماید، اگر خیر باشد، خیر، و اگر شر باشد، شر، بعد از آن این آیت را تلاوت نمود:

﴿وَرِيثًا - وَرِيثًا - وَلِيَّاسُ التَّقْوَىٰ ذَلِكَ خَيْرٌ﴾ [الاعراف: ۲۶].

ترجمه: «و مایه زینت شماست و لباس پرهیزگاری بهتر است.»

می‌گوید: هدف اخلاق نیکوست^۱. این چنین در الکنز (۲/۱۳۷) آمده است.

۱- ضعیف. ابن جریر و ابن ابی حاتم و در سند آن سلیمان بن ارقم که چنانکه ابن حجر می‌گوید ضعیف است.

احمد، بزار، مروزی، شاشی، ابویعلی و سعیدبن منصور از عبادبن زاهر روایت نموده‌اند که گفت: از عثمان در حالی که بیانیه می‌داد شنیدم که گفت: به خدا سوگند، ما رسول خدا صلی الله علیه و آله را در سفر و اقامت همراهی و مصاحبت نمودیم، وی مریض‌های ما را عیادت می‌نمود، جنازه‌هایمان را مشایعت می‌کرد، همراهان به غذا می‌رفت، و با کم و زیاد همراهان مواسات و همدردی می‌نمود، و مردمانی حالا مرا درباره وی می‌آموزانند، احتمال دارد، که یکی از ایشان وی را هرگز ندیده باشد.^۱ این چنین در الکنز (۴/۴۴) آمده است. هیثمی (۷/۲۲۸) می‌گوید: این را احمد و ابویعلی در الکبیر^۲ روایت نموده‌اند، و دومی افزوده است: آن گاه اعین پسر همسر فرزددق برای وی گفت: ای نعث^۳ تو تغییر نموده‌ای، عثمان پرسید: این کیست؟ گفتند: اعین، فرمود: بلکه تو ای بنده تغییر نموده‌ای، می‌افزاید: آن گاه مردم به سوی اعین حمله نمودند، می‌گوید: و مردی از بنی لیث آنان را از وی باز می‌داشت، تا این که وی را داخل منزلش نمود. رجال این دو، رجال صحیح‌اند، غیر عبادبن زاهر که ثقه است. شافعی و بیهقی (۸/۹) از مالک از کاکایش ابوسهیل بن مالک از پدرش روایت نموده‌اند که: وی از عثمان بن عفان در بیانیه‌اش شنید که می‌گفت: خردسال را به کسب مکلف نسازید، چون هر گاهی وی را به کسب مکلف سازید دزدی می‌کند، و کنیز بدون هنر و حرفه را نیز به کسب مکلف نسازید، چون اگر شما وی را به کسب مکلف سازید، از طریق فاحشه گری کسب می‌کند، و عفت آنان را، وقتی خداوند شما را عقیف ساخته است، نگه دارید، و از طعام‌ها همان طعامی را انتخاب نمایید که پاک و خوب است. بیهقی می‌گوید: بعضی ایشان این را از عثمان به نقل ثوری مرفوع ذکر نموده‌اند، ولی رفع آن ضعیف است.^۴ این چنین در الکنز (۵/۴۷) آمده است.

و بیهقی^۵ از زیدبن صلت روایت نموده که: وی از عثمان در حالی که بر منبر قرار داشت شنید که می‌گفت: ای مردم، من شما را از قمار - هدفش نرد است - بر حذر

۱- صحیح. احمد (۱/ ۶۹) هیثمی (۷/ ۲۲۸) و رجال آن جز عباد بن زاهر که ثقه است همه رجال صحیح‌اند.

۲- این چنین در اصل آمده، ولی ظاهر: طبرانی است و نه ابویعلی.

۳- دشمنان عثمان وی را نعث می‌نامیدند، و نعث نام مردی بود از مصر دارای قد رسا و رویش دراز.

۴- ضعیف. بیهقی (۸/ ۸) بیهقی آن را ضعیف دانسته است.

۵- بیهقی (۱۰/ ۲۱۵).

می‌دارم، چون برایم تذکر داده شد، که آن در خانه‌های عده‌ای از شما هست، کسی که آن را در خانه‌اش دارد، باید حریقش نماید یا بشکندانش. و عثمان بار دیگری که بر منبر قرار داشت گفت: ای مردم، من درباره نرد برای‌تان صحبت نمودم، و شما را ندیدم که آن را بیرون نموده باشید، بنابراین اراده نمودم که هیزمی را جمع کنم، و باز به خانه‌های آنانی بفرستم که نردها در خانه هایشان است، و آن را برایش بسوزانم. این چنین در الکنز (۷/۳۳۴) آمده است.

بیهقی و ابن عساکر از سالم مولای عبدالرحمن بن حمید روایت نموده‌اند که: عثمان بن عفان نماز را در منی کامل خواند^۱، بعد از آن برای مردم بیانیه داد و گفت: ای مردم، سنت همان سنت رسول خدا، و سنت دو یاران وی است، ولی امسال مردم به کثرت آمده‌اند، و من ترسیدم که سنتی نسازید^۲. این چنین در الکنز (۴/۲۳۹) آمده است. و ابن عساکر از قتیبه بن مسلم روایت نموده، که گفت: حجاج بن یوسف برای‌مان بیانیه داد، و قبر را یاد نمود، و این را به کثرت تکرار می‌نمود که: قبر خانه تنهایی است، خانه غربت است تا این که گریست، و کسانی را که در اطرافش قرار داشتند گریانید، بعد از آن گفت: از امیرالمؤمنین عبدالملک بن مروان شنیدم که می‌گفت: از مروان شنیدم که در بیانیه‌اش می‌گفت: عثمان بن عفان برای‌مان بیانیه ایراد نمود، و در بیانیه‌اش گفت: رسول خدا ﷺ به هر قبری که نگاه می‌نمود، و یا یادش می‌کرد می‌گریست. این چنین در الکنز (۸/۱۰۹) آمده است.

و احمد (۱/۶۲) از سعیدبن مسیب روایت نموده، که گفت: از عثمان که بر منبر قرار داشت شنیدم که می‌گفت: من خرما را از یکی از شاخه‌های یهود که برای‌شان بنوقینقاع گفته می‌شد می‌خریدم، و به فایده می‌فروختمش، این خبر برای رسول خدا ﷺ رسید، وی گفت: «ای عثمان، وقتی که خریدی به اندازه و وزن بگیر، و وقتی فروختی نیز وزن و اندازه نما»^۳. و احمد (۱/۷۲) از حسن روایت نموده، که گفت: حاضر بودم، که عثمان در بیانیه‌اش به کشتن سگان و ذبح کفترها امر نمود.

۱- یعنی با وجود این که عثمان رضی الله عنه مسافر بود نمازش را قصر نکرد و کامل خواند.

۲- بیهقی (۳/۱۴۴).

۳- حسن. احمد (۱/۲۶۲) هیشمی می‌گوید: سند آن حسن است: المجمع (۴/۹۸).

آخرین بیانیه وی رضی الله عنه

ابن جریر طبری در تاریخش (۳/۴۴۶) از طریق سیف از بدرین عثمان از کاکایش روایت نموده، که گفت: آخرین بیانیه‌ای را که عثمان در گروهی ایراد نمود این بود: خداوند تعالی دنیا را به خاطر برای‌تان داده است، که به آن آخرت را طلب نمایید، و آن را به این خاطر نداده است، که به سویس میل نموده و به آن روی آورید، دنیا از بین می‌رود، و آخرت باقی می‌ماند، چیز فانی شما را در کبر و غرور نیفکند، و از چیزی باقی ماندنی مشغول‌تان نسازد، و آنچه را باقی می‌ماند، بر آنچه فانی می‌شود ترجیح بدهید، چون دنیا قطع شدنی است، و برگشت و مصیر به‌سوی خداست، و از خداوند جلّ و عزّ بترسید، چون تقوای خدا، سپری است از خشمش و وسیله‌ای است نزدش، و از خداوند از دگرگونی و تغییر بترسید، به جماعت‌تان ملتزم و متمسک باشید، و به صورت حزب‌های پراکنده و مختلف در نیاید:

﴿وَأذْكُرُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾ [آل عمران: ۱۰۳].

ترجمه: «و نعمت خدا را بر خود به یاد آرید، وقتی که با هم دشمن بودید، و او در میان دل‌های شما الفت و محبت افکند، و به نعمت خدا برادر گشتید.»
و آنچه عثمان رضی الله عنه در بیانیه‌اش در فضیلت حراست در راه خدا گفت، در باب جهاد گذشت.

بیانیه‌های امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنهنخستین بیانیه وی رضی الله عنه

ابن جریر در تاریخش (۳/۴۵۷) به اسنادی که در آن سیف آمده، از علی بن حسین روایت نموده، که گفت: نخستین بیانیه‌ای که علی رضی الله عنه وقتی به خلافت برگزیده شد ایراد نمود چنین بود: وی پس از حمد و ثنای خداوند گفت: خداوند تعالی کتاب هدایتگری نازل نموده، و در آن خیر و شر را بیان نموده است، بنابراین شما خیر را بگیرید و شر را بگذارید، فرایض را برای خداوند سبحانه ادا نمایید، شما را به جنت رهنمون می‌گردد، چیزهایی را که خداوند حرام گردانیده است، مجهول نیست، و حرمت مسلمان را بر همه حرمت‌ها فضیلت داده است، و مسلمانان را به اخلاص و

توحید تأکید نموده است، و مسلمان کسی است که مردم از زبان و دستش در امان باشند، مگر به حق، اذیت مسلمان جز به آنچه بر وی شرعاً لازم می‌گردد حلال نیست، به کارهای عام المنفعه مبادرت ورزید، به ویژه هر یکی شما قبل از مرگ به این امر اقدام نماید، مردمانی که در گذشته‌اند در پیش روی‌تان قرار دارند، و از عقب‌تان قیامت است که شما را به پیش می‌راند. خود را سبک سازید تا به سبقت کنندگان پیوندد، مردم در انتظار احوال آینده شان‌اند، بندگان خدا، درباره بندگان خدا و سرزمین‌هایش از خدا بترسید، شما مسؤول هستید، حتی از زمین‌ها و حیوانات، از خداوند عَلَّمَ اطاعت نمایید، و نافرمانی اش نکنید، وقتی که خیر را دیدید، به آن عمل نمایید و بدان چنگ زنید، و وقتی شر را دیدید، بگذاریدش، و وقتی را به یاد بیاورید، که در زمین اندک و مستضعف بودید.

بیانیه وی درباره خوبی خویشاوندان برای انسان

ابوالشیخ از علی روایت نموده، که وی بیانیه داد و گفت: اقارب مرد، برای مرد، از خود مرد برای اقربش بهتراند، او اگر دست خویش را از ایشان باز دارد، یک دست را از ایشان بازداشته است، و اگر آنان دست باز دارند، دستان زیادی را، توأم با دوستی، حفاظت و نصرت خویش از وی بازداشته‌اند، حتی گاهی مرد، برای مردی به خشم می‌آید، و او را جز به حسبش نمی‌شناسد، و من در این مورد آیاتی از کتاب خداوند را برای‌تان تلاوت می‌کنم، و این آیت را تلاوت نمود:

﴿لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ﴾ [هود: ۸۰].

ترجمه: «کاش مرا به مقابله شما قوتی می‌بود یا به پناه مستحکمی پناه می‌گرفتم». علی فرمود: رکن شدید، اقارب و خویشاوندان‌اند، و لوط برای خود خویشاوند و اقارب نداشت، سوگند به ذاتی که معبود بر حقی جز وی نیست، بعد از لوط هر نبیی را که فرستاده است، در کثرت و وفور قومش فرستاده است. و این آیت را درباره شعیب تلاوت نمود:

﴿وَإِنَّا لَنَرُّكَ فِينَا ضَعِيفًا﴾ [هود: ۹۱].

ترجمه: «و ما تو را در میان خود ناتوان می‌بینیم». افزود: وی کور بود، و به این سبب ضعیف دانستندش،

﴿وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ﴾ [هود: ۹۱].

ترجمه: «اگر قبیله‌ات نمی‌بود سنگسارت می‌کردیم».

علی گفت: سوگند به ذاتی که معبودی جز وی نیست، آنان از عظمت و بزرگی پروردگارشان نترسیدند، ولی از اقارب و قوم وی ترسیدند. این چنین در الکنز (۱/۲۵۰) آمده است.

بیانیه وی رضی الله عنه وقتی که رمضان فرا می‌رسید

حسین بن یحییای قطان و بیهقی از شعبی روایت نموده‌اند که گفت: وقتی رمضان فرا می‌رسید، علی رضی الله عنه بیانیه می‌داد، و می‌گفت: این ماه مبارکی است، که خداوند روزه‌اش را فرض نموده، و قیامش را فرض نگردانیده است، زنه‌ار که مردی بگوید: وقتی فلان روزه گرفت، روزه می‌گیرم، و وقتی فلان افطار نمود، افطار می‌کنم، آگاه باشید روزه خودداری از طعام و نوشیدن نیست، ولی خودداری از دروغ، باطل و کفر است، آگاه باشید، قبل از دخول ماه روزه نگیرید، وقتی که مهتاب را دیدید، روزه بگیرید، و باز وقتی آن را دیدید افطار کنید، اگر برای‌تان موسم ابری گردید، مدت معین^۱ را پوره کنید. می‌گوید: این را بعد از نماز فجر و نماز عصر می‌گفت. این چنین در الکنز (۴/۳۲۲) آمده است.

بیانیه وی رضی الله عنه درباره قبر و هول‌های آن

صابونی در المأئین و ابن عساکر از علی روایت نموده‌اند که: وی بیانیه داد، و پس از حمد و ثنای خداوند، مردان را یاد نمود، و گفت: بندگان خدا، به خدا سوگند، از مرگ‌گیری نیست، اگر برایش ایستاده شوید، شما را می‌گیرد، و اگر از آن فرار نمایید، به دنبال‌تان فرارسیده شما را در می‌یابد، بنابراین در طلب نجات برآید، در طلب نجات برآید، و شتاب نمایید و شتاب نمایید، چون در عقب‌تان طلب‌کننده تیزی است، و آن عبارت از قبر است، از فشار، تاریکی و وحشت آن بترسید، و آگاه باشید، که قبر حفره‌ای از حفره‌های دوزخ است، یا باغچه‌ای از باغچه‌های جنت، آگاه باشید، قبر هر روز سه بار حرف می‌زند، و می‌گوید: من خانه تاریکی هستم، من خانه کرم هستم، من خانه وحشت هستم، آگاه باشید، در عقب آن، شدیدتر و سخت‌تر از وی قرار داد، آتشی که گرمی‌اش شدید است، و ژرفایش دور و دراز، و زیورش آهن و خازنش مالک است،

۱- یعنی: سی روز را پوره کنید.

و رحمتی از خداوند در آن نیست، هان، غیر آن در عقب قبر جنت است، جنتی که پهنایش آسمانها و زمین است، و برای پرهیزگاران آماده شده است، خداوند ما و شما را از پرهیزکاران گرداند، و ما و شما را از عذاب دردناک پناه بدهد. این چنین در الکنز (۸/۱۱۰) آمده است. و ابن کثیر این بیانیه را در البدایه (۸/۶) از اصبع بن نباته ذکر نموده، که گفت: علی روزی بر منبر بلند گردید، و پس از حمد و ثنای خداوند، مرگ را متذکر شد... و مانند آن را متذکر شده، و بعد از قولش: من خانه وحشت هستم، افزوده است: آگاه باشید، بعد از آن روزی است، که خرد در آن پیر می‌شود، و بزرگ در آن مدهوش می‌گردد، و هر حامله، حمل خود را می‌اندازد، و مردم را مست می‌بینی، در حالی که آنان مست نیستند، ولی عذاب خدا سخت و شدید است، و در روایتش افزوده: بعد از آن گریست، و مسلمانان هم در اطرافش گریستند.

بیانیه وی ﷺ درباره دنیا، قبر و آخرت

دینوری و ابن عساکر از عبدالله بن صالح عجلی از پدرش روایت نموده‌اند که گفت: علی بن ابی طالب روزی بیانیه داد، و پس از حمد و ثنای خداوند و درود فرستادن بر پیامبر ﷺ گفت: بندگان خدا، زندگی دنیا شما را در غرور و فریب نیندازد، چون دنیا جایی است احاطه شده با بلا و آزمایش، و به فانی شدن معروف، و به غدر و خیانت موصوف، و هر آنچه در آن است زائل شدنی است، و در میان اهل خود در گردش و نوبت است، پایین شدگان در آن، هرگز از شرش در امان نمی‌مانند، در حالی که اهل آن در فراخی و خوشی زندگی به سر می‌برند، ناگهان در آن دچار بلا و غرور نیز می‌گردند، زندگی و عیش در دنیا مذموم است، رفاه و آسایش در آن دوام نمی‌آورد، اهل دنیا همیشه هدف‌های مورد اثبات‌اند، دنیا آنان را با تیرهای خویش می‌زند، و با مرگش آنان را می‌شکند، بندگان خدا، شما و موقعیت‌تان در این دنیا، چون کسانی است که در گذشته‌اند، و از شما عمر زیادت‌ر داشتند، قوی‌تر بودند، دیارشان آبادتر بود، عمارت‌های بلندتر داشتند، ولی صداهای شان، پس از مدت‌ها سخن زدن با همدیگر، خاموش و ساکن گردیده است، و اجسادشان پوسیده است، و دیارشان خالی است و آثارشان از بین رفته است، و قصرهای بلند و محکم و تخت‌ها و بالشت‌های هموار شده را به صخره‌ها و سنگ‌های خوابانیده شده بر قبرهای درست شده از گل که با داشتن لحد بر نیستی و خرابی بنا شده‌اند، تبدیل کرده‌اند، قبرهایی که بنایشان با خاک استوار شده است، محل آن‌ها به همدیگر نزدیک است، ولی ساکن آن‌ها ناآشنا و بیگانه‌اند، و در

میان عمارت وحشت زدگان‌اند، در میان اهل محله‌ای که همه مشغول و مصروف‌اند، به آبادی انس و الفتی نمی‌گیرند، و علی‌رغم نزدیکی و همسایگی که در میان‌شان موجود است، و منزل‌هایشان به هم قریب‌اند، با همدیگر چون روابط و پیوند همسایگان ارتباط ندارند، آری، اینان چگونه در میان خود ارتباط داشته باشند، در حالی که کهنگی و فرسودگی با سینه‌اش آردشان نموده است، و سنگ‌های بزرگ و خاک ایشان را خورده، و بعد از زندگی حالا مرده‌اند، و بعد از فراخی و لذت زندگی دیگر فرتوت گردیده‌اند، دوستان در مرگ آنان مصیبت زده شدند، و آنان کوچ نمودند و ساکن خاک گردیدند، که دیگر برگشتی ندارند، دور است، دور است، این چنین نیست، این کلمه‌ای است، که او آن را می‌گوید^۱ و از عقب ایشان، تا روزی که دوباره برانگیخته می‌شوند، برزخ است، انگار شما هم به همان طرفی روان هستید، که آنان به طرف رفته‌اند، و آن عبارت است از تنهایی و فرسودگی در جایگاه مردگان، و [انگار] در همان خوابگاه‌ها محبوس شده‌اید، و همان آرامگاه شما را نیز در بر گرفته است، پس روزی که کارها و امور به پایان برسد چه حال خواهید داشت، هنگامی که مردگان از قبرها برانگیخته شوند، و آنچه در دل‌ها هست ظاهر گردند، و برای به دست آوری نتایج در پیش روی پادشاه بزرگوار ایستاده کرده شوید، و قلب‌ها از ترس نتیجه گناهان گذشته پرواز نمایند، و حجاب‌ها و پرده‌ها از شما دریده شوند، و عیب‌ها و رازهایتان آشکار گردند، آنجاست که هر نفس در بدل کسب کرده‌اش پاداش داده می‌شود، تا کسانی که عمل‌های بد انجام داده‌اند کیفر داده شوند، و کسانی که نیکویی نموده‌اند، به نیکی پاداش داده شوند، فرصتی که کتاب گذاشته می‌شود، و مجرمان را از آنچه در آن است هراسان می‌بینی، و می‌گویند، وای بر ما، این کتاب را چه شده، که هر خرد و بزرگ را حساب نموده است، و آنان آنچه عمل نموده بودند آن را حاضر یافتند، و پروردگارت هیچ احدی را ظلم نمی‌کند، خداوند ما و شما را عمل‌کنندگان به کتابش، و پیرو اولیایش بگرداند، تا این که ما و شما را از فضل خود در اقامت گاه جاوید جاگزین سازد، و اوست ذات ستوده شده و بزرگوار. این چنین در الکنز (۸/۲۱۹) و المنتخب (۶/۳۲۴) آمده است، و

۱- هدف این قول کافر است:

﴿رَبِّ أَرْجُونَ ﴿۱﴾ لَعَلَّ أَعْمَلَ صَلِيحًا فِيمَا تَرَكْتُ﴾ [المؤمنون: ۹۹-۱۰].

ترجمه: «پروردگارا! مرا باز گردان شاید که من در آنچه گذاشته‌ام عمل نیک نمایم.»

ابن الجوزی آن را در صفه الصفوه (۱/۱۲۴) به طولش متذکر گردیده، و در اولش افزوده: علی بن ابی طالب بیانیه داد و گفت: ستایش خدا راست، وی را می‌ستایم، از وی کمک می‌طلبیم، به وی ایمان می‌آورم، بر وی توکل می‌کنم، و شهادت می‌دهم که مبعود بر حقی جز خداوند واحد و لا شریک وجود ندارد، و محمد بنده و رسول اوست، وی را به هدایت و دین حق فرستاده است، تا وسط وی علت‌تان را زایل سازد، و توسط وی غفلت‌تان را بیدار کند، بدانید که شما مردنی هستید، و بعد از مرگ دوباره زنده شدنی هستید، و بر اعمال خویشتن محبوس هستید و بر آن جزاء دیدنی هستید، بنابراین زندگی دنیا مغرورتان نسازد... و مانند آن را متذکر شده.

بیانیه وی در تشییع جنازه

ابونعیم در الحلیه (۱/۷۷) از جعفر بن محمد از پدرش از جدش روایت نموده که: علی جنازه‌ای را مشایعت نمود، هنگامی که جنازه در لحدش گذاشته شد، اهل آن صداهایشان را بلند کردند و گریستند، علی گفت، چرا گریه می‌کنید؟ به خدا سوگند، اگر آنچه را می‌دیدند که مرده‌شان دیده است، دیدن‌شان آنان را از مرده‌شان غافل می‌ساخت، ملک موت باز به سوی ایشان بر می‌گردد، و باز بر می‌گردد، تا این که هیچ یک از ایشان باقی نمی‌ماند. بعد از آن برخاست و گفت: بندگان خدا، شما را به تقوای خداوندی توصیه می‌کنم، که برای‌تان مثال‌ها را بیان داشته است، و اجل‌ها را برای‌تان معین گردانیده است، و برای‌تان گوش داده است تا آنچه را بر وی وارد می‌شود فراگیرد، و چشم داده است تا از پرده‌های غفلت در گذر، و قلب داده است تا مصیبت‌های نازل شده بر خویش را با نوعیت و صورت‌هایش بشناسد و بداند، و نیز آنچه را درک کند که آبداش می‌سازد، خداوند شما را به عبث نیافریده است، و قرآن و احکام خویش را از شما دور و منصرف نساخته است، بلکه شما را به نعمت‌های کامل عزت بخشیده است، و خوب‌ترین عطیه‌ها را نصیب‌تان ساخته است. و حساب را نیز بر شما وضع نموده است، و جزاء را در خوشی و مصیبت برای‌تان در کمین نشانیده است، بندگان خدا، از خدا بترسید، و در طلب جدی باشید، و قبل از فرارسیدن مرگ و قطع کننده لذت‌ها به اعمال نیک سبقت جوئید، چون نعمت دنیا دوام نمی‌آورد، و از فجایع آن کسی در امان بوده نمی‌تواند، دنیا فریب دهنده و دگرگون شونده است، سایه ضعیف است، متکای کج است، نعمت‌هایش زودگذر است، و انسان‌ها را پی در پی در طلب شهوت‌هایش و در فریب مشغول نمودن به خودش به دست هلاکت می‌سپارد. بندگان

خدا، از عبرت‌ها پند بگیرید، و از آیت‌ها و حدیث‌ها اندرز بیاموزید. از چیزهایی که ترسانیده شده‌اید خویشتن را باز دارید، و از مواعظ نفع بردارید. انگار چنگال‌های مرگ در شما فرو رفته، و خانه خاک شما را در کنار گرفته است. و زشتی‌های امور با دمیدن صور، برانگیخته شدن قبرها، سوق داده شدن به سوی محشر و ایستادن برای حساب در احاطه قدرت جبار شما را فرا گرفته است، روزی که برای هر نفس راننده‌ای است و او را به سوی محشرش سوق می‌دهد. و شاهدهی است، که شهادت عملکردهایش را بر وی می‌دهد، زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود، و کتاب گذاشته می‌شود، و انبیاء و گواهان آورده می‌شوند، و به حق در میان‌شان فیصله می‌شود، و بالای‌شان ظلم کرده نمی‌شود. همان روز است که سرزمین‌ها به لرزه می‌افتند، و فریاد کننده فریاد می‌کند، و روز ملاقات و یکجایی می‌باشد، و جامه از ساق برداشته می‌شود^۱ و آفتاب تاریک می‌گردد، و حیوانات در حشرگاه حشر می‌شوند، و اسرار فاش می‌گردند، و اشرار هلاک می‌شوند، و قلب‌ها می‌لرزند، و آن گاه از طرف خداوند بر اهل دوزخ سختی و شدت مهلک و عذاب فریاد برآورنده نازل می‌گردد، و جهنم در حالی آشکار می‌گردد، که شدت و هیاهو و صدای چون رعد و خشم و بیمی با خود همراه می‌داشته باشد. آتشش شعله ور، آب و زردابش به جوش آمده است، و نار سوزانش به شدت و گرمی افروخته شده است، کسی که بر وی حکم خلود شده باشد رها کرده نمی‌شود، و حسرت‌ها و ناامیدی‌هایش قطع نمی‌گردند، و بندهای محکم و بزرگش شکستاده نمی‌شوند، با آنان ملائکی اند، که به مهمانی آب جوشان و داخل شدن به دوزخ مژده‌شان می‌دهند. اینان از خداوند محبوب‌اند، از دوستان خدا جدااند، و به سوی آتش در حرکت‌اند. بندگان خدا! از خدا بترسید، مانند کسی که ترسانیده شد و فروتنی پیشه نمود، و بیم داده شد، و سفر کرد، و ترسانیده شد و بصیرت حاصل نمود و خود را نگه داشت، و به سرعت و شتاب در طلب بیرون گردید، و فرارکنان نجات یافت، و برای معاد چیزی تقدیم داشت، و در صدد جمع آوری توشه برآمد، و خداوند به عنوان انتقام گیرنده و بیننده، و کتاب

۱- در حدیث بخاری و مسلم به شکل مرفوع آمده که: خداوند تعالی در میدان قیامت ساق خود را ظاهر خواهد فرمود، و تمام مردان و زنان اهل ایمان به سجده خواهند افتاد، ولی کسی که در دنیا سجده ریایی می‌نمود، کمرش مانند تخته راست می‌ماند، و به سجده نمودن قادر نمی‌شود. به نقل از حاشیه قرآن کریم، ترجمه شاه ولی‌الله دهلوی و بان‌دک تصرف. م.

به عنوان خصم و مقابل، و جنت به عنوان ثواب و آتش به عنوان وبال و عذاب، کافی و بسنده‌اند. از خداوند برای خودم و شما آمرزش می‌طلبم.

بیانیه وی ﷺ درباره ترغیب به عمل برای آخرت

دینوری و ابن عساکر از علی ﷺ روایت نموده‌اند که وی برای مردم بیانیه‌ای ایراد نمود، و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: اما بعد: دنیا روی گردانیده و اعلام خداحافظی نموده است، و آخرت روی آورده و به ظاهر شدن نزدیک گردیده است. امروز، روز آمادگی است و فردا مسابقه. آگاه باشید! که شما در روزهای اَمَل هستید و از عقب آن اجل است. کسی که در روزهای آرزویش، قبل از فرا رسیدن اجلش کوتاهی نماید، ناامید و زیانمند شده است. آگاه باشید! برای خداوند در وقت آسایش عمل کنید، چنانکه برایش در وقت ترس عمل می‌نمایید. آگاه باشید! من به خواب رفته‌تر از طلب کننده جنت ندیدم، و به خواب رفته‌تر از گریزنده دوزخ ندیدم. آگاه باشید! کسی را که حق نفع نرساند باطل برایش ضرر می‌رساند. کسی را که هدایت راست نسازد، گمراهی به بیراهه می‌کشاند. آگاه باشید! شما به کوچ نمودن دستور داده شده‌اید، و به توشه‌اندوزی راهنمایی گردیده‌اید. آگاه باشید! ای مردم، دنیا متاع اندکی است، که از آن نیکو کار و فاجر می‌خورند، و آخرت وعده راستینی است، که در آن پادشاه قدرتمند فیصله می‌کند. آگاه باشید! شیطان برای تان فقر را وعده می‌دهد، و به فحشاء دستورتان می‌دهد، و خداوند برای تان از طرف خود وعده بخشش و فضل می‌دهد، و خداوند گشایش دهنده و داناست. ای مردم! در عمرتان نیکی نمایید، در عاقبت تان حفاظت کرده می‌شوید. خداوند تبارک و تعالی جنتش را برای کسی وعده نموده، که از وی اطاعت نماید، و آتشش را برای کسی وعده نموده، که از وی نافرمانی کند. آن آتش، آتشی است، که صدایش خاموش نمی‌گردد، و اسیرش رها نمی‌شود، و شکسته‌اش درست نمی‌گردد. گرمایش شدید است. ژرفایش عمیق است و آبش زرداب است. شدیدترین هراس و ترس بر شما پیروی خواهشات و درازی آرزوهاست. این چنین در الکنز (۸/۲۲۰) و در المنتخب (۶/۳۲۴) آمده است. و ابن کثیر در البدایه (۸/۷) این خطبه را به طولش از وکیع از عمرو بن منبه از اوفی بن دلهم روایت نموده، و گفته: در روایتی آمده: پیروی خواهشات از حق باز می‌دارد، و درازی آرزو آخرت را فراموش می‌سازد.

بیانیه وی رضی الله عنه بعد از واقعه نهروان

ابن نجار از زیاد اعرابی روایت نموده، که گفت: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه بعد از فتنه [خوارج] و فراغتش از نهروان به منبر بالا شد، و خداوند را ستوده، آن‌گاه گریه گلویش را فشرده، و گریست حتی که ریشش با اشک‌هایش تر شد و اشک‌هایش جاری گردید. آن‌گاه ریشش را تکانید، و قطرات آن بر عده‌ای از مردم افتاد. ما می‌گفتیم: کسی را که از اشک‌های وی رسیده باشد، خداوند وی را بر آتش حرام گردانیده است. بعد از آن گفت: ای مردم، مثل کسی نباشید، که آخرت را بدون عمل آرزو می‌کند، و توبه را به درازی آرزو به تأخیر می‌افکند. درباره دنیا قول زاهدان را می‌گوید، و خود عمل دوستداران را انجام می‌دهد. اگر از دنیا برایش داده شود سیر نمی‌شود، و اگر از آن بازداشته شود قناعت نمی‌کند. از شکرگزاری آنچه داده شده عاجز می‌آید، ولی باز هم در باقی عمر خویش در تلاش زیادت است. خود به انجام عملی دستور می‌دهد، و به آن عمل نمی‌کند، و نهی می‌نماید و خود از آن باز نمی‌ایستد. صالحان را دوست می‌دارد، و به اعمال‌شان عمل نمی‌کند، و ستمگران را بد می‌برد، در حالی که خودش از آنان است. نفسش بر وی در آنچه گمان می‌کند غالب می‌شود، و او بر نفس خود در آنچه به آن یقین دارد، غالب نمی‌گردد. اگر غنی و توانگر شود، در فتنه می‌افتد، و اگر مریض شود، جگرخون و اندوهگین می‌گردد، و اگر فقیر شود، ناامید و سست می‌گردد. با این حال وی در میان گناه و نعمت می‌چرد. عافیت برایش داده می‌شود، ولی شکرگزاری نمی‌کند، مورد آزمایش قرار می‌گیرد و صبر نمی‌کند. انگار که بر حذر شده از مرگ غیر وی است، و انگار کسی که بشارت و بیم داده شده غیر وی است. ای نشانه‌های مرگ، ای گروگان‌های مرگ، (ای ظرف‌های امراض، ای تاراج روزها، ای اضافگی زمان)، ای میوه‌ی زمان، ای گل حوادث ناگوار، ای گنگ در وقت سؤال و جواب، ای کسی که فتنه‌ها فرایش گرفته است، و در میان او و معرفت عبرت‌ها حایل واقع شده است. به حق می‌گوییم: هر کسی که نجات یافته به معرفت و شناخت نفس خود نجات یافته است، و هر کسی که هلاک گردیده، از دست خود هلاک شده است، خداوند تعالی گفته است:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُورًا أَنفُسَكُمُ وَأَهْلِيكُم نَارًا﴾ [التحریم: ۶].

ترجمه: «ای کسانی که ایمان آورده اید، نفس‌های خود و خانواده‌هایتان را از آتش ننگه دارید».

خداوند ما و شما را از کسانی بگرداند، که وعظ و پند را شنیدند و قبول نمودند، و به‌سوی عمل فراخوانده شدند و عمل نمودند. این چنین در الکنز (۸/۲۲۰) و در المنتخب (۶/۳۲۵) آمده است.

بیانیه وی ﷺ درباره امر به معروف و نهی از منکر

ابن ابی الدنیا و ابن عساکر از یحیی بن یعمر روایت نموده‌اند که: علی بن ابی طالب ﷺ برای مردم بیانیه داد، و بعد از حمد و ثنای خداوند گفت: ای مردم، کسانی که قبل از شما بودند، فقط به خاطر ارتکاب گناه هلاک گردیدند، و خدا پرستان و علماء آنان را نهی نکردند، و بنابراین عذاب‌ها بر ایشان نازل گردید. آگاه باشید، امر به معروف و نهی از منکر نمایید، قبل از این که بر شما نازل شود، آنچه که بر آنان نازل گردیده، و بدانید که امر به معروف و نهی از منکر رزقی را قطع نمی‌کند، و اجلی را نزدیک نمی‌سازد. امر از آسمان به‌سوی زمین چون قطره‌های باران به‌سوی هر نفس طبق تقدیر خداوند برایش در زیادت یا نقصان در خانواده یا مال یا نفس نازل می‌شود، و وقتی برای یکی از شما نقصانی در خانواده، یا مال یا نفس رسید، و برای غیر خودش، غیر آن حالت را دید، این پدیده برایش باعث فتنه نباشد. چون مرد مسلمان تا وقتی مرتکب پستی نشده، هنگامی که از پستی ذکری به عمل بیاید، از آن می‌هراسد، و مردمان بخیل را نیز به همین ترس هشدار می‌دهد. مانند قمار باز ماهر و غالبی که انتظار کامیابی را در نخستین بار انداختن دانه‌هایش می‌کشد، کامیابی که برایش منفعت به بار می‌آورد، و تاوان را از وی دفع می‌کند. شخص مسلمانی که پاک از خیانت است، هم همینطور است، و وقتی خداوند را دعا کند، انتظار یکی از این دو نیکی را می‌کشد، آنچه نزد خداوند است، برایش بهتر است، و یا این که خداوند برایش مال نصیب گرداند، که در این صورت وی صاحب خانواده و مال است. کشت دو گونه است: مال و فرزندان کشت دنیاوند، و عمل صالح کشت آخرت است، و گاهی خداوند آن را برای قوم‌هایی جمع می‌کند. سفیان بن عیینه می‌گوید: کی غیر از علی بن ابی طالب می‌تواند چنین به نیکویی صحبت نماید؟! این چنین در الکنز (۸/۲۲۰) و المنتخب الکنز (۶/۳۲۶) آمده است. این را در البدایه (۸/۸) از ابن ابی الدنیا به اسناد وی از یحیی از این قولش: امر از آسمان نازل می‌شود، تا آخر آن، به مانند آن متذکر شده، و در آنچه وی نقل نموده، آمده است: در این حال وی صاحب خانواده و مال می‌باشد، و حسب و دینش همراه وی می‌باشد، یا این که خداوند برایش در آخرت می‌دهد، و آخرت بهتر و باقی ماندنی

است، کشت دوگونه است: کشت دنیا مال و تقوی است، و کشت آخرت، باقیماندنی‌های صالح^۱ است.

بیانیه وی رضی الله عنه در کوفه

بیهقی از وائل روایت نموده، که گفت: علی رضی الله عنه در کوفه برای مردم بیانیه داد، من از وی در بیان‌های شنیدم که می‌گفت: ای مردم، کسی که فقرنمایی نماید، فقیر می‌شود. کسی که عمر زیاد نماید، مورد آزمایش قرار می‌گیرد. کسی که برای مصیبت آمادگی نگیرد، وقتی که آزمایش شود صبر نمی‌کند. کسی که مالک شود ترجیح می‌دهد و کسی که مشوره نمی‌کند پشیمان می‌شود. و از عقب این سخنان می‌گفت: نزدیک است، از اسلام جز نامش باقی نماند، و از قرآن جز رسمش، و می‌گفت: آگاه باشید، مردی از آموختن حیاء نکند، و کسی که چیزی نمی‌داند و از آن پرسیده می‌شود، باید بگوید: نمی‌دانم. مسجدهای تان در آن روز آباد می‌باشد، و قلب‌ها و بدن‌هایتان از هدایت خالی. [در آن روز] بدترین کسی که زیر سایه آسمان می‌باشد، فقهای تانند، فتنه از آن‌ها سر می‌زند، و به آنان بر می‌گردد. آن گاه مردی برخاست و گفت: چه وقت اینطور می‌باشد، ای امیرالمؤمنین؟ گفت: وقتی که فقه در رذیل‌هایتان، فاحشه در برگزیدگان و پادشاهی در افراد کوچک‌تان باشد، در این حالت قیامت برپا می‌شود. این چنین در الکنز (۸/۲۱۸) آمده است.

بیانیه بلیغ، نافع و جامع وی رضی الله عنه

ابن کثیر در البدایید (۷/۳۰) ذکر نموده که: علی رضی الله عنه در میان آنان برای ایراد بیانیه برخاست و گفت: ستایش خداوندی راست، که آفریننده خلق، دمنده صبح، برانگیزنده مردگان و بیرون کننده آنانی است که در قبراند، و شهادت می‌دهم، که معبود بر حقی جز خداوند نیست، و محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول اوست، و شما را به ترس خداوند توصیه می‌کنم. بهترین چیزهایی که بنده به آن‌ها تقرب جوید این‌ها اند: ایمان، جهاد در راه خدا، کلمه اخلاص، که فطرت است، برپایی نماز، که ملت است، دادن زکات، که از فریضه وی است، روزه رمضان، که سپری از عذابش می‌باشد، حج خانه، که از بین برنده فقر و نابود کننده گناه است، صله رحم، که زیاد کننده مال، به تأخیر افکننده

اجل و سبب محبت در خانواده است. صدقه پنهانی، که گناه را از بین می‌برد، و خشم پروردگار را فرو می‌نشاند و نیکی نمودن، که مردن بد را دفع می‌کند و از پرتگاه‌های بد باز می‌دارد. ذکر خداوند را به کثرت نمایید، چون این بهترین ذکرهاست، و به آنچه رغبت نمایید، که برای پرهیزگاران وعده داده شده است، چون وعده خدا راست‌ترین وعده‌هاست، و به روش نبی‌تان ﷺ اقتدا کنید، چون آن بهترین روش‌هاست، و به سنتش خود را آراسته سازید، چون آن بهترین سنت‌هاست، و کتاب خداوند را بیاموزید، چون آن بهترین سخن‌هاست. در دین تفقه حاصل کنید، چون این عمل بهار قلب‌هاست، و به نور آن شفا جوید، چون آن شفای آنچه است، که در قلب‌ها وجود دارد، و تلاوتش را نیکو نمایید، چون آن بهترین قصه‌هاست، و وقتی برای تان تلاوت گردید، برایش گوش فرا دهید، و خاموشی اختیار نمایید، تا رحم کرده شوید، و وقتی به علم آن هدایت کرده شدید، به علمی که از آن فرا گرفتید عمل نمایید، تا رهیاب گردید. چون عالم عامل به غیر علمش، مانند جاهل کجرو است، که از جهلش به راه نمی‌آید، بلکه من به این باورم که حجت و پشیمانی بر این عالم خارج از دایره علمش بزرگتر و مداومتر از این جاهل متحیر در جهلش است، و هر دوی‌شان گمراه شده و دچار هلاکت‌اند.

متردد نشوید، که در شک می‌افتید، و در شک نیافتید که کافر می‌شوید، و در قبال نفس‌هایتان سهل‌انگاری نکنید، که غافل می‌شوید، و در حق غفلت نکنید، که زیانمند می‌گردید. آگاه باشید، از جمله متانت و استواری این است که یقین نمایید، و از یقین این است، که مغرور نشوید، و خیرخواه‌ترین شما برای نفسش، مطیع‌ترین شما از پروردگارش است، و خائن‌ترین شما به نفسش، عاصی‌ترین شما برای پروردگارش است. کسی که از خدا اطاعت نماید، در امان می‌باشد و خوش می‌شود، و کسی که از خدا نافرمانی کند، می‌ترسد، و پشیمان می‌شود، گذشته از این، از خداوند یقین بخواهید، و هنگام عافیت به سویش رغبت نمایید، و بهترین چیزی که در قلب دوام نماید یقین است. بهترین امور، همان‌هاست که از طرف شریعت مقرر شده‌اند، و نوپیداهای آن بدترین آن‌هاست، و هر نو پیدا بدعت است، و هر نو پیدا کننده بدعتی است، و کسی که بدعت ایجاد کند، ضایع کرده است، هر بدعتی که بدعتی را ایجاد کند، سنتی را به آن ترک نموده است. زیانمند کسی است که در دینش زیانمند شود، و زیانمند کسی است که نفسش را زیانمند سازد، و ریا از شرک است، و اخلاص از عمل و ایمان است، و

مجالس لهُو قرآن را فراموش می‌سازد، و شیطان در آن حاضر می‌گردد، و به‌سوی هر فساد و گمراهی فرا می‌خواند، و همنشینی زنان قلب‌ها را کج می‌سازد، و چشم‌ها را به‌سوی همنشین زنان متوجه می‌سازد، و این مجالس دام‌های شیطان‌اند، با خداوند راستکاری و صداقت پیشه کنید، چون خداوند با هر صادق است، و از دروغ اجتناب ورزید، چون دروغ دور از ایمان است. آگاه باشید، صداقت نزدیک نجات و کرامت است، و دروغ نزدیک پستی و هلاکت است. آگاه باشید، حق را بگویید، تا به آن شناخته شوید، و به آن عمل کنید تا از اهلش باشید، و امانت را به کسی بسپارید، که برای‌تان به امانت داده است، و با کسی که همراه‌تان قطع صلّه رحمی نموده، پیوند برقرار نمائید، و با کسی که محروم‌تان ساخته است احسان و سخاوت کنید، و وقتی وعده سپردید و تعهد کردید، به آن وفا نمایید. وقتی فیصله کردید، عدالت نمایید. به پدران افتخار نکنید، به لقب‌ها [ی ناپسند] صدا ننمایید. مزاح نکنید، یکدیگر خود را به خشم نیاورید. ضعیف، مظلوم، قرض دار، انسان در راه خدا، مسافر، سؤال کنندگان و کسانی را که در بند و اسیراند کمک کنید. بر بیوه‌ها و یتیم‌ها رحم نمایید، سلام بدهید، تحیه را بر اهلش به مثل آن، یا بهتر از آن رد کنید،

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ [المائدة: ۲].

ترجمه: «و همدیگر را به نیکوکاری و به پرهیزگاری مدد کنید، و همدیگر را به گناه و ظلم مدد مکنید، و از خدا بترسید، به راستی که خداوند سخت عذاب کننده است». مهمان را عزت نمایید، برای همسایه نیکی کنید، مریضان را عیادت نمایید، جنازه را مشایعت کنید و بندگان خدا و با هم برادر باشید.

اما بعد: دنیا روی گردانیده و اعلام خداحافظی نموده است، و آخرت نزدیک شده و نزدیک است برپا گردد. امروز، روز آمادگی است و فردا مسابقه، و سبقت جنت است و انتها دوزخ^۱، آگاه باشید، شما در روزهای مهلت قرار دارید، که از عقب آن اجل است، و به سرعت به پیش رانده می‌شود. پس کسی که عمل خود را در روزهای مهلتش برای خداوند، قبل از فرارسیدن اجلش، خالص گردانید، عملش را نیکو گردانیده است، و به آرزویش دست یافته است، و کسی که از این تقصیر نماید، عملش زیانمند گردیده، و

۱- این چنین در اصل و البدایه آمده است.

آرزویش به ناامیدی مبدل گردیده، و آرزویش به وی ضرر رسانیده است. پس در حال فراخی و ترس عمل نمایید، اگر فراخی بر شما نازل گردید، شکر خدا را به جای آورید، و ترس را همراهش جمع کنید، و اگر بر شما خوفی نازل گردید، خداوند را ذکر کنید و با ذکر وی امید را یکجا سازید. چون خداوند مسلمانان را نیکی وعده داده، و برای کسی که شکرگزاری نماید زیادت را وعده کرده است. من به خواب رفته‌تر از طالب جنت، و خواب رفته‌تر از گریزنده آتش ندیدم. خوب‌ترین دست آوردی که می‌دانم، همان چیزی است که برای روزی که ذخیره‌ها در آن ذخیره می‌شوند، و رازها افشا می‌گردند، و گناهان کبیره در آن جمع می‌شوند، کسب شده باشد. کسی را که حق برایش نفع نرساند، باطل برایش ضرر می‌رساند، و کسی را که حق بر هدایت، راست و استوار نگه ندارد، گمراهی وی را به بیراهه می‌کشاند، و کسی را که یقین نفع نرساند، شک برایش ضرر می‌رساند، و کسی را که چیز موجود نزدش نفع نرساند، بعید و دورش تاریک‌تر، پیچیده‌تر، و غایب و غیر موجودش، عاجزتر و ناتوان‌تر می‌باشد. شما به کوچ نمودن دستور داده شده‌اید، و به توشه گرفتن دلالت کرده شده‌اید. آگاه باشید، از دو چیز بیشتر از هر چه برای‌تان می‌ترسم: درازی آرزو و پیروی خواهشات. درازی آرزو آخرت را فراموش می‌سازد، و پیروی خواهشات از حق دور می‌کند، آگاه باشید، دنیا روی گردانیده و کوچ کرده است، و آخرت روی آورده و در حال آمدن است، و این دو برای خود فرزندان دارند، بنابراین اگر توانستید از فرزندان آخرت باشید، و از فرزندان دنیا نباشید، چون امروز عمل است و حساب نیست، و فردا حساب است و عمل نیست. حافظ ابن کثیر می‌گوید: این بیانیه بلیغ، نافع، جامع خیر و نهی کننده شر است، و برای این شواهدی از طرق دیگر به شکل متصل وجود دارد، واللّٰه الحمد والمنه.

بیانیه وی درباره اینکه به ذریه پیامبر ﷺ چه نازل خواهد شد

طبرانی از ابوخیره روایت نموده، که گفت: علی رضی الله عنه را همراهی نمودم، تا این که به کوفه آمد، آن گاه به منبر بالا شد، و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: وقتی در میان شما از اولاد نبی‌تان نزول نماید چگونه می‌باشید؟ گفتند: در این حال از آنان به مردانگی دفاع می‌کنیم، گفت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آنان در میان شما نزول خواهند کرد، و شما به سوی آنان بیرون خواهید شد، و به قتل‌شان خواهید رسانید، بعد از آن چنین گفت:

هم آورده بالغرور و گردوا أجيوا دعاه لا نجاة لا عذرا^۱ هیثمی (۹/۱۹۱) می‌گوید: در این روایت سعیدبن وهب آمده، وی متأخر است و نمی‌شناسمش، و بقیه رجال آن ثقه‌اند.

بیانیه وی که در آن کلامی را از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند

احمد در مسند خود (۱/۸۱) از ابراهیم تیمی از پدرش روایت نموده، که گفت: علی رضی الله عنه برای ما بیانیه داد و گفت: کسی که گمان کند نزد ما به غیر از کتاب خدا و این صحیفه - صحیفه‌ای که در آن سال‌های شتران و چیزهایی از احکام جراحات بود - چیزی است که می‌خوانیمش دروغ گفته است، گفت: و در این صحیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «مدینه از غیرتا ثور^۲ حرام است، کسی که در آن جنایتی را مرتکب شود، یا جنایت کاری را جای دهد، بر وی لعنت خدا، ملائک و مردم است، و خداوند روز قیامت از وی فدیة و توبه‌ای را قبول نمی‌کند، و کسی که خود را به غیر پدرش نسبت دهد، یا غیر آزاد کنندگانش را مولای خود بگیرد، بر وی لعنت خدا، ملائک و مردم است، و خداوند از وی روز قیامت توبه و فدیة‌ای را قبول نمی‌نماید، پیمان و تعهد مسلمانان یکی است، و پایین‌ترین آنان هم در اتمام آن کوشش می‌کند»^۳.

بیانیه‌های وی در فضیلت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما

احمد (۱/۱۲۷) از ابراهیم نخعی روایت نموده، که گفت: علقمه بن قیس به این منبر زد و گفت: علی رضی الله عنه بر این منبر بیانیه داد، و خداوند را ستود و بر وی ثناء گفت: و خداوند را آنقدر که خواسته بود یاد کرد، و گفت: بهترین مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر رضی الله عنه بود، و بعد از وی عمر رضی الله عنه و بعد از آن ما چیزهایی پدید آوردیم، که خداوند درباره آن فیصله می‌کند. و نزد وی همچنان (۱/۱۰۶) از ابوجحیفه روایت است که علی رضی الله عنه به منبر بالا شد، و بعد از حمد و ثنای خداوند و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: بهترین این امت بعد از نبی‌اش ابوبکر رضی الله عنه است، و دوم عمر رضی الله عنه است، و گفت: خداوند

۱- ضعیف. طبرانی (۳/ ۱۱۰) در سند آن سعد بن وهب است. هیثمی می‌گوید: متأخر است و من

نمی‌شناسمش. بقیه‌ی رجال آن ثقه هستند: المجمع (۱۹/ ۱۹۱).

۲- نام دو کوه در مدینه است.

۳- مسلم (۱۳۷۰) بیهقی در الدلائل (۷/ ۱۲۷) احمد (۱/ ۸۱).

خیر را جایی که بخواهد قرار می‌دهد. و نزد وی همچنان از وهب سوائی به معنای آن روایت است، مگر این که بعد از این قول وی: بعد از آن پدیده‌های نوی... را ذکر نکرده است، و گفته: دور نمی‌دانیم که سکینه^۱ به زبان عمر رضی الله عنه صحبت نماید.

و ابن ابی عاصم و ابن شاهین و لالکائی در السنه و اصبهانی در الحجه و ابن عساکر از علقمه روایت نموده‌اند که گفت: علی رضی الله عنه برای ما بیانیه داد، و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: برایم خبر رسیده، که عده‌ای از مردم، مرا بر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما فضیلت می‌دهند! اگر این را قبلاً نهی نموده بودم، حتماً در ارتباط تعذیب و عقاب می‌نمودم، ولی من عقوبت کردن قبل از نهی را بد می‌برم، و اگر کسی بعد از این ایستادند چیزی بگوید، افتراء کننده است، و بر وی همان عقوبتی است، که بر افتراء کننده می‌باشد، بهترین مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر و بعد از وی عمر رضی الله عنهما می‌باشند. و ما بعد از آن‌ها چیزهایی پدید آوردیم، که خداوند در آن مورد طبق خواست خود فیصله می‌کند. این چنین در المنتخب (۴/۴۴۶) آمده است. و نزد ابونعیم در الحلیه از زیدبن وهب روایت است، که سویدبن غفله نزد علی رضی الله عنه در امارت وی داخل گردید، و گفت: ای امیرالمؤمنین، من از نزد مردانی عبور نمودم، که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را به غیر آنچه یاد می‌کردند، آن دو شایسته و سزاوار آن‌اند، آن‌گاه از جایش برخاست و به منبر بلند گردید و گفت: سوگند به ذاتیکه دانه را رویانیده و جنبنده‌ها را آفریده، که آنان را جز مؤمن فاضل دوست نمی‌دارد، و جز بدبخت بی‌دین بد نمی‌برد. دوست داشتن آن دو نزدیکی و قربت است، و بد دیدن‌شان بیرون شدن از دین. چه شده است، قوم‌هایی را که دو برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دو وزیرش را و دو همراهش را و دو سردار قریش و پدران مسلمانان را به بدی یاد می‌کنند؟ من از کسی که آنان را به بدی یاد کند بیزار هستم، و این عمل برایش سزا و معاقبه در پی دارد. این چنین در المنتخب (۴/۴۴۳) آمده. این بیانیه به تفصیل در بخش خشم گرفتن به خاطر بزرگان گذشت.

۱- در مفهوم و مراد این کلمه چند قول است: بعضی گفته‌اند: مراد سکون و وقار است، و بعضی گفته‌اند: مراد رحمت است، و بعضی گفته‌اند: مراد همان سکینه‌ای است که خداوند آن را در کتاب خود ذکر نموده، و در تفسیر آن آمده: وی حیوانی است که رویش چون روی انسان است و جسمش مثل هوا لطیف است، و همین معنی در اینجا مناسبتر است. به نقل از نهاییه یا تصرف و اختصار. م.

لألكائی و ابوطالب عشاری و نصر در الحجة از علی بن حسین روایت نموده‌اند که گفت: جوانی از بنی هاشم، برای علی بن ابی طالب رضی الله عنه وقتی از صفین برگشت گفت: ای امیرالمؤمنین در جمعه هنگامی خطبه می‌خواندی از تو شنیدم که می‌گفتی: بار خدایا، ما را به چیزی اصلاح ساز، که به آن خلفای راشدین را اصلاح ساختی، اینان چه کسانی اند؟ آن گاه چشم‌هایش غرق در اشک شد و گفت: ابوبکر و عمر رضی الله عنهما، امامان هدایت، شیخ‌های اسلام، و کسانی‌اند که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله مصدر و منبع هدایت‌اند. کسی که از آنان پیروی کند، به راه راست هدایت شده است، و کسی که به آنان اقتدا نماید، رهیاب می‌شود، و کسی که به آنان چنگ زند، وی از حزب خداست، و حزب خدا رستگاران‌اند. این چنین در المنتخب (۴/۴۴۴) آمده است.

بیانیه‌های متفرقه وی رضی الله عنه

احمد (۱/۱۱۶) از شیخی از بنی تمیم روایت نموده، که گفت: علی رضی الله عنه برای ما بیانیه داد، یا گفت: علی رضی الله عنه فرمود: بر مردم زمان سخت و دشواری می‌آید، که توانگر آنچه را در دست دارد، به سختی محکم می‌گیرد، و افزود: در حالی که به این مأمور نشده است، خداوند عز و جل گفته:

﴿وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ﴾ [البقره: ۲۳۷].

ترجمه: «و نیکویی را در میان خود فراموش مکنید».

و اشرار برجسته می‌شوند، و آدم‌های نیک و برگزیده ذلیل و خوار می‌گردند، و با مردمان مجبور و مضطر خرید و فروش صورت می‌گیرد (یعنی از اضطرارشان سوءاستفاده می‌شود)، افزود: و رسول خدا صلی الله علیه و آله از فروش برای مضطرها و مجبورها نهی نموده است، و همچنان از فروختن به فریب^۱ و فروختن میوه قبل از رسیدنش^۲.
و احمد (۱/۱۴۱) از ابوعبید مولای عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: بعد از آن، در آن^۳ با علی رضی الله عنه حاضر شدم، وی قبل از اینکه بیانیه بدهد، بدون اذان و اقامت نماز را به جای آورد، بعد از آن بیانیه داد و گفت: ای مردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- بیع غرر» یا «فروختن به فریب» از جمله بیع‌های ممنوع و فاسد است، مانند فروختن ماهی در آب و فروختن گنجشک و پرنده در هوا. م.

۲- ضعیف. ابوداود (۳۳۸۲) آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

۳- هدف عید قربان است.

از اینکه قربانی‌هایتان را بعد از سه شب بخورید نهی نموده است، دیگر شما آن را پس از این مدت نخورید.^۱

و احمد (۱/۱۵۰) از ربیع بن حراش روایت نموده، که وی از علی رضی الله عنه هنگامی که بیانیه می‌داد شنید که می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «بر من دروغ مبندید، چون کسی که بر من دروغ بندد، داخل آتش می‌شود»^۲. طیالسی (ص ۱۷) این را از ربعی به مثل آن روایت کرده است.

و احمد (۱/۱۵۶) از ابو عبدالرحمن سلمی روایت نموده، که گفت: علی رضی الله عنه بیانیه داد و گفت: ای مردم، حد را بالای مملوک‌های خود، چه محصن باشند و چه غیر محصن، جاری سازید. چون کنیز رسول خدا صلی الله علیه و آله زنا نمود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله دستورم داد، که حد را بر وی جاری سازم، آن‌گاه من نزدش آمدم و او را دریافتم که نو نفاس دیده است، و ترسیدم که اگر حد را بر وی جاری سازم بمیرد. بعد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم و موضوع را برایش یادآور شدم، فرمود: «خوب نمودی»^۳.

و احمد (۱/۱۵۶) از عبدالله بن سبع روایت نموده، که گفت: علی رضی الله عنه برای ما بیانیه داد و گفت: سوگند به ذاتی که دانه را رویانیده و ذریه را آفریده، که این، از این رنگین خواهد شد^۴، می‌گوید: آن‌گاه مردم گفتند: برای ما خبر بده، که چه کسی این کار را می‌کند، به خدا سوگند، خویشاوندان نزدیکش را هلاک خواهیم ساخت. گفت: من شما را به خداوند سوگند می‌دهم، که غیر قاتلم را به قتل نرسانید، گفتند: وقتی که این را می‌دانی، برای خود جانشین تعیین کن، گفت: نخیر، من شما را به همان کسی می‌سپارم، که رسول خدا صلی الله علیه و آله شما را به وی سپاریده بود^۵.

عبدالرزاق، ابو عبید در الاموال، حاکم در الکنی، و ابونعیم در الحلیه از عمرو بن علاء روایت نموده‌اند که گفت: علی رضی الله عنه بیانیه داد و گفت: ای مردم، سوگند به ذاتی که جز وی معبودی نیست، از مال‌تان نه اندک و نه زیاد کم نکرده‌ام، جز این - و شیشه‌ای را

۱- این حکم منسوخ است.

۲- صحیح. احمد (۱/ ۱۵۰) و بخاری و مسلم و ترمذی (۲۶۶۰) و ابن ماجه (۳۱).

۳- مسلم (۱۷۰۵).

۴- یعنی ریشش از خون سرش رنگین وتر خواهد شد.

۵- حسن. احمد (۱/۱۵۶).

از آستین پیراهنش بیرون آورد، که در آن عطر بود -، و گفت: این را برای من سرداری اهداء نموده است. این چنین در المنتخب (۵/۵۴) آمده است.

و ابن مردویه از عمیر بن عبدالملک روایت نموده، که گفت، علی بن ابی طالب بر منبر کوفه، برای ما بیانیه داد و گفت: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله را نمی‌پرسیدم، او برایم شروع می‌نمود، و اگر از خیر می‌پرسیدمش برایم خبر می‌داد، و او از پروردگارش عز و جل برایم حدیث بیان نمود و گفت: «خداوند عز و جل می‌گوید: سوگند به بلندی‌ام بالای عرشم، هر اهل قریه و اهل خانه و مردی در بادیه که بر گناه و نافرمانی‌ام قرار داشته باشد که آن را من بد می‌بینم، و بعد از آن به‌سوی طاعتم برگردد که من آن را دوست می‌دارم، من هم از عذابم که وی آن را بد می‌بیند بر می‌گردم، و همان رحمتم را بر وی می‌آورم، که دوستش می‌دارد، و هراهل قریه و اهل خانه و هر مردی در بادیه که بر اطاعتم که دوستش می‌دارم قرار داشته باشد، و بعد از آن، از آن به‌سوی معصیتم که بد می‌برم بگردد، من هم از آنچه از رحمتم که دوست می‌دارد بر می‌گردم، و همان خشم و غضبم را بر وی می‌آورم که بد می‌برد»^۱. این چنین در الکنز (۸/۲۰۳) آمده است.

بیانیه‌های امیرالمؤمنین حسن بن علی رضی الله عنهما بیانیه‌اش بعد از وفات پدرش

ابن سعد (۳/۳۸) از هبیره روایت نموده، که گفت: هنگامی که علی بن ابی طالب رضی الله عنه وفات نمود، حسن بن علی رضی الله عنهما برخاست و به منبر بالا شد و گفت: ای مردم، امشب مردی درگذشت، که اول‌ها از وی سبقت نکرده بودند، و بعدی‌ها وی را درک نمی‌توانند. رسول خدا صلی الله علیه و آله وی را در سریه می‌فرستاد، جبریل از طرف راستش احاطه‌اش می‌نمود، و میکائیل از طرف چپش، و قبل از عودت خداوند برایش فتح نصیب می‌فرمود، و جز هفتصد درهم از خود به جای نگذاشته است، که می‌خواست به آن خادمی خریداری کند، و در همان شبی وفات نمود، که روح عیسی بن مریم در آن شب بلند برده شد، شب بیست و هفتم رمضان، و در روایتی افزوده: و از زرد و سفید جز هفت صد درهم که از حقوقش اضافه مانده بود، چیزی به جای نگذاشته است، و این قولش را که: ... وفات نمود... تا به آخرش ذکر ننموده. و نزد ابونعیم در الحلیه (۱/۶۵) از هبیره بن سیاق دوم به معنای آن روایت است. احمد (۱/۱۹۹) این را از وی به اختصار روایت نموده است.

۱- بر سند آن واقف نشدم. وی آن را به کنز العمال (۴۴۱۶۶) به ابن مردویه ارجاع داده است.

و نزد ابویعلی، از ابن جریر و ابن عساکر از حسن، چنانکه در المنتخب (۵/۶۱) آمده، روایت است که: وقتی علی رضی الله عنه به قتل رسید، وی برای ایراد بیانیه برخاست، و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: اما بعد: به خدا سوگند، امشب مردی را، در همان شبی به قتل رسانیدید، که در آن قرآن نازل شده، و در آن عیسی بن مریم صلی الله علیه و آله بلند گردیده، و در آن یوشع بن نون جوان موسی علیهما السلام کشته شده و در آن توبه بنی اسرائیل پذیرفته شده است. طبرانی این را از ابوظیفیل روایت نموده، و به معنایی هر دو روایت ابن سعد، و روایت ابویعلی و غیر وی را متذکر شده، و افزوده است: بعد از آن گفت: کسی که مرا شناخته است شناخته است، و کسی که مرا نشناخته، من حسن بن محمد رضی الله عنه هستم، و سپس این آیت - قول یوسف - را تلاوت نمود:

﴿وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾ [یوسف: ۲۸].

ترجمه: «و من دین پدرانم، ابراهیم، اسحاق و یعقوب را پیروی کردم».

و بعد از آن به تلاوت کتاب خدا پرداخت، آن گاه فرمود: من فرزند بشارت دهنده هستم. من فرزند بیم دهنده هستم. من فرزند نبی هستم. من فرزند دعوتگر به سوی خدا به اذن وی هستم. من فرزند چراغ تابان هستم. من فرزند کسی هستم که رحمت برای جهانیان فرستاده شده است. من از خانواده کسانی هستم، که خداوند پلیدی را از ایشان دور نموده، و به خوبی پاکشان کرده است، من از خانواده کسانی هستم، که خداوند صلی الله علیه و آله مودت و دوستی شان را فرض گردانیده است. و در آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل نموده، گفته:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ [الشوری: ۲۳].

ترجمه: «بگو از شما بر تبلیغ هیچ مزدی نمی خواهم مگر دوستی در قرابت».

هیثمی (۹/۱۴۶) می گوید: این را طبرانی در الأوسط و الکبیر و ابویعلی به اختصار روایت نموده‌اند، و بزار به مانند آن روایت نموده، مگر این که وی گفته: و بیرق را برایش می داد، و وقتی جنگ شدید می شد، جبریل از طرف راستش می جنگید. و افزوده: بیست و یکم رمضان بود، و احمد این را به اختصار زیاد روایت نموده. اسناد احمد، بعضی طرق بزار و طبرانی در الکبیر حسن‌اند. و حاکم این را در المستدرک (۳/۱۷۲) از علی بن حسین رضی الله عنهما به معنای روایت ابوظیفیل روایت نموده، و افزوده

است: من از اهل خانواده‌ای هستم، که جبریل نزد ما پایین می‌شد، و از نزد ما بلند می‌گردید، و افزوده:

﴿وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا﴾ [الشوری: ۲۳].

ترجمه: «و هر که نیکی بکند برای او در آن نیکویی می‌افزاییم».

به دست آوردن حسنه و نیکویی، محبت ما اهل بیت است. ذهبی می‌گوید: صحیح نیست، و حاکم سکوت اختیار نموده است.

بیانیه‌اش بعد از این که به خنجر زده شد

طبرانی از ابوجمیله روایت نموده که: حسن بن علی رضی الله عنهما وقتی که علی رضی الله عنه به قتل رسید، به خلافت برگزیده شد، در حالی که وی برای مردم نماز می‌داد، مردی بر وی حمله آور شد، و با خنجری بر سرینش زد، بر اثر این وی ماه‌هایی مریض باقیماند، بعد از آن برخاست و بر منبر بیانیه ایراد نمود و گفت: ای اهل عراق، در مورد ما از خدا بترسید، چون ما امیران و مهمانان شما هستیم، ما اهل بیت هستیم، کسانی که خداوند عز وجل درباره‌شان گفته است:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾

[الاحزاب: ۳۳].

ترجمه: «ای اهل بیت، خداوند می‌خواهد، که پلیدی را از شما دور سازد، و به خوبی پاک‌تان گرداند».

و در آن روز آنقدر صحبت نمود، که در مسجد جز گریه کننده دیگر کسی دیده نمی‌شد. هیثمی (۹/۱۷۲) می‌گوید: رجال آن تفهاند. و ابن ابی حاتم از ابوجمیله مثل این را روایت کرده است، و در روایت وی آمده: آن را آنقدر تکرار نمود، که همه اهل مسجد به صدای بلند گریه کردند. چنانکه در تفسیر ابن کثیر (۳/۴۸۶) آمده است.

بیانیه‌اش هنگام مصالحه‌اش با معاویه

طبرانی در الکبیر از شعبی روایت نموده، که گفت: در نخيله در وقت مصالحه، حسن بن علی رضی الله عنهما با معاویه رضی الله عنه حاضر بودم، معاویه برایش گفت: وقتی که اینطور است برخیز و صحبت کن، و برای مردم خبر بده، که تو این امر را برای من تسلیم نموده‌ای - و گاهی سفیان گفته: مردم را از این امری که ترک نموده‌ای خبر بده -

آن گاه برخاست و پس از قرار گرفتن بر منبر، و حمد و ثنای خداوند - شعبی می گوید: و من آن را می شنیدم -، گفت: اما بعد: بهترین زیرکی و خردمندی تقواست، و بدترین حماقت فجور است، در این امری که من و معاویه در آن اختلاف نموده ایم، یا این که حق من بود، و آن را برای معاویه، به اراده صلاح این امت و جلوگیری از ریختن خون هایشان ترک نمودم، یا این که حقی بود برای شخصی مستحق تر از من به آن، و من این عمل را انجام دادم، و نمی دانم، شاید این فتنه ای و اسبابی برای شما تا یک مدتی باشد. هیشمی (۴/۱۰۸) می گوید: در این روایت مجالد بن سعید آمده، و درباره اش سخن است، ولی ثقه دانسته شده، و بقیه رجال آن، رجال صحیح اند.

و حاکم (۳/۱۷۵) از طریق مجالد از شعبی روایت نموده، که گفت: حسن بن علی رضی الله عنه در نخله^۱ برای ما، در وقتی که با معاویه صلح نمود، صحبت نمود، وی برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند... و مثل آن را ذکر نموده، و بعد از این قولش: تا مدتی، افزوده است: با این گفته ام، از خداوند برای شما و خودم آمرزش می طلبم. بیهقی (۸/۱۷۳) این را از طریق مجالد، از شعبی به مثل آن روایت نموده است.

و ابن جریر در تاریخش (۴/۱۲۴) روایت نموده که: حسن بن علی رضی الله عنه در آن بیانیه گفت: اما بعد: ای مردم، خداوند شما را توسط اول ما هدایت نمود، و خون های تان را از ریختن توسط آخر ما ننگه داشت، و برای این امر مدتی است، و دنیا در تحول و گردش است، و خداوند تعالی برای نبی اش صلی الله علیه و آله و سلم گفته است:

﴿وَإِنْ أَدْرَىٰ لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَّعَ إِلَىٰ حِينٍ ﴿۱۱۱﴾﴾ [الانبیاء: ۱۱۱].

ترجمه: «و نمی دانم شاید این فتنه ای باشد برای شما و بهره گیری تا مدتی».

بیانیه امیرالمؤمنین معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه

ابن عبدالبر در جامع بیان العلم (۱/۲۰) از محمد بن کعب قرظی روایت نموده، که گفت: معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه در مدینه بیانیه می داد و می گفت: «چیزی را که خداوند دهد هیچ کسی بازدارنده و مانع آن نیست، و چیزی را که خداوند باز دارد هیچ کسی دهنده آن نیست، و توانگری را توانگری اش نزد خدا نفع نمی رساند و برای کسی

که خداوند اراده خیر نماید، در دین فقیهش می‌سازد»، این کلمات را از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر همین چوبه‌های منبر شنیدم.

و نزد وی همچنان از محمد بن عبدالرحمن^۱ روایت است که گفت: از معاویه رضی الله عنه - که برای ما بیانیه داد - شنیدم، که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: «به کسی که خداوند اراده خیر نماید، در دین فقیهش می‌سازد، و من فقط تقسیم کننده هستم، و خداوند می‌دهد، و این امت برای همیشه بر حق، که امر خداست، استوار خواهد بود، و کسی که همراه‌شان مخالفت می‌کند، ضرری برای‌شان نمی‌رساند، تا این که امر خداوند^۲ بیاید»^۳.

و نزد احمد، ابویعلی، یعقوب بن سفیان و غیر ایشان از عمیر بن هانی روایت است که معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه برای‌شان بیانیه ایراد نمود و گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گوید: «همیشه گروهی از امتم بر امر خدا قایم می‌باشند. کسی که با آنان مخالفت کند و همراه‌شان همکاری و کمک ننماید، برای‌شان ضرر نمی‌رساند، تا این که امر خداوند می‌آید، و آنان بر آن حالت قرار می‌داشته باشند»^۴، و در لفظی آمده: «و آنان بر مردم غالب می‌باشند»، عمیر بن هانی می‌گوید: آن گاه مالک بن یخامر برخاست و گفت: از معاذ بن جبل شنیدم، که می‌گفت: آنان در شام می‌باشند. و نزد ابن عساکر از یونس بن حلبس جندی روایت است... وی مثل آن را متذکر شده، و افزوده است: بعد این آیت را دلیل آورد:

﴿يَعِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَىٰ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ [آل عمران: ۵۵].

ترجمه: «ای عیسی من تو را بر می‌گیرم و به سوی خود بلند می‌کنم، و از کسانی که کافر شدند پاکت می‌سازم، و کسانی را که از تو پیروی کردند تا روز رستاخیر برتر از کسانی می‌گردانم که کافر شدند».

۱- در بخاری: از حمید بن عبدالرحمن آمده، و همین صحیح می‌باشد.

۲- هدف از امر خدا قیامت است.

۳- صحیح. بخاری (۷۱) مسلم (۱۰۳۷) ترمذی (۲۶۴۵) ترمذی (۲۶۴۵) احمد (۴/۱) (۳۶) ابن ماجه (۲۲۰-۲۲۱).

۴- صحیح. احمد (۴/۱۰۱).

و نزد وی همچنان از مکحول از معاویه رضی الله عنه روایت است: وی در حالی که بر منبر بیانیه می‌داد گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: «ای مردم، علم به آموختن حاصل می‌شود، و فقه به تفقه، و برای کسی که خدا اراده خیر نماید، وی را در دین عالم می‌سازد، و از خدا بندگان عالمش می‌ترسند. و گروهی از امت، همیشه بر حق می‌باشند، و بر مردم غالب می‌باشند، و پروای کسی را که همراهشان مخالفت کند نمی‌داشته باشند، و نه هم پروای کسی را که همراهشان دشمنی نماید، تا این که امر خدا می‌آید و آنان غالب می‌باشند»^۱. این چنین در الکنز (۷/۱۳۰) آمده است.

بیانیه‌های امیرالمؤمنین عبدالله بن زبیر رضی الله عنه

بیانیه وی در موسم حج

طبرانی در الکبیر از محمد بن عبدالله ثقفی روایت نموده، که گفت: در خطبه ابن زبیر در موسم حاضر بودم، می‌افزاید: یک روز قبل از روز ترویبه - در حالی که احرام بر تن داشت - ناگاه نزد ما بیرون گردید، وی مردی بود، میانه سال و زیبا، وی آمد، گفتند: این امیرالمؤمنین است، موصوف بر منبر بالا شد و دو لباس سفید بر تن داشت، بعد از آن برای‌شان سلام داد، و سلامش را پاسخ دادند. آن گاه نیکوترین تلبیه‌ای گفت که من چون آن هرگز نشنیده بودم. بعد از آن حمد و ثنای خداوند را به جای آورده گفت: اما بعد: شما از اطراف‌های مختلف به صورت وفدهایی نزد خداوند تعالی آمده‌اید، و این بر خداوند حق است که وفدش را عزت نماید. کسی که آمده، و آنچه را نزد خداست طلب می‌کند، طلب کننده خداوند ناامید نمی‌گردد، قول‌تان را به عمل تصدیق نمایید، چون ملاک قول عمل است، و نیت، نیت قلب‌هاست، در این روزهایتان از خداوند بترسید، چون این روزهایی است، که گناهان در آن‌ها بخشیده می‌شوند. شما از اطراف‌های مختلف بدون تجارت و بدون طلب مال و دنیا آمده‌اید، و این چیزها را از اینجا امید و آرزو ندارید. بعد از آن تلبیه گفت، و مردم هم تلبیه گفتند، و سخنان زیادی ایراد نمود، بعد از آن گفت: اما بعد: خداوند سبحانه و تعالی در کتاب خود گفته است:

۱- سند آن ضعیف است. طبرانی در الکبیر و ابن عساکر (۵/۱) و خطیب (۵/۲۰۱) هیشمی (۱/۱۲۸) می‌گویند: در آن یک نفر نام برده نشده و عتبه بن حکیم را ابوحاتم و ابوزرعه و ابن حبان ثقه دانسته‌اند اما جمهور وی را ضعیف می‌دانند.

﴿الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَةٌ﴾. ترجمه: «حج در ماه‌های معینی است». گفت: و این‌ها سه ماه‌اند: شوال، ذوالقعدة و ده روز از ذی‌الحجه، ﴿فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ﴾: «کسی که حج را در این مدت بر خود لازم گرداند، دیگر رفث برایش نیست»، یعنی جماع ننماید، ﴿وَلَا فُسُوقَ﴾، «عمل فسق را انجام ندهد»، یعنی دشنام نزند، ﴿وَلَا جِدَالَ﴾، «جنگ و خصومت نورزد»، یعنی مجادله ننماید. ﴿وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَزُودُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ [البقره: ۱۹۷].

«و هر عمل نیکی که انجام می‌دهید، خداوند آن را می‌داند، و توشه همراه گیرید، به درستی بهترین توشه پرهیزگاری است».

و خداوند ﷻ گفته:

﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ﴾. ترجمه: «اینکه در موسم حج از پروردگارتان روزی طلب کنید، بر شما گناهی نیست».

و به این صورت تجارت را برای‌شان حلال گردانید، و بعد از آن گفت: ﴿فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ﴾ و این همان موقعی است که نزدش تا غایب شدن آفتاب درنگ می‌کنند، و بعد از آن، از آنجا بر می‌گردند، ﴿فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ﴾. «وقتی از عرفات برگشتید، یاد کنید خداوند را نزد مشعر حرام». گفت: و این همان کوه‌های مزدلفه است که در آنجا ایستاده می‌شوند، ﴿وَأَذْكُرُوا كَمَا هَدَيْتُمْ﴾ [البقره: ۱۹۸].

«و او را یاد کنید همانطوری که شما را هدایت نمود».

گفت: این عام نیست، این برای اهل این سرزمین است، اینان از مزدلفه بر می‌گشتند، و مردم از عرفات بر می‌گشتند، خداوند این را از ایشان نپذیرفت و نازل فرمود:

﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾ [البقره: ۱۹۹].

ترجمه: «آن‌گاه از همانجایی برگردید، که عامه مردم بر می‌گردند».

یعنی به‌سوی مناسک تان، گفت: آنان چنان بودند، که وقتی از حج خویش فارغ

می‌گردیدند، به پدران خویش فخر می‌نمودند، پس خداوند ﷻ نازل فرمود:

﴿فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِن خَلْقٍ ﴿٢٠٠﴾ وَمِنْهُمْ مَّن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿٢٠١﴾﴾ [البقره: ۲۰۰-۲۰۱].

ترجمه: «و خداوند را ۱۱ مانند یاد کردن پدران تان، یا زیادتر از آن یاد کنید، از مردمان کسی هست که می‌گوید: ای پروردگار ما، برای ما در دنیا بده، و برایش در آخرت هیچ حصه و نصیبی نیست، و از مردمان کسی هست که می‌گوید: ای پروردگار ما، برای ما در دنیا و آخرت نیکی و خوبی بده و ما را از عذاب آتش ننگه دار.»
می‌گوید: [اینان] در دنیای‌شان برای آخرت و دنیای خویش عمل می‌کنند، می‌افزاید: بعد از آن تلاوت نمود، تا این که به اینجا رسید:

﴿وَأَذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ ﴿٢٠٣﴾﴾ [البقره: ۲۰۳].

ترجمه: «و خداوند را در روزهای شمرده شده یاد کنید.»

گفت: و این‌ها روزهای تشریح‌اند، که ذکر خداوند در آن‌ها توسط تسبیح، تحمید، تهلیل، تکبیر و تمجید صورت می‌گیرد. می‌افزاید: بعد از آن میقات‌های مردم را یاد نمود و گفت: میقات اهل مدینه ذوالحلیفه است، میقات اهل عراق عقیق است، میقات اهل نجد و اهل طائف قرن است و میقات اهل یمن یلملم است، می‌گوید: بعد از آن بر کافران اهل کتاب در ضمن یک دعای طولانی و زیاد، دعا نمود و گفت:

«اللَّهُمَّ عَذِبْ كُفْرَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ الَّذِينَ يَجْحَدُونَ بِآيَاتِكَ وَيَكْذِبُونَ رِسْلَكَ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِكَ اللَّهُمَّ عَذِّبْهُمْ وَاجْعَلْ قُلُوبَهُمْ قُلُوبَ نِسَاءٍ فَوَاجِرٍ». ترجمه: «بار خدایا، کافران اهل کتاب را عذاب بده، آنانی که از آیت‌های انکار می‌کنند، رسولانت را تکذیب می‌کنند و از راهت باز می‌دارند، بار خدایا، عذاب‌شان بده، و قلب‌هایشان را، قلب‌های زنان فاجر بگردان.»

بعد از آن گفت: اینجا مردانی هستند، که خداوند قلب‌هایشان را کور نموده است، چنانکه چشم‌هایشان را کور کرده است، به حج تمتع فتوا می‌دهند، آن هم به این شکل که مردی احرام پوشیده از خراسان برای حج بیاید، وقتی اینجا رسید می‌گویند: خود را با ادای عمره از حج حلال کن، بعد از آن برای حج از همینجا احرام ببند. به خدا سوگند، حج تمتع برای محصر نبود. بعد از آن تلبیه گفت: و مردم هم تلبیه گفتند، و

هیچ روزی را هرگز پر گریه‌تر از آن روز ندیدم^۱. هیثمی (۳/۲۵۰) می‌گوید: در این سعیدبن مرزبان آمده، بعضی وی را ثقه دانسته‌اند، و درباره‌اش حرف‌های زیادی هست، و در آن غیر از وی کسی هست که من نشناختمش، ابونعیم نیز در الحلیه (۱/۳۳۶) از محمدبن عبدالله ثقفی مانند این را روایت نموده، مگر این که وی از این قولش که: حرف‌های زیادی ایراد نمود - تا به این قولش: جز برای محصر - را متذکر نشده، و در اسناد وی سعیدبن مرزبان آمده است.

بیانیه‌های متفرقه وی

ابن جریر در تفسیرش (۲/۱۶۸) از هشام بن عروه روایت نموده، که گفت: عبدالله بن زبیر رضی الله عنه در بیانیه‌اش گفت: بدانید که همه عرفه به جز بطن عرنه موقوف است، بدانید که همه مزدلفه به جز بطن محسر موقوف است.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۳۳۷) از عباس بن سهل بن سعد ساعدی انصاری روایت نموده، که گفت: از ابن زبیر در بیانیه‌اش بر منبر مکه شنیدم که می‌گفت: ای مردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفت: «اگر برای فرزند آدم، وادی از طلا داده شود، وادی دومی را نیز همراه آن دوست می‌داشته باشد، و اگر دومی برایش داده شود، سومی را همراه آن دوست می‌داشته باشد، و شکم فرزند آدم را جز خاک هیچ چیزی پر نمی‌کند، و خداوند توبه کسی را که توبه نماید می‌پذیرد»^۲.

ابوداود طیالسی (ص ۱۹۵) از عطاء بن ابی رباح روایت نموده، که گفت: در حالی که ابن زبیر برای ما بیانیه می‌داد ناگهان گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «یک نماز در مسجد من از هزار نماز در ماسوایش، به جز مسجد حرام افضل است، و یک نماز در مسجد حرام صدبار افضل است»^۳. عطاء می‌گوید: ممکن صد هزار بار باشد، می‌گوید: گفتم: ای (ابو) محمد، این فضیلتی، که یاد می‌شود، فقط در مسجد حرام است یا در حرم؟ گفت: نه، بلکه در حرم، چون حرم همه‌اش مسجد است.

۱- ضعیف. چنانکه هیثمی (۳/۲۵۰) می‌گوید.

۲- صحیح. ابونعیم (۳۷۷/۱) طبرانی در الاوسط (۵/۵۷) و اصل آن در بخاری (۸/۱۱۵) احمد (۳/۱۶۸) ترمذی (۳۷۹۳) از ابی بن کعب است.

۳- ضعیف. ابن ماجه (۱۴۱۳) آلبانی آن را ضعیف دانسته است. همچنین طیالسی (ص ۱۹۵) آن را روایت کرده است.

و احمد در مسندش (۴/۴) از وهب بن کیسان مولای ابن زبیر روایت نموده، که گفت: از عبدالله بن زبیر در روز عید، وقتی قبل از خطبه نماز را گزارد بعد از آن برخاست و برای مردم بیانیه داد، شنیدم که گفت: ای مردم، هر یکی از آن دو^۱ سنت خدا و سنت رسول خدا ﷺ اند.

و احمد در مسند خویش از ثابت روات می کند که گفت: شنیدم ابن عمر در حالی که خطبه می گفت فرمود: محمد ﷺ فرمود: «هرکه در دنیا حریر بپوشد، آن را در آخرت نخواهد پوشید»^۲.

و احمد (۵/۴) از ابوزبیر روایت نموده، که گفت: از عبدالله بن زبیر که بر این منبر صحبت می نمود، شنیدم که می گفت: رسول خدا ﷺ وقتی در عقب نماز، یا نمازها سلام می گردانید، می گفت:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، وَلَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ، أَهْلَ التَّعَمَّةِ، وَالْفَضْلُ، وَالثَّنَاءُ الْحَسَنُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ، وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ». ترجمه: «معبود بر حقی جز خداوند واحد و لا شریک وجود ندارد، پادشاهی و ستایش از آن اوست، و او بر همه چیز قادر و تواناست، و کسی از نیرو و توانایی جز به مدد خدا برخوردار نیست، و جز او را نمی پرستیم، او اهل نعمت و فضل و ثنای نیکوست. معبودی جز خدا نیست، و دین را برای وی خالص می گردانیم اگر چه کافران بد برند»^۳.

و احمد (۴/۶) از ثویر روایت نموده، که گفت: از عبدالله بن زبیر که بر منبر قرار داشت شنیدم که می گفت: این روز عاشوراء است، روزه اش بگیرید، چون رسول خدا ﷺ به روزه گرفتن آن دستور داده است^۴.

و بخاری در الأدب (ص ۱۸۶) از کلثوم بن جبر روایت نموده، که گفت: ابن زبیر برای ما بیانیه داد و گفت: ای اهل مکه، از مردانی از قریش برایم خبر رسیده، که آنان با بازی که برایش نرد شیر گفته می شود، بازی می کنند - و او چپ دست بود - خداوند گفته است:

۱- یعنی هر یکی از خطبه و نماز، یا اینکه هر یکی از خطبه و تقدیم نماز بر آن. م.

۲- احمد (۵/۴) بخاری (۵۸۳۳).

۳- مسلم (۵۹۴).

۴- احمد (۶/۴).

﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ﴾ [المائدة: ۹۰].

ترجمه: «شراب و قمار».

و من به خدا سوگند یاد می‌کنم، هر مردی برایم آورده شود، که به آن بازی نموده باشد، او را تعذیب جسمی می‌نمایم، و لباسش را برای کسی می‌دهم که او را برایم آورده است.^۱

بیانیه‌های عبدالله بن مسعود رضی الله عنه

بیانیه‌اش در پیش روی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

طبرانی از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیانیه مختصری داد، هنگامی که از بیانیه‌اش فارغ گردید گفت: «ای ابوبکر برخیز، و بیانیه بده»، او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیانیه مختصرتری ارائه نمود، وقتی از بیانیه‌اش فارغ گردید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «ای عمر، برخیز و بیانیه بده»، وی برخاست و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر بیانیه مختصرتری داد، هنگامی که از بیانیه‌اش فارغ شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «ای فلان برخیز و بیانیه بده»، و به یافتن سخن نیکو و تحسین کلام پرداخت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایش گفت: «خاموش شو، - یا بنشین - چون تکلف در صحبت از شیطان است، و فصاحت از سحر است»، و گفت: «ای ابن ام عبد^۲ برخیز و بیانیه بده»، آن گاه ابن ام عبد برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: ای مردم، خداوند عز و جل پروردگار ماست، اسلام دین ماست، قرآن امام ماست، خانه کعبه قبله ماست و این نبی ماست - و با دستش به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اشاره نمود -، ما به آنچه خداوند و رسولش برای ما پسند نموده‌اند راضی هستیم، و آنچه را خداوند تعالی و پیامبرش برای ما ناپسند دیده‌اند، بد می‌بینیم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «ابن ام عبد به حق رسید، ابن ام عبد به حق رسید و راست گفت، به آنچه خداوند تعالی برایم و برای امتم راضی شده، و به آنچه ابن ام عبد راضی گردیده، راضی

۱- بیهقی (۲۱۶/۱۰).

۲- کنیه ابن مسعود.

هستم»^۱. هیشمی (۹/۲۹۰) می‌گوید: رجال آن ثقه‌اند، مگر اینکه عبیدالله بن عثمان بن خثیم از ابودرداء نشنیده است. والله اعلم.

و ابن عساکر این را از سعیدبن جبیر از ابودرداء به مثل آن روایت نموده، و در روایت وی آمده: «به آنچه خداوند به آن برآیم و برای امتم راضی شده، و ابن ام عبد آن راضی شده، راضی شدم، و آنچه را خداوند برآیم و برای امتم بد دیده و ابن ام عبد بد دیده، بد می‌بینم». ابن عساکر می‌گوید: سعیدبن جبیر ابودرداء را درک ننموده است. و نزد وی همچنان از عمروبن حرث روایت است... حدیث را متذکر شده و در آن آمده: آن گاه رسول خدا ﷺ برایش گفت: «صحبت کن»، وی در بخش اول صحبتش، بر خداوند ثناء و ستایش گفت: و بر رسول خدا ﷺ درود فرستاد، و شهادت حق را بر زبان آورد و گفت: به خدا به عنوان پروردگار راضی شدیم و به اسلام به عنوان دین، و برای شما به آنچه راضی شدم، که خدا و رسولش برای‌تان راضی شده‌اند. آن گاه رسول خدا ﷺ فرمود: «من به آنچه برای‌تان راضی شدم، که ابن ام عبد، به آن برای‌تان راضی شد». این چنین در المنتخب (۵/۲۳۷) آمده است.

بیانیه‌های متفرقه وی

احمد (۱/۴۲۱) از ابوالاحوص جشمی روایت نموده، که گفت: در حالی که روزی ابن مسعود بیانیه می‌داد، چشمش به ماری افتاد که بر دیوار حرکت می‌نمود، آن گاه بیانیه‌اش را قطع نمود، و آن را با عصایش زد و به قتل رسانید، بعد از آن گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گوید: «کسی که ماری را به قتل رساند، انگار مشرک مباح الدمی را به قتل رسانیده باشد»^۲.

و ابن سعد (۳/۶۳) از ابووائل روایت نموده که: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه در هشتمین روزی که عثمان بن عفان رضی الله عنه به خلافت برگزیده شد، به سوی کوفه رفت، و در آنجا پس از حمد و ثنای خداوند گفت: اما بعد: امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه درگذشت - و روزی را پر گریه‌تر از آن روز ندیدیم - و ما اصحاب محمد صلی الله علیه و آله جمع شدیم، و از تعیین

۱- ضعیف. طبرانی. هیشمی (۹/۲۹۰) می‌گوید: رجال آن همه ثقه‌اند جز اینکه عبیدالله بن عثمان بن خثیم از ابودرداء نشنیده است.

۲- ضعیف. احمد (۱/۳۹۵) طبرانی (۱۰/۱۳۰) و بزار. هیشمی (۴/۴) می‌گوید: رجال بزار رجال صحیح‌اند. آل‌بانی آن را در الضعیفة (۴۶۲۷) و ضعیف الجامع (۵۷۴۷) ضعیف دانسته است.

بهتر و کاملترمان تقصیر نمودیم، و با امیرالمومنین عثمان بیعت کردیم، پس شما هم همراهش بیعت کنید^۱.

بیانیه عتبه بن غزوان رضی الله عنه

مسلم از خالد بن عمیر (عدوی) روایت نموده، که گفت: عتبه بن غزوان رضی الله عنه - وی امیر بصره بود - برای ما بیانیه داد، و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: اما بعد: دنیا اعلان برگشت و انقطاع نموده، و به سرعت برگشته است، و از آن جز اندکی مانند پس مانده آب در ظرف، که صاحبش آن را می‌نوشد، باقی نمانده است، و شما از آن به داری منتقل می‌شوید که زوال ندارد. بنابراین به بهترین چیزی که نزدتان و حضورتان هست انتقال نمایید، چون برای ما تذکر داده شده، که سنگ از لب دوزخ انداخته می‌شود، و هفتاد سال در آن فرو می‌رود، ولی باز هم قعر آن را در نمی‌یابد، به خدا سوگند، [با همان وسعتش] پر کرده می‌شود، آیا از این در شگفت افتادید؟ و برای ما ذکر شده، که در میان دو بازو از بازوهای دروازه جنت مسافه چهل سال راه است، و روزی بر آن خواهد آمد، که پر از ازدحام باشد، و من خود را با رسول خدا صلی الله علیه و آله هفتم، هفت تن دریافتم، که جز برگ درخت طعامی نداشتیم، حتی که کناره‌های دهن‌مان زخم گردید، و من چادری را برداشتم و در میان خودم و سعد بن مالک تقسیم نمودم، از نصف آن من به عنوان ازار استفاده نمودم و از نصف آن سعد، و امروز هر یک از ما امیری بر یکی از شهرها مقرر گردیده است، و من به خداوند پناه می‌برم، که در نفس خودم بزرگ باشم، و نزد خداوند کوچک^۲. این چنین در الترغیب (۵/۱۷۹) آمده است. و حاکم این را در المستدرک (۳/۲۶۱) از خالد به مثل آن روایت نموده، و در آخرش افزوده: و هر نبوتی که بوده، دچار نقصان گردیده، و فرجامش پادشاهی بوده است، و شما امیران را بعد از من تجربه - یا آزمایش - خواهید نمود. حاکم می‌گوید: به شرط مسلم صحیح است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند. و ابن الجوزی این را در صفة الصفوه (۱/۱۵۲) از مسلم متذکر گردیده، و گفته است: مسلم این را به تنهایی خود روایت نموده، و روایتی از عتبه در صحیح غیر از این نیست. این چنین این را نابلسی در ذخائرالموارث (۲/۲۲۹) ذکر نموده، و به مسلم نسبتش داده است، و ابن

۱- ابن سعد در طبقات (۳/۶۳) و طبرانی (۹/۱۶۹).

۲- مسلم (۲۹۶۷).

ماجه این را در الزهد، و ترمذی در صفت جهنم روایت نموده‌اند. و احمد این را در مسندش (۴/۱۷۴) از خالد به مثل آن توأم با زیادتی که حاکم افزوده، روایت کرده است، و ابونعیم در الحلیه (۱/۱۷۱) به معنای این را روایت نموده. و ابن سعد (۷/۶) این را از مصعب بن محمدبن شرحبیل به طولش با زیادت حاکم روایت نموده، و در اولش افزوده است: عتبه برای مردم بیانیه داد، و ان نخستین بیانیه‌ای بود که در بصره ایراد نموده بود، وی گفت: ستایش خدا راست، من می‌ستایمش، از وی کمک می‌طلبم، به وی ایمان می‌آورم، بر وی توکل می‌کنم، و شهادت می‌دهم که معبودی جز خدا نیست، و محمد بنده و رسول اوست، اما بعد: ای مردم، دنیا... و مثل آن را متذکر شده است.

بیانیه‌های حدیفه بن یمان ؓ

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۸۱) از ابوعبدالرحمن سلمی روایت نموده، که گفت: با پدرم برای ادای نماز جمعه به مدائن رفتیم. در میان ما و مدائن یک فرسخ فاصله بود، و حدیفه بن یمان ؓ امیر مدائن بود، وی به منبر بالا شد، و پس از حمد و ثنای خداوند گفت:

﴿أَقْرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ﴾ [القمر: ۱].

ترجمه: «قیامت نزدیک شد و مهتاب پاره گردید».

آگاه باشید، مهتاب شق شده است، و دنیا خبر جدایی را داده است. آگاه باشید، امروز مشخص ساختن میدان است، و فردا مسابقه است. برای پدرم گفتم: هدفش از مسابقه چیست؟ گفت: کسی که به سوی جنت سبقت نماید. و ابن جریر این را از ابوعبدالرحمن سلمی به مثل آن روایت نموده، و در اولش افزوده است: آگاه باشید، خداوند می‌گوید: ﴿أَقْرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ﴾، آگاه باشید، قیامت نزدیک شده است. و در آخرش آمده: برای پدرم گفتم: آیا مردم، فردا مسابقه می‌کنند؟ گفت: ای پسر من تو جاهل هستی، هدف مسابقه در اعمال نیک است. بعد از آن جمعه دیگر آمد، و ما حاضر شدیم، حدیفه بیانیه داد و گفت: آگاه باشید، خداوند ﷻ می‌گوید: ﴿أَقْرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ﴾. آگاه باشید، دنیا خبر جدایی را داده است. آگاه باشید، امروز مشخص ساختن میدان است، و فردا مسابقه است. آگاه باشید، در آخر میدان آتش است، و سبقت کننده کسی است که به سوی جنت سبقت نماید^۱. چنان که در

۱- صحیح. ابونعیم (۱/ ۲۸۱) و حاکم به مانند آن (۴/ ۶۰۹) وی و ذهبی آن را صحیح دانسته‌اند.

تفسیر ابن کثیر (۴/۲۶۱) آمده است، و حاکم این را در المستدرک (۴/۶۰۹) از ابوعبدالرحمن به مثل آن روایت نموده، و گفته است: این حدیث صحیح الاسناد است، ولی بخاری و مسلم روایتش ننموده‌اند. و ذهبی گفته: صحیح است.

و نزد ابونعیم همچنان در الحلیه (۱/۲۸۱) از کردوس روایت است که گفت: حدیفه در مدائن بیانیه داد و گفت: ای مردم، پولی را که غلام‌هایتان به شما می‌پردازند مورد بررسی قرار دهید. اگر از حلال بود بخوریدش، و اگر از غیر آن بود ردش نمایید، چون من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: «گوشتی که از حرام رشد نماید داخل جنت نمی‌شود»^۱.

و نزد عبدالرزاق از ابوداود احمدی، چنانکه در الکنز (۱/۲۱۸) آمده، روایت است که گفت: حدیفه در مدائن برای ما بیانیه داد و گفت: ای مردم، غلام‌هایتان را مورد بازجویی قرار دهید، و بدانید که پول‌های وضع شده بر خود را از کجا برای‌تان می‌آورند، چون گوشتی که از حرام نمو کرده است، هرگز و ابداً داخل جنت نمی‌شود، و بدانید که فروشنده شراب، خرید کننده آن فراهم آورنده آن چون نوشنده آن‌اند.

بیانیه ابوموسی اشعری رضی الله عنه

ابن سعد (۴/۱۱۰) از قسامه بن زهیر روایت نموده که: ابوموسی رضی الله عنه در بصره برای مردم بیانیه داد و گفت: ای مردم، گریه نمایید، اگر گریه ننمودید، صورت و شکل گریه نمودن را به خود بگیرید، چون اهل آتش اشک گریه می‌کنند تا این که قطع می‌شود، باز خون گریه می‌نماید، حتی اگر کشتی‌ها در آن به راه انداخته شوند، حرکت می‌کنند^۲. و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۶۱) این را از قسامه به مثل آن روایت نموده، و احمد در مسندش از وی به مانند آن روایت کرده است.

بیانیه ابن عباس رضی الله عنهما

ابونعیم در الحلیه (۱/۳۲۴) از شقیق روایت نموده، که گفت: ابن عباس در حالی که امیر حج بود، برای ما بیانیه داد، وی از سوره بقره شروع نمود، و به قرائت و تفسیر آن پرداخت، من با خود می‌گفتم: سخن هیچ مردی را مانند این نشنیدم و ندیدم، اگر فارس و روم این را می‌شنیدند اسلام می‌آوردند.

۱- صحیح. طبرانی در الاوسط (۴۶۷۸).

۲- ضعیف. نگا: المجمع (۸/ ۳۹۱).

بیانیه ابوهریره رضی الله عنه

ابونعیم در الحلیه (۱/۳۸۳) از ابویزید مدنی روایت نموده، که گفت: ابوهریره بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه، یک پایه پایین‌تر از جای رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و گفت: ستایش خدایی راست که ابوهریره را به اسلام هدایت نمود. ستایش خدایی راست، که برای ابوهریره قرآن آموزانید. ستایش خدایی راست، که بر ابوهریره به محمد صلی الله علیه و آله منت گذاشت. ستایش خدایی راست که برایم نان درست شده از خمیر را خورانید، و ابریشم را برایم پوشانید^۱، ستایش خدایی راست، که بنت غزوان را به نکاهم درآورد، البته بعد از اینکه برایش به نان شکم اجیر بودم. وی مرا حرکت می‌داد، و چنانکه حرکت و کوچم می‌داد، همانطور حرکتش دادم. بعد از آن گفت: وای بر عرب، از شری که نزدیک شده است، وای بر آنان از امارت بچه‌ها، که در میان آنان به هوا و خواهش خود حکم می‌کنند، و به خشم و غضب [مردم را] می‌کشند. بشارت بادا برای‌تان ای فرزندان فروخ^۲، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر دین در ثریا معلق باشد، قوم‌هایی از شما آن را فرا می‌گیرند.

حاکم (۴/۴۳۳) از ابوحیبه روایت نمود که: وی داخل منزل گردید، و عثمان رضی الله عنه در آن محاصره بود، و از ابوهریره شنید، که از عثمان برای صحبت نمودن اجازه می‌خواهد، و عثمان برایش اجازه داد، وی برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند تعالی گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گوید: «بعد از من فتنه و اختلاف - یا گفت: اختلاف و فتنه - را می‌بینید»، گوینده‌ای برایش گفت: ای رسول خدا در آن صورت به چه امرمان می‌کنی؟ گفت: «با امیر و یارانش باشید»^۳، و او با این گفته‌اش به عثمان رضی الله عنه اشاره می‌نمود. حاکم گفته: این حدیث صحیح الاسناد است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند، و ذهبی گفته: صحیح است.

بیانیه عبدالله بن سلام رضی الله عنه

طبرانی از عبدالملک بن عمیر روایت نموده که: محمد بن یوسف بن عبدالله بن سلام رضی الله عنه برای ورود نزد حجاج بن یوسف اجازه خواست، و او برایش اجازه داد، وی

۱- ممکن هدف ابریشم مخلوط با پخته باشد زیرا پوشیدن ابریشم خالص برای مردان حرام است. م.

۲- هدف عجم است.

۳- صحیح. حاکم (۴/۴۳۳) وی آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت نموده است.

داخل گردید و سلام داد، و برای دو مرد که نزدیک تخت قرار داشتند امر نمود، که برایش جای بدهند، آن دو برایش جای دادند، و او نشست. حجاج برایش گفت: خداوند پدرت را رحمت کند، آیا حدیثی را که پدرت برای عبدالملک بن مروان از جدت عبدالله بن سلام روایت نموده، می‌دانی؟ گفت: کدام حدیث - خدا رحمت کند - احادیث زیاد است. گفت: حدیث مصری‌ها، وقتی عثمان را محاصره نمودند، گفت: آن حدیث را می‌دانم، عبدالله بن سلام در حالی آمد که عثمان محاصره بود، وی رفت و نزدش داخل گردید، برایش راه دادند، و داخل گردید و گفت: السلام علیک یا امیرالمؤمنین، گفت: و علیک السلام، ای عبدالله بن سلام چه تو را اینجا آورده است؟ گفت: آمده‌ام که ایستادگی نمایم، تا شهید شوم، یا این که خداوند برایت فتح نصیب کند، و من این قوم را چنان می‌یابم که آهنگ قتل تو را دارند، اگر تو را بکشند، برایت خیر است، و برای آنان شر است. عثمان گفت: با همان حقی که من بر تو دارم، از تو می‌خواهم که به سوی اینان بیرون شوی، خداوند به سبب تو خیری را نصیب می‌کند، و شری را دفع می‌نماید. وی شنید و اطاعت نمود و نزد آنان بیرون گردید. وقتی وی را دیدند، جمع شدند، و گمان نمودند، وی چیزی را با خود آورده که خوش‌شان می‌سازد. وی برای ایراد بیانیه ایستاد، و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: اما بعد: خداوند محمد صلی الله علیه و آله را بشارت دهنده و بیم دهنده مبعوث نمود، کسی را که از وی اطاعت نمود، به جنت بشارت می‌داد، و کسی را که از وی نافرمانی نمود، از آتش بیم می‌داد، و کسانی را که از وی پیروی نمودند، بر همه ادیان غالب گردانید، اگرچه مشرکان بد دیدند. بعد از آن برای وی مسکن‌هایی اختیار نمود، و مدینه را برایش برگزید، و آن را دار هجرت و دار ایمان گردانید، به خدا سوگند، ملائک از همان وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن آمده تا همین روز در اطرافش قرار دارند، و شمشیر خدا در مقابل شما از وقتی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آن تشریف آورده تا امروز در نیام است. بعد از آن گفت: خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث نموده است، کسی که رهیاب و هدایت شود، به هدایت خدا رهیاب می‌گردد، و کسی که گمراه شود، بعد از بیان و حجت گمراه می‌گردد، و در گذشته هر نبیی که به قتل رسیده، به سبب وی هفتاد هزار جنگجو به قتل رسیده‌اند، که همه‌شان به سبب وی کشته شده‌اند، و هر خلیفه‌ای هم که به قتل رسیده، به سبب وی سی و پنج هزار جنگجو به قتل رسیده‌اند، که همه‌شان به سبب وی کشته شده‌اند. بنابراین شما در کشتن این شیخ عجله و شتاب نکنید، به خدا سوگند، هر یک از شما اگر وی را به قتل

برساند روز قیامت در حالی با خداوند روبرو می‌شود، که دستش قطع و شل می‌باشد، و بدانید عین همان حقی که پدر بر پسر دارد، این شیخ مثل آن را بر شما دارد. می‌گوید: برخاستند و گفتند: ای یهودی دروغ‌گفتی، ای یهودی دروغ‌گفتی، گفت: به خدا سوگند، شما دروغ‌گفتید و شما گنه‌کارید. من یهودی نیستم، بلکه یکی از مسلمانان هستم، خداوند، رسولش و مؤمنان این را می‌دانند، و خداوند درباره من قرآن نازل فرمود است:

﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ [الرعد: ۴۳].

ترجمه: «بگو: کافی است که خدا و کسی که علم کتاب نزدش است در میان من و شما گواه باشد».

و آیت دیگری هم نازل فرموده:

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِءِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَعَمَنَ وَأَسْتَكْبَرْتُمْ﴾ [الاحقاف: ۱۰].

ترجمه: «بگو: به من خبر دهید، اگر این قرآن از سوی خدا باشد، و شما به آن کافر شوید، در حالی که شاهدی از بنی اسرائیل بر آن شهادت دهد، و او ایمان بیاورد و شما تکبر کنید (آیا در این حال ظالم و گمراه نیستید)».

... و حدیث را در شهادت عثمان ذکر نموده است. هیشمی (۹/۹۳) می‌گوید: رجال آن ثقه‌اند.

بیانیه حسین بن علی رضی الله عنهما

طبرانی از محمدبن حسن روایت نموده، که گفت: هنگامی عمر بن سعد نزد حسین پایین گردید، و حسین متیقن شد که آنان وی را به قتل می‌رسانند، در میان یارانش برای ایراد بیانیه برخاست، و پس از حمد و ثنای خداوند ﷻ گفت: آنچه را نازل شده است می‌بینید، و دنیا تغییر نموده، و بیگانه شده است، و پسندیده‌اش روی گردانیده و رفته است، و از آن جز چون باقی مانده آب در ظرف باقی نمانده است. و از آن جز زندگی ذلت بار و خسیس، چون چراگاه و خیم و خطرناک، چیزی باقی نمانده است، آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود، و از باطل نهی صورت نمی‌گیرد؟ باید مؤمن به لقای خداوند علاقمند و راغب باشد، و من مرگ را سعادت می‌بینم، و زندگی با ظالمان و ستمگران را دلتنگی و آسفتگی می‌پندارم. هیشمی (۹/۱۹۳) می‌گوید: این محمد بن حسن همان ابن زباله است، و وی متروک می‌باشد، و قصه را درک نموده است.

می‌گویم: ابن جریر این خطبه را در تاریخش (۴/۳۰۵) از عقبه بن ابی العیزار روایت نموده، که گفت: حسین رضی الله عنه در ذو حسم^۱ برخاست، و پس از حمد و ثنای خداوند... و مثل آن را متذکر شده است. و همچنان از عقبه بن ابی العیزار ذکر نموده که: حسین برای یارانش و یاران حر^۲ در بیضه^۳ بیانیه داد، و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: ای مردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته است: «کسی پادشاه ستمگری را دید، که محرمات خداوند را حلال می‌داند، عهد خدا را می‌شکند، مخالف سنت رسول خداست، در قبال بندگان خدا، به گناه و تجاوز عمل می‌کند، و او وی را به فعل یا به قول منع نکرد، بر خداوند حق است، که وی را در جای داخل شدنش داخل سازد»، آگاه باشید، اینان طاعت شیطان را در پیش گرفته‌اند، طاعت رحمان را ترک نموده‌اند، فساد را آشکار کرده‌اند، حدود را معطل قرار داده‌اند، غنیمت را برای خود اختصاص داده‌اند، حرام خدا را حلال گردانیده‌اند و حلالش را حرام گردانیده‌اند، من به حق‌ترین کسی هستم که تغییر بدهد. نامه‌های شما در این راستا برایم رسید، و فرستاده‌هایتان با بیعت‌تان نزد آمدند، که شما مرا تسلیم نمی‌کنید و از یاری و نصرت‌م دست بر نمی‌دارید، اگر بیعت‌تان را برای من تمام کنید، به هدایت‌تان دست می‌یابید. من حسین بن علی، و فرزند فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم. نفسم با نفس‌های شماست و خانواده‌ام با خانواده‌های شماست، و من برای شما مقتدای خوبی هستم، و اگر چنین نکنید، و عهد خویش را نقض نمایید، و بیعت‌م را از گردن‌هایتان بیرون کشید، سوگند به جانم، که این عمل از طرف شما ناآشنا و بیگانه نیست. چون شما این را در برابر پدرم، برادرم و پسرعمویم^۴ انجام داده‌اید، و مغرور و فریب خورده کسی است، که به شما فریب خورد و مغرور گردد، در این صورت شما سهم خویش را از دست داده‌اید، و نصیب‌تان را ضایع ساخته‌اید، و کسی که عهدشکنی نماید، بدون تردید

۱- نام جایی است.

۲- وی حربن یزید تمیمی است که عبیدالله بن زیاد وی را با هزار جنگجو، قبل از عمر بن سعد، به سوی حسین فرستاده بود.

۳- نام جایی است.

۴- وی مسلم بن عقیل است، که در کوفه به دست عبیدالله بن زیاد به قتل رسید، و حسین وی را برای دعوت به سوی اهل کوفه فرستاده بود.

به ضرر خودش است، و خداوند از شما بی‌نیاز و بی‌پرواز خواهد ساخت، «والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته».

بیانیه یزیدبن شجره رضی الله عنه

طبرانی از مجاهد از یزید بن شجره رضی الله عنه - یزید بن شجره از کسانی بود، گفتارش را عملش تصدیق می‌نمود - روایت نموده، که گفت: وی برای ما بیانیه داد و گفت: ای مردم، نعمت خداوند را بر خویشتن به یاد بیاورید، خداوند چقدر نعمت نیکویی بر شما عنایت فرمود است، و شما را در میان لباس‌های سرخ و سبز و زرد می‌بینم، و در منازل هم آنچه که هست، هست، و می‌گفت: وقتی که مردم برای نماز و هم چنان برای قتال صف بندند، دروازه‌های آسمان، دروازه‌های جنت و دروازه‌های دوزخ باز می‌شوند، و حور عین خویشتن را زینت می‌دهند، و بیرون می‌شوند، وقتی مرد روی بیاورد می‌گویند: بار خدایا، نصرتش بده، وقتی پشت بگرداند، روی خویش را از وی می‌پوشانند و می‌گویند: بار خدایا، برایش ببخش، با قوم به شدت و سختی بجنگید - پدر و مادرم فدای تان - و حور عین را رسوا نسازید، چون نخستین قطره که به زمین می‌ریزد، هر عملی را که انجام داده، از وی پاک می‌سازد، و دو همسر از حور عین نزدش پایین می‌شوند، رویش را پاک می‌کنند، و می‌گویند: حالا برایت فرصت داخل شدن جنت فرا رسیده است، و می‌گوید: و برای شما نیز، بعد از آن، صد لباس جنت برایش پوشانیده می‌شود، این لباس‌ها از بافت بنی آدم نیست، بلکه از گیاه جنت است، که اگر در میان دو انگشت گذاشته شوند، در همانجا می‌گنجد، و می‌گفت: برایم خبر داده شده که شمشیرها کلیده‌های جنت‌اند^۱. هیشمی (۵/۲۹۴) می‌گوید: این را طبرانی از دو طریق روایت نموده، و رجال یکی از آن‌ها رجال صحیح‌اند.

و حاکم (۳/۴۹۴) از مجاهد از یزیدبن شجره رهاوی، که از امیران شام بود، و معاویه وی را بر ارتش‌ها امیر مقرر می‌نمود، روایت نموده که: وی روزی برای ما بیانیه داد، و گفت: ای مردم، اگر آنچه را می‌بینید، که من از سیاه و سرخ و سبز و سفید می‌بینم، نعمت خدا را بر خویشتن به یاد بیاورید، و در منازل هم آنچه که هست، هست. سخن این است که وقتی نماز بر پا شود، دروازه‌های آسمان، دروازه‌های جنت و دروازه‌های

۱- صحیح. طبرانی (۲۴۶/۲۲) نگا: المجمع (۵/۲۹۴).

دوزخ باز می‌شوند، و حور عین زینت می‌نمایند و بیرون می‌شوند، و وقتی یکی از مردان مستقیم و روبرو به سوی جنگ رو بیاورد، می‌گویند: بار خدایا، ثابت و استوارش بگردان. بار خدایا، نصرت و یارای اش بده، و وقتی پشت گرداند، روی خویش را از وی پوشانیده می‌گویند: بار خدایا، برایش بیامرز. بار خدایا، رحمش کن. با قوم به شدت و سختی بجنگید - پدر و مادرم فدای تان - چون یکی از شما وقتی روی می‌آورد، نخستین خونی که از وی می‌ریزد، گناهانش را از وی دور می‌سازد و می‌ریزند، چنانکه برگ درخت می‌ریزد، و دو تن از حور عین نزدش پایین می‌شوند، و غبار را از رویش پاک می‌کنند، وی برای‌شان می‌گوید: من برای شما هستم، آن دو می‌گویند: نخیر، بلکه ما برای تو هستیم، و صد لباس برایش پوشانیده می‌شود، که اگر در میان این دو انگشتم پیچیده شوند - یعنی سبابه و وسطی - در آنجا می‌گنجد، از بافت بنی آدم نیستند، ولی از لباس‌های جنت‌اند، شما نزد خداوند، به نام‌هایتان، سیمای تان، صفات تان، نشست‌های پنهانی تان و مجالس تان نوشته هستید. وقتی روز قیامت فرا درسد، گفته می‌شود: ای فلان، این نورت است، ای فلان، برای تو نوری نیست، و جهنم، مثل ساحل بحر، ساحلی دارد، در آن خزندگان و مارانی هستند چون درخت خرما، و کژدم‌هایی‌اند چون قاطر، وقتی اهل دوزخ برای فریادرسی صدا بلند می‌کنند، که برایشان تخفیف داده شود، گفته می‌شود: به ساحل بیرون شوید، آن گاه به سوی ساحل بیرون می‌شوند، و خزندگان از لب‌های شان، روی‌هایشان و جایی که خدا بخواهد می‌گیرند، و برهنه‌شان می‌کنند، باز برای فرار از این‌ها، درخواست می‌کنند که به آتش برده شوند، و برایشان خارش مسلط گردانیده می‌شود، و یکی از ایشان پوستش را به حدی می‌خارد که استخوانش آشکار می‌گردد، آن گاه یکی از ایشان می‌گوید: ای فلان، آیا این برایت اذیت می‌رساند؟ می‌گوید: آری: برایش می‌گوید: این به سبب همان است، که تو مؤمنان را اذیت می‌نمودی. این را همچنان ابن المبارک در الزهد و ابن منده و بیهقی از طریق مجاهد، به شکل موقوف و طولانی، چنانکه در الإصابه (۳/۶۵۸) آمده، روایت نموده‌اند.

بیانیه عمیربن سعد رضی الله عنه

ابن سعد (۴/۳۷۵) از سعیدبن سوید از عمیربن سعد رضی الله عنه روایت نموده، که وی بر منبر می‌گفت: - او امیر حمص و از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بود - آگاه باشید، که اسلام، دیوار محکم و بازدارنده است و دروازه محکم و استوار است، دیوار اسلام عدالت است،

و دروازه‌اش حق است، وقتی دیوار شکسته شود، و دروازه نابود گردد، اسلام باز می‌گردد. اسلام همیشه محکم و استوار می‌باشد، تا این که پادشاه محکم و سخت گیر باشد، و سخت‌گیری پادشاه کشتن با شمشیر نیست، و نه زدن باتازیانه، بلکه فیصله به حق و گرفت به عدل است.

بیانیه سعدبن عبیدالقاری پدر عمیر رضی الله عنهما

ابن سعد (۳/۴۵۸) از سعدبن عبید روایت نموده، که وی برای‌شان بیانیه داد و گفت: ما فردا با دشمن روبرو می‌شویم، و ما فردا شهید می‌شویم، پس خونی را از ما نشوئید، و جز در همان جامه‌ای که بر تن داشتیم کفن نشویم.

بیانیه معاذبن جبل رضی الله عنه

ابن جریر و ابن ابی حاتم از سلمه بن سبره روایت نموده‌اند که گفت: معاذبن جبل در شام برای ما بیانیه داد و گفت: شما مؤمنان هستید. شما اهل جنت هستید، به خدا سوگند، من امیدوارم، که خداوند تعالی، آنانی را از فارس و روم داخل جنت سازد، که شما دشنام می‌دهید، و آن به این صورت که وقتی برای یکی از شما یکی از آنان عملی را انجام دهد، می‌گوید: نیکو نمودی، خداوند رحمت کند، نیکو نمودی، خداوند برایت برکت دهد، بعد از آن تلاوت نمود:

﴿وَدَسْتَجِيبُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِ﴾ [الشورای: ۲۶].

ترجمه: «و دعای آنان را که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند قبول می‌کند و از فضل خود برای‌شان زیاده می‌دهد».

این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۱۱۵) آمده است.

بیانیه ابودرداء رضی الله عنه

ابن عساکر از حوشب فزاری روایت نموده که: وی از ابودرداء رضی الله عنه که بر منبر بیانیه می‌داد شنید که می‌گفت: من از روزی می‌ترسم که پروردگارم سبحانه و تعالی مرا صدا نماید و بگوید: ای عویمر، و بگویم: لبیک، بگوید: در آنچه دانستی چگونه عمل نمودی؟ آن گاه هر آیت در کتاب خدا که نهی کننده و امر کننده است بیاید، و از فریضه‌اش مرا بپرسد،

و امر کننده بر من شهادت بدهد که عمل نموده‌ام، و نهی کننده بر من شهادت بدهد، که من خود را باز نداشته‌ام، آیا ترک بگویم؟^۱ این چنین در الکنز (۷/۷۸) آمده است.

باب هفدهم:

پندها و اندرزهای اصحاب

چگونه پیامبر ﷺ و یارانش ﷺ در سفر و اقامت پند و اندرز می گفتند و پند و اندرز می گرفتند، و چگونه نظر را از ظواهر دنیا و لذت‌های آن به سوی نعمت‌های آخرت منصرف می نمودند، و از خداوند به درستی می ترسیدند، ترسیدنی که چشم‌ها از آن اشک می ریخت، و قلب‌ها از آن خوفناک می شد، انگار که آخرت در پیش روی‌شان تجلی نموده بود، و احوال محشر در چشم‌هایشان آشکار گردیده بود، و چگونه از دست امت محمدی با پندهای خویش می گرفتند، و روی‌شان را به سوی آفریننده آسمان‌ها و زمین متوجه می ساختند، و به پندها و اندرزهای خود شریان‌های شرک جلی و خفی را قطع می نمودند.

باب پندها و اندرزهای اصحاب پندها و اندرزهای پیامبر ﷺ

اندرز پرشکوه و بزرگ پیامبر ﷺ برای ابوذر عفراری

ابن حبان در صحیحش - لفظ هم از وی است - و حاکم - که آن را صحیح دانسته - از ابوذر ﷺ روایت نموده‌اند که گفت: گفتم ای رسول خدا، صحف ابراهیم چه بود؟ گفت: «همه‌اش عبرت و اندرز بود: ای پادشاه غالب، مورد آزمایش قرار گرفته و مغرور، من تو را نفرستاده‌ام، تا دنیا را بالای هم جمع کنی، بلکه تو را به خاطری فرستادم، که دعای مظلوم را از من باز داری، چون من آن را رد نمی‌کنم، اگر چه از کافر باشد، و بر عاقل، وقتی عقل خود را از دست نداده باشد، لازم است، که برای خود ساعت‌هایی داشته باشد: ساعتی مناجات پروردگارش را نماید، ساعتی نفس خود را محاسبه کند. ساعتی در مخلوق وضع خداوند ﷻ فکر نماید و ساعتی خود را برای ضرورت خودش چون طعام و نوشیدنی فارغ سازد. و بر عقلمند لازم است، که جز به‌سوی سه چیز کوچ نکند: به‌سوی توشه‌گیری برای آخرت، به‌سوی اصلاح زندگی یا لذت در غیر حرام. و بر عقلمند لازم است، که به زمان خود آگاه باشد، متوجه کار خود

باشد و زبانش را حفظ نماید، و کسی که کلام خود را از عملش حساب کند کلامش کم می‌شود، مگر در آنچه برایش اهمیت و ارتباط می‌داشته باشد».

گفتم: ای رسول خدا، صحف موسی عليه السلام چه بود؟ گفت: «همه‌اش عبرت و اندرز بود: برای کسی تعجب می‌کنم، که به مرگ یقین دارد، و باز هم خوش می‌شود، برای کسی تعجب می‌کنم، که به آتش یقین دارد، و باز هم می‌خندد، برای کسی تعجب می‌کنم، که به قدر یقین دارد، و باز هم مانده و خسته می‌شود، برای کسی تعجب می‌کنم، که دنیا و دگرگونی آن را با اهلش دیده، و باز به آن اطمینان می‌کند، برای کسی تعجب می‌کنم، که به بازپرسی فردا یقین دارد، و باز هم عمل نمی‌کند»، گفتم: ای رسول خدا، برایم وصیت کن، گفت: «تو را به تقوای خداوند توصیه می‌کنم، چون تقوا رأس همه امور است». گفتم: ای رسول خدا، برایم بیفزای، گفت: «به تلاوت قرآن و ذکر خداوند تعالى چنگ بزن، چون این برایت نوری در زمین و ذخیره‌ای در آسمان است». گفتم: ای رسول خدا، برایم بیفزای، گفت: «از خنده زیاد خود را بازدار، چون خنده زیاد قلب را می‌میراند، و نور روی را می‌برد». گفتم: ای رسول خدا، برایم بیفزای، گفت: «جهاد در پیش گیر، چون جهاد رهبانیت امتم است»^۱ گفتم: ای رسول خدا، برایم بیفزای، گفت: «بیشتر خاموسی اختیار کن، چون خاموشی طولانی، راننده شیطان، و کمکی است برایت در امر دینت». گفتم: ای رسول خدا، برایم بیفزای، گفت: «مسکینان را دوست داشته باش، و همراهشان مجالست نما». گفتم: ای رسول خدا، برایم بیفزای، گفت: «به کسی نگاه کن، که پایین‌تر از توست، و به کسی که بالاتر از توست نگاه مکن، چون این شایسته‌ترین راه است، که نعمت موجود خداوند را نزدت حقیر نشمری». گفتم: «ای رسول خدا، برایم بیفزای، گفت: «حق را اگر چه تلخ باشد بگو». گفتم: ای رسول خدا، برایم بیفزای، گفت: «تو را از [عیب‌گیری] مردم، آنچه از نفس خودت می‌دانی، باز دارد، و بر آنان در عملی که خودت انجام می‌دهی خشمگین مشو، همینقدر عیب برایت کافی است، که از مردم آنچه را بدانی، که در نفس خودت

۱- هدفش این است: اگر چه راهبان دنیا را ترک نمایند، و از آن دست بردارند و در آن پارسایی و زهد پیشه نمایند، ولی برغم آن، ترک دنیا و زهدی قوی‌تر و خوب‌تر و افضل از بذل نفس در راه خدا نیست، چنانکه در نزد نصاری عملی افضل از رهبانیت نیست، در اسلام هم عملی از جهاد بهتر نیست، به همین علت است که پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است: «ذروة سنام الإسلام الجهاد فی سبیل الله»، ترجمه: «بلندی کوهان اسلام جهاد در راه خداست».

نمی‌دانی‌اش، و بر آنان در آنچه خشمگین شوی، که خودت انجامش می‌دهی». بعد از آن با دستش بر سینه‌ام زد و گفت: «ای ابوذر، عقلی مانند تدبیر نیست، پرهیزگاری مانند خود را نگه داشتن نیست و حسبی مانند اخلاق نیکو نیست»^۱. منذری در الترغیب (۳/۴۷۳) می‌گوید: ابراهیم بن هشام بن یحیای غسانی این را به تنهایی از پدرش روایت نموده است، و این حدیث طویل است، که در اولش انبیاء علیهم السلام را یاد نموده است، و من این بخش آن را، به سبب موجودیت حکمت‌های بزرگ و اندرزهای سترگ در آن، ذکر نمودم. و حدیث را به شکل کامل ابونعیم در الحلیه (۱/۱۶۶) از طریق ابراهیم بن هشام روایت نموده است. و هم چنان حسن بن سفیان و ابن عساکر این را به صورت کامل، چنانکه در الکنز (۸/۲۰۱) آمده، روایت نموده‌اند.

آیا می‌دانید، مثال هر یکی از شما و مثال خانواده و مال و عملش چطور است؟

رامهرمزی در الامثال از عایشه رضی الله عنها روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی برای یارانش گفت: «آیا می‌دانید، مثال هر یکی از شما و مثال خانواده و مال و عملش چگونه است؟» گفتند: خدا و رسولش داناتراند، گفت: «مثال هر یکی از شما، و مثل مال و خانواده و فرزند و عملش، چون مثال مردی است که سه برادر داشته باشد، وقتی مرگش فرا در رسد، یکی از همان برادرانش را طلب نماید و بگوید: آنچه بر من نازل شده است که خودت می‌بینی، پس برای من نزدت چیست، و برایم پیش خود چه داری؟ می‌گوید: از تو نزدم این است، که پرستاریت نمایم، خسته و افسرده ات نسازم و به کار و امورت رسیدگی نمایم، وقتی مردی غسلت بدهم، کفنت کنم، و با حمل کنندگان حملت نمایم، یک نوبت حملت نمایم، و یک نوبت دم راستی کنم، و وقتی برگشتم، برای کسی که مرا از تو می‌پرسد: از تو به خوبی یاد نمایم. این برادرش است و جزء خانواده‌اش می‌باشد. وی را چگونه می‌یابید؟» گفتند: ای رسول خدا، چیزی را که در آن نفع باشد نمی‌شنویم. «بعد از آن برای برادر دیگرش می‌گوید: آیا آنچه را بر من نازل شده می‌بینی، پس برای من در پیشت چیست، و برایم نزدت چه داری؟ می‌گوید: تا وقتی در شمار زندگان باشی برایت نفع رسانیده می‌توانم، وقتی مردی، تو را به جایی و راهی برده می‌شود، و مرا به جایی و راهی برده می‌شود، این برادرش، مالش است،

۱- بسیار ضعیف. ابن حبان (۹۴) ابن عبدالبر در تمهید (۹/۱۹۹) و حاکم. آلبانی در ضعیف الترغیب آن را بسیار ضعیف دانسته است. نگا: الضعیفة.

وی را چگونه می‌یابید؟» گفتند: ای رسول خدا، نفعی نمی‌شنویم، «باز برای برادر دیگرش می‌گوید: آیا آنچه را بر من نازل شده می‌بینی، و آنچه را خانواده و مالم برایم پاسخ دادند می‌دانی، پس برایم نزد تو چیست و برایم در پیشت چه داری؟ می‌گوید: من در قبرت همراهت هستم، در وقت وحشت و تنهاییت همصحبت هستم، در روز وزن اعمال در ترازویت می‌نشینم و آن را گران می‌سازم. این برادرش، عملش است، وی را چگونه می‌بینید؟» گفتند: ای رسول خدا ﷺ وی بهترین برادران و بهترین همراهان است، رسول خدا ﷺ گفت: «قضیه همینطور است». عایشه رضی الله عنها می‌گوید: آن گاه عبدالله بن کرز نزدش برخاست و گفت: ای رسول خدا، آیا برایم اجازه می‌دهی، که این کلام را در رشته نظم در آورم و از آن ابیاتی سازم؟ گفت: «آری»، وی رفت و بعد از سپری نمودن شبی نزد رسول خدا ﷺ آمد، و در پیش رویش ایستاد، و مردم جمع گردیدند و او شروع نموده سرود:

فإني وأهلي والذي قدمت يدي	كداع إليه صحبه ثم قائل
لإخوته إذهم ثلاثة إخوة	أعينوا على أمری اليوم نازل
فراق طویل غیر متثق به	فماذا لديكم في الذي هو غائل
فقال امرؤ منهم أنا صاحب الذي	أطيعك فيما شئت قبل التزائل
فأما إذا جدَّ الفراق فإنني	لما بيننا من حُلة غيرٍ واصل
فخذ ما اردت الان مني فاني	سيسلك بي في مهيل من مهائل
فان تبقي لا تبق فاستفدني	وعجل صلاحا قبل حتف مُعاجل
وقال امرؤ قد كنت جدا احبه	واوثره من بينهم في التفاضل
غنائي اني جاهد لك ناصح	اذا جد جدالكرب غير مقاتل
ولكنني باك عليك ومعول	ومثن بخير عند من هو سائل
ومتبع الماشين امشى مشيعا	اعين برفق عقبه كل حامل
الى بيت مثواك الذي أنت مدخل	ارجع مقرونا بما هو شاغلي
كان لم يكن بيني وبينك خلة	ولا حسن ودمرة في التنازل

فذلك اهل المرء ذاك غناؤهم
 وقال امرو منهم انا الاخ لا ترى
 لدي القبر تلقانى هنالك قاعدا
 وأقعد يوم الوزن في الكفة التي
 فلا تسني واعلم مكاني فاني
 فذلك ما قدمت من كل صالح
 وليس وان كانوا حراصا بطائل
 اخالك مثل عند كرب الزلازل
 اجادل عنك القول رجع التجادل
 تكون عليها جاهدا في التثاقل
 عليك شفيق ناصح غير خاذل
 تلاقيه إن أحسنت يوم التواصل

آن گاه از قول وی رسول خدا ﷺ گریه نمود، و مسلمانان هم گریه کردند، و عبدالله بن کرز از نزد هر گروهی از مسلمانان که عبور می نمود، وی را طلب می نمودند و از وی می خواستند که آن را برای شان بخواند، وقتی برای شان می خواند گریه می کردند. این چنین در الکنز (۸/۱۲۴) آمده است. و این را هم چنان جعفر فریابی در کتابش الکنی، ابن ابی عاصم در الوجدان، ابن شاهین، ابن منده در الصحابة و ابن ابی الدنيا در الکفاله، همه شان از طریق محمد بن عبدالعزیز زهری از ابن شهاب از عروه از عایشه رضی الله عنها به مثل آن، چنانکه در الإصابه (۲/۳۶۲) آمده، روایت نموده اند.

پندها و اندرزهای امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه

پندها و اندرزهای وی برای مردی

دینوری از عمر رضی الله عنه روایت نموده، که وی مردی را نصیحت نموده گفت: مردم تو را از نفست غافل نسازند، چون کار بر تو بر می گردد نه بر ایشان، روز را در گشتن سپری مکن، چون عملی را که انجام می دهی بر تو نوشته و حفظ می گردد، و وقتی بدی نمودی نیکی نما، چون من چیزی را زودرس تر و تیز درک کننده تر از نیکی برای گناه گذشته و قدیمی نمی بینم. این چنین در الکنز (۸/۲۰۸) آمده است.

و بیهقی از عمر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: از چیزی که اذیت می رساند کناره گیری کن، و دوست صالح برگزین، و به ندرت همچو دوست را میابی، و در کارت با کسانی مشوره کن که از خدا می ترسند. این چنین در الکنز (۸/۲۰۸) آمده است.

هجده حکمت عمر رضی الله عنه

خطیب، ابن عساکر و ابن نجار از سعید بن مسیب روایت نموده‌اند که گفت: عمر بن الخطاب رضی الله عنه برای مردم هجده سخن وضع نمود، که همه‌اش حکمت است، وی گفت: بهترین سزا برای کسی که به خاطر اطاعت تو از خدا نافرمانی نموده این است، که تو با نافرمانی وی از خدا اطاعت کنی، کار برادرت را به خوبترین وجهش توجیه کن، مگر در صورتی که از وی نزدت عملی بیاید که از توجیهش عاجز بمانی، و به خاطر حرفی که از مسلمانان بر آمد، وقتی برایش توجیه‌ای در خیر میایی، گمان بد مکن، کسی که نفسش را به تهمت‌ها عرضه می‌نماید، باید کسی را که به وی گمان بد می‌نماید ملامت نکند، کسی که راز و سرش را بپوشاند، اختیار در دست خودش می‌باشد، باید برادران صادق برگزینی چون تو در میان آنان زندگی به سر می‌بری، آنان در آرامی زینت و در مصیبت پشتوانه و کمک‌اند، به راستی و صدق ملتزم باش، اگر چه تو را به قتل رسانند، در آنچه اهمیت و ارتباط برایت ندارد مداخله مکن، از آنچه واقع نشده و نیست می‌پرس، چون در آنچه هست، مصروفیتی از آنچه نیست، وجود دارد، کار و ضرورت را نزد کسی برای حل مبر، که برآورده شدنش را به تو نمی‌خواهد، سوگند دروغ را عادی و سبک شمار، که خداوند هلاکت می‌سازد، با فاجران مصاحبت نداشته باش تا از فجور ایشان نیاموزی، از دشمنت کناره‌گیری نما، از رفیقت برحذر باش، مگر از امین، و امین آن است که از خدا بترسد، نزد قبرها خشوع پیشه کن، در وقت طاعت ذلت اختیار نما و در وقت گناه دست باز دار و در کارت با کسانی مشوره نما، که از خداوند می‌ترسند، چون خداوند تعالی می‌گوید:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸].

ترجمه: «از خداوند از میان بندگانش علما می‌ترسند».

این چنین در الکنز (۸/۲۳۵) آمده است.

و نزد ابونعیم در الحلیه (۱/۵۵) از محمد بن شهاب روایت است که گفت: عمر بن الخطاب رضی الله عنه گفت: به آنچه به تو ارتباط ندارد مداخله مکن، از دشمنت کناره‌گیری نما، رازت را از دوستت حفظ کن، مگر از دوست امین، چون با مردم امین هیچ چیزی [و کسی] برابری کرده نمی‌تواند، با فاجر مصاحبت مکن، چون از فجورش برایت می‌آموزاند، و رازت را برایش افشا مکن و در کارت با کسانی مشوره نما که از خداوند عز وجل می‌ترسند.

مردان سه گونه‌اند و زنان هم سه گونه‌اند

ابن ابی شیبه، ابن ابی الدنیا، خرائطی، بیهقی و ابن عساکر از سمره بن جندب روایت نموده‌اند که گفت: عمر رضی الله عنه گفت: مردان سه گونه‌اند و زنان هم سه گونه‌اند، اما زنان: گونه اول زنی است عقیف، مسلمان، نرم، دوست دارنده و زاینده، در کشاکش روزگار خانواده‌اش را کمک می‌کند، و همکار و کمک کننده کشاکش روزگار بر خلاف خانواده‌اش نمی‌باشد، و اینطور زن را به ندرت میابی، و گونه دوم زنی است که حیثیت ظرف را دارد، و علاوه بر زاییدن اولاد دیگر عملی انجام نمی‌دهد، و سومی خاین و اذیت رسان است، خداوند وی را بر گردن هر کسی خواهد می‌اندازد، و وقتی بخواهد وی را پس می‌کشد. و مردان هم سه گونه‌اند: گونه اول مردی است عقیف، آسان گیر، نرم، دارای رأی و مشوره، و وقتی واقعه‌ای و کاری برایش پیش آید، با خودش به مشوره می‌نشیند، و کارها را درج‌هایش انجام می‌دهد. دوم مردی است که رأی و نظری ندارد، وقتی کاری برایش پیش آید، نزد آدم با رأی و مشوره می‌آید، و رأی وی را قبول می‌کند. سوم مردی است حیران، و گیج، نه خودش ابتکار کار خوب را دارد و نه از راهنمایی اطاعت می‌کند. این چنین در الکنز (۸/۲۳۵) آمده است.

پند و نصیحتش برای احنف بن قیس

طبرانی در الأوسط از احنف بن قیس روایت نموده، که گفت: عمر بن الخطاب رضی الله عنه برایم گفت: ای احنف، کسی که خنده‌اش زیاد شود، هیبتش کم می‌گردد، و کسی که مزاح نماید، سبک دانسته می‌شود، و کسی که حرفش زیاد شود، خطاهایش زیاد می‌گردد، و کسی که خطاها و لغزش‌هایش زیاد گردد، حیایش کم می‌شود، و کسی که حیایش کم شود، پرهیزگاری اش کم می‌گردد، و کسی که پرهیزگاری و تقوایش کم شود قلبش می‌میرد^۱. هیشمی (۱۰/۳۰۲) می‌گوید: در این دوید بن مجاشع آمده، و من وی را نشناختم، ولی بقیه رجال آن ثقه‌اند. ابن ابی الدنیا، عسکری، بیهقی و غیر ایشان از عمر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: کسی که خنده‌اش زیاد گردد، هیبتش کم می‌شود، و کسی که مزاحش زیاد گردد، سبک دانسته می‌شود و کسی که چیزی را زیاد انجام دهد، به همان چیز شناخته می‌شود و کسی که حرفش زیاد شود... و مثل آن را، چنانکه در الکنز (۸/۲۳۵) آمده، روایت نموده‌اند.

۱- ضعیف. طبرانی در الأوسط (۲/ ۳۷۰) در سند آن جهالت است. نگا: المجمع (۱۰/ ۳۰۲).

خداوند بندگان دارد که باطل را با دوری از آن می‌میرانند و حق را به ذکر آن زنده می‌کنند

ابونعیم در الحلیه (۱/۵۵) از عمر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: خداوند بندگان دارد، که باطل را با ترک نمودن و رها کردنش می‌میرانند، و حق را به ذکرش زنده می‌کنند، آنان کسانی‌اند که ترغیب شدند و راغب و مایل گردیدند، ترسانیده شدند و ترسیدند، و چنان ترسیده‌اند که دیگر در امان نیستند، از یقین آنچه را دیده‌اند که معاینه نموده‌اند، و آن را به آن چه خلط کرده‌اند که از خود زایلش نمی‌کنند، خوف و ترس، مخلص و پاکشان گردانیده است، ایشان آنچه را از آنان قطع می‌گردد، در طلب آنچه برای‌شان باقی می‌ماند ترک می‌کنند، حیات و زندگی بالای‌شان نعمت است، و مرگ برای‌شان عزت است، بنابراین این حورعین به همسری‌شان در آورده شده، و پسران جاوید در خدمت‌شان قرار داده شده‌اند.

پندها و اندرزهای متفرقه وی

ابونعیم در الحلیه (۱/۵۱) از عمر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ظرف‌های کتاب و چشمه‌های علم باشید، و رزق روزانه را از خداوند سؤال نمایید، و از وی همچنان روایت نموده، که گفت: با توبه کنندگان مجالست نمایید، چون آنان از قلب‌های نرم برخوردارند.

ابن ابی‌الدنیا، دینوری در المجالسه و حاکم درالکنی از عمر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: کسی از خدا بترسد انتقام نمی‌گیرد، و کسی از خدا بترسد همه آنچه را بخواهد انجام نمی‌دهد^۱، و اگر روز قیامت نمی‌بود، غیر آن چه می‌بود که می‌بینید. این چنین در الکنز (۸/۲۳۵) آمده است.

خرائطی و غیر وی از عمر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: کسی که در قبال نفس خود به مردم عدالت نماید، در کارش برایش کامیابی داده می‌شود، عجز پیشه نمودن در طاعت به نیکی نزدیک‌تر است از افتخار به گناه. این چنین در الکنز (۸/۲۳۵) آمده است. ابن ابی‌شیبه، عسکری، ابن جریر، دارقطنی و ابن عساکر از مالک روایت نموده‌اند که: برایش خبر رسیده که عمر بن الخطاب رضی الله عنه گفت: عزت مرد تقوایش است، شرافتمندی و حسبش دینش است، مردانگی اش (اخلاقش) است، و جرأت و بزدلی

غرایزی اند در مردان، مرد شجاع و با غیرت در دفاع و طرفداری از کسی که می‌شناسد و نمی‌شناسد می‌جنگد، و بزدل پدر و مادرش را رها نموده فرار می‌نماید، مال شرافتمندی و حسب است، و تقوی کرم و عزت است، تو از فارسی و عجمی و نبطی جز به تقوی بهتر بوده نمی‌توانی. این چنین در الکنز (۸/۲۳۵) آمده است.

ابن ابی الدنیا و دینوری از سفیان ثوری روایت نموده‌اند که گفت: عمر بن الخطاب برای ابوموسای اشعری رضی الله عنه نوشت: حکمت زاده بزرگی سن و سال نیست، بلکه عطا و بخشش خداست، و آن را برای کسی که بخواهد می‌دهد، و زنهار که تو به کارهای پست و اخلاق مذموم روی آوری. این چنین در الکنز (۸/۲۳۵) آمده است.

ابن ابی الدنیا، ابوبکر صولی و ابن عساکر از عمر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: وی برای پسرش عبدالله بن عمر رضی الله عنه نوشت: اما بعد: من تو را به تقوای خداوند توصیه می‌کنم، چون کسی از خدا بترسد، خداوند نگاهش می‌دارد، کسی که بر وی توکل کند، کفایتش می‌نماید، کسی که برایش قرض بدهد، پاداشش می‌دهد، کسی که شکرش را به جای آورد، برایش می‌افزاید، و باید تقوی در مقابل چشم هایت، ستون عملت و روشنی و جلای قلبت باشد، چون کسی نیت ندارد، عمل ندارد، و کسی هدفش رضای خدا نیست، اجر و پاداش ندارد، و کسی نرمش و مهربانی ندارد، مال ندارد، و کسی که نه ندارد، جدید ندارد. این چنین در الکنز (۸/۲۰۷) آمده است.

بیهقی در الزهد و ابن عساکر از جعفر بن زبرقان روایت نموده‌اند که گفت: برایم خبر رسیدن که عمر بن الخطاب رضی الله عنه برای یکی از والیانش نوشت، و در آخر نامه‌اش آمده بود: نفس خویشتن را در آرامی و رفاه قبل از حساب شدید و سخت حسابی کن، چون کسی نفسش را در آرامی و رفاه، قبل از حساب شدید و سخت، محاسبه کند، عاقبت و فرجامش رضای خدا و غبطه مردم به وی است، و کسی را که زندگی اش مصروف سازد، و گناهانش مشغول گرداند، عاقبت و فرجامش پشیمانی و حسرت است، به آنچه پند داده و نصیحت کرده می‌شوید، آن را به یاد داشته باش، تا از آنچه نهی می‌گرددی باز ایستی. این چنین در الکنز (۸/۲۰۸) آمده است.

و ابوالحسن بن رزقویه در جزء خود از عمر رضی الله عنه روایت نموده که: وی برای معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه نوشت: اما بعد: به حق ملتزم باش، حق جایگاه‌های اهل حق را برایت بیان می‌کند، و جز به حق فیصله مکن، والسلام. این چنین در الکنز (۸/۲۰۸) آمده است.

پندها و اندرزهای امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

پند و اندرز برای عمر رضی الله عنه

ابن عساکر از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: عمر رضی الله عنه برای علی رضی الله عنه گفت: ای ابوالحسن نصیحتم کن، گفت: یقینت را شک، علمت را جهل و گمانت را حق مگردان. و بدان که از دنیا، جز آنچه دادی و مصرف نمودی، و تقسیم نمودی و عدل کردی و پوشیدی و کهنه نمودی دیگر چیزی برایت نیست، گفت: راست گفتی، ای ابوالحسن. این چنین در الکنز (۸/۲۲۱) آمده است.

و بیهقی از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت نموده، که وی برای عمر رضی الله عنه گفت: ای امیرالمؤمنین، اگر این خوشت می‌سازد که به دو دوستت پیبوندی، آرزو را کوتاه ساز، کمتر از سیر شدن بخور، ازار (شلوار) را کوتاه ساز، پیراهن را پیبوند زن و کفش را پس از پاره شدن دوباره بدوز، به این صورت به آن دو می‌پیبوندی. این چنین در الکنز (۸/۲۱۹) آمده است.

علی رضی الله عنه و بیان حقیقت خیر در موعظه‌ای

ابونعیم در الحلیه (۱/۷۵) از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: خیر این نیست، که مال و اولادت زیاد شود، بلکه خیر این است که علمت زیاد گردد، و بردباریت بزرگ شود، و بر مردم به عبادت پروردگارت افتخار نمایی، اگر نیکی نمودی، ستایش خداوند را نمایی، و اگر بدی نمودی، از خداوند آمرزش طلبی، و در دنیا خیری نیست، مگر برای یکی از این دو مرد: مردی که مرتکب گناهی گردید، و آن را با توبه جبران نمود، یا مردی که در نیکی سعی و تلاش می‌کند، و عملی در تقوی کم نمی‌شود، و چگونه چیزی که قبول می‌شود کم گردد؟! و ابن عساکر این را در امالی خود از علی رضی الله عنه به مانند آن، چنانکه در الکنز (۸/۲۲۱) آمده، روایت نموده است.

پند و اندرز برای پسرش حسن رضی الله عنه بعد از اینکه به خنجر زده شد و اندرزهای

دیگر وی

ابن عساکر از عقبه بن ابی صهباء روایت نموده، که گفت: هنگامی ابن ملجم علی رضی الله عنه را زد، حسن رضی الله عنه گریه کنان نزدش داخل گردید، علی رضی الله عنه برایش گفت: ای پسر، چه تو را می‌گریاند؟ پاسخ داد: چرا نگریم، در حالی که تو در نخستین روز آخرت، و آخرین روز دنیا هستی! گفت: ای پسر، چهار چیز و چهار چیز را حفظ نما، هر چه را که با آنها

عمل نمایی برایت ضرر نمی‌رساند، گفت: ای پدرم، آن‌ها چه‌اند؟ گفت: خوب‌ترین توانگری و غنا عقل است، و بزرگترین فقر حماقت است، و خطرناک‌ترین وحشت، عجب و خود بینی است، و خوب‌ترین شرافتمندی و نجابت نیکویی اخلاق است، می‌گوید: گفتم: ای پدرم، چهار دانه شد، چهار دیگر را برایم بیاموزان، گفت: زنهار که با احمق رفاقت و دوستی نمایی، چون وی می‌خواهد برایت نفع برساند، ولی به عوض نفع برایت ضرر می‌رساند، و زنهار که با دروغگو رفاقت و دوستی نمایی، چون وی دور را برایت نزدیک نشان می‌دهد، و نزدیک را دور، و زنهار که با بخیل دوستی نمایی، چون وی چیزی را که به آن خیلی‌ها محتاج می‌باشد از تو دور می‌نماید، و زنهار که با فاجر دوستی و رفاقت نمایی، چون وی تو را به چیز اندک و ناچیز می‌فروشد، این چنین در الکنز (۸/۲۳۶) آمده است.

و نزد بیهقی و ابن عساکر از علی علیه السلام روایت است که گفت: توفیق بهترین رهبر است، اخلاق نیکو بهترین یار است، عقل بهترین همراه است، ادب بهترین میراث است و وحشتی هول‌انگیز تر از عجب و خودبینی نیست. این چنین در الکنز (۸/۲۳۶) آمده است.

ابن سمعانی در الدلائل از علی علیه السلام روایت نموده، که گفت: به گوینده مبین که کیست، به گفتارش ببین که چیست. و نزد وی هم چنان از او روایت است که گفت: هر برادری قطع شدنی است، مگر برادری که بر غیر طمع استوار باشد. این چنین در الکنز (۸/۲۳۶) آمده است.

پندها و اندرزهای ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه

پند و اندرزش برای لشکرش

ابونعیم در الحلیه (۱/۱۰۲) از نمران بن مخمر ابی الحسن از ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه روایت نموده، که وی در اردوگاه گشت می‌زد و می‌گفت: آگاه باشید، بسا سفید کننده لباس هایش، لکه دار کننده دینش است، آگاه باشید، بسا عزت کننده نفسش، ذلیل کننده آن است، گناهان سابقه را به نیکی‌های جدید دفع کنید، اگر یکی از شما آن قدر گناه بکند، که به آسمان برسد، و بعد از آن نیکی انجام دهد، آن نیکی بالای گناهانش قرار می‌گیرد، و آن همه گناهان را مغلوب و مقهور می‌سازد.

وصیت وی بعد از این که به طاعون مبتلا گردید و قولش درباره قلب مؤمن

ابن عساکر از سعیدبن ابی سعید مقبری رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هنگامی ابوعبیده بن جراح در اردن - و قبرش هم در همانجاست - به طاعون مبتلا گردید مسلمانانی را که نزدش حاضر بودند فراخواند و گفت: من برای تان وصیتی می‌کنم، که اگر آن را قبول کنید، همیشه در خیر می‌باشید: نماز را بر پا دارید، زکات را ادا کنید، ماه رمضان را روزه بگیرید، صدقه بدهید، حج نمایید و عمره بجا آرید، به یک دیگر خیرخواهی نمایید، امیران تان را نصیحت کنید، خیانت‌شان ننمایید تا دنیا هلاک تان نسازد، و اگر شخصی هزار سال عمر داده شود، باز هم جز رهسپار شدن به همین حالتی که می‌بینید، گزیری ندارد، خداوند مرگ را بر بنی آدم مقرر نموده است، و آنان می‌میرند، و خردمندترین آنان با طاعت‌ترین‌شان برای پروردگارش و عمل کننده‌ترین‌شان برای روز برگشتش است، والسلام علیکم ورحمة الله. ای معاذبن جبل برای مردم نماز بده. و خودش درگذشت. آن گاه معاذ در میان مردم برخاست و گفت: ای مردم از گناهانتان به خداوند توبه و خالص نمایید، چون بنده هرگاه بعد از توبه از گناهانشان، با خداوند روبه‌رو گردد، بر خداوند حق می‌باشد که وی را ببخشد، مگر کسی را که بالایش دین باشد، چون بنده در گرو دین خود است، و اگر کسی از شما در حالی صبح نمود، که با برادرش حرف نمی‌زد، باید با وی روبرو گردد، و همراهش مصافحه نماید، و برای مسلمان نمی‌سزد، که بیشتر از سه روز برادرش را ترک بگوید، چون این گناه بزرگ است. این چنین در منتخب الکنز (۵/۷۴) آمده است.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۱۰۲) از ابوعبیده رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: مثال قلب مومن، چون گنجشک است، و هر روز اینقدر و اینقدر بار دور می‌خورد.

پندها و اندرزهای معاذبن جبل رضی الله عنه

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۳۴) از محمدبن سیرین روایت نموده، که گفت: مردی نزد معاذبن جبل رضی الله عنه آمد - و همراه وی یارانش بودند، برایش سلام می‌دادند و همراهش خداحافظی می‌کردند -، معاذ گفت: من تو را به دو امر توصیه می‌کنم، اگر آن‌ها را حفظ نمودی، حفاظت شده‌ای: از نصیب که در دنیا داری بی‌نیاز نیستی، و به نصیب آخرت نیازمندتر هستی، بنابراین حصه و نصیب آخرت را بر حصه و نصیب دنیایت ترجیح بده، تا این که آن را برای خود به درستی منظم بسازی، وبعد آن را هر جایی که رفتی با خود ببر.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۳۶) از عمرو بن میمون اودی روایت نموده، که گفت: معاذبن جبل رضی الله عنه در میان ما برخاست و گفت: ای بنی اُود، من فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم، بدانید که برگشت به سوی خداوند تعالی است، بعد از آن یا راه به سوی جنت است یا به سوی آتش، و اقامتی است که دیگر کوچ کردن ندارد، و جاوید ماندن است در اسجادی که نمی‌میرند.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۳۴) از معاویه بن قره روایت نموده، که گفت: معاذبن جبل برای پسرش گفت: وقتی نمازی گزاردی، آن را مانند نماز خداحافظی و آخری بخوان، و گمان مکن که ابدأ فرصتی میایی که آن نماز را بار دیگر هم بگزاری، وای پسرم بدان که: مؤمن در میان دو نیکی می‌میرد، نیکی که پیش نموده و نیکی که مؤخرش گردانیده است.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۳۳) از عبدالله بن سلمه روایت نموده، که گفت: مردی برای معاذبن جبل رضی الله عنه گفت: پیاموزانم، گفت: آیا اطاعت می‌کنی؟ پاسخ داد: من به اطاعت تو حریص هستم، فرمود: روزه بگیر و افطار کن، نماز بخوان و خواب نما، کسب کن و مرتکب گناه مشو، جز مسلمان نمیر و از دعوت مطلوب و ستمکش برحذر باش.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۳۷) از معاذبن جبل رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: سه چیز است، کسی که آن‌ها را انجام دهد، خود را به هلاکت پیش نموده است: خنده بدون تعجب، خواب در صورت بی‌خواب نبودن و خوردن در وقت گرسنه نبودن.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۳۶) از معاذبن جبل رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: به فتنه مشکلات و سختی آزمایش کرده شدید و صبر کردید، و به فتنه خوشی و رفاه هم به زودی آزمایش می‌شوید، و از بیشترین چیزی که بر شما می‌ترسم فتنه زنان است، وقتی که طلا و نقره را بپوشند، و لباس‌های نرم‌شان و لباس‌های یمنی را بر تن نمایند، و توانگر را به رنج افکنند و فقیر را به آن چه مکلف نمایند که نمی‌یابد.

پندها و اندرزهای عبدالله بن مسعود رضی الله عنه

ابونعیم در الحلیه (۱/۱۳۰) از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: من وقتی کسی را ببینم که بیکار است، نه در کار دنیا مصروف است و نه هم در عمل آخرت، بدش می‌بینم. این را عبدالرزاق از وی به مثل آن، روایت کرده، چنانکه در الکنز (۸/۲۳۲) آمده است. و نزد ابونعیم از وی روایت است که گفت: باید هیچ یکی از شما

را جیفه شب و قطرب روز نیابم^۱. و نزد وی همچنان از ابن عیینه روایت است که گفت: قطرب همان است، که ساعتی اینجا می‌نشیند و ساعتی جای دیگر.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۱۳۱) از عبدالله رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: پاکی و خوبی دنیا رفته است، و ناپاکی آن باقی مانده است، بناء مرگ امروز برای هر مسلمان تحفه است. و نزد وی (۱/۱۳۲) همچنان از وی روایت است که گفت: دنیا مانند آبگیر است که پاکی آن رفته و چرکش باقی مانده باشد.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۱۳۲) از عبدالله رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: آگاه باشید، دو چیز ناخوشیاند و مکروه، پدیده‌های خوب و نیک اند: مرگ و فقر، به خدا سوگند، فقط دو حالت است، یا غنا یا فقر، و من پروا ندارم که به کدام‌شان آزمایش می‌شوم، اگر توانگری بود، در آن عطف و توجه لازم است، و اگر فقر بود در آن صبر لازم است.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۱۳۲) از عبدالله رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: بنده به حقیقت ایمان، تا وقتی به بلندی آن دست نیابد، نمی‌رسد، و به بلندی آن تا وقتی دست نمی‌یابد، که فقر برایش محبوب‌تر از توانگری و غنا نباشد، تواضع برایش محبوب‌تر از شرف نباشد و توصیف کننده و بدگوینده‌اش نزدش برابر نباشند، می‌گوید: یاران عبدالله آن را تفسیر نمودند، و گفتند: یعنی فقر در حلال، برایش از غنای در حرام محبوب‌تر باشد، و تواضع در طاعت خدا، برایش محبوب‌تر از شرف و عزت در معصیت خدا باشد، و وصف کننده و بدگوینده‌اش نزد وی در حق برابر باشند. احمد این را از وی به مثل آن روایت نموده، چنانکه در صفة الصفوه (۱/۱۶۴) آمده است.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۱۳۲) از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: سوگند به ذاتی که معبودی جز وی نیست، بنده‌ای که بر اسلام صبح و بیگاه می‌کند، هرچه در دنیا برایش برسد، به وی ضرر نمی‌رساند.

ابونعیم در الحلیه (۱/۱۳۴) از عبدالرحمن بن عجیره و او از پدرش و او از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که وی وقتی می‌نشست می‌گفت: شما در گذشت شب و روز قرار دارید، در اجل‌هایی که کم می‌شوند و اعمالی که محفوظ باقی می‌مانند، و مرگ ناگهانی می‌آید، و کسی که خیر کشت می‌کند، نزدیک است که چیزی مرغوب و

۱- قطرب جاندار کوچکی است، که روزش را بدون استراحت در تلاش سپری می‌کند، وی اینجا انسانی را که روزش را در تلاش به دست آوردن حوایج دنیایش صرف می‌کند، و بعد از آن از طرف شب چون جیفه بی‌جان می‌افتد، و به خواب می‌رود به همان جاندارک تشبیه نموده است.

پسندیده درو نماید و کسی که شر کشت می‌کند، نزدیک است که ندامت و پشیمانی درو کند، و برای هر کشت کننده، مثل همانچه است که کشت نموده است، آدم سست از حصه و نصیب خود محروم نمی‌شود^۱، و حریص آنچه را برایش مقدر نشده به دست آورده نمی‌تواند، برای کسی که خیری داده شده، خداوند تعالی برایش داده است، و کسی که از شری نگه داشته شده، خداوند تعالی نگاهش داشته است. پرهیزگاران سرداران‌اند، فقیهان رهبران‌اند و مجالس‌شان زیادت است. و امام احمد این را از عبدالرحمن بن حجیره و او از پدرش و او از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که وی وقتی می‌نشست می‌گفت: شما... و مثل آن را، چنانکه در صفة الصفوه (۱/۱۶۱) آمده، متذکر گردیده است. و ابونعیم در الحلیه (۱/۱۳۴) از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هر یک از شما مهمان است، و مالش عاریت است، مهمان رونده است، و عاریت برای اهلش دوباره برگردانده شدنی است^۲.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۱۳۴) از عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود از پدرش روایت نموده، که گفت:

مردی نزد وی آمد و گفت: ای ابو عبدالرحمن، کلمه‌های جامع و نافع برایم بیاموزان، گفت: خداوند را عبادت کن و به وی چیزی را شریک نیاور، و با قرآن هر جا که رفت برو، کسی که برایت حق را آورد از وی قبول کن، اگرچه دور و مبعوض باشد، و کسی که برایت باطل را آورد، آن را بر وی رد نما، اگرچه دوست و نزدیک باشد^۳. و ابونعیم (۱/۱۳۴) از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: حق ثقیل است و گوارا، و باطل سبک است و مصیبت آور، و چه بسا شهوتی که حزن و اندوه درازی را به میراث می‌گذارد.

و ابونعیم (۱/۱۳۴) از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: قلب‌ها اشتیاق و روی آوردن دارند، و هم چنان سستی و روی گردانیدن دارند، آن‌ها را در دقت اشتیاق و رو آوردن‌شان غنیمت بشمرید، و در وقت سستی و رو گردانیدن‌شان بگذارید.

۱- یعنی چیزی که نصیبش است برایش می‌رسد. م.

۲- ضعیف. ابونعیم (۱/۱۳۴) طبرانی (۱۰۱/۹) هیثمی (۲۳۵/۱۰) می‌گوید: ضحاک ابن مسعود را درک نکرده است.

۳- ضعیف. ابونعیم (۱/۱۳۴) طبرانی (۱۰۲/۹) هیثمی (۲۳۵/۱۰) می‌گوید: طبرانی آن را روایت کرده است و رجال آن ثقة هستند جز اینکه معاذ بن عبدالرحمن ابن مسعود را درک نکرده است.

و ابونعیم (۱/۱۳۵) از منذر روایت نموده، که گفت: عده‌ای از سرداران نزد عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمدند، مردم از کلفتی گردن‌هایشان و صحت مندی‌شان تعجب نمودند، می‌گوید: عبدالله گفت: شما کافر را دارای صحت‌مندترین و سالم‌ترین جسم و مریض‌ترین قلب در میان مردم می‌بینید، و با مؤمن در حالی روبرو می‌شوید، که از صحت‌مندترین و سالم‌ترین قلب و مریض‌ترین جسم برخوردار می‌باشد، به خدا سوگند، اگر قلب‌هایتان مریض گردد، و جسم‌هایتان صحت‌مند گردد، نزد خداوند ذلیل‌تر و خوارتر از قونغوزک می‌باشید. و ابونعیم در الحلیه (۱/۱۳۶) از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: برای مؤمن به غیر از لقای خداوند راحتی نیست، و کسی که راحتش در لقای خداوند باشد، انگار که با وی ملاقی شده باشد.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۱۳۶) از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هیچ یک از شما کسی را به جبر داخل دینش نگرداند، اگر ایمان آورد خوب و اگر کافر شد، کافر باشد، و اگر لابد اقتدا می‌کنید، به مرده اقتدا نمایید، چون زنده از فتنه در امان نیست. و نزد وی همچنان از او روایت است که گفت: هیچ یک از شما «إمعه» نباشد، پرسیدند: «إمعه» چیست ای ابوعبدالرحمن؟ گفت: کسی است که می‌گوید: من با مردم هستم، اگر هدایت شدند، هدایت می‌شوم، و اگر گمراه شدند گمراه می‌شوم، آگاه باشید، باید هر یکی از شما نفس خود را استوار سازد، که اگر مردم کافر شدند، کافر نشود.^۱

و ابونعیم در الحلیه (۱/۱۳۷) از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: سه چیز است که بالای آن‌ها سوگند یاد می‌کنم، و چهارم را هم اگر بالایش سوگند یاد کنم، قسمم راست می‌شود: خداوند تعالی، کسی را که در اسلام سهم دارد، چون کسی نمی‌گرداند که در اسلام سهم ندارد، و خداوند با بنده‌ای که در دنیا دوستی کند، او را در آخرت به غیرش نمی‌سپارد، و مردی که قومی را دوست داشته باشد، با آنان می‌آید، و چهارم که اگر بر آن سوگند بخورم، سوگندم راست می‌شود این است: خداوند بر بنده‌ای که در دنیا چیزی را بیوشاند و مستور نگه دارد، در آخرت هم آن را بر وی پوشیده نگه می‌دارد.

۱- ضعیف. طبرانی (۹/ ۱۲۵) هیشمی (۱/ ۱۸۱) می‌گوید: مسعودی دچار اختلاط گردید و بقیه رجال آن تفه هستند.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۱۳۸) از عبدالله رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: کسی که دنیا را بخواهد در قبال آخرت متضرر می‌شود، و کسی که آخرت را بخواهد در قبال دنیا متضرر می‌شود، ای قوم: ضرر فانی را به خاطر حصول باقی متقبل شوید.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۱۳۸) از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: راست‌ترین سخن‌ها کتاب خداوند عز وجل است، محکم‌ترین دستگیرها کلمه تقوا است، بهترین ملت‌ها ملت ابراهیم است، نیکوترین سنت‌ها، سنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، بهترین روش‌ها، روش انبیاست، خوب‌ترین سخن‌ها ذکر خداست، بهترین قصه‌ها قرآن است، خوب‌ترین کارها فرجام آن‌هاست، بدترین کارها، نوپیداهای آن است، آنچه کم باشد و کفایت کند، از آنچه زیاد باشد و به بیهودگی کشاند بهتر است، یک نفس را که نجات بدهی، از امارتی که شمارش کرده نتوانی بهتر است، بدترین سرزنش‌ها وقتی است که مرگ فرا می‌رسد، بدترین پشیمانی‌ها، پشیمانی قیامت است، بدترین گمراهی‌ها، گمراهی بعد از هدایت است، بهترین توانگری و غناها، غنای نفس است، بهترین توشه‌ها تقواست، بهترین چیزی که در قلب است، شراب جمع‌کننده همه گناهان است، زنان دام شیطان‌اند، جوانی بخشی از دیوانگی است، نوحه کشیدن از عمل جاهلیت است، بعضی مردم به جمعه نمی‌آیند مگر در آخرش و خداوند را جز اندک و کم یاد نمی‌کنند، بزرگترین گناهان دروغ است، دشنام دادن و ناسزا گویی مؤمن فسق است و جنگیدن با وی کفر است، حرمت مال وی چون حرمت خورش است، کسی که عفو کند، خداوند برایش عفو می‌کند، کسی که خشم را فرو در کشد، خداوند برایش پاداش می‌دهد، کسی که بخشش کند، خداوند برایش می‌بخشد، کسی که بر مصیبت صبر و شکیبایی پیشه کند، خداوند برایش عوض می‌دهد، بدترین کسب‌ها، کسب رباست، بدترین خوردنی‌ها، مال یتیم است، نیک بخت کسی است، که از غیر خود پند بگیرد، بدبخت کسی است که در شکم مادرش بدبخت شود، برای هر یکی از شما همینقدر کفایت می‌کند که نفسش به آن قناعت نماید، انسان به‌سوی چهار گز بر می‌گردد و امر مربوط به آخرت است، ملاک عمل آخرین‌ها و فرجام آن است، بدترین روایت‌کننده‌ها، روایت‌کننده‌های دروغ است، با عزت‌ترین مرگ‌ها، کشته شدن شهیدان است، کسی که مصیبت را بشناسد، بر آن صبر می‌کند، کسی که آن را نداند، بدش می‌برد، کسی که کبر نماید، خداوند ذلیلش می‌سازد، کسی که به دنیا روی آورد، دنیا از وی روی می‌گرداند، کسی که از شیطان اطاعت نماید، خداوند را نافرمانی می‌کند و کسی که از خدا نافرمانی نماید، خداوند عذابش می‌کند.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۱۳۸) از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: کسی که در دنیا ریاکاری کند، خداوند وی را روز قیامت رسوا می‌سازد، کسی که در دنیا به خاطر کسب نام و شهرت تبلیغ نماید، خداوند روز قیامت عیب‌هایش را فاش می‌سازد، کسی که برای بزرگ منشی گردن بلندی کند، خداوند ذلیلش می‌سازد و کسی که از ترس خدا تواضع نماید خداوند بلندش می‌کند.

پندها و اندرزهای سلمان فارسی رضی الله عنه

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۰۷) از جعفر بن برقان روایت نموده، که گفت: برای ما خبر رسیده، که سلمان فارسی می‌گفت: سه چیز مرا خندانید و سه چیز گریانید، از امیدوار دنیا خندیدم، در حالی که مرگ در طلبش است، و از غافلی خندیدم، که از وی غفلت کرده نمی‌شود^۱، و از کسی که خنده شدید و می‌نماید خندیدم، چون وی نمی‌داند که با این عمل آیا پروردگارش را خشمگین می‌سازد، یا راضی می‌گرداند. و سه چیز گریانیدم: جدایی دوستان، محمد صلی الله علیه و آله و حبش، پیش آمد هولناک در وقت سختی جان کندن و ایستادن در پیش روی پروردگار عالمیان، هنگامی که نمی‌دانم، برگشتم به سوی دوزخ می‌باشد یا به سوی جنت.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۰۴) از سلمان رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: خداوند تعالی، وقتی برای بنده‌ای اراده شر یا هلاکت نماید، حیا را از وی می‌کشد، و او را مبعوض و منفور می‌یابی، وقتی مبعوض و منفور گردید، رحمت از وی کشیده می‌شود، و وی را بداخلاق و زشت می‌یابی، وقتی اینطور گردید، امانت از وی کشیده می‌شود، و او را خاین می‌یابی، و وقتی اینطور گردید، گردن بند اسلام از گردنش کشیده می‌شود، و لعین و ملعون می‌گردد.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۰۷) از سلمان رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: مثال مؤمن در دنیا، چون مثال مریضی است که طبیبش همراهش است و درد و دوايش را می‌داند، پس وقتی چیزی را اشتها نمود که برایش ضرر می‌رساند، وی را باز می‌دارد، و می‌گوید: به آن نزدیک مشو، چون تو اگر به آن دست یابی هلاکت می‌کند، و او را تا آن وقت منع می‌نماید، که از دردش تندرست شود، مؤمن هم همینطور است، اشتهای

۱- یعنی فرشته‌های موظف از وی غافل نیستند.

چیزهای زیادی را، که غیر خودش آن‌ها را در زندگی دارد، می‌کند، ولی خداوند وی را منع می‌کند، و از آن باز می‌داردش، تا این که می‌میراندش و داخل جنتش می‌کند. و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۰۵) از یحیی بن سعید روایت نموده که: ابودرداء برای سلمان رضی الله عنه نوشت: به سرزمین مقدس بیا، سلمان برایش نوشت: زمین هیچ کسی را مقدس نمی‌سازد، انسان را فقط عملش مقدس می‌سازد، برایم خبر رسیده، که طیب^۱ گردانیده شده‌ای، اگر درست و سالم بسازی، خوشی بادا برایت، و اگر خود را طیب و انمود سازی و طیبی نباشی، از این بترس که انسانی را به قتل رسانی و داخل دوزخ شوی^۲. ابودرداء بعد از آن وقتی میان دو تن فیصله می‌نمود، و آنان از نزدش روی می‌گردانیدند، به سوی‌شان می‌نگریست و می‌گفت: سوگند به خدا، طیب نمایشی بوده‌ام برگردید، و قصه‌تان را برایم دوباره بگویید.

پندها و اندرزهای ابودرداء رضی الله عنه

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۰) از حسان بن عطیه روایت نموده که: ابودرداء رضی الله عنه می‌گفت: تا وقتی برگزیدگان‌تان را دوست داشته باشید، و چیزی که به حق درباره‌تان گفته می‌شود، آن را بدانید، به خیر می‌باشید، چون دانای حق چون عامل به آن است. و بیهقی این را در شعب الایمان و ابن عساکر از ابودرداء به مثل آن، چنانکه در الکنز (۸/۲۲۴) آمده، روایت کرده‌اند.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۱) از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: مردم را به آنچه مکلف مسازید، که به آن مکلف نشده‌اند، و مردم را به عوض پروردگارشان حساسی نکنید، ای فرزند آدم، متوجه نفس خود باش، چون اگر کسی آنچه را در مردم می‌بیند پیگیری کند، اندوهش طولانی می‌شود، و خشمش فرو نمی‌نشیند.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۲) از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: خداوند را چنان عبادت کنید، انگار که شما وی را می‌بینید، و نفس‌هایتان را در جمله مردگان بشمرید، و بدانید، کمی که شما را بی‌نیاز می‌سازد، از زیادی که شما را مشغول می‌گرداند بهتر است، و بدانید که نیکی که نماند نمی‌شود و گناه فراموش نمی‌گردد.

۱- در اینجا مراد از طیب قاضی است زیرا حضرت عمر رضی الله عنه وی را در دمشق به عنوان قاضی منصوب نموده بود.

۲- موضوع (دروغین). ابونعیم (۱/ ۲۰۴) ابن ماجه (۴۰۵۴) آلبانی آن را موضوع دانسته است.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۲) از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: خیر این نیست که مال و فرزندت زیاد شود، بلکه خیر این است که بردباریت بزرگ‌تر شود، عملت زیاد گردد، و با مردم در عبادت خداوند ﷻ هم چشمی نمایی، اگر نیکی نمودی، خداوند تعالی را بستایی، و اگر بدی نمودی از خداوند ﷻ مغفرت بخواهی.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۵) از سالم بن ابی الجعد از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: انسان باید از این بترسد، که قلب‌های مؤمنان به صورتی بدش ببرند که هیچ نداند، بعد از آن گفت: آیا می‌دانی این چیست؟ گفتم: نخیر، گفت: بنده به طور پنهان گناه و معاصی خداوند ﷻ را انجام می‌دهد، آن گاه خداوند بغض و نفرت وی را در قلب‌های مؤمنان به صورتی می‌اندازد، که خودش نمی‌داند.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۶) از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده، که وی می‌گفت: بلندترین درجه ایمان صبر برای حکم، رضا برای قدر، اخلاص در توکل و تسلیم شدن به پروردگار ﷻ است.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۷) از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده، که وی می‌گفت: وای برای هر جمع کننده دهن باز، انگار که مجنون باشد، آنچه را نزد مردم است می‌بیند، و آنچه را نزد خودش است نمی‌بیند، اگر می‌توانست شب و روز کار می‌کرد، وای بر وی از حساب سخت و عذاب شدید.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۷) از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده، که وی می‌گفت: ای گروه اهل دمشق، آیا حیا نمی‌کنید؟ آنچه را جمع می‌کنید که نمی‌خورید، و آنچه را بناء می‌نمایید، که در آن سکونت نمی‌کنید، و آنچه را آرزو می‌نمایید، که به آن نمی‌رسید، کسانی که قبل از شما بودند، جمع می‌کردند و حفظ می‌نمودند، آرزوهای دور و دراز می‌کردند، بناءهای محکم و استوار برپا می‌نمودند، ولی جمعیت‌شان هلاک گردید، آرزوهایشان به غرور و فریب مبدل شد و خانه‌هایشان قبر گردید، قوم عاد میان عدن تا عمان را از مال و اولاد پر نموده بود، حالا چه کسی از من ترکه آل عاد را به دو درهم می‌خرد. و ابن ابی حاتم این را از عون بن عبدالله روایت نموده، که هنگامی ابودرداء رضی الله عنه در غوطه ساختمان‌ها و درخت شانی‌هایی را که مسلمانان پدید آورده بودند دید، در مسجد ایشان برخاست و صدا نمود: ای اهل دمشق، و آنان نزدش جمع شدند، وی پس از حمد و ثنای خداوند گفت: آیا حیا نمی‌کنید... و مثل آن را چنانکه در تفسیر ابن کثیر (۳/۳۴۱) آمده، متذکر گردیده است.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۸) از صفوان بن عمرو روایت نموده، که ابودرداء رضی الله عنه می‌گفت: ای گروه مال داران، قبل از این که ما و شما در قبال مالهایتان مساوی شویم، و شما هم مثل ما جز نظاره به طرفشان دیگر استفاده کرده نتوانید، عذاب را از پوست‌هایتان توسط مال‌هایتان دور نمایید، و ابودرداء رضی الله عنه می‌گفت: من بر شما از شهوت پنهانی، که در نعمت مشغول کننده است، می‌ترسم، و آن وقتی است که از طعام سیر می‌شوید، و از علم گرسنه می‌گردید. و ابودرداء رضی الله عنه گفت: بهترین شما همان است که برای دوست و همراه خود می‌گوید: بیا قبل از این که بمیریم روزه بگیریم، و بدترین شما همان است که برای دوست و همراه خود می‌گوید: بیا قبل از مردن بخوریم و بنوشیم و خوشگذرانی نماییم. و ابودرداء از نزد قومی عبور نمود، که عمارت می‌ساختند، ابودرداء گفت: دنیا را از نو آباد می‌کنید، و خداوند می‌خواهد خرابش نماید، و خداوند بر آنچه بخوهد و اراده نماید غالب است. و نزد وی همچنان از مکحول روایت است که گفت: ابودرداء ویرانه‌ها را پیگیری می‌نمود و می‌گفت: ای ویرانه ویران شدگان، اهل نخستین تو کجاند؟!.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۷) از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: سه چیز است که من آن‌ها را دوست می‌دارم، و مردم بدشان می‌برند: فقر، مریضی و مرگ. و نزد وی همچنان از او روایت است که گفت: مرگ را به سبب اشتیاق و علاقمندی به سوی پروردگارم دوست می‌دارم، فقر را به خاطر تواضع برای پروردگارم دوست می‌دارم و مریضی را به سبب از بین رفتن گناهم دوست می‌دارم.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۷) از شرحبیل روایت نموده که: ابودرداء رضی الله عنه وقتی جنازه‌ای را می‌دید می‌گفت: شما صبحگاهان بروید و ما بیگاه می‌آییم، یا شما بیگاه بروید و ما صبحگاهان می‌آییم، پند و اندرز مؤثر و بلیغ است، و غفلت سریع و تیزی است، مرگ پند و اندرز بسنده‌ای است، یکی پی دیگری می‌رود، و کسی باقی می‌ماند که عقل ندارد.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۸) از عون بن عبدالله از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: کسی که احوال مردم را جستجو نماید، نیکویی رضایت بخش نمی‌یابد، کسی که آمادگی صبر و شکیبایی را برای کارهای دردناک نگیرد عاجز می‌ماند، اگر مردم را ناسزا بگویی، برایت ناسزا می‌گویند، و اگر ترک‌شان نمایی، ترک نمی‌کنند، گفت: پس چه دستورم می‌دهی؟ گفت: از شرف و عزت برای روز فقرت قرض بده.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۲۰) از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: کسی که مرگ را زیاد یاد کند، خوشی و حسدش کم می شود.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۲۱) از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: چرا شما را می بینم، به چیزی حرص می ورزید، که برای تان کفالت و تضمین شده است، و چیزی را ضایع می سازید، که به حراست آن گماشته شده‌اید، من به شیرهای شما عالم تر از بیطار به اسبها هستم، آنان کسانی‌اند، که بعد از وقت به نماز می آیند، و قرآن را اعراض کنان می شنوند، و آزاد کرده‌شان آزاد نمی شود.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۲۱) از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در همه زندگی تان در طلب خیر باشید، و خود را به ورزش‌های رحمت خدا نزدیک سازید، چون رحمت خدا ورزش‌هایی دارد، و آن را برای کسی که از بندگانش بخواهد می‌رساند، و از خداوند سؤال کنید، که عورت‌هایتان را بپوشاند و خوف‌هایتان را به امن بدل گرداند.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۲۲) از عبدالرحمن بن جبیر بن نفیر روایت نموده که: مردی برای ابودرداء رضی الله عنه گفت: برایم کلمه‌ای بیاموزان، که خداوند ﷻ به آن نفعم رساند، گفت: دو چیز، سه چیز، چهار چیز و پنج چیزاند، که کسی به آن‌ها عمل کند، پاداش وی نزد خداوند ﷻ درجه‌های بلند می‌باشد، گفت: جز پاک مخور، جز پاک کسب مکن، به خانه ات جز پاک را داخل مکن، از خداوند سؤال کن که روز به روز برایت رزق بدهد، وقتی صبح نمودی، خود را از مردگان بشمار، انگار که به آنان پیوسته باشی، شرف و عزتت را به خداوند ﷻ ببخش، کسی که ناسزایت گفت، یا دشنامت داد یا همراهت جنگید به خداوند ﷻ بگذارش و وقتی بدی نمودی، از خداوند ﷻ طلب مغفرت نما.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۲۳) از ابودرداء روایت نموده، که گفت: نفس هر یکی از شما در دوست داشتن یک چیز جوان باقی می‌ماند، ولو که ترقوه^۱ هایش هم از پیری بشکنند، مگر کسانی که خداوند قلب‌هایشان را به تقوی آزموده است، و آنان اندک‌اند. و ابن عساکر این را از ابودرداء به مثل آن، چنانکه در الکنز (۸/۲۲۴) آمده، روایت کرده است.

۱- ترقوه: نام دو استخوان بالای سینه و زیر گردن در سمت راست و چپ.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۲۴) از ابودرداء روایت نموده، که گفت: سه چیزاند، که ملاک کار بنی آدم اند: از مصیبت شکایت مکن، از دردت حرف مزین و نفست را به زبان خودت تزکیه مکن.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۲۱) از ابودرداء روایت نموده، که گفت: شما از دعوت مظلوم و یتیم بر حذر باشید، چون دعای این دو شب هنگام در حالی به راه می افتد که مردم خواب می باشند. و نزد وی همچنان از او روایت است که گفت: منفورترین انسانها نزد من کسی است که بر وی ظلم کنم، و او از خداوند بر من مدد و کمک بخواهد.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۴) از معمر از یکی از دوستان وی روایت نموده که:

ابودرداء برای سلمان رضی الله عنه نوشت: ای برادر من، صحتمندی و فراغتت را، قبل از این که بلایی بر سرت نازل شود، که بندگان آن را دفع کرده نتوانند، غنیمت بشمر، و دعوت مصیبت زده را نیز غنیمت بدان. ای برادر من باید مسجد خانه ات باشد، چون من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می گوید: «مساجد خانه هر متقی و پرهیزگار است»، و

خداوند عز و جل خوشی و راحت و گذشتن از پل صراط را به سوی رضوان پروردگار عز و جل، برای کسانی که مسجدها خانه هایشان باشد تضمین نموده است. ای برادر من، بر یتیم رحم نما، وی را برای خود نزدیک گردان و از طعامت برایش طعام بده، چون من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می گوید: - البته در حالی که مردی نزدش آمد و از سختی

قلبش شکایت نمود - و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایش گفت: «آیا نرم شدن قلبت را دوست می داری؟» گفت: آری، فرمود: «یتیم را برای خودت نزدیک گردان، بر سرش دست بکش و از طعام خودت برایش طعام بده، این قلبت را نرم می کند و به ضرورت دست می یابی». وای برادر من، آنچه را که شکرش را به جای آورده نمی توانی جمع مکن، چون

من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می گوید: «دارنده دنیا که در آن از خداوند تعالی اطاعت نموده، روز قیامت آورده می شود، وی پیش روی مالش می باشد، و مالش از عقبش، هر گاهی که پل صراط وی را یکطرفه نماید، مالش برایش می گوید: برو، حقی را که بر تو بود ادا نموده ای، می افزاید: و کسی آورده می شود، که از خداوند تعالی

اطاعت ننموده است، و مالش در میان هر دو شانه اش قرار می داشته باشد، مالش وی را می افکند و برایش می گوید: وای بر تو، چرا درباره من به اطاعت خداوند عز و جل عمل نمودی، و همینطور می باشد، تا این که به بر بادی و هلاک دعا می کند». وای برادر من،

برایم خبر داده شد، که تو خادم خریدهای، و من شنیدم که رسول خدا ﷺ می گوید: «بنده تا وقتی خدمت کرده نشود با خدا می باشد و خدا با وی می باشد، و وقتی خدمت کرده شد، حساب بر وی لازم می گردد»، و ام درء از من خواست که خادم بخرم، و من در آن روز توانگر بودم، ولی آن را به سبب شنیدن حساب بد دیدم. وای برادرم، چه کسی ضامن، من و توست، که در روز قیامت یکجای شویم و از حساب نترسیم^۱. و وای برادرم، به صحبت و همراهی رسول خدا ﷺ مغرور و فریفته مشو، چون ما بعد از وی مدت طولانی زندگی نمودیم، و خدا به آنچه بعد از وی عمل نمودیم دانایتر است^۲. این را همچنان ابن عساکر از محمدبن واسع روایت نموده، که گفت: ابودرداء برای سلمان نوشت: ... و مثل آن را ذکر نموده، مگر اینکه وی یادآور نشده: ام درء از من خواست... تا به آخرش، چنان که در الکنز (۸/۲۲۴) آمده است.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۶) از عبدالرحمن بن محمد محادبی روایت نموده، که گفت: برایم خبر رسیده که ابودرداء رضی الله عنه برای یکی از برادرانش نوشت: اما بعد: در هر امر و کار دنیا که هستی، مردمانی قبل از تو بر آن قرار داشته اند، و اهل دیگری بعد از تو نیز برای آن آمدنی است، و از آن جز آنچه برای خودت تقدیم نموده ای دیگر چیزی برایت نیست، و آن را بر آنچه برای حوایج فرزندان می گذاری ترجیح بده، چون تو نزد کسی پیش شدنی هستی، که تو را معذور نمی دارد، و برای کسی جمع می نمایی، که تو را نمی ستایند، و تو برای یکی از این دو تن جمع می کنی: یا در آن به طاعت خدا عمل می کند و توسط چیزی نیک بخت می شود که تو به آن بدبخت شده ای، و یا در آن مال به نافرمانی خدا عمل می کند، و بدبخت می شود، آن هم به سبب آنچه تو برایش جمع نموده ای، و هیچ یکی از آنان اهل این نیستند، که تو مال را توسط پشت خود برای شان جمع کنی، بنابراین آنان را بر نفس خود ترجیح مده. برای کسانی که از آنان درگذشته اند، رحمت خداوند را تمنا کن، و برای کسانی که از ایشان باقی مانده اند به رزق خدا اعتماد نما، والسلام.

و ابن عساکر از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده که وی برای مسلم بن مخلد نوشت: اما بعد: بنده وقتی به طاعت خدا عمل کند، خداوند دوستش می دارد، وقتی خداوند وی

۱- یعنی برای من و تو حساب ترساننده نباشد. م.

۲- ضعیف. طبرانی (۵۴/۶) در سند آن یک مجهول است که همان دوست معمر است. هیثمی (۸/

۱۶۰) می گوید: در آن یک نفر نام برده نشده. همچنین منذری در الترغیب چنین می گوید.

را دوست بدارد، برای خلش او را محبوب می‌گرداند، و وقتی به معصیت خداوند عمل کند، خداوند وی را مبعوض می‌گرداند، وقتی خدا مبعوضش گردانید، برای خلش وی را منفور و مبعوض می‌گرداند. این چنین در الکنز (۸/۲۲۵) آمده است.

و ابن عساکر از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: اسلام بدون طاعت نیست، خیری بدون جماعت نیست، و خیرخواهی برای خدا و خلیفه و عموم مسلمانان لازم است. این چنین در الکنز (۸/۲۲۷) آمده است.

پندها و اندرزهای ابوذر رضی الله عنه

ابونعیم در الحلیه (۱/۱۶۵) از سفیان ثوری روایت نموده، که گفت: ابوذر غفاری روبروی کعبه برخاست و گفت: ای مردم، من جناب غفاری هستم، به‌سوی برادر ناصح و مهربان بشتابید، آن گاه مردم اطرافش را احاطه نمودند، گفت: چه فکر می‌کنید، اگر یکی از شما بخواهد سفر کند، آیا همانقدر توشه که برایش لازم است و او را به منزل می‌رساند نمی‌گیرد؟ گفتند: آری می‌گیرد، گفت: سفر راه قیامت، دورترین راهی است که می‌خواهید، بنابراین برای آن توشه لازم را با خود بگیرید. گفتند: چه برای ما کفایت می‌کند؟ گفت: برای پیشا مد کارهای بزرگ حج نمایید، و روزی بسیار گرم را، برای برانگیخته شدن طولانی محشر روزه بگیرید، دو رکعت نماز در تاریکی شب، برای وحشت قبرها بجا آرید، برای ایستادن روز بزرگ کلمه خیر را بگو، و از کلمه شر سکوت اختیار کن، مالت را صدقه کن، ممکن از سختی آن نجات یابی، دنیا را به دو بخش تقسیم نما: بخشی را به طلب آخرت اختصاص بده، و بخشی را به طلب حلال، بخش سوم برای ضرر می‌رساند، و نفع نمی‌رساند، و آن را تو هم نمی‌خواهی. مال را هم به دو بخش تقسیم کن: بخشی آن را بر خانواده ات، آن هم از حلالش، مصرف نما، و بخشی دیگر را برای آخرت تقدیم کن، سومی برای ضرر می‌رساند و نفع نمی‌رساند، و آن را تو هم نمی‌خواهی. بعد از آن به صدای بلندش فریاد برآورد، ای مردم، حرص چیزی شما را به قتل رسانیده است، که هرگز آن را نمی‌یابید.

وی همچنان (۱/۱۶۵) از عبدالله بن محمد روایت نموده، که گفت: از شیخی شنیدم که می‌گوید: برای ما خبر رسیده، که ابوذر رضی الله عنه می‌گفت: ای مردم، من برای تان نصیحت کننده هستم، من بر شما مهربان هستم، در تاریکی شب، برای نجات از وحشت قبرها نماز بگزارید، در دنیا برای نجات از گرمای روز حشر روزه بگیرید و از

ترس روز سخت و دشوار صدقه و انفاق نمایید. ای مردم، من برای تان نصیحت کننده هستم و من بر شما مهربان هستم.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۱۶۳) از ابوذر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: برای مردن تولد می‌شوند، برای ویرانی آباد می‌نمایند، بر آنچه فنا می‌شود حرص می‌ورزند و آنچه را باقی می‌ماند ترک می‌کنند، آگاه باشید، چقدر پسندیده‌اند، این دو ناخوشایند: مرگ و فقر. و نزد ابن عساکر، چنانکه در الکنز (۸/۲۲۴) آمده، از حبان بن ابی جبله روایت است، که ابوذر و ابودرداء رضی الله عنهما گفتند: برای مردن زاده می‌شوید، برای ویرانی آباد می‌کنید، بر آنچه فانی می‌شود حرص می‌ورزید و آنچه را باقی می‌ماند ترک می‌کنید، آگاه باشید، سه ناپسند نیکواند، مرگ، مرضی و فقر.

پندها و اندرزهای حذیفه بن یمان رضی الله عنه

مرده زنده‌ها

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۷۴) از ابوظفیل روایت نموده که: وی از حذیفه رضی الله عنه شنید که می‌گفت: ای مردم، آیا از من نمی‌پرسید، مردم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از خیر می‌پرسیدند، و من از شر می‌پرسیدم، آیا از مرده زندگان نمی‌پرسید؟ گفت: خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را مبعوث نمود، وی مردم را از گمراهی به سوی هدایت دعوت نمود، و از کفر به سوی ایمان دعوت کرد، عده‌ای برایش پاسخ مثبت دادند، به این صورت با چنگ زدن به حق کسی که مرده بود زنده گردید، و با عمل نمودن به باطل کسی که زنده بود مرد. بعد از آن نبوت رفت، باز خلافت بر پایه و اساس نبوت بود. بعد از آن پادشاهی توأم با ستم برپا می‌شود. بعضی مردم از آن به قلب، دست و زبان انکار می‌کنند، اینان حق را تکمیل نموده‌اند. بعضی از آنان آن را به قلب و زبان انکار می‌کنند، و دست باز می‌دارند، اینان بخشی از حق را ترک نموده‌اند و برخی از ایشان از آن به قلب انکار می‌کنند، و دست و زبان باز می‌دارند، اینان دو بخشی از حق را ترک کرده‌اند، و بعضی از ایشان نه به قلب انکار می‌کنند و نه به زبان، این‌ها همان مرده‌های زندگان‌اند.

قلب‌ها چهارگونه‌اند

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۷۶) از حذیفه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: قلب‌ها چهار گونه‌اند: قلبی است که در غلاف انداخته شده است، و این نوع قلب، قلب کافر است، و

قلبی است که دو روی و چهره دارد، و این نوع قلب، قلب منافق است، و قلبی است خالص گردانیده شده، و در آن چراغی است که روشن می‌شود، این نوع قلب، قلب مؤمن است، و قلبی است که در آن نفاق و ایمان هر دو وجود دارند، و مثال ایمان، چون مثال درختی است که آب گوارا آن را رشد می‌دهد و بزرگ می‌سازد، و مثال نفاق چون مثال زخمی است که ریم و خون آن را رشد می‌دهد و بزرگ می‌سازد، هر کدامشان که غالب گردید، همان غالب است.

پندها و اندرزهایش در فتنه و امور دیگر

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۷۲) از حذیفه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: فتنه برای قلب‌ها عرضه می‌شود، و در هر قلبی که گنجانیده شد، در آن نکته سیاه حک می‌شود، اگر آن را نپذیرفت، در آن نکته سفید حک می‌گردد. اگر کسی از شما دوست دارد، که بداند آیا برایش فتنه رسیده است یا خیر، باید نگاه کند، اگر آنچه را حلال می‌پنداشت حالا حرام می‌پندارد، یا آنچه را حرام می‌پنداشت حالا حلال می‌پندارد، در فتنه افتاده است.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۷۳) از حذیفه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: از فتنه‌ها بر حذر باشید، و هیچ کسی به‌سوی آن نرود، به خدا سوگند، هر کس به‌سوی آن برود، وی را می‌برد، چنانکه سیل سرگین را می‌برد. فتنه در حال آمدنش مشابه حق می‌باشد، حتی که جاهل می‌گوید: این مشابه حق است، و فتنه بودنش آن وقت آشکار می‌گردد، که روی گرداند و تمام شود. وقتی آن را دیدید، در خانه‌هایتان بنشینید، و شمشیرهایتان را بشکنید، و کمان‌هایتان را قطع نمایید.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۷۴) از حذیفه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: فتنه توقف‌هایی دارد، و آمدن‌های ناگهانی دارد، کسی از شما که می‌تواند در وقفه‌های آن بمیرد، باید این عمل را انجام بدهد. هدف از وقفه‌ها در نیام بودن شمشیر است.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۷۴) از حذیفه روایت نموده، که گفت: فتنه برای سه تن سپرده شده است: برای دانای چالاک و زیرک، کسی که هر چه برایش سربلند کند، آن را با شمشیر قطع می‌نماید، و برای خطیبی که به‌سوی فتنه دعوت می‌کند و به سردار. آن دو تن مذکور را فتنه بر روی‌هایشان می‌افکند، و سردار را فتنه جستجو می‌نماید، تا این که آنچه را نزدش هست آشکار سازد.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۷۴) از حذیفه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: شراب خالص بیشتر از فتنه، عقل‌های مردان را نمی‌برد.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۷۴) از حذیفه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: بر مردم زمانی می‌آید، که در آن کسی جز آن که چون دعای غریق دعا کند، نجات نمی‌یابد.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۷۸) از اعمش روایت نموده، که گفت: برایم خبر رسیده که: حذیفه رضی الله عنه می‌گفت: بهترین‌های شما آنان نیستند، که دنیا را برای آخرت ترک می‌کنند، و نه آنانی‌اند، که آخرت را برای دنیا ترک می‌گویند، بلکه آنانی‌اند، که از هر دو چیزی را می‌گیرند.

پندها و اندرزهای ابی بن کعب رضی الله عنه

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۵۳) از ابوالعالیه روایت نموده، که گفت: مردی برای ابی بن کعب رضی الله عنه گفت: برایم نصیحت کن، گفت: کتاب خدا را امام خود بگیر، و به آن به عنوان قاضی و حکم راضی شو، چون کتاب خدا همان چیزی است که رسول‌تان از خود برای‌تان به جا گذاشته است، و شفاعت کننده پذیرفته شده و شاهدهی است که متهم نمی‌شود، در آن ذکر شما، و ذکر آنانی است که قبل از شما بودند، و حکم در میان‌تان، و خبر شما و خبر ما بعدتان است.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۵۳) از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هر بنده‌ای، که چیزی را برای خداوند سبحانه ترک نماید، خداوند در عوض آن برایش بهتر از آن را، از راهی می‌دهد که وی گمانش را هم نمی‌کند، و در آنچه بنده سستی و تنبلی نماید، و آن را از راهی به دست آورد، که لازم نیست، خداوند برایش چیزی شدیدتر از آن را، از راهی می‌دهد که وی گمانش را هم نمی‌کند.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۵۵) از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: مؤمن در میان چهار چیز است: اگر آزمایش شود، صبر نماید، اگر برایش داده شود، شکر گزارد، اگر بگوید، راست بگوید و اگر حکم نماید، عدالت کند. به این صورت وی در پنج نور پهلوی می‌زند، و این همان است که خداوند درباره‌اش می‌گوید:

﴿نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ﴾ [النور: ۳۵].

ترجمه: «نور بالای نور است».

کلامش نور است، علمش نور است، مدخلش نور است، خروجش از نور است و مصیر و بازگشتش روز قیامت به سوی نور است. و کافر در پنج تاریکی پهلوی می‌زند:

کلامش تاریکی است، عملش تاریکی است، مدخلش تاریکی است، بیرون شدنش در تاریکی است و بازگشت و مصیرش روز قیامت به سوی تاریکی هاست.

و بخاری در الادب از ابوبصره روایت نموده، که گفت: مردی از ما که برایش جبر - یا جویبر - گفته می‌شد: گفت: در زمان خلافت عمر رضی الله عنه در طلب کنیزی نزدش رفتم، شب به مدینه رسیدم، نزد وی وارد گردیدم، و من در آن وقت از فهم و زبان گویایی - یا گفت: منطقی - برخوردار بودم، و درباره دنیا صحبتم را شروع کردم، آن را کوچک و حقیر شمردم، و چنان وانمودش کردم، که به چیزی نمی‌ارزد. در پهلویش مردی قرار داشت، وقتی فارغ گردیدم وی گفت: همه قولت به حق نزدیک بود، مگر بدگوییت درباره دنیا، آیا می‌دانی، دنیا چیست؟ در دنیا توشه ما - یا گفت: زاد ما - به سوی آخرت است. در آن اعمال است، که بنابر آن در آخرت پاداش داده می‌شود. می‌افزاید: وی درباره دنیا صحبت نمود، و مردی بود داناتر از من به دنیا. گفتم: ای امیرالمؤمنین، این مرد که در پهلویت است کیست؟ گفت: سردار مسلمانان ابی بن کعب. این چنین در المنتخب (۵/۱۳۲) آمده است.

و ابن عساکر از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت نموده، که مردی برایش گفت: ای ابوالمنذر برایم نصیحت کن، گفت: در آنچه به تو ارتباط ندارد مداخله مکن، از دشمنت کناره‌گیری کن، از دوستت برحذر باش، به زنده در چیزی غبطه نما، که در مردنش هم به آن غبطه می‌نمایی و حل ضرورت و کارت را از کسی طلب مکن، که پروای انجام آن را برایت ندارد. این چنین در الکنز (۸/۲۲۴) آمده است.

پندها و اندرزهای زیدبن ثابت رضی الله عنه

ابن عساکر از عبدالله بن دینار بهرانی روایت نموده، که گفت: زیدبن ثابت برای ابی بن کعب رضی الله عنه نوشت: اما بعد: خداوند زبان را ترجمان قلب گردانیده است، و قلب را ظرف و شبانی گردانیده است، و زبان به هدایتی که قلب برایش می‌دهد، گردن می‌نهد. بنابراین وقتی قلب مطابق زبان باشد، سخن درست می‌آید، و قول مأنوس و معتدل می‌باشد، و زبان لغزش و خطا نمی‌داشته باشد، و کسی که قلبش در پیش روی زبانش قرار نداشته باشد بردباری ندارد. وقتی مرد سخنش را به زبانش ترک کند، و قلبش در آن مخالفتش نماید، به این عمل بینی اش را قطع نموده است، و وقتی مرد صحبتش را به عملش وزن کند، این عمل نقطه‌های صحبت وی را تصدیق می‌نماید. زیدبن ثابت افزود: هر بخیلی را که می‌بینی فقط در گفتار سخاوتمند است، و اگر

عملی انجام دهد، در پی آن منت و احسان می‌گذارد، البته به خاطری که زبانش پیشتر از قلبش قرار دارد. و افزود: شرافت و مردانگی از آن کسی است، که چیزی را می‌گوید عملی اش سازد، و چیزی را که می‌گوید: می‌داند که همان گفته‌اش وقتی به آن حرف می‌زند بر وی حق و انجامش لازم است. فقط به عیب‌های مردم بینا نمی‌باشد، چون کسی که کارش فقط دیدن عیب‌های مردم است، عیب خودش نزدش سبک و ناچیز معلوم می‌شود، [و در صورت تتبع عیب‌های مردم، و ناچیز معلوم شدن عیب‌های خودش] چون کسی می‌باشد، که به چیزی تکلف نماید که به آن مأمور نشده است، والسلام. این چنین در الکنز (۸/۲۲۴) آمده است.

پندها و اندرزهای عبدالله بن عباس رضی الله عنه

ابونعیم در الحلیه (۱/۳۲۴) از ابن عباس رضی الله عنه روایت نموده، که وی گفت: ای صاحب گناه، از بدی فرجام و عاقبت آن در امان مباش، و آنچه از دنبال و عقب گناه می‌آید بزرگ‌تر از گناهی است که انجامش می‌دهی، زیرا قلت و کمی حیایت از کسی که بر راست و بر چپ قرار دارد، و تو در حال انجام گناه هستی، بزرگ‌تر از گناهی است که انجام می‌دهی. و خنده ات، در حالی که نمی‌دانی، خداوند با تو چه انجام دادنی است، از گناه بزرگتر است. و خوشیت به گناه، وقتی به آن دست یافتی، بزرگتر از گناه است. و اندوهت بر گناه، وقتی از نزدت فوت شود، بزرگتر از حالتی است که بر گناه دست یابی. و ترس و خوفت از باد، وقتی پرده خانه ات را تکان داد، و تو بر گناه قرار داشتی و قلبت از نگاه و دیدن خدا به سویت در اضطراب نبود، بزرگتر از گناهی است که آن را انجام می‌دهی. وای بر تو!! آیا می‌دانی، گناه ایوب رضی الله عنه چه بود که خداوند وی را به مصیبت در جسدش و رفتن مالش آزمایش نمود؟ گناه ایوب رضی الله عنه تنها این بود، که مسکینی از وی بر ظالمی کمک خواست، تا ظلم وی را از او دفع نماید، ولی ایوب علیه‌السلام وی را کمک ننمود، و به معروف امر نکرد و ظالم را از ظلم این مسکین منع ننمود، بنابراین خداوند تبارک و تعالی در بلاء و مشکلات گرفتارش کرد. و ابن عساکر از ابن عباس مثل این را، چنانکه در الکنز (۲/۲۴۸) آمده، تا به این قولش روایت نموده است: وای بر تو!! آیا می‌دانی.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۳۲۶) از ابن عباس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: خود را درادای فرایض و حقوقی که خداوند بر تو مرتب گردانیده است ملتزم بساز، آن را ادا

کن و از خداوند در ادای آن کمک و استعانت بخواه، چون خداوند از هر بنده‌ای که صدق نیت و شوق را، در آنچه از ثواب نزدش هست، بداند وی را از آنچه بد می‌برد و ناپسند می‌داند یکطرف می‌سازد، وی پادشاه است و هر چه بخواهد انجام می‌دهد.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۳۲۶) از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: برای هر مؤمن و فاجر خداوند تعالی رزق حلال نوشته است، اگر تا آمدن آن صبر کند، خداوند تعالی آن را برایش می‌آورد، و اگر ناشکیبایی نماید، و از حرام چیزی را به دست آورد، خداوند رزق حلالش را کم می‌کند.

پندها و اندرزهای عبدالله بن عمر رضی الله عنهما

ابونعیم در الحلیه (۱/۳۰۶) از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: بنده هر چه در دنیا به دست آورد، از درجه‌های وی نزد خداوند سبحانه کاسته می‌شود، اگرچه بر آن سخاوتمند باشد.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۳۰۶) از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: هیچ بنده‌ای به حقیقت ایمان تا آن وقت نمی‌رسد، که مردم را در دینش احمق نشمرد^۱.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۳۱۲) از مجاهد روایت نموده، که گفت: با ابن عمر رضی الله عنهما راه می‌رفتم، وی بر خرابه‌ای عبور نمود و گفت: بگو: ای ویرانه اهلت چه شدند؟ گفتم: ای ویرانه، اهلت چه شدند؟ ابن عمر رضی الله عنهما گفت: آنان رفتند و اعمال‌شان باقی مانده است.

پندها و اندرزهای عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما

ابونعیم در الحلیه (۱/۳۳۶) از وهب بن کیسان روایت نموده، که گفت: عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما پند و اندرزی برایم نوشت: اما بعد: اهل تقوی علامه‌هایی دارند، که به آن‌ها شناخته می‌شوند، و آن را از نفس‌های خویش می‌دانند، و آن علامه‌ها عبارتند از صبر بر مصیبت، رضا به قضا، شکر بر نعمت و سر نهادن به حکم قرآن، و امام مانند بازار است، هر چیزی در آن به مصرف رسد، همان چیز به سویش برده می‌شود، اگر حق را مصرف کند، حق به سویش برده می‌شود و اهل حق نزدش می‌آیند، و اگر باطل را مصرف کند، اهل باطل نزدش می‌آیند، و باطل نزدش مصرف می‌گردد.

۱- یعنی مردم را به خاطر ترجیح دادن دنیای فانی بر آخرت کم عقل و بی‌درایت بشمرد.

پندها و اندرزهای حسن بن علی رضی الله عنه

ابن نجار از حسن بن علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: کسی که دنیا را طلب نماید دنیا وی را از پا می‌اندازد، کسی که در آن زهد و پارسایی پیشه کند، پروای این را ندارد که کی آن را خورد، راغب و علاقمند به آن بنده کسی است که مالک دنیاست. کم‌ترین چیزی که در دنیاست کفایت می‌کند، و همه‌اش بی‌نیاز نمی‌سازد. کسی که روزش با روز گذشته‌اش در دنیا برابر باشد مغرور و فریفته شده است، و کسی که روزش بهتر از فردایش باشد، وی مغبون است. کسی که نقصان را در نفس خود جستجو و تلاش نکند، وی در نقصان است، و کسی که در نقصان باشد، مرگ برایش بهتر است. این چنین در الکنز (۸/۲۲۲) آمده است.

و ابن عساکر از حسن بن علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: بدانید که بردباری زینت است، وفا مردانگی است، عجله نادانی و بی‌خردی است، سفر ضعف است، و مجالست و همنشینی اهل پستی زشتی و عیب است و مخالطت اهل فسق مایه شک و تردد است. این چنین در الکنز (۸/۲۳۷) آمده است.

و ابن عساکر از حسن بن علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: مردم چهارگونه‌اند: بعضی از ایشان کسانی‌اند که بهره‌وافر دارند ولی اخلاق ندارند، بعضی از ایشان کسانی‌اند که اخلاق دارند، ولی بهره‌وافر ندارند، بعضی از ایشان کسانی‌اند که نه اخلاق دارند نه بهره‌و نصیب، اینان بدترین مردم‌اند، و بعضی از ایشان کسانی‌اند، که هم اخلاق دارند و هم بهره‌و نصیب‌وافر، و اینان بهترین مردم‌اند. این چنین در الکنز (۸/۲۳۷) آمده است.

پندها و اندرزهای شدادبن اوس رضی الله تعالی عنه

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۶۴) از زیادبن ماهک روایت نموده، که گفت: شدادبن اوس رضی الله عنه می‌گفت: شما از خیر جز اسباب آن را ندیده‌اید، و از شر هم جز اسباب آن را ندیده‌اید. خیر همه و تمامش در جنت است، و شر همه و تمامش در دوزخ است، و دنیا یک پیشکش حاضر و آماده است، که از آن فاجر و نیکوکار می‌خورند. و آخرت وعده صادق و راستی است، که در آن پادشاه غالب حکم و فیصله می‌کند. برای هر یکی از آنها فرزندان است، بنابراین از فرزندان آخرت باشید، و از فرزندان دنیا نباشید. ابودرداء رضی الله عنه می‌گوید: برای بعضی از مردم علم داده می‌شود، و بردباری داده نمی‌شود، و برای ابویعلی علم و بردباری هر دو داده شده است.

پندها و اندرزهای جنذب بجلی رضی الله عنه

بیهقی در شعب الایمان از جنذب بجلی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: از خدا بترسید، و قرآن بخوانید، چون قرآن نور شب تاریک، و درخشش دهنده چهره در روز علی‌رغم مشکلات و فقر است، وقتی که بلاء نازل گردید، مال‌هایتان را به عوض نفس‌هایتان در معرض آن قرار دهید، و وقتی بلا نازل گردید، مال‌هایتان را به عوض نفس‌هایتان در معرض آن قرار دهید، و وقتی بلا نازل گردید، نفس‌هایتان را به عوض دین‌تان در معرض آن قرار دهید، و بدانید که ناامید و بر باد کسی است، که دینش بر باد شود، و هلاک کسی است، که دینش هلاک گردد. آگاه باشید، بعد از جنت فقر نیست، و بعد از دوزخ توانگری نیست، چون اسیر آتش رها نمی‌گردد، و کسی که در آن آبله و ورم نموده باشد تندرست نمی‌شود، و حریقش خاموش نمی‌گردد، و در میان مسلمان و جنت خونی که به پری کف دست از برادر مسلمانش ریختانده است حایل واقع می‌شود، هر گاه که بخواهد از دروازه‌های آن دروازه‌های آن داخل شود، همان خون را می‌یابد که وی را از دروازه دفع می‌نماید. بدانید، وقتی آدمی بمیرد، و دفن شود، اول بار شکمش بدبوی می‌شود، بنابراین باید با بوی بد گندگی را یک جا مگردانید^۱، و از خدا در مال‌هایتان بترسید، و از خون‌ها دست باز دارید. این چنین در الکنز (۸/۲۲۲) آمده است.

پندها و اندرزهای ابوامامه (رضی الله تعالی عنه)

پند و اندرز وی در یک جنازه

ابن ابی حاتم از سلیم بن عامر روایت نموده، که گفت: در دورازه دمشق به جنازه‌ای بیرون شدیم، و ابوامامه باهلی رضی الله عنه هم همراهمان بود، هنگامی که وی بر جنازه نماز خواند، و آنان به دفن وی شروع نمودند، ابوامامه گفت: ای مردم، شما در منزلی صبح و بیگاه نموده‌اید، که در آن نیکی‌ها و بدی‌ها را تقسیم می‌کنید، و نزدیک است، از آن به‌سوی منزل دیگری کوچ نمایید، و آن منزل این است - به‌سوی قبر اشاره می‌نمود -، خانه تنهایی، خانه تاریکی، خانه کرم، خانه تنگ، مگر آن چه را خداوند گشایش و وسعت عنایت فرماید. بعد از آن، از آنجا به جاهای روز قیامت منتقل

۱- یعنی در شکم‌های خویش که قبل از همه بدبوی می‌شوند مال و خوراکی حرام را نیندازید که در آن صورت بدبوی شکم با گندگی مال حرام یکجا می‌گردد. م.

می‌شوید، شما در بعضی از آن اماکن قرار خواهید داشت، که امری از خداوند مردم را فرا می‌گیرد، آن گاه روی‌هایی سفید می‌شوند و روی‌هایی سیاه می‌گردند. باز از آنجا به یک منزل دیگر نقل مکان می‌کنید، آن گاه مردم را تاریکی شدید و سختی فرا می‌گیرد، در این موقع نور تقسیم می‌گردد، و برای مؤمن نور داده می‌شود، و کافر و منافق ترک می‌شوند، و چیزی برای‌شان داده نمی‌شود، و این همان مثالی است که خداوند تعالی در کتابش بیان نموده، و گفته است:

﴿أَوْ كُظِّمَتْ فِي بَحْرِ لَيْجٍ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلْمَتْ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكْذِبْ لَهَا وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾ [النور: ۴۰].

ترجمه: «یا مانند تاریکی‌ها در یک بحر عمیق است، که آن را از بالای موجی می‌پوشاند، و از بالای آن موج، موج دیگری قرار دارد، و از بالای آن ابر است، و این‌ها تاریکی‌های انباشته بالای یکدیگراند، که حتی اگر وقتی دستش را بیرون آورد، آن را (از فرط تاریکی) دیده نمی‌تواند، و کسی را که خداوند نور ندهد، از نوری برخوردار نیست.»
و کافر و منافق از نور مؤمن روشنی کسب کرده نمی‌توانند، چنانکه کور به چشم بینا دیده نمی‌تواند و روشنی نمی‌یابد، و منافقان و زنان منافق برای آنانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند:

﴿أَنْظُرُونَا نَقْتَبِسُ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا﴾ [الحديد: ۱۳].

ترجمه: «انتظار ما را بکشید تا از نور شما روشنی بگیریم، گفته می‌شود: به دنبال خود باز گردید و روشنی را جستجو نمایید.»
و این همان فریب خداست، که منافقان را به آن فریب داده است، جایی که فرموده:

﴿يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِّعُهُمْ﴾ [النساء: ۱۴۲].

ترجمه: «با خدا فریب کاری می‌کنند ولی خدا ایشان را فریب می‌دهد.»

بعد آنان به همان جایی بر می‌گردند، که در آنجا نور تقسیم شده است، ولی چیزی نمی‌یابند، باز به سوی مومنان بر می‌گردند، و در آن حال در میان‌شان دیواری برپا شده است، که این چنین دروازه دارد:

﴿بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ﴾ [الحديد: ۱۳].

ترجمه: «در داخل آن رحمت است و از طرف بیرونش عذاب است».

مگر این که سلیم بن عامر می گوید: منافق تا تقسیم شدن نور و جدا نمودن خداوند بین مؤمن و منافق هم مغرور و فریفته می باشد، این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۳۰۸) آمده است. و بیهقی این را در الاسماء والصفات (ص ۳۴۰) از سلیم بن عامر به مثل آن روایت نموده است.

پند و اندرز وی برای تعدادی که نزدش داخل گردیدند

ابن عساکر از سلیمان بن حبیب روایت نموده، که گفت: با تعدادی نزد ابوامامه رضی الله عنه داخل شدم، وی را پیرمرد و شیخی یافتیم که لاغر و کلان سال شده است، عقل و منطقش را بهتر از آنچه از منظرش هویدا بود دریافتیم. وی در اولین صحبتی که به ما نمود گفت: این مجلس تان از تبلیغ و رسانیدن خدا برای شما و حجت و برهان وی بالای تان است، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن چه ارسال گردیده بود، آن را تبلیغ نمود، و یارانش آنچه را شنیدند، تبلیغ کردند، پس شما هم آنچه را می شنوید، تبلیغ کنید: سه تن در ضمانت خداوند قرار دارند، که یا داخل جنت شان نماید، یا با به دست آوردن اجر و غنیمت آنان را برگرداند: کسی که در راه خدا بیرون شود، وی در ضمانت خداوند قرار دارد، که داخل جنتش نماید، یا با به دست آوردن اجر و غنیمت برگرداندش، و مردی که وضو نماید، و باز به طرف مسجد برود، وی در ضمانت خداوند قرار دارد، که داخل جنتش نماید، یا با به دست آوردن اجر و غنیمت بر گرداندش و مردی که با سلام دادن داخل خانه اش شود. بعد از آن گفت: در جهنم پلی هست، که هفت پل دیگر دارد، در وسط آن ها فیصله صورت می گیرد، بنده آورده می شود، وقتی به پل وسطی رسید، گفته می شود: بر تو چقدر دین هست؟ بعد آن را حساب می کند، و این آیت را تلاوت نمود:

﴿وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا﴾ [النساء: ۴۲].

ترجمه: «و از خدا هیچ سخنی را نمی پوشانند».

می گوید: ای پروردگرم، بر من اینقدر و اینقدر دین است، می گوید: قرضت را ادا کن، پاسخ می دهد: چیزی ندارم، نمی دانم آن را به چه ادا سازم، آن گاه گفته می شود: از نیکی های وی بگیری، و از نیکی های وی گرفته می شود، تا این که نیکی برایش باقی نمی ماند، وقتی نیکی هایش تمام گردید، گفته می شود: از گناهان کسی که از وی

طلبکار است بگیریید، و بر وی بار کنید. گفت: برایم خبر رسیده، که مردانی نیکی‌هایی را چون کوه‌ها با خود می‌آورند، و تا آن وقت برای طلبکاران‌شان گرفته می‌شود، که برای‌شان هیچ نیکی باقی نمی‌ماند، و بعد از آن، گناهان طلبکاران ایشان بر آنان بار می‌گردد، تا این که چون کوه‌ها برایش برگردانیده می‌شود. بعد از آن گفت: زنه‌ار که دروغ بگویند، چون دروغ به‌سوی فجور راهنمایی می‌کند، و فجور به‌سوی آتش می‌کشاند، و راست گویی را پیشه خویش گردانید، چون راستگویی به‌سوی نیکی هدایت می‌کند، و نیکی به‌سوی جنت می‌کشاند. بعد از آن گفت: ای مردم، شما از اهل جاهلیت گمراه ترید، خداوند تعالی در برابر یک دیناری که شما در راه خدا مصرف می‌کنید هفت صد دینار برای‌تان مقرر نموده است، و در برابر یک درهم نیز هفت صد درهم گردانیده است، ولی علی‌رغم این، شما دست باز می‌دارید. به خدا سوگند، همه فتوحات توسط شمشیرهایی صورت گرفت، که آراسته و مزین به طلا و نقره نبودند، بلکه آراسته به عصب‌های گردن شتر، سرب و آهن بودند. این چنین در الکنز (۸/۲۲۳) آمده است.

پندها و اندرزهای عبداللّه بن بسر (رضی اللّٰه تعالی عنه)

بیهقی و ابن عساکر از عبداللّه بن بسر رضی اللّٰه عنه روایت نموده‌اند که گفت: پرهیز گاران سرداران‌اند، علماء رهبران‌اند و مجالست‌شان عبادت است، بلکه این عمل زیادت است، و شما در گذشت شب و روز قرار دارید، در اجل‌هایی که کم می‌شوند، و اعمالی که حفظ می‌گردند، توشه را آماده سازید و چنان انگارید که شما در معاد قرار دارید. این چنین در الکنز (۸/۲۲۴) آمده است.

باب هجدهم:

تأییدات و مددهای غیبی برای اصحاب

چگونه پیامبر ﷺ و یارانش به تأییدات و مددهای غیبی مدد می‌شدند و تأیید می‌گردیدند، البته آن هم به سبب آن که اسباب مادی را ترک نمودند، و به اسباب روحانی دست یازیدند و چنگ زدند، و هدف و تلاش اصحاب ﷺ چون هدف و تلاش پیامبر ﷺ در هدایت اقوام و دعوت ایشان بود، و در دعوت و جهاد متصف به اخلاق و شمایل پیامبر ﷺ بودند.

مدد ملائک امداد اصحاب با ملائک در روز بدر

بیهقی از سهل بن سعد روایت نموده، که گفت: ابواسید رضی الله عنه بعد از این که بینایی اش را از دست داده بود، گفت: ای برادر زاده‌ام، به خدا سوگند، اگر من و تو در بدر می‌بودیم، و خداوند بینایی ام را دوباره بر می‌گردانید، من همان دره‌ای را برایت نشان می‌دادم، که ملائک از آن جا بدون شک و تردید به سوی من بیرون گردیدند. این چنین نزد ابن اسحاق^۱ و در البدایه (۳/۲۸۰) آمده. و طبرانی این را از سهل بن سعد به مثل آن روایت کرده است. هیشمی (۶/۸۴) می‌گوید: در این سلامه بن روح آمده، ابن حبان وی را ثقه دانسته، و غیر وی او را به سبب غفلتی که در اوست ضعیف دانسته‌اند.

و طبرانی از عروه روایت نموده، که گفت: جبریل علیه السلام روز بدر به شکل زبیر بن عوام در حالیکه دستار زرد بر سر داشت و یک گوشه‌اش را بر رویش بسته بود پایین گردید^۲. هیشمی (۶/۸۴) می‌گوید: این مرسل و صحیح الاسناد است.

و حاکم (۳/۳۶۱) از عباد بن عبدالله بن زبیر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: زبیر بن عوام روز بدر دستار زردی بر سر داشت، و یک گوشه‌اش را بر رویش بسته بود، و

۱- ضعیف. بیهقی و طبرانی. در سند آن سلامه بن روح است که ابن حبان وی را ثقه دانسته و دیگران او را ضعیف دانسته‌اند. نگا: المجمع (۸۴/۶).

۲- ضعیف. طبرانی (۱۲۰/۱) که مرسل است. نگا: المجمع (۸۴/۶).

ملائک هم که نازل شدند دستارهای زرد بر سر داشتند. طبرانی این را از اسامه بن عمیر به معنای آن روایت کرده است، و ابن عساکر از عبدالله بن زبیر مانند آن را، چنانکه در الکنز (۵/۲۶۸) آمده، روایت نموده است.

و ابونعیم در الدلائل (ص ۱۷۰) از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: علامه ملائک در روز بدر، دستارهای سفید بود، که [اطراف] آن‌ها را بر پشت‌هایشان آویخته بودند، و در روز حنین دستارهای سبز بود. ملائک فقط در روز بدر جنگیدند، در دیگر وقت‌ها عدد را اضافه می‌نمودند و مدد می‌کردند، ولی نمی‌زدند.

و ابن اسحاق از عکرمه روایت نموده، که گفت: ابورافع مولای رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: من غلام عباس بن عبدالمطلب بودم، و اسلام در خانواده ما داخل گردیده بود، عباس اسلام آورده بود، ام الفضل اسلام آورده بود و من هم اسلام آورده بودم، و عباس از قومش می‌ترسید، و مخالفت‌شان را بد می‌دید، و به همین علت اسلامش را کتمان می‌نمود، وی مال زیادی داشت و در میان قومش پراکنده بود. ابولهب از بدر تخلف نموده بود، و به عوض خود عاص بن هشام بن مغیره را فرستاده بود، و آنان همینطور کرده بودند، هر کسی تخلف ورزیده بود، به عوض خود مرد دیگری را فرستاده بود. هنگامی که خبر در هم شکستن و مردن قریش در بدر برایش رسید، خداوند ذلیل و رسوایش ساخت، و ما در نفس‌های خویش احساس قوت و عزت نمودیم. می‌گوید: من مرد ضعیفی بودم، کاسه‌های چوبی می‌ساختم، و آن‌ها را در اطاق چاه زمزم می‌تراشیدم. به خدا سوگند، من در آن نشسته بودم و کاسه‌هایم را می‌تراشیدم و ام الفضل هم نزد من نشسته بود، و خبری که برای ما رسیده بود، خوشحال‌مان گردانیده بود. ناگهان ابولهب آمد، و گام‌های متکبرانه برمی‌داشت، تا این که بر سر طناب‌های پرده اطاق نشست، و پشتش به سوی من بود، در حالی که وی نشسته بود، ناگهان مردم گفتند: ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب - ابن هشام می‌گوید: و نام ابوسفیان مغیره است - آمد. می‌افزاید: آن گاه ابولهب گفت: به شتاب نزد من بیا، چون سوگند به جانم خبر نزد توست. می‌گوید: وی نزد ابولهب نشست، و مردم بالای سرش ایستاده بودند، گفت: ای برادر زاده‌ام، برایم خبر بده که وضع مردم چگونه بود؟ گفت: به خدا سوگند، به مجردی که ما با قوم روبرو شدیم، شانه‌های خود را برای‌شان بخشیدیم، هرگونه که خواستند ما را به قتل رسانیدند، و هرگونه که خواستند اسیرمان کردند؟ به خدا سوگند، علی رغم آن مردم را ملامت نمی‌کنم. با مردان سفیدی در میان آسمان و

زمین روبرو شدیم، که بر اسبان ابلق سوار بودند، به خدا سوگند، چیزی را باقی نمی‌گذاشتند و چیزی در مقابل‌شان ایستاده نمی‌توانست. ابورافع می‌گوید: من پرده اطاق را با دست خود بلند نمودم و گفتم: به خدا سوگند، آنان ملائک بوده‌اند. می‌گوید: آن گاه ابولهب دستش را بلند نمود، و به آن خیلی محکم بر رویم زد. می‌افزاید: من در مقابلش برخاستم، وی مرا بلند نمود و بر زمین زد، بعد از آن بر من نشست و می‌زد، و من مرد ضعیف و ناتوانی بودم. در این موقع ام‌الفضل به‌سوی پایه‌ای از پایه‌های اطاق بلند شد، و آن را گرفته ضربه محکمی بر وی وارد آورد، و سرش را شدیداً زخمی ساخت و گفت: این که آقایش از وی دور شده، ضعیفش دانستی؟ و او ذلیلانه برخاست و روی گردانید، به خدا سوگند، فقط هفت شب دیگر زنده بود، و خداوند وی را در عدسه^۱ دچار نمود، و به قتلش رسانید.

یونس از ابن اسحاق افزوده است: بعد پسرانش او را بعد از مردنش سه روز دفن نکردند، تا این که بوی گرفت، و قریش از آن عدسه چنان می‌ترسیدند، که از طاعون می‌ترسیدند، و تا آن وقت بدون دفن ماند که مردی از قریش برای آنان گفت: وای بر شما! آیا حیا نمی‌کنید، پدرتان در خانه‌تان بوی گرفته است، و دفنش نمی‌کنید؟ پسرانش گفتند: ما از سرایت این زخم می‌ترسیم، گفت: حرکت کنید، من همراه‌تان در دفن وی کمک می‌کنم. به خدا سوگند، او را فقط با پاشیدن و انداختن آب از دور غسل دادند، و برایش نزدیک نمی‌گردیدند، بعد وی را به طرف بالای مکه بردند، و بر دیواری تکیه دادند، و بعد از آن بالایش سنگ انداختند. این چنین در البدایه (۳/۳۰۸) آمده است. و ابن سعد این را در طبقات خود (۴/۷۳) و حاکم در مستدرکش (۳/۳۲۱) از طریق ابن اسحاق به مانند آن و به طولش روایت کرده‌اند. و این را هم چنان طبرانی و بزار از ابورافع به طول آن روایت نموده‌اند. هیشمی (۶/۸۹) می‌گوید: در اسناد آن حسین بن عبدالله بن عبیدالله آمده، ابوحاتم و غیر وی او را ثقه دانسته‌اند، و یک جماعتی ضعیفش دانسته‌اند، و بقیه رجال آن ثقه‌اند.

و حاکم (۳/۳۲۲) همچنان از طریق یونس از ابن اسحاق از حسین بن عبدالله از عکرمة از ابن عباس از ابورافع مانند آن را روایت کرده است. و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۱۷۰) از عکرمة از ابورافع به اختصار روایت نموده است.

۱- دانه‌هایی همانند عدس که بر روی بدن می‌براید، و غالباً شخص را می‌کشد. م.

امداد و کمک اصحاب توسط ملائک در روز حنین

بیهقی از عوف بن عبدالرحمن مولای ام برثن از کسی که در حنین حاضر شده بود و در آن وقت کافر بوده، روایت نموده، که گفت: هنگامی که ما و رسول خدا ﷺ روبرو شدیم، به اندازه دوشیدن گوسفند هم در برابر ما ایستادگی نتوانستند، آن گاه پیش آمدیم، و در پیش روی رسول خدا ﷺ شمشیر می‌زدیم، تا این که وی را فراگرفتیم، در این هنگام متوجه شدیم که در میان ما و او مردان نیکو رویی‌اند، و گفتند: زشت باد روی‌ها، برگردید، و ما از آن سخن شکست خوردیم. این چنین در البدایه (۴/۳۳۲) آمده است.

و ابن جریر این را از عوف اعرابی از عبدالرحمن مولای ابن برثن روایت نموده، که گفت: مردی که در حنین با مشرکین بود برایم حدیث بیان نموده گفت: وقتی ما و اصحاب رسول خدا ﷺ در روز حنین با هم روبرو شدیم، به اندازه دوشیدن گوسفند هم در مقابل ما ایستادگی نکردند، هنگامی که شکست‌شان دادیم، به تعقیب نمودن‌شان پرداختیم، تا این که به صاحب قاطر سفید رسیدیم، ناگهان متوجه شدیم که وی رسول خدا ﷺ است. می‌افزاید: و نزد وی مردان سفید و نیکو رویی با ما روبرو شدند، و برای ما گفتند: روی‌ها زشت باد، برگردید. می‌گوید: آن گاه شکست خوردیم، و آنان بر شانه‌های ما سوار شدند، و نتیجه وقوع همان شکست بود. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۲/۳۴۵) آمده است.

و ابن اسحاق از جبیر بن مطعم رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در روز حنین وقتی مردم با هم می‌جنگیدند ما با رسول خدا ﷺ بودیم، ناگهان نگاه نمودیم، که مثل جامه سیاه از آسمان پایین می‌شود، تا این که در میان ما و قوم پایین گردید، آن گاه متوجه شدیم که مورچه‌های پراکنده‌اند، و دره را پر کرده‌اند، و این سبب شکست قوم بود، و ما شک نمی‌کردیم، که آن‌ها ملائک بودند. و بیهقی این را از طریق وی روایت کرده است. این چنین در البدایه (۴/۳۳۴) آمده است.

امداد و کمک اصحاب توسط ملائک در روز احد و روز خندق

ابن سعد (۳/۱۲۱) از عبدالله بن فضل روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ بیرق را در روز احد برای مصعب بن عمیر رضی الله عنه سپرد، مصعب به قتل رسید، آن گاه بیرق را ملکی در صورت و شکل مصعب برداشت، و رسول خدا ﷺ در آخر روز برایش

می‌گفت: «ای مصعب، پیش شو»، آن گاه ملک به سویش روی گردانیده گفت: من مصعب نیستم، آن گاه رسول خدا ﷺ دانست که وی ملکی است که برای کمک و تأییدش فرستاده شده است.

و ابونعیم در الدلائل (ص ۱۸۲) از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: انگار من به غبار بلند شده از موکب جبریل علیه السلام در راه بنی غنم، وقتی رسول خدا ﷺ به سوی بنی قریظه حرکت نمود، نگاه می‌کنم. و ابن سعد (۲/۷۶) این را از انس به مانند آن روایت نموده است. و نزد وی همچنان (۲/۷۷) از حمیدبن هلال روایت است... و حدیث را به طول آن در غزوه بنی قریظه ذکر نموده، و در آن آمده، که گفت: رسول خدا ﷺ و یارانش [بعد از غزوه خندق] سلاح را گذاشتند، آن گاه جبریل علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، و پیامبر صلی الله علیه و آله به سویش بیرون گردید، و در حالی پایین شد که جبریل بر سینه اسب تکیه نموده بود. می‌گوید: جبریل علیه السلام می‌گفت: ما تا حال سلاح را نگذاشته‌ایم - و غبار بر ابرویش نشسته بود - به سوی بنی قریظه بیرون شو. می‌گوید: رسول خدا ﷺ گفت: «یارانم خسته‌اند، اگر ایشان را چند روز مهلت بدهی بهتر می‌شود»، می‌افزاید: جبریل علیه السلام می‌گفت: به سوی ایشان بیرون شو، این اسبم را بر آنان در قلعه‌هایشان داخل خواهم نمود، و باز ویران‌شان خواهم ساخت. می‌گوید: آن گاه جبریل علیه السلام و ملائکی که همراهش بودند برگشتند، و غبار در کوچه انصاری‌های بنی غنم بلند گردید^۱.

ملائک و اسیر نمودن کفار و جنگیدن آنان

انجام این عمل در روز بدر

ابن عساکر و واقدی از سهیل بن عمرو رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: من در روز بدر مردان سفیدی را دیدم، که با نشانه‌های معین بر اسبان ابلق در میان آسمان و زمین قرار داشتند، و می‌کشتند و اسیر می‌گرفتند. این چنین در الکنز (۵/۲۶۸) آمده است. و احمد از براء رضی الله عنه و غیر وی روایت نموده، که گفت: مردی از انصار که عباس را اسیر کرده بود، او را با خود آورد، عباس گفت: ای رسول خدا، این اسیرم نکرده است، مرا مردی اسیر نمود، که موهای سر پیشانی اش رفته بود، و شکل و صورتش این طور و این طور بود، رسول خدا ﷺ [خطاب به انصاری] فرمود: «خداوند تو را به ملک با

شرفی مدد و نصرت نموده است»^۱. هیشمی (۶/۸۵) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. و نزد ابن ابی شیبه، احمد، ابن جریر - که صحیحش دانسته - و بیهقی در الدلائل از علی رضی الله عنه روایت است... و بیهقی حدیث را به طولش در غزوه بدر، چنانکه در الکنز (۵/۲۶۶) ذکرش نموده، تذکر داده، و در آن آمده: آن گاه مردی از انصار عباس بن عبدالمطلب را اسیر آورد، عباس گفت: ای رسول خدا، به خدا سوگند، این اسیرم نکرده است، مرا مردی که موی سرش رفته بود اسیر نمود، و از همه مردم روی نیکوتر داشت، و بر اسب ابلقی سوار بود، که او را در میان قوم نمی‌بینم. انصاری گفت: ای رسول خدا، من اسیرش نمودم، گفت: «خاموش باش، خداوند تو را به ملک با شرفی کمک نموده است»^۲. و هیشمی (۶/۷۵) آن را به احمد و بزار نسبت داده، و گفته است: رجال احمد رجال صحیح‌اند، غیر حارثه بن مضرب که ثقه می‌باشد.

ابن سعد (۴/۱۲) از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که می‌گفت: کسی که عباس را اسیر نموده بود، ابویسر کعب بن عمرو از بنی سلمه بود، ابویسر مرد خردی بود، و عباس مرد قوی هیکل و جسیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ابویسر گفت: «ای ابویسر، عباس را چگونه اسیر نمودی؟» گفت: ای رسول خدا، مرا در امر گرفتاری وی مردی مدد و همکاری نمود، که نه در گذشته دیده بودمش و نه در آینده، شکل و صورتش این‌طور و آن‌طور بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «تو را بر وی ملک با شرفی کمک و همکاری نموده است»^۳. و احمد این را از ابن عباس به مثل آن روایت نموده، و حدیث را بعد از آن در امر فدیة عباس و غیر وی افزوده است. هیشمی (۶/۸۶) می‌گوید: در این راویبی است، که از وی نام برده نشده است، و بقیه رجال آن ثقه‌اند. و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۱۶۹) از ابن عباس به سیاق ابن سعد روایت کرده است.

و مسلم از ابن عباس روایت نموده، که گفت: در حالی که مردی از مسلمانان در دنبال مردی از مشرکین که در پیش رویش قرار داشت می‌دوید، ناگهان ضربه تازیانه‌ای

۱- صحیح. احمد (۲۸۳/۴) هیشمی (۸۵/۶) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

۲- صحیح. احمد (۱۱۷/۱) هیشمی در المجمع (۷۵/۶) می‌گوید: احمد و بزار آن را روایت کرده‌اند و رجال احمد همه رجال صحیح‌اند جز حارثه بن مضرب که ثقه است.

۳- ضعیف. احمد (۳۵۳/۱) هیشمی (۸۶/۶) می‌گوید: در آن یک راوی نام برده نشده است و دیگر رجال آن ثقه هستند.

را از بالای سرش توأم با صدای سوار کار شنید که می‌گفت: حیزوم^۱ پیش شو، آن گاه به‌سوی مشرکی که پیش رویش بود نگاه نمود، که به پشت افتاده است، به وی متوجه گردید، که بینی‌اش مورد ضرب قرار گرفته، رویش پاره گردیده، و مانند ضربه تازیانه است، و همه‌اش سیاه گردیده است. آن انصاری آمد، و آن را برای رسول خدا ﷺ حکایت نمود، پیامبر ﷺ فرمود: «راست گفتی، وی از کمک کنندگان آسمان سوم بود»، و در آن روز هفتاد تن را کشتند و هفتاد تن دیگر را اسیر کردند^۲. این چنین در البدایه (۳/۲۷۹) آمده است. و ابونعیم این را در الدلائل (۲/۱۷۰) از ابن عباس در حدیث طویلی در غزوه بدر به مثل آن روایت نموده است. و هم چنان از وی و او از مردی از بنی غفار روایت نموده، که گفت: من و پسر عمویم رفتیم و بر کوهی مشرف به بدر بلند شدیم، و هر دوی‌مان مشرک بودیم، و انتظار واقعه را می‌کشیدیم که شکست نصیب کی می‌شود، تا با کسانی که تاراج می‌کنند تاراج نماییم. می‌گوید: در حالی که ما در کوه بودیم، ابری برای ما نزدیک گردید، و در آن صدای اسبان را شنیدیم، من گوینده‌ای را شنیدم که می‌گوید: حیزوم، پیش شو. می‌افزاید: پرده قلب پسرعمویم درید، و در همان جایش مرد، و من هم نزدیک بود هلاک شوم، ولی خود را نگه داشتم.

و ابونعیم در الدلائل (ص ۱۶۴) از ابوظلحه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در غزوه‌ای با رسول خدا ﷺ بودیم، وی با دشمن روبرو گردید، از وی شنیدم که می‌گفت: «یا مالک یوم الدین إياک نعبد وإياک نستعین». ترجمه: «ای پادشاه روز جزاء، خاص تو را عبادت می‌کنیم، و خاص از تو کمک و مدد می‌طلبیم»، آن گاه مردان را دیدم، که می‌افتادند، و آنان را ملائک از پیش روی و عقب‌شان می‌زدند^۳.

و بیهقی از ابوامامه بن سهل و او از پدرش روایت نموده، که گفت: ای پسر، ما خود را در روز بدر چنان دریافتیم، که یکی از ما به‌سوی سر مشرک اشاره می‌نمود، و

۱- اسم اسب جبریل رضی الله عنه است.

۲- مسلم (۱۷۶۳).

۳- ضعف. طبرانی در الاوسط (۸/ ۱۲۳) در سند آن عبدالسلام بن هاشم است که ضعیف است:

المجمع (۵/ ۳۲۸، ۳۲۵).

سر وی از جسدش قبل از این که شمشیر به وی برسد می افتاد^۱. این چنین در البدایه (۳/۲۸۱) آمده است. و حاکم (۳/۴۰۹) این را از ابوامامه به مثل آن روایت نموده، مگر این که در روایت وی آمده، و یکی از ما با شمشیرش اشاره می نمود. حاکم می گوید: از اسناد صحیح برخوردار است، ولی بخاری و مسلم این را روایت نکرده اند، و ذهبی هم آن را صحیح دانسته است. و طبرانی از ابوامامه مانند روایت حاکم را روایت کرده است. هیشمی (۶/۸۴) می گوید: در این محمد بن یحیای اسکندرانی آمده، ابن یونس می گوید: وی منکرهایی را روایت کرده است.

و ابن اسحاق از ابوواقد لیثی روایت نموده، که گفت: من مردی از مشرکین را دنبال می نمودم تا بزمنش، ولی سر وی قبل از این که شمشیر من برایش برسد افتاد، آن گاه من دانستم، که غیر من وی را به قتل رسانید. این چنین در البدایه (۳/۲۸۱) آمده است. و احمد این را از ابوداود مازنی - وی در بدر حاضر شده بود - روایت نموده، که گفت: من... دنبال می کردم... و مثل آن را ذکر نموده است. هیشمی (۶/۸۳) می گوید: در این مردی است که از وی نام برده نشده است. و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۱۷۰) از ابوداود مازنی به مثل آن روایت کرده، و در روایت وی آمده: من مردی از مشرکین را در روز بدر دنبال می نمودم.

و طبرانی در الأوسط از سهل بن ابی حثمه روایت نموده که ابوبرزه حارثی رضی الله عنه روز بدر سه سر را با خود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وی را دید، گفت: «دست راستت کامیاب گردید»^۲، گفت: ای رسول خدا، دو تنش را من به قتل رسانیدم، ولی دیگرش را، مردی را دیدم سفید، زیبا و نیکو روی که سرش را زد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: «وی فلان است»، و ملکی از ملائک را نام گرفت^۳. هیشمی (۶/۸۳) می گوید: در این عبدالعزیز بن عمران آمده، و ضعیف می باشد.

۱- صحیح. حاکم (۴۰۹/۳) وی آن را صحیح دانسته و ذهبی نیز با وی موافقت نموده است.
 ۲- در اصل: «ظفرت یمینک» آمده است، و آن را به خاطری که حدیث بود، حرفی ترجمه نمودیم، وگرنه این اصطلاح برای کسی گفته می شود، که در کاری کامیاب گردد، به این صورت ترجمه آن چنین می شود: «کامیاب شدی». م.
 ۳- ضعیف. طبرانی در الاوسط (۵۹/۹) در سند آن عبدالعزیز بن عمران است که ضعیف است: المجمع (۸۳/۶).

طبرانی و بزار از محمد بن لبید روایت نموده‌اند که گفت: حارث بن صمه رضی الله عنه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله که در دره قرار داشت از من پرسید: «آیا عبدالرحمن بن عوف را دیدی؟» گفتم: آری، ای رسول خدا، او را در پایین کوه دیدم، و با وی گروهی از مشرکین را درگیر دیدم، به طرف وی قصد کردم ولی تو را دیدم، بنابراین به سوی تو آمدم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ملائک در دفاع از وی می‌جنگند»، حارث می‌گوید: آن گاه من به سوی عبدالرحمن برگشتم، و او را در میان هفت کشته یافتم^۱، برایش گفتم: دست راستت کامیاب گردید!! آیا همه اینان را به قتل رسانیده‌ای؟ گفت: این را - اشاره به سوی ارطاة بن (عبد) شرحبیل - و این را من کشتم، و اما اینان را کسی به قتل رسانید که من ندیدمش، گفتم: خدا و پیامبرش راست گفتند^۲. هیشمی (۶/۱۱۴) می‌گوید: در این عبدالعزیز بن عمران آمده، و او ضعیف می‌باشد. و این را هم چنان ابن منده و ابونعیم از حارث بن صمه، به مانند آن، چنانکه در المنتخب (۵/۷۶) آمده، روایت نموده‌اند، و ابونعیم افزوده است: آن گاه به سوی وی آمدم تا از وی پشتیبانی نمایم. و در روایت وی آمده: و او را در میان هفت کشته یافتم. و در روایتش آمده: و این دو را.

اذیت رسانیدن جبریل برای تمسخر کنندگان در مکه

طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله از پهلوی مردمانی در مکه عبور نمود، و آنان از دنبال وی به اشاره نمودن^۳ پرداختند و گفتند: این همان کسی است که ادعا می‌کند، وی نبی است و جبریل همراهش هست، آن گاه جبریل با انگشتش اشاره نمود، و مثل ناخن بر جسدهایشان اصابت نمود، و به زخم‌ها مبدل گردید، و بدبوی گردیدند، و هیچ کسی نمی‌توانست به آنان نزدیک گردد، همین بود که خداوند عز و جل نازل فرمود:

﴿إِنَّا كَفَيْتَكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ﴾ [الجر: ۹۵].

۱- با استفاده از اصلاح پاورقی، در اصل به عوض «یافتم» «گرفت» آمده است، و این ممکن تصحیف باشد، به خاطری که در روایت بعدی نیز «فأجده»، «یافتمش» به عوض «فأخذ»، «گرفت» آمده است.
 ۲- ضعیف. طبرانی در الاوسط (۳/ ۲۷۱) و بزار در سند آن عبدالعزیز بن عمران است که ضعیف است: المجمع (۷/ ۴۶).

۳- در نص «یغمزون» آمده، «غمز» اشاره به چشم یا به انگشت را می‌گویند، که برای پایین آوردن شان و تحقیر کسی به کار گرفته شود. م.

ترجمه: «ما شر تمسخرکنندگان را از تو دفع خواهیم کرد».

هیثمی^۱ (۷/۴۶) می‌گوید: این را طبرانی در الأوسط و بزار به مثل آن روایت کرده‌اند، و در آن یزیدبن درهم آمده، وی را ابن معین ضعیف دانسته، و فلاس ثقه تلقی نموده است.

و نزد طبرانی در الأوسط از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: ﴿إِنَّا كَفَيْدَكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ﴾^۱، افزود: تمسخرکنندگان اینان بودند: ولیدبن مغیره، اسودبن عبدیغوث، اسودبن مطلب، ابوزمعه از بنی اسدبن عبدالعزی، حارث بن عیطل سهمی و عاصی بن وائل سهمی. در این هنگام جبریل رضی الله عنه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنان برایش شکایت نمود، و ولیدبن مغیره را برایش نشان داد، و جبریل به طرف رگ بزرگ دستش اشاره نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «چیزی انجام ندادی؟» گفت: کارش را از جانب تو انجام دادم. بعد از آن حارث بن عیطل سهمی را برایش نشان داد، و جبریل به سوی شکمش اشاره نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «چیزی انجام ندادی؟» گفت: کارش را از جانب تو انجام دادم. بعد از آن عاصی بن وائل را برایش نشان داد، و جبریل به سوی کف پایش اشاره نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «چیزی انجام ندادی؟» گفت: کارش را از جانب تو انجام دادم، در این راستا ولیدبن مغیره، از نزد مردی از خزاعه عبور نمود، و او برای تیرش پر می‌ساخت، آن تیر به رگ بزرگ دستش اصابت نمود و قطعش گردانید، و اسود بن مطلب کور گردید. بعضی از آنان می‌گویند: وی همینطور کور شد، و برخی از ایشان می‌گویند: وی زیر درختی پایین گردید، و می‌گفت: ای پسرانم، آیا از من دفع نمی‌نمایید، هلاک گردیدم، با خار در چشم‌هایم زده شد. آنان می‌گفتند: ما چیزی را نمی‌بینیم. وی همینطور بود تا این که چشم‌هایش کور گردید، و اسود بن عبدیغوث، بر سرش زخم‌هایی برآمد، و بر اثر آن مرد، و حارث بن عیطل دچار مرض «ماء الاصفر» در شکمش گردید، حتی که مواد غائطش از دهانش بیرون گردید، و درگذشت، و اما عاصی بن وائل، در حالی که در همان حالت قرار داشت، در پایش - شبرقه^۲ داخل گردید، و پایش از آن ورم نمود، و بر اثر آن مرد^۱. هیثمی (۷/۴۷)

۱- ضعیف. طبرانی در الاوسط و بزار به مانند آن. در سند آن یزید بن درهم است که ضعیف است: المجمع (۴۶/۷).

۲- گیاهی حجازی است که خورده می‌شود و خار دارد، و وقتی خشک گردد، به خار مبدل می‌شود.

می‌گوید: در این محمد بن عبدالحکیم نیشابوری آمده، و او را نشناختم، ولی بقیه رجال آن ثقة‌اند.

ملک و فریادرسی ابومعلق یکی از اصحاب

ابن ابی الدنيا در کتاب مجابی الدعوة از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: مردی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، که برایش ابومعلق کنیه داده می‌شد، تاجر بود، و به مال خودش و غیر خودش تجارت می‌نمود، در عین حال وی مرد عابد و پرهیزگار بود. او باری [برای تجارت] بیرون گردید، و دزدی که غرق در سلاح بود همراهش روبرو گردید و گفت: مالت را بگذار که من می‌کشمت، گفت: تو می‌دانی و مال، گفت: فقط خونت را می‌خواهم، گفت: پس بگذار نماز بخوانم. گفت: هر قدر که می‌خواهی بخوان، آن گاه وی وضو نمود و نماز گزارد، و از دعایش این بود:

«یا ودود، یا ذالعرش المجید، یا فعلاً لما یرید، أسألك بعزتک التي لا ترام، وملکک

الذی لا یضام، وبنورك الذی ملاً أركان عرشک، أن تکفینی شر هذا اللص، یا مغیث اغثنی».

ترجمه: «ای دوستدار، ای صاحب عرش بزرگ، ای انجام دهنده آنچه می‌خواهی، از تو به عزتت که کسی یارای رسیدن را به آن ندارد، و به پادشاهیت که مغلوب نمی‌گردد، و به نورت که ارکان عرشت را پر نموده است سؤال می‌کنم، که از شر این دزد محفوظ داری، ای فریادرس، به فریادم رس».

این را سه بار گرفت، و ناگهان سوارکاری را دید، که در دستش حربه‌ای دارد، و آن را در میان هر دو گوش اسبش بلند کرده است، وی دزد را زد و به قتلش رسانید، بعد از آن به سوی تاجر روی آورد، تاجر پرسید: تو کیستی که خداوند توسط تو به فریادم رسید، گفت: من ملکی هستم از اهل آسمان چهارم، وقتی دعا نمودی، دروازه‌های آسمان به صدا در آمدند و من آن را شنیدم، باز برای بار دوم وقتی دعا کردی، از اهل آسمان ضجه‌ای را شنیدم، باز وقتی برای بار سوم دعا نمودی، گفته شد: دعای ستمدیده و دچار مشکلات است، آن گاه من از خداوند سؤال نمودم، که کشتن وی را به دوش من بسپارد، بعد از آن گفت: مزده بادا برایت، بدان: کسی که وضو کند، و چهار رکعت نماز بگزارد، و این دعا را بر زبان آرد، دعایش قبول می‌گردد، خواه در

۱- ضعیف. طبرانی در الاوسط. در سند آن محمد بن عبدالکریم نیشابوری است که هیثمی (۴۷/۷) درباره‌ی او می‌گوید: وی را نشناختم و دیگر رجال آن ثقة هستند.

مشکل باشد یا در مشکل نباشد. او ابوموسی همه این را در کتاب الوظائف روایت نموده است. این چنین در الإصابه (۴/۱۸۲) آمده است.

ملک و فریاد رسی زید بن حارثه

ابن عبدالبر در الاستیعاب (۱/۵۴۸) از لیث بن سعد روایت نموده، که گفت: برایم خبر رسیده، که زید بن حارثه رضی الله عنه قاطری را از مردی از طائف کرا نمود، و کراکش بالایش شرط گذاشت، که هر جایی خودش خواست وی را پایین کرده می‌تواند. می‌گوید: آن گاه وی را به سوی ویرانه‌ای برد، و برایش گفت: پایین شو، او پایین گردید، و متوجه شد که در ویرانه مردگان زیادی‌اند، می‌افزاید: وقتی خواست او را به قتل برساند، برایش گفت: بگذار، دو رکعت نماز بخوانم، گفت: بگذار، اینان هم قبل از تو نماز گزارند، ولی نمازشان برای‌شان چیزی نفع نرساند، می‌گوید: هنگامی نماز خواندم، آمد تا به قتل رساند، می‌گوید: گفتم: «یا أرحم الراحمین»، می‌افزاید: وی صدایی را شنید: وی را مکش، و از آن ترسید، و در جستجوی آن بیرون گردید ولی چیزی نیافت، باز به سویم برگشت، من صدا کردم: «یا أرحم الراحمین»، این را سه بار انجام داد، ناگهان من سوارکاری را بر اسبی دیدم، و در دستش حربه‌ای از آهن بود، و بر سر آن حربه شعله‌ای از آتش قرار داشت، او وی را با همان حربه زد و از پشتش بیرونش گردانید، و او مرده بر زمین افتاد، بعد از آن برای من گفت: هنگامی بار اول دعا نمودی: «یا أرحم الراحمین»، من در آسمان هفتم بودم، وقتی بار دوم دعا کردی: «یا أرحم الراحمین»، در آسمان دنیا بودم، و هنگامی که بار سوم دعا نمودی: «یا أرحم الراحمین» نزدت فرا رسیدم.

اصحاب و دیدن ملائک عایشه رضی الله عنها و برخی انصار و دیدن جبریل رضی الله عنه

ابونعیم در الدلائل (ص ۱۸۲) از عایشه رضی الله عنها روایت نموده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صدای مردی را شنید، به تیزی از جایش بلند گردید و به سوی وی بیرون شد. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: من دنبالش نمودم و دیدم که وی بر گردن اسب تاتاری اش تکیه نموده است، و طوری که می‌دیدم دحیه کلبی رضی الله عنه بود. عمامه‌ای بر سر داشت، و طرف آن را در میان دو شانهاش آویخته بود. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد من داخل گردید، گفتم: به شتاب و تیزی از جای بلند شدی، بعد من بیرون شدم تا بینمش، وی دحیه کلبی بود. گفت: «آیا وی را دیدی؟» گفتم: آری، گفت: «وی جبریل علیه السلام بود،

امر نمود که به‌سوی بنی قریظه بیرون شوم»^۱. و ابن سعد (۴/۲۵۰) این را از عایشه رضی الله عنها به مثل آن روایت کرده است. و ابونعیم (ص ۱۸۲) از سعیدبن مسیب روایت نموده... و حدیث را در قصه بنی قریظه ذکر نموده، و در آن آمده: پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون گردید، و از نزد مجالسی عبور نمود، که در میان وی و بنی قریظه قرار داشت، و پرسید: «آیا کسی از نزد شما عبور نمود؟» گفتند: آری، دحیه از نزد ما بر قاطر خاکستری رنگ، که بر زیر پایش قطیفه‌ای از دیباج قرار داشت عبور نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وی دحیه کلبی نیست، او جبریل بود، که به‌سوی بنی قریظه فرستاده شده تا قلعه‌هایشان را بلرزاند، و در قلب‌هایشان رعب و خوف افکند».

یک انصاری و دیدن جبریل و صحبت همراهش

بزار و طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی از انصار را عیادت نمود، هنگامی که به منزلش نزدیک گردید، از وی شنید که در داخل صحبت می‌کند، هنگامی که برای ورود نزدش اجازه خواست، و نزدش وارد گردید، هیچکسی را ندید، آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله برایش گفت: «از تو شنیدم که با غیر خودت صحبت می‌نمودی»، گفت: ای رسول خدا، به خاطر تبی که دارم از کلام مردم خسته شدم و به اینجا داخل گردیدم^۲، کسی نزدم وارد گردید، و هرگز مردی را بعد از تو نیک مجلس‌تر و خوش صحبت‌تر از وی ندیدم، گفت: «وی جبریل بود، و از شما مردانی است، که اگر هر یکی از آنان بر خداوند سوگند یاد کند، خداوند سوگندش را راست می‌نماید»^۳. هیشمی (۱۰/۴۱) می‌گوید: این را از بزار و طبرانی در الکبیر و الأوسط روایت کرده‌اند، و اسنادشان حسن است.

عبدالله بن عباس و دیدن جبریل نزد پیامبر علیهما السلام

احمد و طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده‌اند که گفت: با پدرم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، و نزدش مردی بود که با وی سرگوشی می‌نمود، و او چون روی گردان

۱- هیشمی (۱۴۱/۶) می‌گوید: طبرانی آن را در الاوسط از شیخ خود مقدم بن داوود روایت کرده است که ضعیف است.

۲- با استفاده از تصحیح پاورقی. م.

۳- حسن. طبرانی (۱۱/۱۲) و بزار. هیشمی (۴۱/۱۰) می‌گوید: سندهایشان حسن است.

از پدرم نشسته بود، بعد ما از نزدش بیرون شدیم، پدرم گفت: ای پسر، آیا به پسرعمویت ندیدی که چون روی گردان از من نشسته بود؟ گفتم: ای پدرم، نزدش مردی بود، که همراهش سرگوشی می نمود. می افزاید: بعد نزد پیامبر ﷺ رفتیم، پدرم گفت: ای رسول خدا، برای عبدالله اینطور و آنطور گفتم، وی برایم خبر داد، که مردی نزدت بود و همراهت سرگوشی می نمود، آیا کسی نزدت بود؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «ای عبدالله، آیا وی را دیدی؟» گفتم: آری، گفت: «وی جبریل علیه السلام بود، و او مرا از تو مشغول گردانید»^۱. هیشمی هیشمی (۹/۲۷۶) می گوید: این را احمد و طبرانی به اسنادی روایت کرده اند، و رجال آن رجال صحیح اند. و نزد طبرانی از وی روایت است که گفت: عباس عبدالله رضی الله عنه را برای کاری نزد رسول خدا ﷺ فرستاد، او همراه پیامبر ﷺ مردی را یافت، و برگشت و همراهش صحبت نمود، پیامبر ﷺ گفت: «وی را دیدی؟» گفت: آری، فرمود: «وی جبریل بود، اما وی^۲ تا این که بینایی اش را از دست ندهد و علم برایش داده نشود نمی میرد». هیشمی (۹/۲۷۷) می گوید: این را طبرانی به اسنادهایی روایت نموده، و رجال آن ثقة اند.

عرباض بن ساریه و دیدن ملکی در مسجد دمشق

طبرانی از عروه بن رویم از عرباض بن ساریه رضی الله عنه روایت نموده - وی شیخ بزرگی از اصحاب رسول خدا ﷺ بود، و دوست می داشت که وفات نماید، وی دعا می نمود: بار خدایا، عمرم زیاد شده، استخوانم نرم گردیده است، بنابراین مرا به سوی خود قبض گردان - که می گوید: در حالی که من روزی در مسجد دمشق قرار داشتم، ناگهان با جوانی برخوردیم که از زیباترین مردان بود، و قطیفه سبز بر دوش داشت، گفت: این چه دعا است، که به آن دعا می کنی؟ گفتم: ای برادر زاده ام، چگونه دعا کنم؟ گفت: بگو: «اللَّهُمَّ أَحْسِنِ الْعَمَلَ، وَبَلِّغِ الْأَجَلَ». ترجمه: «بار خدایا، عمل را نیکو گردان، و اجل را برسان». گفتم: تو کیستی، خداوند رحمت کند؟ گفت: من ربیائیل هستم، کسی که

۱- صحیح. احمد (۱/۲۹۳) نگا: المجمع (۹/۲۷۶).

۲- ابن عباس.

اندوه را از قلب‌های مؤمنان می‌کشد^۱. هیثمی (۱۰/۱۸۴) می‌گوید: عروه را بیشتر از یک تن ثقه دانسته‌اند، و سعیدبن مقلاص را نشناختم، و بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند.

سلام ملائک بر اصحاب و مصافحه‌شان با آنان

حاکم (۳/۴۷۲) از مطرف بن عبدالله از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت نموده، که وی گفت: ای مطرف بدان، که ملائک بر من و نزدیک سرم، در خانه و جلو دروازه حجر^۲ سلام می‌دادند، هنگامی که داغ گذاشتم آن حالت از میان رفت، و وقتی تندرست گردیدم، همراهش صحبت نمودم. وی گفت: ای مطرف، بدان، آنچه را گم نموده بودم برایم برگشته است، ای مطرف این را از من تا مردنم پوشیده نگه دار.

و نزد ابن سعد (۴/۲۸۹) از مطرف روایت است که گفت: عمران بن حصین رضی الله عنه برایم گفت: آیا می‌دانی، برایم سلام داده می‌شد، وقتی داغ گذاشتم سلام دادن قطع گردید، گفتم: آیا سلام از طرف سرت برایت می‌آمد یا از طرف پاهایت؟ گفت: نه، بلکه از طرف سرم می‌آمد، گفتم: من برین باورم، که تا برگشتن آن نمی‌میری، بعد از مدتی وی برایم گفت: آیا دانستی که سلام دادن برایم برگشته است؟ می‌گوید: جز اندکی درنگ ننموده بود، که درگذشت. و ابن سعد (۴/۲۸۸) از قتاده روایت نموده که: ملائک با عمران بن حصین مصافحه می‌نمودند، تا این که داغ گذاشت و آنان کناره‌گیری نمودند.

صحبت با ملائک

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۰۴) از سلم بن عطیه اسدی روایت نموده، که گفت: سلمان رضی الله عنه نزد مردی در حالی داخل گردید، که در حالت نزع قرار داشت، گفت: ای فرشته، بر وی رحم و مهربانی کن، می‌گوید: آن مرد می‌گفت: فرشته پاسخ داد: من بر هر مؤمن مهربان هستم.

شنیدن کلام ملائک

ابن ابی الدنیا در کتاب الذکر از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ابی بن کعب رضی الله عنه گفت: وارد مسجد می‌شوم، نماز می‌گزارم و خداوند را به حمد و ستایش‌هایی

۱- ضعیف. طبرانی (۲۴۵/۱۸) هیثمی (۱۰/۱۸۴) می‌گوید: طبرانی آن را روایت کرده است. عروه را نیز بیش از یک نفر ثقه دانسته‌اند اما سعید بن مقلاص را نشناختم و دیگر رجال آن رجال صحیح‌اند.

۲- هدف حجر اسماعیل در گوشه کعبه است.

می‌ستایم، که هیچ کسی وی را به آن نستوده است. هنگامی که نماز خواند و نشست که خداوند را بستاید و بر وی ثنا گوید، ناگهان از عقبش صدای بلندی را شنید که می‌گفت: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كُلُّهُ، وَلَكَ الْمُلْكُ كُلُّهُ، وَيَدِكَ الْخَيْرُ كُلُّهُ، إِلَيْكَ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ، عَلَانِيَتُهُ وَسِرُّهُ، لَكَ الْحَمْدُ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِي، وَأَعِصِمْنِي فِيمَا بَقِيَ مِنْ عُمْرِي، وَارْزُقْنِي أَعْمَالًا زَاكِيَةً تَرْضَى بِهَا عَنِّي، وَتَبَّ عَلَيَّ». ترجمه: «بار خدایا، همه ستایش تو راست، و همه پادشاهی از آن توست، و همه خیر به دست توست، و همه کارها به سوی تو بر می‌گردد، آشکار و پنهانش، ستایش از آن توست، تو بر هر چیز توانا و قادر هستی، گناهان گذشته‌ام را برایم ببخش، و در ما بقیه عمرم نگاهم دار، و اعمال پاک نصیبم فرما، تا به آن از من راضی شوی، و توبه‌ام را بپذیر». بعد از آن وی نزد رسول خدا ﷺ آمد و برایش آن قصه را باز گفت، فرمود: «وی جبریل عليه السلام بود». این چنین در الترغیب (۳/۱۰۱) آمده است.

صحبت ملائک به زبان اصحاب صحبت ملائک به زبان عمر رضي الله عنه

طبرانی در الأوسط از ابوسعید خدری رضي الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «کسی که عمر را بد ببیند مرا بد دیده است، و کسی عمر که را دوست داشته باشد، مرا دوست داشته است. خداوند در شام عرفه به مردم به صورت عموم افتخار نمود، و به عمر به صورت خاص افتخار کرد، و خداوند هر نبیی را که فرستاده، در امتش صاحب الهامی وجود داشته، و اگر در امت من یکی از آنان باشد، وی عمر است». گفتند: ای رسول خدا، چگونه صاحب الهام است؟ گفت: ملائک به زبان وی صحبت می‌کنند^۱. هیثمی (۹/۶۹) می‌گوید: در این روایت ابوسعید خادم حسن بصری آمده، و او را نشناختم، و بقیه رجال آن ثقه‌اند.

حرف زدن ملائک به زبان ابو مفضل در محاصره بهرسیر

ابن جریر در تاریخش (۳/۱۱۸) از انس به حلیس روایت نموده، که گفت: در حالی که ما بهرسیر را بعد از تجمع آنان و شکست‌شان محاصره نموده بودیم، فرستاده‌ای برای ما ظاهر گردید و گفت: پادشاه برای تان می‌گوید: آیا می‌خواهید که صلح نمایید، و

۱- ضعیف. طبرانی آن را در الأوسط (۷/۱۸) و ابن عدی (۱/۱۹۹۱) و در سند آن خادم حسن بصری است که وی را نشناختم و دیگر رجال آن ثقه هستند.

مناطقى که از دجله به ما نزدیک است و کوه ما برای ما باشد، و مناطقی که از دجله به شما نزدیک است، تا به کوه‌تان برای شما باشد؟ آیا سیر نشده‌اید - خداوند شکم‌هایتان را سیر نکند -؟ از میان مردم، ابومفزر اسود بن قطبه سبقت جست، و خداوند سخنی را به زبانش آورد، که نه خودش آن را می‌دانست، و نه ما، آن گاه آن مرد برگشت، و آنان را دیدیم که به‌سوی مدائن می‌رفتند، گفتیم: ای ابومفزر برای وی چه گفتی؟ گفت: سوگند به ذاتی که محمد را به حق مبعوث نموده است، همینقدر احساس نمودم که آرامشی فرایم گرفت، و امیدوارم، چیزی به زبانم آورده شده باشد، که خیر باشد، و مردم پی هم آمدند و از وی می‌پرسیدند، حتی که این را سعد شنید و نزد ما آمد و گفت: ای ابومفزر چه گفتی؟ به خدا سوگند، آنان در حال گریزانند!! و وی مانند همان حرفش را که برای ما گفته بود، به او نیز یادآور گردید، بعد از آن سعد در میان مردم ندا در داد، و برای جنگ در مقابل دشمن همراه به مسلمانان شتافت، این در حالی بود که منجنيق‌های ما بر آنان پرتاب می‌گردید، در شهر هیچ کسی آشکار نگردید، و کسی هم جز یک مرد به‌سوی ما بیرون نشد، آن مرد هم امان خواست، و برایش امان دادیم، همان مرد گفت: احدی در شهر باقی نمانده است، شما را چه از ورود به آن باز می‌دارد. آن گاه مردان از دیوارهای آن داخل شدند، و فتحش نمودیم، ولی در آن چیزی و کسی را نیافتیم، مگر عده‌ای از اسیران، که از خارج شهر به اسارت در آوردیم. آن گاه آنان را و آن شخص را پرسیدیم که: چرا اینان فرار نمودند؟ گفتند: پادشاه کسی را به‌سوی شما فرستاد، و صلح را برای‌تان پیشکش نمود، ولی برایش پاسخ دادید، که ابداً در میان ما و شما، تا این که عسل افریذین را با ترنج کوثی نخورم، صلح برقرار نمی‌شود، پادشاه گفت: وای بر وی!! ملائک بر زبان آنان صحبت می‌کنند، از طرف عرب‌ها با ما گفتگو می‌کنند برای ما پاسخ می‌گویند، به خدا سوگند، اگر اینطور نباشد، این چیزی است که به دهن این مرد انداخته شده تا ما از جنگ دست برداریم، بنابراین آنان به شهر دور دستی عقب رفتند.

نزول ملائک هنگام قرآن خواندن آنان

بخاری و مسلم - لفظ از مسلم است - از ابوسعید خدری روایت نموده‌اند که: اسید بن حضیر رضی الله عنه در حالی که شبی در جای خشک نمودن خرمایش قرآن تلاوت می‌نمود، ناگهان اسبش از جا برخاست و ناآرامی می‌نمود، باز وی تلاوت نمود، و اسبش بار دیگر از جای برخاست و ناآرامی نمود، باز تلاوت نمود، و اسبش همچنان بار دیگر ناآرامی

کرد، اسید می‌گوید: ترسیدم که یحیی را زیر پای کند، بنابراین به طرف اسب برخاستم، ناگهان دیدم چیزی چون سایه بالای سرم است، و در آن چون چراغ‌ها روشنی وجود دارد. آن سایه در فضا بلند گردید، و دیگر ندیدمش، می‌گوید: صبحگاهان نزد رسول خدا ﷺ رفتم و گفتم: ای رسول خدا، وقتی که من دیشب در دل شب در جای خشک نمودن خرمایم قرار داشتم، و قرآن تلاوت می‌نمودم، ناگهان اسبم از جایش برخاست و ناآرامی نمود، رسول خدا ﷺ گفت: «ابن حضیر همانطور بخوان!»، می‌گوید: باز خواندم، و اسبم همچنان از جایش برخاست و نافراری نمود، باز رسول خدا ﷺ گفت: «ابن حضیر بخوان!»، می‌گوید: باز خواندم، و همچنان اسبم ناآرامی نمود و از جایش برخاست، بعد از آن رسول خدا ﷺ گفت: «ابن حضیر بخوان!»، می‌گوید: من برگشتم و یحیی که نزدیک اسب بود، ترسیدم وی را زیر پای نکند، باز مثل سایه را دیدم، که در آن چون چراغ‌ها، روشنی بود، و به فضا بلند گردید، تا این که دیگر ندیدمش، پیامبر خدا ﷺ فرمود: «آنان ملائک بودند، و برای تو گوش فرا می‌دادند، و اگر همانطور به تلاوت ادامه می‌دادی، در حالی صبح می‌کردی که مردم آنان را می‌دیدند، و آنان خود را از مردم نمی‌پوشانیدند». این را همچنان حاکم مانند آن به اختصار روایت نموده، و گفته است: به شرط مسلم صحیح است و در آن گفته: روی گردانیدم ناگهان چون چراغ‌هایی را دیدم، که در میان آسمان و زمین آویزان بودند، گفت: ای رسول خدا، نتوانستم ادامه بدهم، فرمود: «آنان ملائک بودند، که برای [شنیدن] قرائت قرآن نازل شده بودند، اما تو اگر ادامه می‌دادی، عجایب را می‌دیدى»^۱. این چنین در الترغیب (۳/۱۳) آمده است. و این را ابن حبان، طبرانی و بیهقی از اسیدبن حضیر مانند روایت حاکم، چنانکه در الکنز (۷/۷) آمده، روایت نموده‌اند. این را همچنان ابوعبید در فضائل القرآن، احمد، بخاری به شکل معلق، نسائی و غیر ایشان از وی به اختصار روایت نموده‌اند، و نسائی در آن گفته: «آنان ملائک بوده‌اند که به خاطر آوازت نزدیک شده بودند، اگر قرائت می‌کردی، مردم در حالی صبح می‌کردند که به‌سوی آنان نگاه می‌نمودند، و ملائک از ایشان پنهان نمی‌گردیدند».

ملائک و به عهده گرفتن غسل دادن جنازه‌های ایشان

ملائک و غسل دادن حنظله شهید رضی الله عنه

ابونعیم در الحلیه (۱/۳۵۷) از محمد بن لبید از حنظله بن ابی عامر از قبیله بنی عمرو بن عوف رضی الله عنه، روایت نموده که: وی با ابوسفیان بن حرب در روز احد روبرو گردید، وقتی حنظله بر شکم ابوسفیان بلند گردید، شداد بن اوس - برای وی این شعوب گفته می‌شد - وی را دید که بر شکم ابوسفیان بلند گردیده است، شداد وی را زد و به قتلش رسانید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «دوست‌تان - یعنی حنظله - را ملائک غسل می‌دهند، از خانواده‌اش بپرسید که حالش چگونه است؟» بنابراین از همسرش پرسیده شد، وی گفت: او هنگامی که هاتف را شنید، در حالی که جنب بود، بیرون گردید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به همین سبب وی را ملائک غسل دادند»^۱.

و ابن اسحاق این را در مغازی از عاصم بن عمر روایت نموده، و سراج از طریق ابن اسحاق همچنان از یحیی بن عباد بن عبدالله بن زبیر از پدرش از جدش مانند آن را، چنانکه در الإصابه (۱/۳۶۱) آمده، روایت نموده است. و حاکم (۳/۲۰۴) این را از طریق ابن اسحاق از یحیی بن عباد بن عبدالله از پدرش از جدش به معنای آن روایت نموده، و گفته است: این حدیث به شرط مسلم صحیح است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند.

ملائک و غسل دادن سعد بن معاذ

ابن سعد (۳/۴۲۷) از محمود بن لبید روایت نموده، که گفت: وقتی که رگ بازوی سعد در روز خندق هدف تیر قرار گرفت، و حالش سنگین گردید، وی را به زنی سپردند، و او را رفیده می‌نامیدند... و حدیث را متذکر شده، و در آن آمده: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون گردید، و ما همراهش بیرون شدیم، وی در رفتن شتاب نمود، حتی که بندهای نعلی‌های ما قطع گردید و چادرهای ما از گردن‌های ما افتاد، از این امر یاران وی برایش شکایت نمودند که: ای رسول خدا، در رفتار ما را خسته ساختی، فرمود: «من می‌ترسم ملائک به سوی وی از ما سبقت جویند، و او را غسل بدهند، چنانکه حنظله را غسل دادند».

و این را همچنان (۳/۴۲۳) از عاصم بن عمر بن قتاده روایت نموده، که گفت: بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خوابید، هنگامی برخاست ملکی - یا گفت: جبریل - نزدش آمد و

گفت: کدام مرد امشب از امت وفات نموده است، اهل آسمان به مرگ وی شادمانی کردند؟ پیامبر خدا ﷺ گفت: «نمی دانم، مگر این که سعد در همین شام سخت مریض بود، سعد چه حال دارد؟» گفتند: ای رسول خدا، در گذشته است، و قومش آمدند و او را به سوی دیارشان انتقال دادند، می گوید: رسول خدا ﷺ نماز صبح را گزارد، بعد از آن در حالی که مردم همراهش بودند بیرون گردید، وی مردم را در رفتار پشت سر گذاشت، حتی که بندهای نعلی هایشان از پاهایشان قطع می گردید، و چادرهایشان از شان هایشان می افتاد، آن گاه مردی برایش گفت: ای رسول خدا، مردم را پشت سر گذاشتی، می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «من می ترسم که ملائک به سوی وی از ما سبقت جویند، چنانکه به سوی حنظله از ما سبقت جستند».

ملائک و اکرام و عزت جنازه های ایشان

احترام و عزت ملائک برای پدر جابر رضی الله عنه

بخاری و مسلم از جابر رضی الله عنه روایت نموده اند که: هنگامی پدرش به قتل رسید، جامه را از رویش برمی داشت و گریه می نمود، مردم وی را بازداشتند، رسول خدا ﷺ گفت: «بر او گریه کنی یا نکنی، ملائک بر وی با (بال های شان) تا وقتی که بلندش نمودند سایه می افکندند»^۱. این چنین در البدایه (۴/۴۴) آمده است. و نزد ابن سعد (۳/۵۶۱) از وی روایت است: «ملائک بر وی تا وقتی بلندش نمودند با بال هایشان سایه می نمودند».

عزت و اکرام شان برای سعد بن معاذ

ابن سعد (۳/۴۲۸) از سلمه بن اسلم رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ را، در حالی که ما بر دروازه قرار داشتیم، دیدم، می خواستیم از دنبالش وارد شویم، بعد رسول خدا ﷺ در حالی داخل گردید، که در خانه کس دیگری جز سعد که با چادری پوشانیده شده بود وجود نداشت، می گوید: دیدمش که از شان ههای کسانی عبور می کند، هنگامی دیدمش توقف نمودم، و به سویم اشاره نمود که: توقف کن، من ایستادم، و کسی را که در عقبم قرار داشت نیز بر گردانیدم، پیامبر ﷺ ساعتی نشست و بعد از آن بیرون گردید، گفتم: ای رسول خدا ﷺ من هیچ کس را نمی دیدم

و تو را چنان می‌دیدم که از شانه‌ها می‌گذشتی. رسول خدا ﷺ گفت: «جای نشستن نیافتم، تا این که ملکی یکی از بالهایش را برایم جمع نمود و من نشستم»، و رسول خدا ﷺ می‌گفت: «خوشی بادا برایت ای ابوعمرو!! خوشی بادا برایت ای ابوعمرو!!».

و بزار از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «برای سعد بن معاذ هفتاد هزار ملک نازل گردیده‌اند، که قبل از آن بر زمین قدم نگذاشته بودند». و هنگامی که دفن گردید گفت: «سبحان الله: اگر کسی از بغل‌گیری قبر نجات می‌یافت، سعد از آن نجات می‌یافت»^۱. هیشمی (۹/۳۰۸) می‌گوید: بزار این را به دو اسناد روایت نموده، و رجال یکی از آن‌ها رجال صحیح‌اند. و ابن سعد (۳/۴۳۰) از ابن عمر به معنای آن را روایت نموده است.

و نزد ابن سعد (۳/۴۲۹) همچنان از سعد بن ابراهیم روایت است که گفت: وقتی تخت سعد را بیرون آوردند، گروهی از منافقین گفتند: جنازه سعد چقدر سبک است - یا تخت سعد چقدر سبک است -، رسول خدا ﷺ گفت: «هفتاد هزار ملک که قبل از امروز بر زمین قدم نگذاشته بودند، پایین شده و در جنازه سعد - یا تخت سعد - حاضر گردیدند»^۲.

و نزد وی (۳/۴۳۰) همچنان از حسن روایت است که گفت: هنگامی که سعد بن معاذ رضی الله عنه درگذشت - وی مرد جسیم و بزرگی بود -، منافقان که دنبال تابوت وی می‌رفتند، می‌گفتند: مانند امروز مرد سبکی را ندیدیم، و گفتند: می‌دانید، چرا اینطور است؟ این سبکی به سبب حکم و فیصله‌اش درباره بنی قریظه است، این سخن برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تذکر داده شد، وی گفت: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، تابوت وی را ملانک حمل می‌نمودند».

رعب و وحشت در قلب‌های دشمنان

رعب و وحشت معاویه بن حیده

۱- صحیح. هیشمی (۳۰۸/۹) می‌گوید: بزار آن را با دو سند روایت کرده که یکی از آن دو رجالش رجال صحیح‌اند.

۲- ابن سعد (۴۲۹/۳) ابن ابی شیبة (۳۷۵/۷).

طبرانی در الأوسط از معاویه بن حیده قشیری روایت نموده، که گفت: نزد پیامبر ﷺ آمدم، وقتی نزدش پیش کرده شدم، گفت: «من از خداوند خواستم که مرا به قحط سالی در ریشه کن سازی شما کمک کند، و به انداختن رعب و وحشت در قلب‌هایتان یاری ام رساند»، معاویه قشیری با اشاره به هر دو دستش گفت: اینقدر و اینقدر سوگند یاد نمودم، که به تو ایمان نیاورم، و از تو پیروی ننمایم، ولی به طور همیشه قحط سالی ریشه کنم نمود و رعب و وحشت در قلبم داخل گردانیده شد، حتی که در پیش روی تو ایستاد شدم^۱. هیشمی (۶/۶۶) می‌گوید: اسناد آن حسن است، و نسائی و غیر وی آن را بدون ذکر رعب و قحط سالی روایت کرده‌اند.

رعب و وحشت مشرکان در روز حنین

بیهقی از سائب بن یسار از یزیدبن عامر سوائی روایت نموده: که گفت: ما عامر سوائی را از رعبی که خداوند در قلب‌های مشرکین در روز حنین افکنده بود می‌پرسیدیم که چگونه بود؟ سائب می‌گوید: عامر برای ما ریگی را می‌گرفت و در طشتی می‌انداخت و آن صدا می‌داد، عامر می‌گفت: ما در داخل خود مثل این را احساس می‌نمودیم^۲. این چنین در البدایه (۴/۳۳۳) آمده است.

گرفت دشمنان

باز نگه داشته شدن سراقه بن مالک از پیامبر ﷺ و همراهش در هجرت ابن سعد (۱/۱۸۸) از زیدبن اسلم و غیر وی روایت نموده که: سراقه بن مالک بعد از کشیدن تیرها^۳ که آیا بیرون شود یا بیرون نشود در طلب پیامبر ﷺ بیرون گردید،

۱- حسن. طبرانی در الأوسط (۱۸۳/۲) هیشمی (۶/۶۶) آن را حسن دانسته است.

۲- طبرانی (۲۳۷/۲۲) هیشمی (۶/۱۷۳) و رجال آن ثقة هستند.

۳- در زمان جاهلیت تیرهایی را با خود نگه می‌داشتند که در بعضی از آن‌ها «نعم» «آری» و در بعضی‌شان «لا» «نخیر»، و هم چنان در بعضی دیگر «افعل» «انجام ده» و در بعضی «لا تفعل» «انجام مده»، نوشته می‌بود، و چون می‌خواستند کاری را انجام دهند که در آن متردد می‌بودند آن تیرها را در کوزه و یا کیسه‌ای می‌انداختند، بعداً یکی از آن‌ها را از میان بر می‌داشتند، اگر در آن «افعل» و یا «نعم» نوشته می‌بود آن کار را انجام می‌دادند و در غیر آن ترکش می‌نمودند، ولی خداوند ﷻ این عمل را به صراحت رد نمود و در حرمت آن آیاتی را نازل کرد که از آن جمله آیت سوم سوره مائده می‌باشد. هدف سراقه در این حدیث همین است، سراقه که در آن وقت مشرک

وی در هر سه باری که تیرها را کشید، برایش بیرون می‌گردید که بیرون نشود، ولی با آن هم سوار گردید و خود را به پیامبر ﷺ و همراهانش رسانید، پیامبر ﷺ دعا فرمود، که پاهای اسبش در زمین فرو رود، و چنان شد، وی گفت: ای محمد، از خداوند بخواه که اسبم را رها سازد، از تو [دیگران را] برمی‌گردانیم، پیامبر ﷺ گفت: «بار خدایا، اگر صادق باشد، اسبش را برایش رها گردان»، آن گاه پاهای اسبش بیرون گردید^۱.

وی همچنان (۱/۲۳۲) این را از عمیر بن اسحاق روایت نموده، و در روایت وی آمده که گفت: ای دو تن، از خداوند برایم بخواهید، و این حق شما بر من باشد که دوباره برنگردم، آن گاه آن دو از خداوند خواستند، او دوباره به طرفشان رو آورد و باز در زمین فرو رفت، باز گفت: برایم دعا کنید، و این حق شما باشد که برنگردم، می‌افزاید: وی برای‌شان توشه و سواری پیشکش نمود، آن دو گفتند: «ما را از شر خودت در امان دار»، گفت: از شر خودم شما را در امان داشتم.

و نزد وی همچنان در یک حدیث طولانی در هجرت از ابومعبد خزاعی روایت است که گفت: ای محمد، از خداوند بخواه که اسبم را رها سازد، و من از تو بر می‌گردم، و کسی را که در عقبم هست نیز برمی‌گردانم، پیامبر ﷺ چنان نمود، وی رها گردید و برگشت، و مردم را دریافت که رسول خدا ﷺ را جستجو می‌نمایند، گفت: برگردید، من برای‌تان آنچه را در اینجا هست بازجویی و جستجو نمودم، و خودتان دید و بصارت مرا در پیگیری می‌دانید، و به این صورت برگشتند.

و ابن سعد (۱/۲۳۵) از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده... و حدیث را در هجرت متذکر گردیده، و در آن آمده که می‌گوید: ابوبکر رضی الله عنه نگاه نمود، ناگهان سوار کاری را دید که به ایشان خود را رسانیده است، گفت: ای نبی خدا، این سوارکار به ما رسید، می‌افزاید: آن گاه پیامبر خدا ﷺ ملتفت گردید و گفت: «بار خدایا، بیفکنش»، می‌گوید: و او را اسبش افکند، بعد از آن، اسبش در حالی برخاست که صدا می‌کشید، می‌گوید: آن گاه وی گفت: ای نبی خدا، به آنچه می‌خواهی دستورم بده، می‌افزاید: پیامبر ﷺ فرمود: «در جای ایستاده باش و هیچ کسی را مگذار به ما بییوندد»،

بود وقتی خواست در صدد دستگیری پیامبر ص خارج شود اولاً رو به طرف تیرهای خود آورد ولی از شدت حرص طبق هدایت و راهنمایی تیرهایش نیز عمل نکرد. م.

می‌گوید: او در ابتدای روز در صدد دریافت و جنگ با پیامبر ﷺ بود، و در آخر روز پاسدار و نگهبانش^۱. و (۲/۹۹) قصه سراقه به روایت براء رضی الله عنه نزد احمد در باب هجرت و در بخش هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله گذشت.

هلاک گردانیدن اربد بن قیس و عامر بن طفیل

طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده که: اربد بن قیس و عامر بن طفیل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه آمدند، و در حالی نزدش فرا رسیدند که وی نشسته بود، و در پیش رویش نشستند، عامر بن طفیل گفت: ای محمد، اگر اسلام بیاورم برایم چه می‌دهی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «برای تو آنچه است که برای مسلمانان است، و بالای تو آنچه است که بالای مسلمانان است»، عامر بن طفیل گفت: اگر اسلام بیاورم، کار را بعد از خودت به من می‌سپاری؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «این نه برای تو می‌باشد و نه برای قومت، ولی تو را فرمانده سواراکاران تعیین می‌کنم»، گفت: من همین اکنون فرمانده سواراکاران نجد هستم، بادیه‌ها را برای من بسپار، و شهر را تو بگیر، رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «نخیر». هنگامی که از نزد پیامبر صلی الله علیه و آله روی گردانیدند، عامر گفت: به خدا سوگند، اینجا را بر تو پر از اسبان و مردان خواهیم نمود، رسول خدا صلی الله علیه و آله برایش گفت: «خداوند تو را باز می‌دارد»، هنگامی اربد و عامر بیرون گردیدند، عامر گفت: ای اربد، من محمد صلی الله علیه و آله را با صحبت، از تو مشغول می‌سازم، و تو وی را با شمشیر بزن، چون مردم وقتی تو محمد صلی الله علیه و آله را به قتل برسانی، دیگر کاری نمی‌کنند، و به دیه راضی می‌شوند، و از جنگ متنفرند، به این صورت ما برای‌شان دیه می‌دهیم، اربد گفت: این کار را می‌کنم، بعد هر دوی‌شان دوباره به‌سوی پیامبر صلی الله علیه و آله برگشتند، عامر گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله، با من برخیز همراهت صحبت می‌کنم، رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه وی برخاست، و هر دوی‌شان پهلوی دیواری نشستند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله همراهش درنگ نمود و به صحبت پرداخت، اربد شمشیرش را از نیام بیرون نمود، و هنگامی که دستش را بر شمشیر گذاشت، دستش بر دستگیر شمشیر خشک گردید، و نتوانست شمشیر را از نیام در آورد، بنابر این اربد در زدن بر عامر تأخیر نمود، آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله ملتفت گردید، و اربد و عملی را که انجام می‌داد دید، و از نزد آنان برگشت، هنگامی که عامر و اربد از

نزد رسول خدا ﷺ بیرون گردیدند، در حره - حره واقم - پایین شدند، در این فرصت سعدبن معاذ و اسیدبن حضیر رضی الله عنهما به سوی آنان بیرون شدند و گفتند: ای دشمنان خدا بروید، خداوند لعنت تان کند. عامر گفت: ای سعد این کیست؟ گفت: این اسیدبن حضیر کتائب است، بعد هر دو بیرون شدند و وقتی به رقم^۱ رسیدند، در آنجا خداوند بر اربد صاعقه‌ای فرستاد و به قتلش رسانید، و عامر به راهش ادامه داد، و وقتی به جریم رسید، در آنجا خداوند زخمی را فرستاد و او به آن دچار گردید، و شب در خانه زنی از بنی سلول وی را فرا رسید، وی زخمش را که در حلقش بود دست می‌زد و می‌گفت: دانه‌ای است چون دانه شتر، در خانه یک زن سلولی، وی دوست نداشت که در خانه این زن بمیرد، بعد از آن اسبش را سوار گردید، زخم بر وی شدت اختیار نمود، تا این که در حالت بازگشت بر اثر آن درگذشت، و درباره این دو خداوند نازل فرمود:

﴿اللَّهُ يَعْْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى﴾ تا به این قولش: ﴿وَمَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِّنْ وَّالٍ﴾ [الرعد: ۸-۱۱]. ترجمه: «خداوند آنچه را هر ماده در شکم بر می‌دارد می‌داند... و آنان هیچ کار سازی جز وی ندارند».

می‌گوید: حراست کنندگان امر خدا، محمد ﷺ را حفاظت می‌کنند، بعد از آن خداوند اربد را و آنچه را وی بدان به قتل رسانیده شد، ذکر نموده، و فرموده:

﴿وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ﴾ [الرعد: ۱۳].

ترجمه: «و می‌فرستد صاعقه‌ها را».

این چنین در تفسیر ابن کثیر (۲/۵۰۶) آمده است.^۲

شکست دشمنان با پرتاب سنگریزه‌ها و خاک

شکست‌شان با انداختن ریگ توسط رسول خدا ﷺ در روز حنین

طبرانی، ابونعیم و ابن عساکر از حارث بن بدل روایت نموده‌اند که گفت: روز حنین شاهد رسول خدا ﷺ بودم، همه اصحابش شکست خوردند، مگر عباس بن عبدالمطلب و ابوسفیان بن حارث رضی الله عنهما، آن گاه رسول خدا ﷺ با مشتی از [ریگ]

۱- جایی است در مدینه.

۲- ضعیف. طبرانی در الاوسط (۹/ ۶۱) و الکبیر. در این دو سند عبدالعزیز بن عمران است که ضعیف است: المجمع (۴۱/ ۱۱).

زمین بر روی‌های ما زد و ما شکست خوردیم. و آنچه در نظر من آمد این بود که، درخت و سنگی که هست ما را دنبال می‌کنند.^۱ این چنین در الکنز (۵/۳۰۴) آمده. و ابن منده و ابن عساکر این را از وی مختصراً روایت کرده‌اند.

و یعقوب بن سفیان از عمرو بن سفیان ثقفی و غیر وی روایت نموده، که گفت: مسلمانان در روز حنین شکست خوردند، و با رسول خدا ﷺ جز عباس و ابوسفیان بن حارث کسی باقی نماند، می‌گوید: آن گاه رسول خدا ﷺ مشتی از سنگریزه‌ها را گرفت، و آن را بر روی آنها پرتاب نمود، می‌افزاید: و ما شکست خوردیم، و برای ما چنان وانمود گردید، که هر سنگ و هر درخت سوارکاری است و ما را تعقیب می‌کند. ثقفی می‌گوید: به سرعت و شتاب بر اسب خود فرار نمودم تا این که داخل طائف گردیدم. این چنین در البدایه (۴/۳۳۲) آمده است.

شکست‌شان با ریگ انداختن پیامبر ﷺ در روز بدر

طبرانی در الکبیر و الأوسط از حکیم بن حزام روایت نموده، که گفت: صدایی را شنیدیم که از طرف آسمان به زمین آمد، گویی که صدای ریگ در طشت باشد، و رسول خدا ﷺ آن سنگریزه‌ها را پرتاب نمود و ما شکست خوردیم.^۲ هیثمی (۶/۸۴) می‌گوید: اسناد این حسن است.

و نزد وی همچنان از او روایت است که گفت: در روز بدر، رسول خدا ﷺ امر نمود، و یک مشت سنگریزه را گرفت، و روبروی ما ایستاد، و آن را پرتاب نمود و گفت: روی‌ها زشت گردند، و ما شکست خوردیم، آن گاه خداوند ﷻ نازل فرمود:

﴿وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ [الأنفال: ۱۷].

ترجمه: «و نیفکندی مشتی خاک وقتی که افکندی ولیکن خدا افکند».

هیثمی (۶/۸۴) می‌گوید: اسناد آن حسن است.

و نزد وی همچنان از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که: پیامبر ﷺ برای علی رضی الله عنه گفت: «یک مشت سنگریزه برایم بده»، و او آن را برایش داد، و پیامبر ﷺ آن را بر

۱- صحیح. طبرانی (۲۶۷/۳) هیثمی (۱۸۱/۶) رجال آن ثقة هستند.

۲- حسن. طبرانی در الکبیر (۲۰۳/۳) و الأوسط. هیثمی آن را حسن دانسته است: (۸۴/۶).

روی قوم انداخت، و همه قوم چشم‌هایشان از ریگ پر شد، و این آیت نازل گردید: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ﴾ هیشمی (۶/۸۴) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. و نزد بیهقی به نقل از یزید بن عامر سوائی رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله یک مشت خاک را از زمین گرفت، و آن را بر روی‌های ایشان انداخت و گفت: «برگردید، روی‌ها زشت گردید»، و هر یکی با برادرش روبرو می‌گردید، و از افتادن خاشاک در چشم‌هایش شکایت می‌نمود^۱. این چنین در البدایه (۴/۳۳۳) آمده است.

اندک نمودار شدن دشمنان در چشم‌هایشان

طبرانی از عبدالله - یعنی ابن مسعود رضی الله عنه - روایت نموده، که گفت: روز بدر در چشم‌های ما اندک نمودار گردیدند، حتی برای همراهم که در پهلویم بود گفتم: آیا ایشان را هفتاد تن می‌پنداری؟ گفت: فکر می‌کنم صد تن باشند، تا این که مردی از ایشان را به اسارت گرفتیم، و از وی پرسیدیم، گفت: هزار تن بودیم^۲. این چنین در المجمع (۶/۸۴) آمده است. و ابن ابی حاتم و ابن جریر از ابن مسعود مانند این را، چنانکه در تفسیر ابن کثیر (۲/۳۱۵) آمده، روایت کرده‌اند.

نصرت به باد صبا^۳

ابن سعد (۲/۷۱) از سعید بن جبیر روایت نموده، که گفت: واقعه روز خندق در مدینه بود، می‌افزاید: ابوسفیان بن حرب و کسانی که از قریش از وی پیروی نمودند و کسانی که با وی از کنانه بودند، و عیینه بن حصن و کسانی که از غطفان وی را دنبال نمودند، و طلیحه و کسانی که از بنی اسد وی را پیروی کردند و ابوعور و کسانی که از بنی سلیم وی را دنبال نموده بودند آمدند، و در میان رسول خدا صلی الله علیه و آله و بنی قریظه عهد و پیمانی بود، ولی آنان، آن پیمان را نقض کردند، و با مشرکین کمک نمودند، پس خداوند تعالی درباره‌شان نازل فرمود:

﴿وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ﴾ [الاحزاب: ۲۶].

۱- صحیح. طبرانی در الکبیر (۲۳۷/۲۲) هیشمی (۶/۱۸۲) می‌گوید: رجال آن ثقه هستند.

۲- طبرانی (۱۴۷/۱۰) هیشمی در مورد آن سکوت کرده است.

۳- باد صبا، بادی است که از طرف مشرق می‌وزد. م.

ترجمه: «و خداوند کسانی را از اهل کتاب، که (مشرکان عرب) از ایشان حمایت نموده بودند، از قصرها و قلعه‌های مستحکم‌شان پایین نمود».

آن گاه جبریل عَلَيْهِ السَّلَام در حالی که باد را با خود همراه داشت آمد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هنگامی که جبریل را دید گفت: «آگاه باشید، بشارت بادا برای تان»، سه بار، خداوند باد را بر ایشان روان نمود، و باد خیمه‌هایشان را در هم کوید، دیگ‌ها را مقلوب ساخت، اقامتگاه‌ها را زیر خاک کرد، بندها را قطع ساخت، و آنان به راه افتادند، و هیچکس به کسی توجه نمی‌نمود، و خداوند تعالی درباره‌شان نازل فرمود:

﴿إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا﴾ [الاحزاب: ۹].

ترجمه: «هنگامی که لشکرهایی به سراغ شما آمدند، ولی ما باد و طوفان سختی با لشکریانی بر آن‌ها فرستادیم که آن‌ها را نمی‌دیدید».

آن گاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برگشت.

و نزد وی هم چنان (۲/۷۷) از حمیدبن هلال روایت است که گفت: در میان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بنی قریظه عهد و پیمان سستی وجود داشت، وقتی احزاب با آن همه سربازهایشان هجوم آوردند، آنان عهد خویش را نقض کردند، و با مشرکین بر خلاف رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همکاری نمودند، آن گاه خداوند سربازان و باد را فرستاد، و آنان فرارکنان به راه افتادند، و دیگران در قلعه‌هایشان باقی ماندند... و حدیث را در غزوه بنی قریظه ذکر نموده است.

و بزار از ابن عباس رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا روایت نموده، که گفت: باد صبا در شب احزاب نزد باد شمال آمد و گفت: حرکت کن و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نصرت بده، باد شمال گفت: زن آزاد در شب جایی نمی‌رود، به این صورت بادی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آن نصرت داده شد، باد صبا بود. هیشمی (۶/۶۶) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. و ابن ابی حاتم این را از ابن عباس روایت نموده، و ابن جریر از عکرمه به معنای این را، چنانکه در تفسیر ابن کثیر (۳/۴۷۰) آمده، روایت کرده است.

در زمین فرو رفتن دشمنان و هلاک گردیدن‌شان

بزار از بریده رضی الله عنه روایت نموده که: مردی در روز احد گفت: بار خدایا، اگر محمد صلی الله علیه و آله بر حق باشد مرا در زمین فرو ببر، می گوید: آن گاه در زمین فرو برده شد. هیشمی (۶/۱۲۲) می گوید: رجال آن رجال صحیح اند.

و ابونعیم در الدلائل (ص ۱۷۶) از نافع بن عاصم روایت نموده، که گفت: کسی که روی رسول خدا صلی الله علیه و آله را خون نموده بود، عبدالله بن قثمه مردی از هذیل^۱ بود، خداوند بز کوهی را بر وی مسلط گردانید، آن بز وی را به شاخ زد و به قتلش رسانید.

از بین رفتن بینایی به دعاهایشان

گرفت بینایی جوانانی از قریش به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله در روز حدیبیه

احمد از عبدالله بن مغفل مزنی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در حدیبیه با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم... و حدیث را در صلح حدیبیه ذکر نموده، و در آن آمده، در حالی که ما در آن حالت قرار داشتیم، ناگهان سی جوان که سلاح بر تن داشتند بر ما آشکار گردیدند، و به طرف ما حمله نمودند، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ایشان دعاء فرمود، و خداوند بینایی شان را گرفت، و ما به سوی شان برخاستیم و گرفتیم شان، رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «آیا در پناه کسی آمده اید؟ و آیا کسی برای تان امان داده است؟» گفتند: نخیر، آن گاه رهایشان نمود، و همین بود که خداوند نازل فرمود:

﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿٢٤﴾﴾ [الفتح: ۲۴].

ترجمه: «و او ذاتی است که دستهای آنان را از شما و دستهای شما را از آنان در دل مکه، بعد از آن که شما را بر ایشان غالب گردانید، باز داشت، و خدا به آنچه عمل می کنید بیناست.»

هیشمی (۶/۱۴۵) می گوید: رجال آن رجال صحیح اند. و نسائی مانند این را، چنانکه در تفسیر ابن کثیر (۴/۱۹۲) آمده، روایت نموده است.

از بین رفتن بینایی مردی به دعای علی رضی الله عنه

۱- محفوظ، و چنانکه در ابن هشام و طبری آمده، وی از بنی لیث می باشد.

طبرانی در الأوسط از زاذان روایت نموده که: علی رضی الله عنه حدیثی را بیان داشت و مردی تکذیبش نمود، علی برایش گفت: اگر دروغگو باشی بر تو دعاء می‌کنم؟ گفت: دعاء کن، و علی رضی الله عنه بر وی دعای بد نمود، موصوف تا هنوز از جایش حرکت ننموده بود، که بینایش از بین رفت^۱. هیشمی (۹/۱۱۶) می‌گوید: در این عماربن حضرمی آمده، و او را نشناختم، و بقیه رجال آن ثقه‌اند.

و ابونعیم در الدلائل (ص ۲۱۱) از عمار روایت نموده، که گفت: علی رضی الله عنه حدیثی را برای مردی بیان داشت، وی تکذیبش نمود، و تا هنوز از جایش برنخاسته بود که کور گردید. و نزد ابن ابی الدنیا از زاذان روایت است که مردی برای علی رضی الله عنه حدیثی را بیان داشت، علی گفت: تو را چنان می‌پندارم که برایم دروغ گفتی، گفت: نه، اینطور ننموده‌ام، علی گفت: اگر دروغ گفته باشی برایت دعای بد می‌کنم؟ گفت: دعاء کن، وی دعاء نمود، و او تا هنوز از جایش حرکت ننموده بود که کور گردید. این چنین در البدایه (۸/۵) آمده است.

از بین رفتن بینایی چشم زنی به دعای سعیدبن زید

ابونعیم در الحلیه (۱/۹۶) از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده که: مروان تعدادی از مردم را نزد سعیدبن زید روان نمود، تا درباره اروی دختر اویس همراهش صحبت کنند - آن زن در چیزی با وی دعوی نموده بود - سعید گفت: مرا چنان می‌پندارند که بر وی ظلم می‌کنم، در حالی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌گوید: «کسی که یک وجب زمین را به ظلم بگیرد، خداوند روز قیامت از هفت زمین به گردش طوق می‌اندازد»، بار خدایا، اگر دروغگو باشد، تا کورش نساخته‌ای نمیرانش، و قبرش را در چاهش بگردان، می‌گوید: به خدا سوگند، تا این که کور نشد، نمرد، و با ترس و احتیاط بیرون گردید و در منزلش می‌گشت، که ناگهان در چاهش افتاد، و همان چاه قبرش گردید^۲، این را هم چنان از عروه به مثل آن روایت کرده است.

و نزد وی هم چنان (۱/۹۷) از ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم روایت است که: اروی از سعیدبن زید نزد مروان بن حکم شکایت برد و چیزی بالایش دعوی نمود،

۱- ضعیف. طبرانی در الاوسط (۲/۲۱۹) هیشمی (۹/۱۱۶) می‌گوید: در آن عمار الحضرمی است که وی را نشناختم و بقیه رجال آن ثقه هستند.

۲- مسلم (۱۶۱۰).

سعید گفت: بار خدایا، وی ادعا نموده که من بر وی ظلم نموده‌ام، اگر دروغگو باشد چشمش را کور کن، و در چاه بیفکنش، و از حق من نوری ظاهر بگردان، که برای مسلمان واضح سازد که من بر وی ظلم ننموده‌ام، می‌گوید: در حالی که آنان در این حالت قرار داشتند، ناگهان از دره عقیق چنان سیلابی آمد، که مثل آن هرگز نیامده بود، و همان حدی را که بالایش اختلاف داشتند آشکار گردانید، و پدیدار گردید که سعید در آن صادق بوده است، و آن زن ماهی درنگ نکرده بود، که کور گردید، و در حالی که بالای زمینش گشت می‌زد، ناگهان در چاهش افتاد، می‌گوید: ما در حالی که بچه و خردسال بودیم، از مردم می‌شنیدیم که به یک دیگر می‌گفتند: خداوند تو را چنان کور کند، که اروی را کور ساخت، ما گمان می‌کردیم که هدف‌شان از «اروی» همان «اروائی» است که از جمله حیوانات وحشی می‌باشد، ولی هدف از آن درگیر شدن دعای سعیدبن زید در قبال همان زن بوده است^۱، و هدف از صحبت مردم هم، همان قبول شدن دعای سعید درباره همان زن به درگاه خداوند بوده است.

از بین رفتن چشم مردی به سبب دعای بدش بر حسین بن علی علیه السلام

طبرانی از ابورجای عطاردی روایت نموده، که گفت: علی و هیچ کسی از اهل بیت را دشنام ندهید، چون همسایه ما از بله‌جیم گفت: آیا به حسین بن علی فاسق نگاه نمی‌کنید، خداوند کشتش؟ آن گاه خداوند وی را به دو نقطه سفید در چشمش مبتلا ساخت و بینایی‌اش را از بین برد^۲. هیشمی (۹/۱۹۶) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

عودت بینایی به دعاهایشان

برگردیدن بینایی گروهی از قریش به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

ابونعیم در دلائل النبوه (ص ۶۳) از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد قرائت می‌نمود، و به جهر قرائت می‌کرد، حتی که تعدادی از قریش از آن اذیت گردیدند، به حدی که برخاستند تا وی را بگیرند، ناگهان متوجه شدند که دست‌های همه‌شان بر گردن‌هایشان بسته شده است، و کور گردیده‌اند و دیده نمی‌توانند، آن گاه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم تو را به خدا و

۱- در عربی: «اروی» بز کوهی را می‌گویند. م.

۲- صحیح. طبرانی (۱۱۲/۳) هیشمی (۹/۱۹۶) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

رحم داری سوگند می‌دهیم - می‌گویند: و با هر شاخه‌ای از قریش پیامبر ﷺ قرابت و نزدیکی داشت -، آن گاه پیامبر ﷺ دعاء نمود، و آن حالت از ایشان زایل گردید، و این آیات نازل شد:

﴿يَسَّ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ﴿۱۰۰﴾ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۰۱﴾﴾ تا به این قول خداوند
﴿رَسَوَاءَ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۰۱﴾﴾ [یس: ۱-۱۰].

ترجمه: «یس، قسم به قرآن با حکمت. که تو از رسولان هستی... برای آنان یکسان است، که بترسیانی شان، یا نترسانی شان، ایمان نمی‌آورند».
می‌افزاید: و از آن تعداد هیچکسی ایمان نیاورد.

برگردیدن چشم قتاده به دعای پیامبر ﷺ در روز احد

طبرانی از قتاده بن نعمان رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: کمانی برای رسول خدا ﷺ اهداء گردید، و رسول خدا ﷺ در روز احد آن را به من داد، و با آن در پیش روی پیامبر خدا ﷺ تیر انداختم حتی که یک طرفش شکست، و در جایم همانطور در پیش روی رسول خدا ﷺ باقی ماندم و تیرها را با رویم دفع می‌نمودم، هرگاه تیری از آن‌ها به سوی روی پیامبر خدا ﷺ کج می‌شد و میل می‌کرد، من روی و سرم را به طرف آن می‌نمودم، تا روی پیامبر خدا ﷺ را نگه دارم، البته بدون این که تیراندازم، آخرین تیر از آن تیرها همان تیری بود که بر اثر آن سیاهی چشمم بر گونه‌ام افتاد، و تجمع مشرکان پراکنده گردید، آن گاه من سیاهی چشمم را در کف دستم گرفتم، و با آن که در کف دستم قرار داشت به سوی رسول خدا ﷺ شتافتم، هنگامی که پیامبر خدا ﷺ آن را دید، چشم‌هایش اشک ریخت، و گفت: «بار خدایا، قتاده نبی ات را با رویش نگه داشت، بنابراین این چشمش را نیکوترین چشم‌هایش و تیزبین‌ترین آن‌ها بگردان».^۱ و آن چشمش نیکوترین و تیزبین‌ترین چشم‌هایش گشت.^۱ هیشمی (۸/۲۹۷) می‌گوید: در اسناد آن کسانی است که نشناختم شان. ابونعیم این را در الدلائل (ص ۱۷۴) از قتاده به مثل آن روایت کرده، و ابن سعد (۳/۴۵۳) این را از عاصم بن عمر بن قتاده به اختصار روایت نموده است.

۱- طبرانی (۸/۱۹) در آن سند آن مجهول یا مجهولانی هستند: المجمع (۸/۲۹۷).

و این را دار قطنی و ابن شاهین از محمود بن لبید از قتاده رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: در روز احد چشم وی مورد اصابت قرار گرفت، و بر گونه‌اش افتاد، و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را دوباره به جایش برگردانید، و آن صحیح‌ترین چشم‌هایش شد. و دار قطنی و بیهقی از ابوسعید خدری از قتاده مثل آن را روایت کرده‌اند. این چنین در الإصابه (۳/۲۲۵) آمده است. و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۱۷۴) از قتاده به مانند آن روایت نموده، و در روایت وی آمده: و آن نیکوترین و تیزبین‌ترین چشم‌هایش گردید.

بغوی و ابویعلی از عاصم بن عمر بن قتاده از نعمان بن نعمان روایت نموده‌اند که: چشم وی در روز بدر مورد اصابت قرار گرفت، و سیاهی آن بر گونه‌اش روان گردید، خواستند آن را قطع نمایند، بعد گفت: نخیر، تا اینکه با رسول خدا صلی الله علیه و آله مشوره کنیم، و همراهش مشوره نمودند، گفتند: «نخیر»، بعد از آن وی را خواست، و کف دستش را بر سیاهی چشم وی گذاشت و فشارش داد، آن گاه وی چنان صحیح و سالم شد که دانسته نمی‌شد کدام یکی از چشم‌هایش از بین رفته بود. این چنین در الإصابه (۳/۲۲۵) آمده است. هیشمی (۸/۲۹۸) می‌گوید: در اسناد ابویعلی یحیی بن عبدالحمید حمانی آمده، و او ضعیف می‌باشد.

رفتن درد و اذیت از چشم بعضی اصحاب به دعاء و فعل پیامبر صلی الله علیه و آله

ابویعلی از عبدالرحمن بن حارث بن عبیده از جدش روایت نموده، که گفت: در روز احد چشم ابوذر رضی الله عنه مورد اصابت قرار گرفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن آب دهنش را انداخت، و همان چشمش صحیح‌ترین چشم‌هایش گردید. هیشمی (۸/۲۹۸) می‌گوید: در این عبدالعزیز بن عمران آمده، و او ضعیف می‌باشد.

و ابونعیم در الدلائل (ص ۲۲۳) از رفاعه بن رافع رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در روز بدر به تیری زده شدم، و چشمم را برکند، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن آب دهنش را انداخت و برایم دعاء نمود، و دیگر هیچ اذیتم نکرد.

و ابن ابی شیبه از مردی از بنی سلمان از مادرش روایت نموده که: دایه‌اش حبیب بن فویک برایش حکایت نمود، که پدرش وی را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برد، البته در حالی که چشم‌هایش سفید بود، و با آن‌ها چیزی را دیده نمی‌توانست، پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدش، گفت: شترم را تعلیم می‌دادم، و رام می‌کردم، ناگاه پایم بر تخم ماری اصابت نمود و چشمم کور گردید، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در چشم‌هایش دم انداخت و او بینا

شد، راوی می‌گوید: او را در حالی که هشتاد سال عمر داشت و چشم‌هایش سفید بود، دیدم که تار را داخل سوزن می‌نمود. ابن سکن می‌گوید: این را غیر محمد بن بشر کسی روایت نکرده، و از حبیب جز همین حدیث، دیگر حدیثی را نمی‌دانم که روایت شده باشد. این چنین در الإصابه (۱/۳۰۸) آمده است. و طبرانی هم چنان مثل این را از مردی از سلامان بن سعید از مادرش روایت نموده، مگر این که در روایت وی آمده: شترهایم را حرکت می‌دادم^۱. هیشمی (۸/۲۹۸) می‌گوید: در این کسانی است که من نشناختم شان. و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۲۲۳) به این اسناد و به مثل آن روایت نموده، و در روایت وی آمده: شترانم را تمرین می‌دادم.

برگردیدن بینایی زئیره

فاکهی و ابن منده از سعد بن ابراهیم روایت نموده‌اند که گفت: زئیره رومی بود، و اسلام آورد رضی الله عنه، در این موقع بینایی‌اش از بین رفت، مشرکان گفتند: لات و عزی کورش ساختند، زئیره گفت: من به لات و عزی کافر شده‌ام، آن گاه خداوند بینایی‌اش را به وی برگردانید. و نزد محمد بن عثمان بن ابی شیبه در تاریخش از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: ام هانی دختر ابوطالب رضی الله عنها برایم گفت: ابوبکر رضی الله عنه زئیره را آزاد گردانید، و هنگامی که آزادش ساخت کور گردید، آن گاه قریش گفتند: چشم و بینایی وی را لات و عزی از بین برده‌اند، زئیره گفت: دروغ گفته‌اند، سوگند به خانه خدا، که لات و عزی نه چیزی را دور می‌سازند و نه نفع رسانیده می‌توانند، آن گاه خداوند بینایی‌اش را به وی برگردانید^۲. این چنین در الإصابه (۴/۳۱۲) آمده است.

لرزش اطاق‌های دشمنان به تهلیل و تکبیر لرزش اطاق هرقل روم

حاکم از هشام بن عاص اموی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: من و مرد دیگری به نزد هرقل - صاحب روم - به خاطر دعوت وی به سوی اسلام فرستاده شدیم، حرکت کردیم تا این که به غوطه دمشق رسیدیم، و در آنجا نزد جبله بن ایهم غسانی پایین گردیدیم، هنگامی که نزدش وارد شدیم او بر تختی نشسته بود. مردی را نزد ما فرستاد تا از طریق او همراهش صحبت کنیم، ولی ما گفتیم: به خدا ما با فرستاده‌ای

۱- ضعیف. طبرانی (۲۵/۴) هیشمی (۸/۲۹۸) می‌گوید: در سند آن کسانی هستند که نشناختم.

۲- ابن حجر در الإصابه آن را ذکر کرده است که در صحت آن نظر است و قسم خوردن جز به الله یا نامی از نام‌ها و یا صفتی از صفات او به جز دیگری جایز نیست.

صحبت نخواهیم کرد، چون به نزد پادشاه فرستاده شده‌ایم، اگر او اجازه بدهد، همراهش صحبت می‌کنیم، وگرنه با فرستاده‌ای صحبت نمی‌نماییم، فرستاده او دوباره به طرفش برگشت و او را از این قضیه خبر داد. می‌گوید: پادشاه برای‌مان اجازه داد، و گفت: حرفهایتان را بگویید، هشام بن عاص همراهش صحبت نمود، و او را به اسلام دعوت نمود، وی در این حالت لباس سیاه بر تن داشت. هشام پرسید: این چیزی که بر دوش شماست چیست؟ جواب داد: این را پوشیده و سوگند یاد کرده‌ام، که تا شما را از سرزمین شام اخراج نکنم، آن را از تنم بیرون نخواهم کرد. برایش گفتیم: به خدا سوگند، ما همین جایی را که نشستهای از تو خواهیم گرفت، و این شاءالله پادشاهی پادشاه بزرگ را نیز خواهیم گرفت، و این را محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیامبرمان به ما خبر داده است. گفت: شما اهل این نیستید، بلکه آنها قومی هستند که در روز روزه می‌گیرند، و در شب قیام می‌نمایند، روزه شما چگونه است؟ ما آن را برایش بیان کردیم، و رویش از سیاهی پر گردید و گفت: برخیزید، و کسی را با ما به سوی پادشاه^۱ فرستاد.

بعد ما بیرون گردیدیم [و به طرف هرقل رفتیم]، وقتی به نزدیک شهر رسیدیم، همان کسی که با ما بود برای‌مان گفت: این چهارپایان شما اجازه ورود به شهر پادشاه را ندارند، اگر خواسته باشید شما را بر اسبهای تاتاری و قاطرها سوار نموده داخل شهر می‌سازیم، گفتیم: به خدا سوگند، جز بر اینها وارد شهر نمی‌شویم، آن گاه نزد پادشاه روان نمودند، که اینان از قبول این امر سرباز می‌زنند، و او برای‌شان دستور داد، که ما بر سواری‌های خودمان داخل شویم، و ما بر آنها در حالی که شمشیرهایمان را بر گردن آویخته بودیم وارد گردیدیم، تا این که به اطاق پادشاه رسیدیم، در آنجا شترهایمان را در حالی در پای دیوار اطاق خوابانیدیم که وی به سوی ما نگاه می‌نمود، گفتیم: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ»، خدا می‌داند که اطاق لرزید، حتی چنان گردید که انگار درخت خرمایی باشد که باد می‌لرزاندش، می‌گوید: وی کسی را نزد ما روان نمود، که این حق شما نیست، که دین‌تان را بر ما آشکار سازید، و نزد ما روان نمود، که داخل شوید، و ما در حالی نزدش داخل گردیدیم، که بر فرشی نشسته بود و فرماندهان روم نزدش حضور داشتند، و همه چیز در مجلس وی سرخ بود، ما حولش هم سرخ بود، و جامه سرخ بر تن داشت، ما برایش نزدیک شدیم و او خندید و گفت: چه باکی بر شما

می‌بود، اگر برای من همان تحیه‌ای را پیش می‌نمودید، که در مابین خودتان معمول است؟ و ناگهان متوجه شدیم، که نزدش مردی است که عربی را با فصاحت می‌داند و زیاد حرف می‌زند، گفتیم: تحیه ما در میان خودمان برای تو حلال نیست، و تحیه تو که به آن تحیه داده می‌شوی، برای ما حلال نیست که به آن تحیه ات بدهیم، گفت: تحیه‌تان در میان خودتان چطور است؟ گفتیم: السلام‌علیک، گفت: به پادشاه‌تان چگونه تحیه می‌دهید؟ گفتیم: به همین، گفت: چگونه برای شما جواب می‌دهد، گفتیم: به همین، پرسید: بزرگترین سخن‌تان کدام است؟ گفتیم: «لا إله إلا الله والله أكبر»، هنگامی آن را به زبان آوردیم، خدا می‌داند که اطاق لرزید، حتی که سرش را به‌سوی آن بلند نموده گفت: آیا این کلمه‌ای را که گفتید و اطاق از آن لرزید، هرگاهی که در خانه‌هایتان بگویید، اطاق‌هایتان بر شما می‌لرزد؟ گفتیم: نخیر، این را فقط نزد تو دیدیم که چنین می‌کند، گفت: دوست دارم، که هر گاهی شما این را به زبان آرید، هر چیزی بر شماست بلرزد، و من از نصف پادشاهیم بیرون شوم، گفتیم: چرا؟ گفت: چون این کاهش دهنده عظمت و شان آن است، و به این طور می‌سزد که آن از امر نبوت نباشد، و از حیل‌های مردم باشد، بعد از آن ما را از آنچه خواسته بود پرسید: و برایش بیان نمودیم، بعد از آن گفت: نماز و روزه‌تان چگونه است؟ آن را نیز برایش بیان کردیم، بعد به جای بود و باش خوب و مهمانی زیاد برای ما امر داد.

سه روز در آنجا اقامت گزیدیم، بعد از آن شب کسی را نزد ما روان نمود و ما نزدش داخل گردیدیم، وی از ما تکرار گفته‌مان را طلب نمود، و آن را برایش تکرار نمودیم، بعد از آن چیزی را چون صندوق بزرگی طلاکاری شده طلب نمود، و در آن خانه‌های خرد، خرد وجود داشت، و برای خود دروازه‌هایی داشت، آن گاه وی خانه و قفلی را باز نمود، و ابریشم سیاهی را بیرون کشید، ما آن را گشودیم و متوجه شدیم که در آن عکسی است سرخ‌رنگ و مردی است دارای چشمان بزرگ، سرین‌های بزرگ، که مثل درازی گردنش را ندیده‌ام، ریش ندارد و دو گیسو دارد، و حسین‌ترین خلق خداوند است، گفت: آیا این را می‌شناسید؟ گفتیم: نخیر، گفت: این آدم عليه السلام است، وی پر موی‌ترین مردم بود.

بعد از آن دروازه دیگری را گشود، و از آن ابریشم سیاهی را بیرون آورد، در این ابریشم عکس سفیدی بود، موهای پیچیده داشت، چشمانش سرخ بود، سر بزرگ

داشت و ریشش نیکو و خوب بود، گفت: این را می‌شناسید؟ گفتیم: نخیر، گفت: این نوح علیه السلام است.

باز دروازه دیگری را باز نمود، و ابریشم سیاهی را بیرون آورد، در آن مرد خیلی سفیدی بود، چشمان زیبا داشت، جبینش گشاده بود، رخسار دراز داشت، ریشش سفید بود، گویی تبسم می‌کند، گفت: آیا این را می‌شناسید؟ گفتیم: نخیر، گفت: این ابراهیم علیه السلام است.

بعد از آن دروازه دیگری را باز نمود، و در آن عکس سفیدی بود، ناگهان متوجه شدیم، که وی، به خدا سوگند، رسول خداست، گفت: آیا این را می‌شناسید؟ گفتیم: آری، این محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است، می‌افزاید: و ما گریستیم، می‌گوید: خدا می‌داند، که وی از جایش برخاست و بعد از آن نشست، و گفت: به خدا سوگند، وی همان است، گفتیم: آری، این همان است، گویی که تو به سویش نگاه می‌کنی، وی ساعتی درنگ نمود و به سوی آن عکس نگاه می‌نمود، بعد از آن گفت: این آخرین خانه‌ها بود، ولی من آن را برای‌تان عجله نمودم، تا آنچه را نزدتان هست ببینم.

باز دروازه دیگری را گشود، و ابریشم سیاهی را از آن کشید، در آن عکسی بود گندمگون و سیاه، مردی بود دارای موی‌های بسیار پیچیده، چشمان فرو رفته، تیزبین، ترش روی، دارای دندان‌های بالای هم، لبش اندک بالا رفته و گویی که غضبناک باشد، گفت: آیا این را می‌شناسید؟ گفتیم: نخیر، گفت: این موسی علیه السلام است، و در پهلوش عکسی بود مشابه به وی، مگر این که سرش روغن مالیده شده بود، پیشانی فراخ و عریض داشت و چشمانش اندکی مایل بود، گفت: آیا این را می‌شناسید؟ گفتیم: نخیر، گفت: هارون بن عمران علیه السلام است. بعد از آن دروازه دیگری را گشود و از آن ابریشم سفیدی را برآورد متوجه شدیم که در آن تصویر مرد گندمگون و میانه قامتی است که موهایش نرم و فروهشته است، گویی که غضب است، گفت: این را می‌شناسید؟ گفتیم: نخیر، گفت: وی لوط علیه السلام است.

بعد از آن دروازه دیگری را باز نمود، و از آن ابریشم سیاهی را بیرون کشید، در آن عکس مرد سفیدی بود، که اندک مایل به سرخی بود، استخوان بینیش دراز و نوک آن باریک بود، رخسارهایش سبک بودند و روی زیبا داشت، پرسید: آیا این را می‌شناسید؟ گفتیم: نخیر، گفت: این اسحاق علیه السلام است.

بعد از آن دروازه دیگری را باز کرد و پارچه ابریشم سفیدی را برآورد و در آن عکسی بود مشابه به اسحاق علیه السلام مگر این که بر لب وی خالی بود، گفت: این را می‌شناسید؟ گفتیم: نه، گفت: این یعقوب علیه السلام است.

بعد از آن دروازه دیگری را گشود، و از آن ابریشم سیاهی را کشید، در آن عکس مرد سفیدی بود، روی زیبا داشت، استخوان بینیش رسا و نوک آن باریک بود، قامت نیکو داشت، رویش پر نور و درخشان بود، از رویش خشوع دانسته می‌شد و به سرخی مایل بود، گفت: آیا این را می‌شناسید؟ گفتیم: نخیر، گفت: این اسماعیل علیه السلام، جد نبی‌تان صلی الله علیه و آله است.

باز دروازه دیگری را باز نمود، و از آن ابریشم سفیدی را بیرون آورد، در آن عکسی بود، چون عکس آدم، انگار رویش خورشید باشد، گفت: آیا این را می‌شناسید؟ گفتیم: نخیر، گفت: این یوسف علیه السلام است.

بعد از آن دروازه دیگری را گشود، و از آن ابریشم سفیدی را کشید، در آن عکس مردی بود، سرخ رنگ، ساق‌های باریک داشت، چشم‌هایش خرد و کوچک بود، شکم بزرگ داشت، میانه قامت و شمشیری بر گردن آویخته بود، گفت: آیا این را می‌شناسید؟ گفتیم: نخیر، گفت: این داود علیه السلام است.

بعد از آن دروازه دیگری را گشود، و از آن ابریشم سفیدی را کشید، در آن عکس مردی بود سرین کلان، پاهای رسا داشت، و بر اسبی سوار بود، گفت: آیا این را می‌شناسید؟ گفتیم: نخیر، گفت: این سلیمان بن داود علیهما السلام است.

باز دروازه دیگری را باز نمود، و از آن ابریشم سیاهی را بیرون نمود، در آن عکسی بود سفید و او جوانی بود دارای ریش سیاه، موی زیاد، چشمان نیکو و روی زیبا، گفت: آیا این را می‌شناسید؟ گفتیم: نخیر، گفت: این عیسی بن مریم علیهما السلام است.

گفتیم: این عکس‌ها را تو از کجا نمودی؟ چون ما می‌دانیم، که این‌ها مطابق به شکل و صورت انبیاء علیهم السلام تصویر شده‌اند، به خاطری که ما عکس نبی‌مان صلی الله علیه و آله را به مثل وی دیدیم، گفت: آدم علیه السلام از پروردگارش خواست، انبیایی را که از فرزندان او می‌باشند، به وی نشان بدهد، بنابراین خداوند عکس‌های ایشان را برای وی نازل گردانید، و آنان در خزانه آدم علیه السلام در جای غروب آفتاب بودند، و ذوالقرنین آنان را از جای غروب آفتاب کشید و برای دانیال داد. بعد از آن گفت: به خدا سوگند، نفسم به

این راضی است که از پادشاهی ام بیرون شوم و تا مردنم غلام بد اخلاق ترین شما باشم، بعد از آن برای ما تحفه‌های خوب و نیکویی داد، و رخصت‌مان ساخت.

هنگامی که نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمدیم، برایش آنچه را به ما نشان داده بود حکایت کردیم، و آنچه را به ما گفته بود بازگو نمودیم و تحایفی را که برای ما داده بود نیز به وی بیان داشتیم. می‌گوید: ابوبکر رضی الله عنه گریه نمود و گفت: مسکین بوده است، اگر خداوند به وی اراده خیر می‌نمود، این عمل را انجام می‌داد، بعد از آن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای ما خبر داد، که آنان و یهود صفت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نزد خویش می‌یابند. این چنین این را حافظ ابوبکر بیهقی در کتاب دلائل النبوه از حاکم به طریق اجازه روایت نموده... و آن را ذکر نموده، و در اسنادش باکی نیست. این چنین در تفسیر این کثیر (۲/۲۵۱) آمده است. و در الکنز (۵/۳۲۲) این را از بیهقی به صورت کامل روایت نموده، و گفته است: ابن کثیر می‌گوید: این حدیث از اسناد جید برخوردار است، و رجالش ثقه‌اند. و ابونعیم این را در دلائل النبوه (ص ۹) از موسی بن عقبه روایت نموده... و قصه را به مثل آن تذکر داده، و ذکر ابوبکر در آن عکس‌ها در حدیث هشام بن عاص نیامده، و ذکر وی در حدیثی آمده، که بیهقی آن را از جبیر بن مطعم رضی الله عنه چنانکه در البدایه (۶/۶۳) آمده، روایت کرده است، و در آن آمده: برایم گفتند: بین آیا عکسش را می‌بینی؟ من نگاه نمودم، و ناگهان صفت و عکس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم، و هم چنان صفت و عکس ابوبکر رضی الله عنه را دیدم، که از دامن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرفته است، برایم گفتند: آیا صفت وی را می‌بینی؟ گفتم: آری، گفتند: وی همین است، و به صفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اشاره نمودند، گفتم: بار خدایا، بلی، شهادت می‌دهم که این پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، گفتند: آیا این شخص را که از دامن وی گرفته می‌شناسی؟ گفتم: آری، گفتند: گواهی می‌دهیم که این رفیق شما است، و این خلیفه بعد از وی است. بخاری این را در التاريخ به اختصار روایت نموده است. و طبرانی این را در الکبیر والأوسط روایت نموده، و در روایت وی آمده: گفتم: این شخص که در عقب وی ایستاده است کیست؟ گفت: هر نبیی که آمده، بعد از وی نبیی دیگری وجود داشته، جز این مرد که بعد از وی نبی نیست، و این مرد خلیفه بعد از وی است، ناگهان صفت ابوبکر رضی الله عنه را دیدم^۱.

۱- ضعیف. طبرانی در الکبیر (۲/۱۲۵) و الاوسط (۸/۱۴۹). هیثمی (۸/۲۳۳) می‌گوید: در آن کسانی هستند که نشناختنشان.

هیثمی (۸/۲۳۴) می‌گوید: در این کسانی است، که من نشناختم‌شان. و ابونعیم این را در دلائل النبوه (ص ۹) به مانند روایت بیهقی روایت کرده است.

لرزش حمص با ساکنان رومی‌اش

ابن جریر در تاریخش (۳/۹۷) از شیخ‌هایی از غسان و بلقین روایت نموده، که گفتند: خداوند مسلمانان را بر صبرشان در روزهای حمص چنین پاداش داد، که اهل حمص را لرزاند، و آن هنگامی اتفاق افتاد، که مسلمانان به جنگ به سوی آنان شتافتند، و چنان تکبیری گفتند، که همراه آن رومی‌ها در شهر لرزیدند، و دیوارها افتادند، رومیان با ترس و هراس نزد رئیسان و عقلمندان خویش، کسانی که آنان را به صلح و مسالمت دعوت می‌کردند، رفتند، ولی رؤسا و عقلمندان‌شان حرف‌های آنان را نپذیرفتند و دلیل‌شان ساختند، باز مسلمانان تکبیر گفتند، این بار دروازه‌ها و دیوارهای زیادی درهم ریختند، و آنان باز با ترس و هراس به سوی رؤسا و عقلمندان خویش رفتند و گفتند: آیا به عذاب خدا نگاه نمی‌کنید؟ بعد آنان حرف‌شان را پذیرفتند... تا به آخر آنچه ذکر نموده است.

رسیدن صدا به نقاط دور دست

رسیدن صدای عمر به نقطه دور دست و شنیدن آن توسط ساریه و لشکرش بیهقی، لألکائی در شرح السنة، زین عاقولی در فوائده و ابن الاعرابی در کرامات اولیاء از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده‌اند که گفت: عمر رضی الله عنه لشکری را روان نمود، و مردی را که ساریه رضی الله عنه نام داشت بر آنان امیر مقرر نمود، در حالی که عمر رضی الله عنه خطبه می‌خواند، ناگهان فریاد کشید: ای ساریه به طرف کوه بلند شو، سه بار، بعد از آن فرستاده لشکر آمد، و عمر رضی الله عنه از وی پرسید، گفت: ای امیرالمؤمنین، ما در حالت شکست قرار داشتیم، که ناگهان صدایی را شنیدیم که می‌گفت: ای ساریه به سوی کوه بلند شو، سه بار، آن گاه به سوی کوه روی آوردیم، و کوه در عقب‌مان قرار گرفت، و خداوند تعالی ایشان را شکست داد، می‌گوید: برای عمر رضی الله عنه گفته شد: این صدا را تو نموده بودی^۱. اینطور این را حمله در مجموعه‌ای که از حدیث ابن وهب فراهم آورده ذکر نموده، و آن یک اسناد حسن است.

و ابن مردویه از ابن عمر از پدرش رضی الله عنهما روایت نموده که: وی روز جمعه خطبه می‌خواند، در اثنای خطبه‌اش گفت: ای ساریه به‌سوی کوه برو، کسی که گرگ را شبان بگیرد ظلم و ستم نموده است. آن گاه مردم به‌سوی یکدیگر نگاه نمودند، علی رضی الله عنه برای‌شان گفت: وی از ذمه آنچه گفت خواهد برآمد، هنگامی که فارغ گردید، سؤالش نمودند، گفت: در قلبم واقع گردید، که مشرکین برادران ما را شکست دادند، و آنان بر کوهی عبور می‌کنند، اگر به‌سوی آن کوه برگردند، از یک طرف می‌جنگند، و اگر از آن تجاوز نمایند هلاک می‌شوند، بنابراین آنچه که می‌گویید شنیدیمش از من بیرون گردید، می‌افزاید: مژده دهنده بعد از یک ماه آمد، و متذکر شد، که آنان صدای عمر رضی الله عنه را در آن روز شنیدند، و گفت: ما به‌سوی کوه برگشتیم و خداوند برای‌مان فتح نصیب فرمود. این چنین در الإصابه (۲/۳) آمده است. و این را هم چنان ابونعیم در الدلائل (ص ۲۱۰) و ابو عبدالرحمن سلمی در الاربعین روایت کرده‌اند، و خطیب این را در راویان مالک و ابن عساکر از ابن عمر، چنانکه در الکنز (۴/۳۸۶) آمده، روایت نموده‌اند، و در روایت آن دو آمده است: آن گاه مردم برای علی رضی الله عنه گفتند: آیا عمر را نشنیدی که در حالی خودش بر منبر قرار دارد و خطبه می‌خواند می‌گوید: ای ساریه به کوه بلند شو؟ گفت: وای بر شما!! عمر را بگذارید، چون وی به هر چه داخل شده، از آن بیرون گردیده است.^۱

ابن کثیر در البدایه (۷/۱۳۱) می‌گوید: در صحت آن به روایت مالک نظر است. و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۲۱۰) از طریق نصر بن طریف روایت نموده، و در روایت وی آمده: عمر رضی الله عنه گفت: در قلبم چنین افتاد، که دشمن وی را به‌سوی کوهی مجبور به پناه گرفتن نموده است، افزود: ممکن بنده‌ای از بندگان خداوند صدایم را برایش برساند. و نزد وی هم چنان (ص ۲۱۱) از طریق عمرو بن حارث روایت است، و در روایتش آمده: بعد عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه - که بر وی اعتماد داشت - نزدش داخل گردید و گفت: من به خاطر تو آنان را خیلی ملامت می‌کنم، باز تو برای آنان بر نفس خودت سخن و مقال درست می‌کنی، در حالی که خطبه می‌خواندی، ناگهان فریاد کشیدی: ای ساریه به‌سوی کوه روی آور، این چه چیز بود؟ گفت: به خدا سوگند، من آن را نگه داشته نتوانستم، آنان را دیدم که نزد کوهی می‌جنگند، و [دشمنان] از طرف پیش روی و عقب‌شان بر آنان پیش می‌آیند، دیگر طاقت نتوانستم و گفتم: ای ساریه، به‌سوی

۱- یعنی هر چه انجام داده از ذمه واری آن بدر آمده، و بر آن دلیلی داشته است. م.

کوه روی آور، تا خود را به کوه برسانند. آن گاه درنگ نمودند تا این که فرستاده ساریه نامه وی را بدین مضمون آورد: مشرکان روز جمعه بر ما حمله آور شدند، و ما همراهشان از هنگامی که نماز صبح را خواندیم تا وقت فرارسیدن جمعه و زوال آفتاب جنگیدیم، آن گاه منادیی را شنیدیم که فریاد می نمود: ای ساریه به سوی کوه روی آور، دوبار، و ما خود را به کوه رسانیدیم، و بر دشمن غالب باقی ماندیم، تا این که خداوند شکستشان داد و به قتلشان رسانید، بعد آنانی که بر وی طعنه زده بودند گفتند: این مرد را بگذارید، چون این از طرف خداوند برایش ساخته شدگی است.^۱ و واقدی این را از زیدبن اسلم و یعقوب بن زید، چنانکه در البدایه (۷/۱۳۱) آمده، روایت کرده است، و در روایت آن دو آمده: برای عمر بن الخطاب رضی الله عنه گفته شد: آن سخن چه بود؟ گفت: به خدا سوگند، من برایش همان حرفی را زدم که بر زبانم القاء گردید. ابن کثیر می گوید: این ها طرقی اند، که بعضی شان برخی دیگر را تقویه می کنند. علاوه بر این که ابن کثیر طریق ابن وهب را حسن دانسته، بعد از آن حافظ ابن حجر رحمهما الله تعالی نیز آن را حسن دانسته است.

رسیدن صدای ابوقرصافه به نقاط دور دست

طبرانی^۲ از عزه بنت عاص بن ابی قرصافه روایت نموده، که گفت: رومی ها یک فرزند ابوقرصافه رضی الله عنه را اسیر گرفتند، و چون وقت نماز فرا می رسید، ابوقرصافه به دیوار عسقلان بلند می شد و صدا می نمود: ای فلان، وقت نماز است، و او که خود در سرزمین روم قرار داشت صدایش را می شنید. هیثمی (۹/۳۹۶) می گوید: رجال آن ثقه اند.

اصحاب و شنیدن آوازهای غیبی

اصحاب و شنیدن آواز غیبی هنگام غسل دادن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

ابن سعد (۲/۲۷۶) از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وفات نمود، کسانی که غسلش می دادند با هم اختلاف کردند، آن گاه گوینده ای را که می دانستند کیست شنیدند که می گفت: نبی تان را در حالی غسل بدهید، که پیراهنش بر تنش باشد، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پیراهنش غسل داده شد. و هم چنان از عایشه رضی الله عنها به معنای این را روایت نموده است. و در روایت وی

۱- یعنی کارهایش از جانب خداوند برایش تنظیم می شود، و در آن خللی وجود ندارد. م.

۲- در الکبیر (۱۹/۳) هیثمی (۳۹۶/۹) می گوید: رجال آن ثقه هستند.

آمده: آن گاه گوینده‌ای گفت، و دانسته نمی‌شد که وی کیست: او را در حالی که لباس‌هایش بر تنش باشد غسل بدهید.

ابوموسی و شنیدن آواز غیبی در یک سربه بحری

حاکم (۳/۴۶۷) از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده که: پیامبر صلی الله علیه و آله ابوموسی رضی الله عنه را امیر سربه بحری مقرر نمود، و در حالی که کشتی با آنان در بحر از طرف شب در حرکت بود، ناگهان منادیی از بالای سرشان آنان را صدا نمود: آیا شما را از فیصله‌ای، که خداوند آن را بر خود فیصله نموده است خبر ندهم؟ کسی که برای خدا در یک روز گرم تشنه می‌شود، بر خداوند حق می‌باشد که وی را در روز تشنگی بزرگ آب بدهد^۱. حاکم می‌گوید: این حدیث از اسناد صحیح برخوردار است، ولی بخاری و مسلم روایتش ننموده‌اند. و ذهبی گفته: این مؤمل ضعیف است.

و ابونعیم این را در الحلیه (۱/۲۶۰) از ابوبرده از ابوموسی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: برای غذا در بحر خارج شدیم، در حالی که در حرکت بودیم و باد به خوبی برایمان می‌وزید، و بادبان کشتی بلند بود، ناگهان صدا کننده‌ای را شنیدیم که صدا می‌نمود: ای اهل کشتی، توقف کنید تا برایتان خبر دهم، و هفت بار پی در پی چنین صدا نمود، ابوموسی می‌گوید: من در مقدم کشتی ایستادم و گفتم: تو کیستی؟ و تو از کجا هستی؟ آیا نمی‌بینی ما در کجا هستیم، و آیا می‌توانیم توقف کنیم؟ می‌افزاید: صدا کننده برایم جواب داد: آیا شما را از فیصله خداوند ﷻ که بر نفس خود فیصله نموده است خبر ندهم؟ می‌گوید: گفتم: آری، خبرمان بده، گفت: خداوند تعالی بر نفس خود فیصله نموده است، که کسی نفس خود را در یک روز گرم برای خداوند ﷻ تشنه نماید، بر خداوند حق می‌باشد، که وی را روز قیامت سیراب سازد. می‌گوید: بعد از آن ابوموسی همیشه چنان روز سخت گرم را تعقیب و انتظار می‌نمود، که نزدیک می‌بود در آن انسان از شدت گرما پوست اندازد، و روزه‌اش می‌گرفت.

مردم و شنیدن آواز غیبی که در روز وفات ابن عباس قرآن تلاوت می‌نمود

۱- ضعیف. حاکم (۳/۴۶۷) وی آن را صحیح دانسته اما ذهبی می‌گوید: در سند آن ابن مومل ضعیف است.

حاکم (۳/۵۴۳) از سعید بن جبیر روایت نموده، که گفت: ابن عباس رضی الله عنهما در طائف وفات نمود، و من در جنازه اش حاضر بودم، پرنده‌ای که به خلقت وی دیگر دیده نشده بود، آمد و داخل نعش وی گردید. ما نگاه نمودیم و صبر کردیم که آیا بیرون می‌شود، ولی دیده نشد که از نعش وی بیرون شده باشد، هنگامی که دفن گردید، این آیت بر کناره قبر تلاوت گردید، و دانسته نمی‌شد که کی تلاوتش می‌نماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾ فَأَدْخُلِي فِي

عَبْدِي ﴿٢٩﴾ وَأَدْخُلِي جَنَّتِي ﴿٣٠﴾ [الفجر: ۲۷-۳۰].

ترجمه: «ای نفس آرام یافته و مطمئن. به سوی پروردگارت در حالی باز گرد که تو از او خوشنودی و او از تو خوشنود است. و در سلک بندگانم داخل شو. و در بهشتم در آی.»

حاکم می‌گوید: اسماعیل بن علی و عیسی بن علی متذکر شده‌اند، که آن یک پرنده سفید بود. و طبرانی از سعید مانند آن را روایت کرده است. هیشمی (۹/۲۸۵) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. و از عبدالله بن یامین از پدرش مثل آن روایت است، مگر این که وی گفته: پرنده سفیدی آمد، که برایش کلنگ گفته می‌شد.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۳۲۹) از میمون بن مهران مانند آن را روایت نموده است، و در روایت وی آمده، هنگامی که بالایش خاک افکنده شد، صدایی را شنیدیم، صدا را می‌شنیدیم و گوینده اش را نمی‌دیدیم. و ابن عساکر این را از میمون بن مهران در حدیث طویلی، چنانکه در المنتخب (۵/۲۳۰) آمده، روایت کرده است، و در روایت وی آمده: هنگامی که ابن عباس درگذشت، و در کفن‌هایش داخل کرده شد، پرنده سفیدی به شتاب فرود آمد، و در میان کفن‌هایش نشست، جستجو گردید، ولی یافت نشد، آن گاه عکرمه مولای ابن عباس گفت: آیا شما احق هستید؟ این بینایش است، که رسول خدا صلی الله علیه و آله وعده نموده بود که در روز وفاتش به وی برگردانیده می‌شود، هنگامی که او را به قبر آوردند، و در لحدش گذاشته شد، برایش کلمه‌ای القاء گردید که کسی برکناره قبر بود آن را شنید، و آیت را ذکر نموده است.

کمک جن و صداهاى غیبی

خریم بن فاتک و شنیدن آواز جن که وی را به طرف ایمان دعوت می‌کرد

روایانی و ابن عساکر از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: خریم بن فاتک برای عمر بن الخطاب رضی الله عنه گفت: ای امیرالمؤمنین آیا برایت خبر ندهم، که ابتدای اسلام آوردنم چگونه بود؟ گفت: آری، گفت: در حالی که در طلب شترانم قرار داشتم، و اثری از آن‌ها را یافته بودم، در ابرق عراف شب فرایم گرفت، آن گاه به صدای بلند فریاد کشیدم: به توانمند این وادی از بی‌عقلان قومش پناه می‌برم، ناگهان هاتفی صدا نمود:

ويحك عذ بالله ذي الجلال والمجد والنعمة والإفضال
واقراً بآيات من الأنفال ووحده الله ولا تبال

ترجمه: «وای بر تو، به خداوند ذوالجلال و صاحب بزرگی و نعمت و فضیلت پناه ببر، و آیت‌هایی از انفال را تلاوت کن، و خداوند را واحد بدان و دیگر باک نداشته باش». می‌گوید: به شدت ترسیدم، هنگامی که سر حال آمدم گفتم:

يا أيها الهاتف ما تقول أرشد عندك أم تضليل
بين لنا هديت ما الحويل

ترجمه: «ای هاتف، چه می‌گویی آیا نزدت هدایت است، یا گمراهی، برای ما بیان نما، که برگشت به کدام سو است». گفت:

إن رسول الله ذوالخيرات يبثرب يدعو إلى النجاة
يأمر بالصوم وبالصلاة ويزجر الناس عن الهنات

ترجمه: «پیامبر خدا که خیرهای زیاد دارد، در یثرب است، و به سوی نجات دعوت می‌کند، به روزه و نماز دستور می‌دهد، و مردم را از پلیدی‌ها و هلاک‌کننده‌ها باز می‌دارد». می‌افزاید سواریم را حرکت دادم و گفتم:

أرشدني رشداً هديت لا جعت و لا عريت
ولا برحت سيداً مقيت ولا توقرنى على الخير الذي أتيت

ترجمه: «مرا هدایت نما، هدایت شوی، نه گرسنه شوی و نه برهنه گردی، و همیشه سردار و نگهبان باقی بمانی، و مرا از چیزی که برایت داده شده محروم مگردان». می‌گوید: او مرا دنبال نمود و می‌گفت:

صاحبك الله وسلم نفسكا وبلغ الأهل وأدى رحلكا
 آمن به أفلج ربي حقكا وانصره أعز ربي نصركا
 ترجمه: «خداوند همراهت باشد و نفست را به سلامت نگه دارد و تو را به خانواده
 ات برساند و سواری ات را برایت بدهد، به خدا ایمان بیاور، پروردگارت حق تو را پیروز
 گرداند، و دینش را نصرت بده، پروردگارت تو را به قوت نصرت دهد».

گفتم: تو کیستی؟ خداوند رحمتت کند، گفت: من عمرو بن اثال والی وی بر
 جن‌های مسلمان نجد هستم، و از طرف شترانت تا رسیدنت به خانواده ات خاطر جمع
 باش، ما کار آن‌ها را از طرف تو به دوش می‌گیریم. بعد داخل مدینه شدم، ورودم به
 مدینه مصادف روز جمعه بود، ابوبکر صدیق رضی الله عنه به سویم بیرون گردید و گفت: داخل
 شو، خداوند رحمت کند، چون خبر اسلام آوردن تو برای ما رسیده است. گفتم: من
 درست وضو کردن را نمی‌دانم. آن گاه او آن را برایم آموزانید، بعد داخل مسجد شدم،
 و رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر منبر دیدم که بیانیه می‌دهد، و گویی که مهتاب در شب
 چهاردهم باشد، و می‌گوید: «هر مسلمانی که خوب و درست وضو نماید، و بعد از آن
 نمازی بخواند که آن را حفظ نماید و بداند داخل جنت می‌شود». آن گاه عمر بن
 الخطاب رضی الله عنه برایم گفت: یا بر این گفته ات برایم گواه می‌آوری یا با زدن دیگران
 درس عبرت می‌گردانم، آن گاه شیخ قریش عثمان بن عفان رضی الله عنه برایم شهادت داد، و
 او شهادت وی را پذیرفت. این چنین در الکنز (۷/۳۴) آمده است. و ابونعیم این را در
 دلائل النبوه (ص ۳۰) از ابوهریره به مثل آن روایت نموده، مگر این که در روایت وی
 آمده:

أرشدني رشداً بها هديتا لا جعت يا هذا ولا عريتا
 ولا صحبت صاحباً مقتياً

لا یتوبین الخیر إن توبتا و طبرانی این را از محمد بن ابی حمی از پدرش روایت
 نموده، که گفت: روزی عمر رضی الله عنه برای ابن عباس رضی الله عنه گفت: برایم حدیثی بیان کن، که
 مرا به آن در شگفت اندازی، گفت: خریم بن فاتک اسدی برایم حدیث بیان داشت، و
 مثل آن را ذکر نموده. و این را محمد بن عثمان بن ابی شیبه در تاریخش و ابوالقاسم
 بن بشران هم روایت کرده‌اند. این چنین در الإصابه (۳/۳۵۳) آمده است. هیثمی
 (۸/۲۵۱) می‌گوید: این را طبرانی روایت نموده، و در آن کسانی‌اند که من آنان را

نمی‌شناسم. و حاکم (۳/۶۲۱) این را از طریق حسن بن محمد بن علی از پدرش روایت نموده، که گفت: عمر گفت... و به معنای آن را یادآور شده است. ذهبی می‌گوید: به صحت نرسیده است. و این را هم چنان اموی، چنانکه در البدایه (۳/۳۵۳) آمده، روایت نموده است.

جن و آوردن خبر نبوت پیامبر ﷺ برای سوادبن قارب

بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: هرگاه از عمر می‌شنیدم که برای چیزی می‌گوید من این را اینطور می‌پندارم، آن چیز همانطور می‌بود که وی می‌پنداشت. در حالی که عمر بن الخطاب نشسته بود، مرد زیبایی از پهلویش عبور نمود. گفت: یا گمان من خطا نموده است، یا این بر دینش در جاهلیت قرار دارد، و یا کاهن آنان بوده است. این مرد را نزد من حاضر سازید. وی طلب گردید، و آن سخن را برایش بازگو نمود، گفت: چون امروز، روزی را ندیدم که مرد مسلمانی به این صورت استقبال گردد، عمر گفت: من تو را سوگند می‌دهم، که برایم خبر بدهی، گفت: من کاهن ایشان در جاهلیت بودم، عمر گفت: شگفت‌انگیزترین خبری را که جنت برایت آورد چه بود؟ گفت: روزی در حالی که در بازار قرار داشتم، نزد آمد و من ترس و هراس را در وی می‌دانستم، و گفت:

ألم ترالجن وإبلاسها ویأسها من بعد إنكاسها
ولحوقها بالقلاص وأحلاسها

ترجمه: «آیا به‌سوی جن و حیرت زدگی و ناامیدی اش بعد از سرافکندگی اش و پیوستنش به شترهای چاق و پالان‌های آنان نمی‌بینی».

عمر گفت: راست می‌گوید: در حالی که من نزد خدایان آنان خوابیده بودم، مردی از آنان گوساله‌ای را آورد و ذبحش نمود، آن گاه صدا کننده‌ای بر وی فریاد کشید، و هیچ صدا کننده‌ای را بلند آوازتر از وی نشنیده بودم. می‌گفت: ای بی‌شرم، نجات فرا رسیده است، مرد فصیحی می‌گوید: «لا إله إلا الله»، آن گاه قوم برخاستند، گفتیم: تا این که ندانم در عقب این چیست از جایم نمی‌روم. باز صدا نمود: ای بی‌شرم، نجات فرا رسیده است، مرد فصیحی می‌گوید: «لا إله إلا الله»، آن گاه برخاستم، و جز اندک

درنگ ننموده بودیم، که گفته شد: این نبی است. این را بخاری به تنهایی روایت نموده، و این مرد سوادبن قارب می‌باشد.

حدیث وی از طرق دیگر هم طویل‌تر و مشرح‌تر از روایت بخاری روایت گردیده است، حافظ ابویعلای موصلی از محمدبن کعب قرظی روایت نموده، که گفت: روزی در حالی که عمر بن الخطاب رضی الله عنه نشسته بود، ناگهان مردی از پهلوی عبور نمود، گفته شد: ای امیرالمؤمنین، آیا این عبور کننده را می‌شناسی؟ گفت: این کیست؟ گفتند: این سوادبن قارب است، کسی که جن تابعش خبر ظهور رسول خدا صلی الله علیه و آله را برایش آورد. می‌گوید: عمر کسی را نزدش روان نمود، و برایش گفت: تو سوادبن قارب هستی؟ گفت: آری، افزود: تو حالا هم بر همان کفایت خود قرار داری؟ می‌گوید: وی غضب شد و گفت: ای امیرالمؤمنین، از وقتی که مسلمان شده‌ام هیچ کسی چنین چیزی را در مقابلم نگفته است!! عمر گفت: سبحان الله!! بر شرکی که ما قرار داشتیم، بزرگتر از کفایتی است که تو بر آن قرار داشتی. این را برابیم خبر بده که تابع جنی‌ات چگونه تو را از ظهور رسول خدا صلی الله علیه و آله آگاهانید؟ گفت: آری، ای امیرالمؤمنین، در حالی که من شب در میان خواب و بیداری قرار داشتیم، تابع جنی‌ام نزد آمد، و مرا با پایش زد و گفت: ای سوادبن قارب برخیز، و گفته‌ام را بشنو و بدان اگر دانایی، که رسولی از لؤی بن غالب مبعوث گردیده، و به سوی خداوند و عبادت وی دعوت می‌کند، بعد شروع نموده گفت:

عجبت للجن وتطلابها وشدھا العیس بأقتابها
تهوی إلى مكة تبغی الهدی ما صادق الجن ککذابها
فارحل إلى الصفوة من هاشم لیس قدامها کأذئابها

می‌گوید: گفتم: بگذارید که بخوابم، چون خوابم گرفته است. می‌گوید: در شب دوم باز آمد و مرا با پایش زد و گفت: ای سوادبن قارب برخیز، و گفته‌ام را بشنو، و بدان اگر دانایی، که از لؤی بن غالب رسولی مبعوث گردیده، و به سوی خداوند و عبادت وی دعوت می‌کند، بعد شروع نموده گفت:

عجبت للجن وتحيارها وشدھا العیس بأکوارها
تهوی إلى مكة تبغی الهدی مامؤمنو الجن ککفارها
فارحل إلى الصفوة من هاشم بین روايبها وأحجارها

می‌گوید: گفتیم: بگذارید که بخوابیم، چون خوابم گرفته است. در شب سوم نیز آمد، و مرا با پایش زد و گفت: ای سوادبن قارب، گفته‌ام را بشنو، و بدان، اگر دانایی، که رسولی از لؤی بن غالب مبعوث گردیده، و به‌سوی خداوند و عبادت دعوت می‌کند، باز شروع نموده سرود:

عجبت للجن وتجساسها وشدها العیس بأحلاسها
تهوی إلى مكة تبغی الهدی ما خیرالجن كأنجاسها
فارحل إلى الصفوة من هاشم واسم بعینک إلى راسها

می‌گوید: پس برخاستم و گفتیم: خداوند قلبم را امتحان نمود، بعد شترم را پلان نمودم بعد از آن به شهر آمدم - یعنی مکه - و دیدم که رسول خدا ﷺ در میان یارانش قرار دارد، برایش نزدیک گردیدم و گفتیم: ای رسول خدا ﷺ، مقاله‌ام را بشنو، گفت: بگویش، بعد من چنین سرودم:

أتانی نجی بعد هذء ورقدة ولم يك فيما قد بلوت بكاذب
ثلاث ليال قوله كل ليلة أتاك رسول من لؤي بن غالب
فشمرت من ذيل الإزار ووسطت بي الذعلب الوجناء غيرالسباب
فاشهد ان الله لا شيء غيره وأنك مأمون على كل غائب
وأنك أدنى المرسلين وسيلة إلى الله يا ابن الأكرمين الأطياب
فمرنا بما يأتيك يا خير من مشى وان كان فيما جاء شيب الذوائب
وكن لي شفيعاً يوم لا ذو شفاعة سواك بمغن عن سوادبن قارب

ترجمه: «تابع جنی ام، بعد از آرامش و خواب نردم آمد، و در آنچه من وی را آزموده‌ام، دروغگو هم نبوده، سه شب متوالی نردم آمد، و در هر شب این قول را می‌گفت: پیامبری از لؤی بن غالب برایت آمده است، بنابر آن من تصمیم گرفتم و سوار بر شترم به‌سوی تو آمدم، و شهادت می‌دهم که فقط خداست، و چیزی غیر وی [به عنوان معبود] وجود ندارد، و تو بر هر غائب امین هستی، و تو نزدیک‌ترین رسول‌ها در

توسل به خداوندی. ای فرزند نیکوها و عزتمندان، ما را به آنچه برایت می‌آید، ای بهترین انسان‌های روی زمین، دستور بده. اگر چه آن سفید شدن گیسوها را در پی داشته باشد، و برایم در روزی شفیع باش، که هیچ شفاعت کننده‌ای غیر از تو از سوادبن قارب چیزی را دور کرده نمی‌تواند».

گفت: و رسول خدا ﷺ و یارانش به مقاله من خیلی‌ها خوشحال گردیدند، حتی که خوشی در روهای‌شان دیده شد، می‌گوید: آن گاه عمر بن الخطاب رضی الله عنه به سویم برخاست و او را در آغوش کشیده گفت: تمنی داشتیم که این حدیث را از تو بشنوم. آیا تابع جنی‌ات امروز هم نزدت می‌آید؟ گفت: از وقتی که قرآن خواندم نمی‌آید، و کتاب خدا عوض بهتر و خوبی است از جن. بعد از آن عمر رضی الله عنه گفت: ما روزی در قریه‌ای از قریش، که برای‌شان آل ذریح گفته می‌شد بودیم، آنان گوساله‌ای را ذبح نموده بودند، و قصاب آماده‌اش می‌ساخت. ناگهان از داخل گوساله صدایی را شنیدیم - و چیزی را نمی‌دیدیم - که می‌گفت: ای آل ذریح، نجات فرا رسیده است، فریاد کننده‌ای به زبان فصیح فریاد می‌کند و گواهی می‌دهد که: «لا إله إلا الله». این حدیث از این طریق منقطع است، و روایت بخاری آن را تأیید می‌کند^۱ و خرائطی این را در هواتف الجان از ابوجعفر محمد بن علی روایت نموده، و ابن عساکر آن را از سوادبن قارب و براء رضی الله عنهما روایت کرده است، و در روایت براء آمده: می‌گوید: سوادبن قارب گفت: در هند بودم، که شبی تابع جنی ام نزد آمد، و قصه را ذکر نموده، و بعد از سرودن شعر اخیر گفته: آن گاه رسول خدا ﷺ خندید حتی که دندان‌های پسنینش آشکار گردید، و گفت: «ای سواد کامیاب شدی»^۲. اختتام پذیرفت، به نقل از البدایه (۲/۳۳۲) به اختصار.

و حاکم (۳/۶۰۸) این را از محمد بن کعب قرظی رضی الله عنه به مثل روایت ابویعلی به طول آن روایت نموده است، مگر اینکه در روایت وی آمده: گفت: در نفسم دوستی اسلام واقع گردید، و به سویم علاقمند شدم. هنگامی که صبح نمودم، پالان شترم را بستم، و به سوی مکه حرکت کردم. وقتی به قسمتی از راه رسیدم، برایم خبر داده شد، که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سوی مدینه هجرت نموده است. آن گاه به مدینه آمدم و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم، برایم گفته شد: در مسجد است. به مسجد رسیدم، پای شترم را بستم و داخل

۱- برایش «شاهد» است، درباره شاهد می‌توانید به مصطلح الحدیث در آخر کتاب مراجعه کنید. م.

۲- ضعیف. به روایت حاکم و سند آن منقطع است چنانکه ذهبی می‌گوید.

گردیدم. متوجه شدم که رسول خدا ﷺ موجود است، و مردم در اطرافش قرار دارند، گفتم: ای رسول خدا مقاله‌ام را بشنو، ابوبکر رضی الله عنه گفت: نزدیک شو، و همینطور برایم می‌گفت: حتی که در پیش رویش قرار گرفتم، گفت: «بیاور و مرا از آمدن تابع جنی‌ات خیر بده». این را هم چنان طبرانی از محمد بن کعب به سیاق حاکم، چنانکه در المجمع (۸/۲۴۸) آمده، روایت نموده است. و حدیث را هم چنان حسن بن سفیان، بیهقی از محمد بن کعب، بخاری در التاریخ، بغوی، طبرانی از سواد بن قارب، بیهقی از براء ابن ابی خیثمه و رویانی از جعفر باقر و ابن شاهین از انس بن مالک، چنانکه طرق این‌ها در الإصابه (۲/۹۶) شرح داده شده، روایت کرده‌اند.

جن و آوردن خبر نبوت پیامبر ﷺ برای عباس بن مرداس

ابونعیم در الدلائل (ص ۳۴) از عباس بن مرداس سلمی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ابتدای اسلام آوردنم چنین بود، که وقتی مرگ پدرم مرداس فرا رسید، مرا به نگهداشت بتی توصیه نمود، که برایش ضماد گفته می‌شد. من آن را در خانه‌ای گذاشتم، و هر روز یکبار نزدش می‌آمدم، هنگامی که پیامبر ﷺ ظاهر گردید، ناگهان در دل شب صدایی را شنیدم که ترسیدم، آن گاه کمک خواهان به سوی ضماد رفتم، متوجه شدم که صدا از داخل خود وی است و می‌گوید:

قل للقبيلة من سليم كلها هلك الأنيس و عاش أهل المسجد
أودی ضماد وكان يعبد مدة قبل الكتاب إلى النبي محمد
إن الذي ورث النبوة والهدى بعد ابن مريم من قريش مهتدي

می‌گوید: من آن را از مردم پنهان نمودم، هنگامی که مردم از غزوه احزاب برگشتند، در حالی که من در چرانیدن شترهایم در یک گوشه عقیق در ذات عرق قرار داشتم و خوابیده بودم، صدایی را شنیدم. ناگهان مردی را بر بال شتر مرغی دیدم که می‌گوید: نوری که شب سه شنبه فرود آمد، همراه صاحب شتر عضباء در سرزمین قبیله بنی عنقاء، هاتفی از طرف چپش وی را پاسخ داده می‌گفت:

بشر الجن و إبلاسها أن وضعت المطى أحلاسها
وكلأت السماء أحرأشها

می‌گوید: هراسان از جایم برخاستم، دانستم که محمد ﷺ رسول خدا است، آنگاه اسبم را سوار شدم، و به شتاب حرکت نمودم تا این که در مدینه نزدش فرا رسیدم و همراهش بیعت کردم. بعد از آن به سوی ضماد برگشتم و با آتش حریقش نمودم، باز به طرف رسول خدا ﷺ عودت نمودم، و شعری برایش سرودم، که در آن چنین گفته بودم:

لعمرك إني يوم أجعل جاهلاً ضماداً لرب العالمين مشاركا
وتركي رسول الله والأوس حوله اولئك أنصار له ما أولئكا
كتارك سهل الأرض والحزن تبغي ليسلك في وعث الأمور المسالك
فأمنت بالله الذي أنا عبده وخالفت من أمسى يريد المهالكا
ووجهت وجهي نحو مكة قاصداً أبائع نبي الأكرمين المباركا
نبي أتانا بعد عيسى بناطق من الحق فيه الفصل فيه كذلكا
امين على الفرقان أول شافع وأول مبعوث يجيب الملائكا
تلافي عرى الاسلام بعد انتقاضها فاحكمها حتى أقام المناسكا
عنيتك يا خير البرية كلها توسطت في الفرعين والمجد مالكا
وأنت المصفي من قريش إذا سمت على ضمورها تبقى القرون المباركا
إذا انتسب الحيان كعب ومالك وجدناك محضاً والنساء العواركا

و خرائطی این را از عباس بن مرداس به اختصار، چنانکه در البدایه (۲/۳۴۱) آمده، روایت نموده است، و در روایت وی بعد از شعرهای سه گانه اولش آمده، که گفت: آن گاه هراسان بیرون شدم، تا این که نزد قومم آمدم، و قصه را برای شان بازگو نمودم، و خبر را برای شان رسانیدم، و با سه صد تن از قومم بنی حارثه به سوی رسول خدا ﷺ که در مدینه تشریف داشت بیرون گردیدم. داخل مسجد شدیم، وقتی رسول خدا ﷺ مرا دید، گفت: «ای عباس، اسلام آوردنت چگونه بود؟» و من قصه را برایش بازگو

نمودم، می‌گوید: آن گاه او به آن مسرور گردید، و من با قومم اسلام آوردیم^۱. این را ابونعیم در الدلائل، چنانکه در البدایه (۲/۳۴۲) آمده، روایت کرده است. و طبرانی نیز این را به همین اسناد به مانند آن روایت کرده است. هیشمی (۸/۲۴۷) می‌گوید: در این عبدالله بن عبدالعزیز لیثی آمده، جمهور وی را ضعیف دانسته، و سعیدبن منصور وی را ثقه دانسته، و گفته است: مالک از وی رضایت داشت، و بقیه رجال آن ثقه دانسته شده‌اند.

جن و آوردن خبر بعثت پیامبر ﷺ برای زنی در مدینه

ابونعیم در الدلائل (ص ۲۹) از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: نخستین خبری که از مبعوث شدن پیامبر ﷺ به مدینه رسید، این بود که زنی از مدینه تابع جنی داشت. آن جن در شکل پرنده سفید آمد، و بر دیوار آنان نشست، آن زن برایش گفت: آیا نزد ما پایین نمی‌شوی، که همراه ما صحبت کنی و همراهت صحبت کنیم، و برای ما خبر بدهی و برایت خبر بدهیم؟ آن پرنده برایش گفت: در مکه نبیی مبعوث شده، زنا را حرام گردانیده و استقرار ما را منع نموده است^۲. این را احمد و طبرانی در الأوسط روایت کرده‌اند، و رجال آن ثقه دانسته شده‌اند، چنانکه هیشمی (۸/۲۴۳) گفته است، و ابن سعد (۱/۱۹۰) نیز مانند این را روایت نموده است. و واقدی این را از علی بن حسین رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: نخستین خبری که از رسول خدا ﷺ به مدینه آمد، این بود: زنی که فاطمه نام داشت، و تابع جنی‌ای داشت، همان تابعش روزی نزدش آمد، و بر دیوار ایستاد، فاطمه گفت: آیا پایین نمی‌شوی؟ گفت: نخیر، رسولی مبعوث گردیده، که زنا را حرام گردانیده است. این چنین در البدایه (۲/۳۳۸) آمده است.

جن و آوردن خبر پیامبر ﷺ برای زن کاهنی در اطراف شام

واقدی از عاصم بن عمر روایت نموده، که گفت: عثمان بن عفان رضی الله عنه گفت: در قافله‌ای قبل از بعثت پیامبر ﷺ به سوی شام بیرون شدیم، هنگامی که به نزدیک شام

۱- ضعیف. طبرانی آن را روایت کرده. در سند آن عبدالله بن عبدالعزیز لیثی است که جمهور وی را ضعیف دانسته و سعید بن منصور او را ثقه دانسته است. هیشمی (۸/۲۴۷) چنین گفته است.

۲- ضعیف. طبرانی در الأوسط (۱/۲۳۴) نگا: المجمع.

رسیدیم، در آنجا زن کاهنی وجود داشت، وی نزد ما آمد و گفت: همراهم^۱ نزد آمد، و بر دروازه‌ام ایستاد، گفتم: آیا داخل نمی‌شوی؟ گفت: راهی برای داخل شدن نیست، احمد بیرون شده است، و امری آمده که طاقت فرساست. بعد از آن برگشتم، و به مکه رفتم، و دیدم که رسول خدا ﷺ در مکه بیرون شده و به سوی خداوند ﷻ دعوت می‌کند. این چنین در البدایه (۲/۳۳۸) آمده است. و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۲۹) از طریق واقدی به مثل آن روایت کرده است.

قصه دیگری در این باره که برای مردی اتفاق افتاده بود

احمد از مجاهد روایت نموده، که گفت: شیخی که جاهلیت را درک نموده بود، و برایش ابن عیسی گفته می‌شد، وقتی ما در جنگ رودس^۲ بودیم، برایم حکایت نموده گفت: گاو یکی از خویشاوندان ما را می‌بردم، از داخل آن گاو شنیدم: ای آل ذریح، قول فصیحی است، و مردی نصیحت کننده‌ای، که می‌گوید: معبود بر حقی جز خدا نیست، گفت: بعد به مکه آمدیم، و دریافتیم که پیامبر ﷺ در مکه بیرون شده است^۳. هیشمی (۸/۲۴۳) می‌گوید: رجال آن ثقه‌اند.

شیطان و تحریک قریش علیه پیامبر ﷺ و یارانش

ابونعیم در الدلائل (ص ۳۰) از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده که: هاتفی از جن بالای کوه ابوقبیس در مکه فریاد کشید و گفت:

قبح الله رأي كعب بن فهر	ما أرق العقول والأحلام؟
حين تغضي لمن يعيب عليها	دين آبائها الحماة الكرام
حالف الجن جن بصرى عليكم	ورجال النخيل والآطام
هل كريم لكم له نفس حر	ماجد الوالدين والأعمام
ضارب ضربة تكون نکالاً	ورواحاً من كربة واغتمام

۱- جنی که تابعم است. م.

۲- رودس جزیره‌ای است در سرزمین روم.

۳- صحیح. احمد (۳/ ۴۲۰، ۴/ ۷۵) هیشمی رجال آن را ثقه دانسته است: (۸/ ۲۴۳).

يوشك الخيل أن تروها تهادي تقتل القوم في بلاد التهام^۱
 ابن عباس می‌گوید: این سخن در مکه شایع گردید، و مشرکان آن را در میان خود
 تکرار می‌کردند، و به جان مؤمنان قصد کردند. رسول خدا ﷺ گفت: «این شیطانی
 است که با مردم از داخل بت‌ها صحبت می‌کند، و برایش مسعر گفته می‌شود، و
 خداوند رسوایش خواهد ساخت»، می‌گوید: بعد آنان سه روز درنگ نمودند، که ناگهان
 باز هاتفی از بالای کوه می‌گفت:

نحت قتلنا مسعراً لما طغى واستكبرا
 وسفه الحق وسن المنكرا قنعتة سيفاً جروفاً مبترا
 بشته نبينا المطهرا

ترجمه: «ما مسعر را وقتی طغیان و تکبر نمود، و حق را ناچیز شمرد و روشی منکر
 از خود به جای گذاشت به قتل رسانیدیم. من او را با چنان شمشیری زدم، که برنده و
 قطعه قطعه کننده بود، البته به سببی که نبی پاک ما را دشنام داده بود».

آن گاه رسول خدا ﷺ گفت: «آن دیوی از جن است، که برایش سمحج گفته
 می‌شود، و من عبدالله نام گذاشتمش، او به من ایمان آورد، و برایم خبر داد که از
 چندین روز به این سو در طلب وی است». علی رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا، خداوند
 خیرش بدهد. اموی این را در مغازی خود از ابن عباس به مانند آن، چنان که در
 البدایه (۲/۳۴۸) آمده، روایت کرده است. و فاکهی این را در کتاب مکه از ابن عباس از
 عامر بن ربیع، و از طریق حمید بن عبدالرحمن بن عوف از پدرش به مانند آن، چنانکه
 در الإصابه (۲/۷۸) آمده، روایت کرده است.

مردانی از خثعم و شنیدن خبر پیامبر ﷺ از هاتف جنی

خرائطی از عبدالله بن محمود روایت نموده، که گفت: برایم خبر رسیده، که مردانی از
 خثعم می‌گفتند: چیزی که ما را به سوی اسلام دعوت نمود این بود، که ما قوم بت پرست
 بودیم، در حالی که روزی نزد یکی از بت‌هایمان قرار داشتیم، ناگهان چند نفر به شتاب

۱- در این شعر شیطان مذکور کفار را علیه مسلمانان تحریک می‌کند، و دیو مسلمانی، چنان که در
 ذیل کلام می‌آید، او را به قتل می‌رساند. م.

سوی آن بت آمدند، و از وی گشایشی در چیزی را طلب می نمودند، که در میان شان بالای آن مشاجر و اختلاف پیش آمده بود، ناگهان هاتفی بر آنان صدا کشید و گفت:

يا أيها الناس ذووالأجسام من بين أشياخ إلى غلام
 ما أنتم وطائش الأحلام ومسندالحكم إلى الأصنام
 اكلکم في حيرة نيام أم لا ترون ما الذي امامي
 من ساطع يجلو دجى الظلام قد لاح للناظر من تهام
 ذاك نبي سيدالأنام قد جاء بعد الكفر بالإسلام
 أكرمه الرحمن من إمام ومن رسول صادق الكلام
 عدل ذي حكم من الأحكام يأمر بالصلاة والصيام
 والبر والصلوات للأرحام ويزجر الناس عن الآثام
 والرجس والأوثان والحرام من هاشم في ذروة السنام
 مستعلنًا في البلد الحرام

می گوید: هنگامی که این را شنیدیم، از وی پراکنده شدیم، و نزد پیامبر ﷺ آمدمیم و اسلام آوردیم. این چنین در البدایه (۲/۳۴۳) آمده است. و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۳۳) از مردی از خشم به اختصار و به مانند آن روایت نموده است.

تمیم داری و شنیدن صدای غیبی جن

ابونعیم از تمیم داری رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هنگامی که پیامبر ﷺ مبعوث گردید، در شام بودم، برای انجام کاری که داشتم بیرون شدم، شب بالایم فرارسید، آن گاه گفتم: من امشب در پناه بزرگ این وادی هستم. می گوید: وقتی که در جای خوابم قرار گرفتم، صدا کننده ای را - در حالی که نمی دیدمش - شنیدم که می گفت: به خدا پناه ببر، جن هیچکسی را بر خدا پناه نمی دهد، گفتم: تو را به خدا سوگند، چه می گویی؟ گفت: رسول امی ها بیرون شده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله و ما در عقبش در حجوت نماز گزاردیم. اسلام آوردیم و پیرویش نمودیم، و مکر جن از بین رفته است، و جن ها توسط شعله های آتش زده شده اند. پس تو هم به سوی محمد فرستاده پروردگار

عالمیان حرکت نما و اسلام بیاور. تمیم می گوید: هنگامی که صبح نمودم، به صومعه ایوب رفتم، و از راهبی سؤال نمودم، و موضوع را برایش خبر دادم، راهب گفت: برایت راست گفته‌اند، او از حرم بیرون می‌شود، و جای هجرتش هم حرم^۱ است. وی بهترین انبیاست، باید کسی از تو به وی سبقت نجوید، تمیم می‌گوید: به شتاب و جدیت به راه افتادم، و نزد رسول خدا ﷺ آمدم و اسلام آوردم. این چنین در البدایه (۲/۳۵۰) آمده است.

اسلام آوردن حجاج بن علاط به سبب شنیدن آواز غیبی جن

ابن ابی الدنیا در هواتف الجن و ابن عساکر از وائل بن اسقع^۲ روایت نموده‌اند که گفت: اسلام آوردن حجاج بن علاط بهزی سلمی^۳ چنین بود که: وی در قافله‌ای از قومش به هدف مکه بیرون گردید، هنگامی شب بالایش فرارسید، آنان در یک وادی خوفناک و وحشتناک قرار داشتند و همه ترسیدند. آن گاه یارانش برای وی گفتند: ای ابوکلاب، برخیز و برای خودت و یارانت امان بگیر، آن گاه حجاج برخاست و گفت:

أعید نفسي وأعید صحبي من كل جنٍّ بهذا النقب
حتى أووب سالماً ورکبي

در این موقع گوینده‌ای را شنید که می‌گوید:

﴿يَمَعَشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
فَأَنْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ﴾ [الرحمن: ۳۳].

ترجمه: «ای گروه جن و انس! اگر می‌توانید، از مرزهای آسمان‌ها و زمین بگذرید، ولی هرگز به انجام این عمل، جز به قوت و توانایی، قادر نیستید».

هنگامی که به مکه رسیدند، آن را در مجلس قریش حکایت کردند، گفتند: ای ابوکلاب، به خدا سوگند، بی‌دین شدی، این از آنچه است، که محمد ادعا می‌کند که بر وی نازل گردیده است. گفت: به خدا سوگند، من و اینانی که با من هستند همه این را شنیدیم، و در حالی که آنان در این حالت قرار داشتند، ناگهان عاص بن وائل آمد، برایش گفتند: ای ابوهاشم آیا آنچه را ابوکلاب می‌گوید نمی‌شنوی؟ گفت: چه می‌گوید؟ و آن را برایش خبر دادند، گفت: چه چیز آن شما را به شگفت و می‌دارد؟ این حرف را وی در آنجا از همان کسی شنیده، که او آن را بر زبان محمد ﷺ القاء نموده است. به این

صورت قوم از من دست باز داشتند، ولی این حرف در بصیرت من افزود، و از پیامبر ﷺ پرسیدم، برایم خبر داده شد، که وی از مکه به سوی مدینه بیرون شده است، آن گاه شترم را سوار شدم، و به راه افتادم تا این که نزد پیامبر ﷺ در مدینه آمدم، و او را از آنچه شنیده بودم، خبر دادم. گفت: «به خدا سوگند، حق را شنیده‌ای، آن حرف به خدا سوگند، کلام پروردگارم ﷻ است، که بر من نازل گردیده، ای ابوکلاب حق را شنیده‌ای»، گفتم: ای رسول خدا، اسلام را برایم بیاموزان، آن گاه کلمه اخلاص را برایم تلقین نمود، و گفت: «به سوی قومت حرکت کن، و آنان را به سوی آنچه تو را دعوت نمودم دعوت کن، چون همان حق است»^۱. در این حدیث ایوب بن سوید و محمد بن عبدالله لیثی آمده، و هر دو ضعیف‌اند. این چنین در منتخب الکنز (۵/۱۶۳) آمده است.

نجات یافتن جماعتی از مسلمانان به فضل یک جن

ابونعیم در الدلائل (ص ۱۲۸) از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: قومی به هدف مکه بیرون گردیدند، ولی راه را گم کردند. هنگامی که مرگ را حتمی دیدند، یا نزدیک بود بمیرند، کفن‌هایشان را پوشیدند و برای مردن خوابیدند. آن گاه یک جن از میان درختان به سوی‌شان بیرون گردید و گفت: من بقیه همان گروهی هستم که به پیامبر ﷺ گوش فرا دادند. از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گوید: «مؤمن برادر مؤمن است، چشمش و رهنمایش است، و کمک او را ترک نمی‌کند»، این آب است و این هم راه. بعد از آن، آنان را به سوی آب و راه رهنمونی کرد.

جن‌ها و تأیید مسلمانان در غزوه خیبر

بغوی از سعید بن شیبم یکی از بنی سهم بن مره روایت نموده، که پدرش برای وی حکایت نمود، که او در ارتش عیینه بن حصن بود. البته هنگامی که او به کمک یهود خیبر آمده بود، می‌گوید: ما در اردوگاه عیینه صدایی را شنیدیم: ای مردم، بر خانواده‌هایتان دشمن هجوم آورده است، می‌گوید: آنان بدون انتظار به یکدیگر خویش برگشتند، و ما اثری از آن خبر ندیدیم، و فکر می‌نماییم آن از آسمان بود. این چنین در الإصابه (۲/۱۶۲) آمده است.

۱- ضعیف. چنانکه در منتخب الکنز (۵/۱۶۳) آمده است.

تسخیر جن و شیطان‌ها

پیامبر ﷺ و گرفتن شیطان و جن

ابونعیم در الدلائل (ص ۱۳۰) از ابوهریره به شکل مرفوع روایت نموده: «در حالی که من خواب بودم، شیطان برایم متعرض گردید، من از حلقش گرفتم و خفه‌اش نمودم، حتی که سردی زبانش را بر انگشت ابهامم احساس می‌نمودم، خداوند سلیمان علیه السلام را رحم کند، اگر دعای وی نمی‌بود، آن شیطان در حالی صبح می‌کرد که بسته شده می‌بود، و شما به سویش نگاه می‌نمودید».

و نزد وی هم چنان به شکل مرفوع روایت است: «دیوی از جن دیشب برایم پیش گردید، تا نمازم را قطع کند، آن گاه خداوند مرا بر آن دست داد و گرفتمش، و خواستم بر یکی از ستون‌های مسجد بسته‌اش کنم، تا این که شما صبح کنید و همه‌تان به سویش نگاه کنید، ولی دعای برادرم سلیمان را به یاد آوردم:

﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي﴾ [ص: ۲۵].

ترجمه: «خداوندا مرا بیامرز و برایم ملکی ببخش که برای هیچ کسی بعد از من مناسب نباشد».

افزود: آن گاه خوار و ذلیل دفعش نمودم^۱. این را هم چنان از ابودرداء رضی الله عنه به شکل طولانی روایت نموده، و در روایت وی آمده: «اگر دعای برادرم سلیمان نمی‌بود، بسته شده صبح می‌کرد و بچه‌های اهل مدینه همراهش بازی می‌نمودند».

معاذ و گرفتن شیطانی در زمان پیامبر ﷺ

طبرانی از بریده رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: برایم خبر رسید که معاذبن جبل رضی الله عنه شیطانی را در زمان رسول خدا ﷺ گرفته بود، نزدش آمدم و گفتم: برایم خبر رسیده که تو شیطان را در زمان رسول خدا ﷺ گرفته بودی، گفت: آری، رسول خدا ﷺ خرمای صدقه را برای من تحویل داده بود، من آن را در اطافی گذاشتم، و هر روز در آن کمی و نقصان می‌یافتم، از این موضوع به پیامبر خدا ﷺ شکایت نمودم، برایم گفت: «این عمل شیطان است، در کمینش بنشین»، من شبی در کمین وی نشستم. هنگامی که اندکی از شب سپری گردید، به صورت فیل آمد. وقتی به دروازه رسید، از

رخنه دروازه به غیر صورتش داخل گردید، و به خرما نزدیک شد، و به بلعیدن آن شروع نمود، من لباس هایم را محکم نمودم، و در بغل گرفتمش و گفتم: شهادت می‌دهم که معبود بر حقی جز خدا نیست و محمد بنده و رسول اوست. ای دشمن خدا، به خرمای صدقه حمله نمودی و آن را گرفتی، در حالی که آنان (فقرای صحابه) از تو به این مستحق تراند. تو را به رسول خدا ﷺ پیش می‌کنم و رسوایت می‌سازد. آن گاه او برایم تعهد سپرد که دیگر برنگردد. بعد صبحگاهان نزد رسول خدا ﷺ رفتم، گفتم: «اسیرت چه کرد؟» گفتم: برایم تعهد سپرد که برنگردد، فرمود: «وی بر می‌گردد، در کمینش باش»، باز شب دوم در کمینش نشستم، وی مثل عمل قبلی اش را انجام داد، من مثل عملم را با وی انجام دادم، و برایم تعهد سپرد که برنگردد، بنابراین رهایش ساختم. باز صبحگاهان نزد رسول خدا ﷺ رفتم تا برایش خبر دهم، ناگهان متوجه شدم که صدا کننده وی فریاد می‌کند: معاذ کجاست؟ برایم گفت: «ای معاذ اسیرت چه کرد؟» برایش خبر دادم، برایم گفت: «وی برمی‌گردد در کمینش باش»، باز شب سوم در کمینش نشستم، و او مثل همان عملش را انجام داد، و من مثل همان عملم را انجام دادم و گفتم: ای دشمن خدا، دوبار برایم تعهد سپردی، و این بار سوم است، تو را حتماً به رسول خدا ﷺ پیش می‌کنم و رسوایت می‌سازد. گفت: من شیطان عیال داری هستم، و از نصیبین^۱ آمده‌ام. اگر چیزی غیر از این را به دست می‌آوردم، نزدت نمی‌آدم. ما در این شهرتان بودیم، تا این که رفیق‌تان مبعوث گردید. هنگامی که دو آیت بر وی نازل شد، ما را از آنجا راند، و در نصیبین استقرار یافتیم، و [آن دو آیت] در هر خانه‌ای که خوانده شوند، شیطان سه شب در آن داخل نمی‌شود. اگر رهایم نمایی آن دو آیت را برایت می‌آموزانم، گفتم: آری، [رهایت می‌کنم]، گفت: آیه الکرسی، و آخر سوره بقره [آمن الرسول...]. تا آخر سوره. بنابراین رهایش ساختم، باز بامداد نزد رسول خدا ﷺ رفتم تا برایش خبر دهم، ناگهان متوجه شدم، که منادیش فریاد می‌کند: معاذ بن جبل کجاست؟ هنگامی که نزدش داخل شدم، برایم گفت: «اسیرت چه کرد؟» گفتم: برایم تعهد سپرد که دیگر نیاید، و آنچه را گفته بود برایش خبر دادم، رسول خدا ﷺ فرمود: «خبیث راست گفته است، ولی دروغ‌گوست». می‌گوید: بعد از آن من آن دو آیت را بر آن می‌خواندم، و در آن دیگر

۱- مکانی است در جزیره عرب و اکنون مربوط ترکیه است.

نقصان و کمی نمی‌یافتیم.^۱ هیشمی (۶/۳۲۲) می‌گوید: این را طبرانی از شیخ خود یحیی بن عثمان بن صالح روایت نموده، و او ان شاء الله راستگوست. چنانکه ذهبی گفته، ابن ابی حاتم می‌گوید: درباره وی حرف‌هایی زده‌اند، و بقیه رجال آن ثقه دانسته شده‌اند. و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۲۱۷) از ابواسود دؤلی از معاذ به مانند آن روایت کرده است.

ابوهریره و ابویوب و گرفتن شیطانی در زمان پیامبر ﷺ

بخاری از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ مرا مأمور حفظ زکات^۲ رمضان نمود. کسی نزد آمد، و به برداشتن مواد غذایی پرداخت. من گرفتمش و گفتم: تو را به رسول خدا ﷺ پیش می‌کنم، گفت: من محتاج هستم، و مسؤولیت عیالم به دوشم است، و در عین حال سخت نیازمندم. می‌گوید: بنابراین رهائش نمودم. وقتی صبح شد پیامبر ﷺ گفت: «ای ابوهریره اسیرت دیشب چه کرد؟» گفتم: ای رسول خدا، از نیازمندی شدید و عیال شکایت نمود بنابراین بروی رحم کردم و رهائش نمودم. گفت: «وی برایت دروغ گفته است و باز خواهد گشت»، و از قول رسول خدا ﷺ که «باز خواهد گشت» دانستم که وی بر می‌گردد، پس در کمینش نشستم. وی آمد و مواد غذایی را برمی‌داشت، گرفتمش و گفتم: تو را به رسول خدا ﷺ پیش خواهم نمود. گفت: بگذار مرا، من محتاج هستم، عیال دار هستم و دیگر بر نمی‌گردم. باز بروی رحم نمودم و رهائش کردم. وقتی صبح شد رسول خدا ﷺ برایم گفت: «ای ابوهریره، اسیرت چه کرد؟» گفتم: ای رسول خدا، از نیازمندی شدید و عیال داری شکایت نمود، بنابراین من بر وی رحم نمودم و رهائش ساختم. گفت: «وی برایت دروغ گفته است و باز خواهد گشت. بنا به گفته رسول خدا ﷺ دانستم که وی بر می‌گردد، باز در کمینش نشستم، وی آمد و مواد غذایی را بر میداشت، گرفتمش و گفتم: تو را به رسول خدا ﷺ پیش خواهم نمود، و این آخر سه مرتبه است، که تو ادعا می‌کنی بر نمی‌گردد ولی باز می‌آیی. گفت: بگذار مرا، برایت کلماتی می‌آموزانم، که خداوند به آن برایت نفع می‌رساند، گفتم: آن‌ها کدام اند؟ گفت: وقتی در بستری

۱- سند آن ضعیف است. طبرانی (۵۱/۲۰) هیشمی (۶/۲۱) می‌گوید: رجال آن همه ثقه هستند و در برخی از آن ضعف هست. نگا: المجمع (۶/۳۲۲).

۲- صدقه فطر رمضان. م.

جای گرفتی، آیه‌الکرسی را بخوان: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾، تا آخر آیت. به این صورت حافظ و نگهبانی از طرف خداوند تا صبح بر تو می‌باشد و شیطان برایت نزدیک نمی‌شود. آن گاه رهایش ساختم، وقتی صبح شد، رسول خدا ﷺ برآیم گفت: «اسیرت دیشب چه کرد؟» گفتم: وی ادعا نمود که کلماتی را برآیم می‌آموزاند، که خداوند به آن‌ها برآیم نفع می‌رساند، بنابراین رهایش ساختم. گفت: «آن کلمات چه‌اند؟» گفتم: برآیم گفت وقتی در بستر قرار گرفتی، آیه‌الکرسی را از اول تا آخرش بخوان: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾، و برآیم گفت: تا صبح نمودنت، از طرف خداوند بالایت حافظ و نگهبان می‌باشد، و شیطان برایت نزدیک نمی‌گردد، - و اصحاب بیشتر از هر چه به خیر حریص بودند -، آن گاه رسول خدا ﷺ گفت: «وی برایت راست گفته است، ولی درغگوست، می‌دانی از سه شب به این طرف با کی صحبت می‌کنی؟» گفتم: نخیر، گفتم: «آن شیطان بود»^۱. این چنین در مشکوه (ص ۱۸۵) آمده است.

و ترمذی این را از ابویوب انصاری رضی الله عنه روایت نموده که: وی طاقچه‌ای داشت و در آن خرما بود، غولی^۲ می‌آمد و از آن می‌گرفت. می‌گوید: از این امر به رسول خدا ﷺ شکایت نمود. پیامبر رضی الله عنه گفت: «برو، وقتی دی را دیدی بگو: به نام خدا، برویم نزد پیامبر خدا»، می‌گوید: ابویوب وی را گرفت، و او سوگند یاد نمود که دیگر بر نگردد^۳... و مثل آن را، چنانکه در الترغیب (۳/۳۳) آمده، متذکر شده است. ترمذی می‌گوید: حدیث حسن و غریب است. و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۲۱۷) از ابویوب به معنای آن روایت کرده است. و طبرانی این را از ابواسید ساعدی رضی الله عنه به معنای حدیث ابویوب روایت نموده است. هیثمی (۶/۳۲۳) می‌گوید: همه رجال آن ثقة دانسته شده‌اند، و در بعضی‌شان ضعف است. و در این موضوع حدیث ابی بن کعب نیز هست، که در باب اذکار (۵/۳۵۴) گذشت.

عمر رضی الله عنه و بر زمین افکندن یک جن و در زنجیر انداختن شیطان‌ها در امارتش

۱- بخاری (۲۱۴۴) آن را بصورت معلق در کتاب الوکالة ذکر کرده و دیگران آن را بصورت موصول روایت کرده‌اند.

۲- غول نوعی از جنیات و شیاطین است. م.

۳- صحیح. ترمذی (۲۸۸۰) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

طبرانی از ابووائل رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: عبدالله رضی الله عنه گفت: شیطان با مردی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله روبرو گردید، و همراهش کشتی گرفت. مسلمان وی را بر زمین افکند و انگشت ابهامش را دندان گرفت. شیطان گفت: رهایم کن، تا آیتی را برایت بیاموزانم، که هر کسی از ما آن را بشنود روی می گرداند. بنابراین رهایش نمود، ولی او ابا ورزید که برایش بیاموزاند. باز همراهش کشتی گرفت، و مسلمان وی را بر زمین افکند، و انگشت ابهامش را دندان گرفت و گفت: آن آیت را برایم بگو، ولی او از آموزانیدن آن برایش ابا ورزید. هنگامی که بار سوم وی را گرفت، گفت: آیتی که در سوره بقره است: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ تا آخرش. برای عبدالله گفته شد: ای ابو عبدالرحمن، آن مرد کیست؟ گفت: غیر عمر رضی الله عنه چه کسی بوده می تواند؟! و در روایتی نزد وی از ابن مسعود رضی الله عنه هم چنان آمده، که گفت: مردی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله با مردی از جن روبرو گردید، و همراهش کشتی گرفت، انسان وی را بر زمین افکند، جن برایش گفت: دوباره همراهم کشتی بگیر، و او همراهش دوباره گرفت، و انسان وی را بر زمین افکند. آن گاه انسان برایش گفت: تو را لاغر و رنگ پریده می بینم، و گویی بازوهایت، بازوهای سگ باشد. آیا شما گروه های جن همینطورید؟ یا تو از میان شان همینطوری؟ گفت: خیر، به خدا سوگند، من در میان آنان از جنه و جسم بزرگ و قوی برخوردارم. بار سوم همراهم کشتی بگیر، اگر مرا بر زمین افکندی من چیزی برایت می آموزانم که نفعت برساند. باز همراهش کشتی گرفت و وی را بر زمین افکند. و گفت: بیا برایم بیاموزان، گفت: آیا آیه الکرسی را می خوانی؟ گفت: آری، گفت: آن را در هر خانه ای که بخوانی شیطان از آن با بیرون دادن بادهایی چون باد خر بیرون می شود، و تا صبح به آن داخل نمی گردد. مردی از قوم گفت: ای ابو عبدالرحمن، آن مرد کدام یک از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله است؟ می گوید: روی عبدالله ترش گردید، و به سوی وی روی گردانید و گفت: غیر از عمر رضی الله عنه چه کسی می باشد؟! هیشمی (۹/۷۱) می گوید: این دو را طبرانی به دو اسناد روایت نموده، و رجال روایت دوم رجال صحیح اند، مگر اینکه شعبی از ابن مسعود نشنیده است، ولی او را درک نموده است، و در راویان طریق اول مسعودی آمده، و او ثقه می باشد، ولی وی

۱- ضعیف. طبرانی (۹/۱۶۶) که منقطع است و شعبی از ابن مسعود نشنیده است گرچه وی را درک کرده است. المجمع (۹/۷۱).

دچار اختلاط گردیده بود و برای ما صحت روایت مسعودی به روایت شعبی معلوم گردیده است، واللّه اعلم. و ابونعیم در الدلائل (۱۳۱) از طریق عاصم از زر از عبدالله به معنای آن را روایت کرده است. و ابن عساکر از مجاهد روایت نموده، که گفت: ما می‌گفتیم - یا برای ما گفته می‌شد -: شیطان‌ها در امارت عمر رضی الله عنه در زنجیرها قید بودند، و هنگامی که وی به شهادت رسید منتشر گردیدند. این چنین در المنتخب (۴/۳۸۵) آمده است.

ابن زبیر و راندن مردی از جن

ابن المبارک از عامر بن عبدالله بن زبیر رضی الله عنه از عمره در قافله از قریش برگشت. هنگامی که به یناصب رسیدند، مردی را نزد درختی دیدند. ابن زبیر از ایشان پیشی گرفت، هنگامی که نزد آن مرد رسید برایش سلام داد، ولی آن مرد برایش اعتنایی ننمود و جواب ضعیفی داد. ابن زبیر پایین شد، ولی آن مرد برایش نجنبید. ابن زبیر برایش گفت: از سایه یک طرف شو، و او به کراحت از سایه یکطرف گردید. ابن زبیر می‌گوید: نشستم و از دستش گرفتم و گفتم: تو کیستی؟ پاسخ داد: مردی از جن هستم، به مجردی که این حرف را زد، همه موهای بدنم برخاست. آن گاه وی را کشاندم و گفتم: تو مردی از جن هستی، و به من همینطور ظاهر می‌شوی، ناگهان متوجه شدم که چون حیوانات پای دارد، وی شکسته شد، و من وی را راندم و گفتم: در حالی که تو از اهل زمین هستی خود را به من اینطور ظاهر می‌سازی!! و وی فرارکنان رفت. همراهان آمدند و گفتند: مردی که نزدت بود چه شد؟ گفتم: وی از جن بود و فرار کرد، می‌گوید: آن گاه همه‌شان از سواری‌های خویش بر زمین افتادند، و من هر یکی از آنان را برداشتم و بر سواری‌هایشان برابر نمودم، تا این که آنان را به حج آوردم و آنان نمی‌دانستند.

و احمد بن ابی الحواری می‌گوید: از ابوسلیمان دارانی شنیدم که می‌گوید: ابن زبیر رضی الله عنه در یک شب مهتابی بر یکی از سواری‌هایش بیرون گردید، و در تبوک پایین شد، متوجه شد که بر سواری‌اش شیخ سفید سر و سفید ریش سوار گردیده است. آن گاه ابن زبیر بر وی حمله نمود، و او از سواری پایین گردید، و ابن زبیر خود سواری‌اش را سوار شد و رفت. می‌گوید: همان جن صدایش نمود: به خدا سوگند، ای ابن زبیر، اگر در قلبت از من امشب ترس به اندازه یک موی داخل می‌شد می‌دریدمت. گفت: از

تو ای لعین در قلب من چیزی داخل می‌شود؟ برای این حکایت شواهدی از وجوه دیگری که جیداند روایت شده است. این چنین در البدایه (۸/۳۳۵) آمده است.

اصحاب و شنیدن صداهای جمادات

ابوذر رضی الله عنه و شنیدن تسبیح سنگریزه در دست پیامبر صلی الله علیه و آله و در دست بعضی اصحاب

بزار از سوید بن زید روایت نموده، که گفت: ابوذر را دیدم که تنها در مسجد نشسته است، من آن را غنیمت دانستم و نزدش نشستم، و عثمان رضی الله عنه را برایش یادآور شدم. وی گفت: برای عثمان ابدأً جز خیر نمی‌گویم، به سبب چیزی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدم. من اوقات فراغت رسول خدا صلی الله علیه و آله را پیگیری می‌نمودم و از وی می‌آموختم. روزی رفتم که وی بیرون شده است، دنبالش نمودم، وی در جایی نشست و من هم نزدش نشستم، گفت: «ای ابوذر، چه تو را آورده است؟» می‌گوید: گفتم: خدا و رسولش مرا اینجا آورده‌اند. می‌گوید: ابوبکر رضی الله عنه آمد، و سلام داد و به طرف راست پیامبر صلی الله علیه و آله نشست، برایش گفت: «چه تو را اینجا آورده‌ای ابوبکر؟» گفت: خدا و پیامبرش. می‌افزاید: بعد عمر رضی الله عنه آمد، و به طرف راست ابوبکر نشست، پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «ای عمر، چه تو را آورده است؟» گفت: خدا و رسولش، بعد از آن عثمان رضی الله عنه آمد و به طرف راست عمر رضی الله عنه نشست، گفت: «ای عثمان، چه تو را آورده است؟» گفت: خدا و پیامبرش. می‌گوید: آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله هفت سنگریزه - یا نه سنگریزه - را گرفت، و آنان در دستش تسبیح گفتند، حتی که از آنان صدایی چون صدای زنبور عسل شنیدم. باز آنان را گذاشت و خاموش شدند. بعد از آن، آنان را بر دست ابوبکر گذاشت، و در دست وی هم تسبیح گفتند، حتی که از آنان صدایی چون صدای زنبور عسل شنیدم. باز آنان را گذاشت و خاموش گردیدند، باز آنان را گرفت و در دست عثمان گذاشت، و آنان در دست وی تسبیح گفتند، حتی که از آنان صدایی چون صدای زنبور عسل شنیدم. باز آنان را گذاشت و خاموش گردیدند. هیشمی (۸/۲۹۹) می‌گوید: این را بزار به دو اسناد روایت کرده است، و رجال یکی از آنان ثقه‌اند، و در بعضی‌شان ضعف می‌باشد. می‌گویم: در روایتی که هیشمی از بزار نقل نموده، ذکر عمر رضی الله عنه در تسبیح سنگریزه‌ها نیامده است.

و بیهقی این را، چنانکه در البدایه (۶/۱۳۲) آمده، از سوید از ابوذر روایت نموده، و حدیث را به مثل آن متذکر شده، و در آن آمده: بعد از آن، آنان را گرفت و در دست عمر رضی الله عنه گذاشت، و آنان تسبیح گفتند، حتی که از آنان آوازی چون آواز زنبور عسل شنیدم، باز آنان را گذاشت و خاموش گردیدند. و در آخرش افزوده: آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «این خلافت نبوت است»، و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۲۱۵) از سوید از ابوذر مانند آن روایت نموده، مگر این که وی زیادت بیهقی را ذکر نکرده است، و طبرانی این را در الأوسط از ابوذر به اختصار روایت نموده، و افزوده است: بعد از آن، آنان را برای علی داد، و آنان را گذاشت و خاموش گردیدند. هیشمی (۵/۱۷۹) می گوید: در این محمدبن ابی حمید آمده، و ضعیف می باشد. و هیشمی (۸/۲۹۹) هم چنان می گوید: این را طبرانی در الأوسط از ابوذر روایت نموده، و در یکی از طریق هایش افزوده: تسبیح آنان را هر کس که در حلقه نشسته بود می شنید، و گفت: بعد از آن، آنان را برای ما داد، و با هیچ یک از ما تسبیح نگفتند. ابونعیم این را در الدلائل (ص ۵۴) از طریق سوید به اختصار روایت کرده است، و از طریق جبیربن نفیر حضرمی آن را به طولش روایت نموده، و افزوده است: تسبیح آنان را کسی که در حلقه بود می شنید.

ابن مسعود و شنیدن تسبیح طعام

بخاری از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ما نشانه‌ها و معجزات را برکت می شمردیم، و شما آن‌ها را بیم دادن می شمردید. ما در سفری با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، آب کم گردید، فرمود: «اضافگی آبی را جستجو نمایید»، آن گاه آنان ظرفی را آوردند که در آن اندکی آب بود، پیامبر صلی الله علیه و آله دستش را در ظرف داخل نمود، و بعد از آن گفت: «بیا بید به طرف آب طهارت با برکت، و برکت از خداوند عز و جل است، می گوید: من آب را دیدم که از میان انگشتان رسول خدا صلی الله علیه و آله فواره می نمود، و تسبیح طعام را که خورده می شد می شنیدیم^۱. این را ترمذی نیز روایت نموده، و گفته: حسن و صحیح است. این چنین در البدایه (۶/۹۷) آمده است. و در دعاهای پیامبر صلی الله علیه و آله برای عباس گذشت، که زیر دری دروازه آمین گفت، و دیوارهای خانه گفت: آمین، آمین. این را

۱- بخاری (۱۵۷۹) ترمذی (۳۶۸۳) احمد (۱/۴۶۰).

طبرانی از ابواسید روایت نموده، و هیثمی اسنادش را حسن دانسته است. و این را هم چنان بیهقی و ابونعیم در الدلائل و ابن ماجه روایت نموده‌اند.

اصحاب و شنیدن صدای گریه تنه درخت خرما به سوی پیامبر ﷺ

بخاری از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت نموده که: رسول خدا ﷺ روز جمعه در پهلوی درختی - یا خرمایی - ایستاده می‌شد، آن گاه زنی - یا مردی - از انصار گفت: ای رسول خدا، آیا برای منبری آماده نسازیم، گفت: «اگر خواسته باشید بسازید»، بنابراین برای وی منبری ساختند، هنگامی که روز جمعه فرارسید، به سوی منبر رفت، آن گاه خرما چون فریاد طفل فریاد کشید، و پیامبر ﷺ پایین شد و آن را در بغل گرفت و او چون طفلی که از گریه نمودن خاموش گردانیده شود صدا می‌کشید. می‌گوید: او به خاطر شنیدن ذکرهایی که نزدش انجام می‌گرفت، و [حالا از آن محروم گردیده بود] گریه می‌نمود^۱. این چنین در البدایه (۶/۱۲۷) آمده است.

و نزد وی هم چنان از طریق دیگری روایت است: هنگامی که منبر برایش ساخته شد، و پیامبر ﷺ بر آن قرار داشت، از آن تنه درخت خرما صدایی چون صدای شتر جوجه دار شنیدیم، تا این که پیامبر ﷺ آمد، و دستش را بر آن گذاشت، و او آرام گردید. و این را هم چنان احمد و بزار از چندین طریق از جابر روایت کرده‌اند، و در بعضی طرق احمد آمده: هنگامی که منبرش برایش ساخته شد، و بر آن قرار گرفت، آن ستون چون صدای شتر بی‌قرار و مضطرب گردید، حتی که اهل مسجد آن را شنیدند، و رسول خدا ﷺ به سویش پایین شد و آن را در بغل گرفت و او آرام گردید. و در روایتی آمده: خاموش گردید. این اسناد به شرط مسلم است، ولی آنان این را، چنانکه ابن کثیر در البدایه (۶/۱۲۹) گفته، روایت نکرده‌اند. و این را ابن عبدالبر در جامع بیان العلم (۲/۱۹۷) از جابر به این اسناد و مثل آن روایت نموده است، و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۱۴۲) روایت نموده، و در روایت وی آمده: گفت: «اگر این را در بغل نمی‌گرفتم، تا روز قیامت گریه نموده و آواز می‌کشید».

و این را هم چنان احمد به نقل از انس رضی الله عنه روایت نموده... و حدیث را در ساختن منبر ذکر نموده، و گفته است: بعد از آن پیامبر ﷺ از چوب به سوی منبر تغییر مکان

داد، می‌افزاید: انس بن مالک خبر داد، که وی از چوب شنید، که چون انسان بی‌قرار فریاد می‌کشد، می‌گوید: همانطور آواز می‌کشید، تا این که رسول خدا ﷺ از منبر پایین گردید، و به سویش رفت و در بغل گرفتش، و او آرام گردید^۱.

و این را بغوی از انس روایت نموده، و آن را متذکر شده، و افزوده است: حسن وقتی این حدیث را بیان می‌نمود، گریه می‌کرد، و می‌گفت: ای بندگان خدا، چوب از شوق به‌سوی رسول خدا ﷺ نظر به مکان و منزلت نزد خداوند گریه می‌کند و آواز می‌کشد، و شما مستحق‌تر هستید که به ملاقات و دیدار وی علاقمند باشید. این را ابونعیم از انس روایت نموده، و چنانکه در البدایه (۶/۱۲۷) آمده، ذکرش نموده. و ابن عبدالبر این را در جامع بیان العلم (۲/۱۹۷) به سیاق بغوی روایت کرده است. و این را هم چنان ابویعلی روایت نموده، و در روایت وی آمده: «سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، اگر آن را در بغل نمی‌گرفتم، همینطور در اندوه بر رسول خدا تا روز قیامت باقی می‌ماند». و رسول خدا ﷺ امر نمود، و آن تنه درخت خرما دفن گردید^۲. این را ترمذی روایت نموده، و گفته: صحیح است و از این طریق غریب می‌باشد، چنانکه در البدایه (۶/۱۲۶) آمده است. و در این موضوع از ابی بن کعب، سهیل بن سعد، عبدالله بن عباس، ابن عمر، ابوسعید، عایشه و ام سلمه رضی الله عنهن احادیث روایت شده، چنانکه احادیث این‌ها را ابن کثیر در البدایه (۶/۱۲۵) به تفصیل روایت نموده است.

سلمان و ابودرداء رضی الله عنهما و شنیدن تسبیح کاسه طعام

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۲۴) از ابوالبختری روایت نموده، که گفت: در حالی که ابودرداء رضی الله عنه زیر دیگش آتش می‌افروخت، و سلمان رضی الله عنه نزدش بود، ناگهان ابودرداء در دیگ صدایی را شنید، و بعد از آن، صدا به تسبیح چون صدای طفل بلند گردید، می‌گوید: بعد دیگ افتاد و منقلب گشت، و باز پس به جای اصلی اش برگشت، و چیزی از آن نریخت، آن گاه ابودرداء صدا نمود: ای سلمان، به‌سوی شگفتی ببین، به‌سوی چیزی ببین، که نه تو به سویش نگاه نموده‌ای و نه پدرت، سلمان گفت: اگر تو خاموشی اختیار می‌نمودی، از آیت‌ها و نشانه‌های بزرگ خداوند می‌شنیدی. و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۲۴) از قیس روایت نموده، که گفت: ابودرداء وقتی برای سلمان

۱- صحیح. احمد (۳/۲۲۶).

۲- صحیح. ترمذی (۳۶۲۷) و گفته: صحیح غریب است.

می نوشت - یا سلمان برای ابودرداء می نوشت - برایش درباره نشانه کاسه (ظرف غذاخوری) می نوشت و آن را به یادش می آورد. می گوید: و ما چنین بیان می داشتیم: در حالی که آن دو از کاسه نان می خورده اند، کاسه و آنچه در آن بوده، تسبیح گفته اند.

عبدالله بن عمرو و شنیدن صدای آتش

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۸۹) از جعفر بن ابی عمران روایت نموده، که گفت: برای ما خبر رسیده، که عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه صدای آتش را شنید و گفت: من هم از آتش بزرگ پناه می جویم. گفته شد: ای ابن عمرو، این چیست؟ گفت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، این آتش از برگردانیده شدن به آتش بزرگ پناه می جوید.

اصحاب و شنیدن صدای اهل قبرها عمر و شنیدن صدای جوان عابد و پرهیزگار

حاکم از یحیی بن ایوب خزاعی روایت نموده، که گفت: از کسی که بیان می نمود، شنیدم که در زمان عمر بن الخطاب رضی الله عنه جوان عابدی بود، که همیشه در مسجد حاضر می گردید، و عمر دوستش می داشت. وی پدر بزرگسالی داشت، هنگامی که نماز خفتن را می گزارد، به سوی پدرش بر می گشت، و راهش بر دروازه زنی بود، و آن زن گرفتار وی گردید، و بر راه وی ایستاده می شد، شبی آن جوان بر همان زن عبور نمود، و آن زن وی را فریفت و بر وی اصرار ورزید تا این که جوان در دنبال وی به راه افتاد، هنگامی که به دروازه خانه رسیدند، آن زن داخل گردید، و او نیز قدم نهاد تا وارد شود، در همین حالت خداوند را به یاد آورد، فریب و غرور از وی دور شد، و این آیت بر زبانش جاری گردید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ﴿۲۰۱﴾

[الاعراف: ۲۰۱].

ترجمه: «برای متقیان چون وسوسه‌ای از شیطان پیش آید، خدا را یاد می کنند و آن

گاه به حال می آیند و می بینند».

آن گاه جوان بیهوش به زمین افتاد، و آن زن کنیزش را طلب نمود، و به کمک یکدیگر او را تا دروازه اش بردند، وی در همانجا نشانیده شد، و بر پدرش دق الباب گردید. پدرش در طلب وی بیرون گردید، و ناگهان او را بر دروازه بیهوش یافت. آن

گاه برخی از خانواده‌اش را صدا نمود، و او را برداشته داخل منزلش نمودند، و تا سپری شدن بخشی از شب که خدا خواسته بود، به هوش نیامد. بعد از به هوش آمدنش پدرش برای وی گفت: ای پسر، تو را چه شده است؟ گفت: چیزی نشده است. گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم، بعد از موضوع را برایش خبر داد، گفت: ای پسر، کدام آیت را خواندی؟ او همان آیتی را که خوانده بود، قرائت کرد، و باز بیهوش گردید. وی را حرکت دادند، ناگهان دریافتند که در گذشته است. آن گاه غسلش دادند و بیرونش نمودند و در شب دفنش کردند، هنگامی که صبح نمودند، این خیر برای عمر رضی الله عنه رسانیده شد. عمر نزد پدرش آمد، و درباره مرگ وی برایش تعزیت گفت و افزود: چرا مرا خبر نکردی؟ گفت: ای امیرالمؤمنین، شب بود، عمر گفت: ما را بالای قبرش ببرید، آن گاه عمر و کسانی که همراهش بودند بالای قبر آمدند، عمر گفت: ای فلان:

﴿وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ ﴿٤٦﴾﴾ [الرحمن: ۴۶].

ترجمه: «و برای کسی که از حاضر شدن به نزد پروردگارش بترسد دو جنت است». آن جوان از داخل قبر برایش پاسخ داد: ای عمر، آن دو جنت را پروردگرم، دو بار برایم داده است. این چنین در الکنز (۱/۲۶۷) آمده است. و ابن عساکر این را در ترجمه عمروبن جامع در تاریخش، چنانکه در تفسیر ابن کثیر (۲/۲۷۹) آمده، روایت نموده، و مثل آن را متذکر شده است. و بیهقی این را از حسن به اختصار، چنانکه در الکنز (۱/۲۶۷) آمده، روایت نموده، و در روایت وی آمده: ای عمو، نزد عمر برو، و از طرف من برایش سلام بگو، و برایش بگو: پاداش کسی که از مقام و حضور پروردگارش بترسد چیست؟ و در آخر آن آمده: عمر بر وی ایستاد و گفت: برای تو دو جنت است، برای تو دو جنت است.

عمر رضی الله عنه و شنیدن صحبت اهل بقیع غرقد^۱

ابن ابی الدنیا و ابن سمعانی از محمدبن حمیر روایت نموده‌اند که: عمر بن الخطاب از بقیع غرقد عبور نمود و گفت: السلام علیکم یا اهل القبور. خبرهای نزد ما این است که: زنان تان شوهر نموده‌اند، در منزل‌هایتان دیگران سکونت اختیار کرده‌اند و مال‌هایتان پراکنده شده است. آن گاه هاتفی برایش جواب داد: خبرهای نزد ما این است که: آنچه را

۱- بقیع غرقد نام گورستان اهل مدینه است. م.

پیش روان کرده بودیم دریافتیم، و آن چه را انفاق کرده بودیم، فایده‌اش را حاصل نمودیم و در آنچه گذاشتیم خساره کردیم. این چنین در الکنز (۸/۱۲۳) آمده است.

اصحاب و دیدن عذاب گرفتاران در شکنجه و تعذیب

طبرانی از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: من در اطراف بدر راه می‌پیمودم، که ناگهان مردی از حفره‌ای بیرون شد، و در گردنش زنجیر بود، و صدایم کرد: ای عبدالله، برایم آب بده، ای عبدالله، برایم آب بده، ای عبدالله، برایم آب بده. نمی‌دانم اسمم را می‌دانست و یا به فراخواندن عرب فرایم خواند^۱، و مرد دیگری از همان حفره بیرون شد، و در دستش تازیانه بود، و صدایم کرد: ای عبدالله، برایم آب بده، چون وی کافر است، و بعد از آن او را با شمشیر زد، و او به حفره‌اش برگشت. من به سرعت نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم، و موضوع را برایش خبر دادم. برایم گفت: «آیا وی را دیدی؟» گفتم: آری، گفت: «وی دشمن خدا، ابوجهل است، و تا روز قیامت همان عذابش می‌باشد». هیشمی (۶/۸۱) می‌گوید: این را طبرانی در الأوسط روایت نموده، و در آن کسی است که من نمی‌شناسم.

صحبت آنان بعد از مرگ قصه سخن زدن زیدبن خارجه رضی الله عنه

بیهقی از سعیدبن مسیب روایت نموده که: زیدبن خارجه انصاری که از بنی حارث بن خزرج بود، در زمان عثمان بن عفان رضی الله عنه درگذشت، و در جامه‌اش پیچانیده شد. بعد از آن، آنان حرکتی توأم با صدا را از سینه‌اش شنیدند. بعد وی صحبت نمود و گفت: احمد، احمد در کتاب اول، راست گفت، راست گفت، ابوبکر صدیق، که در نفس خود ضعیف و در امر خدا قوی بود، در کتاب اول، راست گفت، راست گفت، عمر بن الخطاب قوی و امین در کتاب اول، راست گفت، راست گفت عثمان بن عفان، بر روش و طریق آنان، چهار رفت و دو باقی است، فتنه‌ها آمد، و قدرتمند ضعیف را خورد، قیامت برپا شد، و از ارتش‌تان برای‌تان خیر خواهد آمد. چاه اریس، چاه اریس چیست! یحیی می‌گوید: سعید گفت: بعد از آن مردی از بنی خطمه درگذشت، و در جامه‌اش پیچانیده شد، و از سینه‌اش صدایی توأم با آواز شنیده شد. بعد از آن سخن زد و گفت: همان

۱- عرب‌ها کسی را که نامش را نمی‌دانستند به نام «عبدالله»، «بنده خدا»، صدا می‌کردند، چون نام ابن عمر رضی الله عنهما «عبدالله» بود، بناً می‌گوید: وقتی آن شخص عبدالله گفته آواز کرد نمی‌دانم که نامم را دانسته بود و یا طبق عادت عرب آواز کرد. م.

کسی که از بنی حارث بن خزرج بود راست گفته است، راست گفته است. این را بیهقی از حاکم روایت نموده، و به اسنادش آن را متذکر شده و گفته: این اسناد صحیح است، و شواهدی برای خود دارد. این چنین در البدایه (۶/۱۵۶) آمده است، و این را هم چنان ابن ابی الدنیا و بیهقی از طریق دیگری، مشرح تر و درازتر از این روایت کرده‌اند، و بیهقی صحیحش دانسته است. این چنین در البدایه (۶/۲۰۳) آمده است.

طبرانی این را از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در حالی که زیدبن خارجه در یکی از راه‌های مدینه راه می‌پیمود، در میان ظهر و عصر افتاد و جان داد، وی به‌سوی خانواده‌اش منتقل گردید، و در میان دو جامه و یک چادر پوشانیده شد. در میان مغرب و خفتن بود، که زنانی از انصار جمع شدند، و در اطراف وی فریاد کشیدند، ناگهان از زیر چادر صدایی را شنیدند که می‌گوید: ای مردم، خاموش باشید، دو بار، آن گاه روی و سینه‌اش آشکار گردید و گفت: محمد رسول خدا، نبی امی، آخرین پیامبران، این در کتاب اول بود، بعد از آن بر زبان وی گفته شد: راست گفت، راست گفت، ابوبکر صدیق جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله قوی و امین، در بدنش ضعیف، و در امر خداوند تبارک و تعالی قوی بود، این در کتاب اول بود، باز بر زبانش گفته شد: راست گفت، راست گفت، سه بار، و در وسط عبدالله امیرالمؤمنین است، کسی که در امر خدا از ملامت، ملامت کننده نمی‌ترسید، و مردم را از این باز می‌داشت، که قوی‌شان ضعیف‌شان را بخورد، این در کتاب اول بود، بعد از آن بر زبان وی گفته شد: راست گفت، راست گفت، بعد از آن گفت: عثمان امیرالمؤمنین، بر مؤمنان مهربان است، دو رفته است، و چهار باقی است، مردم اختلاف کرده‌اند، نظامی ندارند، حرمت‌ها هتک شده‌اند، قیامت نزدیک گردیده است، و مردم بعضی‌شان بعضی دیگر را خورده‌اند. و در روایتی از نعمان بن بشیر آمده، که گفت، هنگامی که زیدبن خارجه وفات نمود، انتظار بیرون شدن عثمان را نمودم، گفتم: دو رکعت نماز می‌گزارم، وی جامه را از رویش دور نمود و گفت: السلام علیکم، السلام علیکم، و اهل و خانواده صحبت می‌کردند، می‌گوید: در حالی که در نماز بودم گفتم: سبحان الله، سبحان الله، گفت: خاموش باشید، خاموش باشید، و بقیه روایت مانند آن است. هیشمی (۵/۱۸۰) می‌گوید: همه این را طبرانی در الکبیر والأوسط به اختصار زیاد به دو اسناد روایت نموده است، و رجال یکی از آنان در الکبیر ثقه‌اند. و این را هم چنان بیهقی از ابن ابی الدنیا به اسنادش از نعمان بن بشیر به طولش روایت کرده است، و در روایت وی آمده: و

وسطی قوی تر سه تن است، کسی که در امر خدا، پروای ملامت، ملامتگر را نداشت، مردم را امر نمی نمود که قوی شان ضعیف شان را بخورد، عبدالله امیرالمؤمنین راست گفته است، این در کتاب اول بود، بعد از آن گفت: عثمان امیرالمؤمنین، کسی است که از بسا گناهان مردم در می گذرد، دو رفته اند، و چهار باقی مانده اند، بعد از آن مردم اختلاف می کنند، و بعضی شان برخی دیگر را می خورند، نظامی دیگر نیست، پوشیده ها آشکار می شوند؛ باز مؤمنان برگشتند و گفت: کتاب خدا و تقدیرش، ای مردم، به سوی امیرتان روی آورید، و بشنوید و اطاعت کنید، کسی که والی مقرر شود، خونی را به گردن نگیرد، و امر خدا مقدر کرده شده است، خدا بزرگتر است، این جنت است و این دوزخ، و انبیاء و صدیقان می گویند: سلام علیکم. ای عبدالله بن رواحه، آیا خارجه - پدرش - و سعد را که در روز احد کشته شده بودند، برایم جستجو نمودی؟

﴿كَلَّا إِنَّهَا لَأَطَىٰ ﴿١٥﴾ نَزَاعَةٌ لِّلشَّوٰی ﴿١٦﴾ تَدْعُوْا مِّنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى ﴿١٧﴾ وَجَمَعَ فَأَوْعَىٰ

﴿١٨﴾ [المعارج: ۱۵-۱۸].

ترجمه: «چنین نیست، دوزخ آتشی است شعله زنده. کشنده است پوست و دست و پای مجرمان را. می خواند کسی را که پشت گردانید و اعراض کرد. جمع نمود و ذخیره کرد».

بعد از آن صدایش خاموش گردید. و در این حدیث هم چنان آمده است: این احمد رسول خداست، سلام علیک یا رسول الله و رحمه الله و برکاته. و بیهقی این را به طریق دیگری، غیر از طریق ابن ابی الدنيا روایت نموده، و آن را متذکر شده، و گفته: این اسناد صحیح است، چنانکه در البدایه (۶/۱۵۷) آمده است. و حدیث را هم چنان ابن منده، ابونعیم، و غیر آن دو، چنانکه در الإصابه (۲/۲۴) آمده، روایت نموده اند. و طبرانی این را از نعمان بن بشیر روایت نموده، و گفته است: مردی از ما، که برایش خارجه بن زید^۱ گفته می شد، درگذشت، ما وی را در جامه ای پیچانیدیم، و من برخاستم و نماز می گزاردم، ناگهان سر و صدایی را شنیدم، برگشتم، و متوجه شدم که وی حرکت می کند. گفت: قوی ترین قوم وسطی شان است، بنده خدا عمر امیرالمؤمنین، در امرش قوی است، در امر خداوند ﷻ قوی است، عثمان بن عفان امیرالمؤمنین، آدم عفیف و پاکدامن، کسی که از گناهان زیاد در می گذرد، دو شب

سپری شده است، و چهار باقی است، مردم اختلاف نموده‌اند، و نظامی ندارند. ای مردم، به‌سوی امام‌تان روی آورید، و بشنوید و اطاعت کنید، این رسول خدا ﷺ و ابن رواحه‌اند، بعد از آن گفت: زیدبن خارجه چه شد؟^۱ - هدفش پدرش است - بعد گفت: چاه اریس به ظلم گرفته شد، و بعد از آن صدا خاموش گردید. هیشمی (۷/۲۳۰) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. و این را هاشم بن عمار در کتاب البعث، چنانکه در البدایه (۶/۱۵۷) آمده، روایت نموده است.

زنده نمودن مردگان

قصه زن مهاجر و پسرش در این باره

ابن ابی‌الدنیا از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: جوانی از انصار را عیادت نمودیم، ولی وی به زودی درگذشت، و چشم‌هایش را بسته نمودیم، و جامه‌ای را بالایش پهن کردیم، و یکی از ما برای مادرش گفت: به امید ثواب، بر مرگ وی شکیبایی نما. گفت: مگر وی مرده است؟ گفتیم: آری، آن گاه دست‌هایش را به‌سوی آسمان بلند نمود و گفت: بار خدایا، من به تو ایمان آوردم، و به‌سوی پیامبرت هجرت نمودم، و وقتی سختی بر من نازل می‌گردید، دعایت می‌کردم، و تو آن را برطرف می‌ساختی. پس بار خدایا، از تو می‌خواهم، که این مصیبت را بر من بار مکن. می‌گوید: آن گاه آن جوان جامه را از رویش یک طرف نمود، و از همانجا حرکت نکرده بودیم، که نان خوردیم و او هم همراه ما نان خورد.

و بیهقی این را از طریق صالح بن بشیر یکی از زاهدان بصره و عابدانش، علی‌الرغم موجودیت اندک ضعف در حدیثش، از انس روایت نموده... و قصه را متذکر شده، و در آن آمده: ام السائب کور و پیر بود.

و بیهقی هم چنان از عبدالله بن عون از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در این امت سه چیز را دریافتم، که اگر در بنی اسرائیل می‌بود، دیگر امت‌ها همراهش برابری نمی‌توانستند، گفتیم: ای ابوحمزه آن‌ها کدام اند؟ گفت: در صفه نزد رسول خدا ﷺ بودیم، آن گاه زن مهاجری، در حالی که پسر جوانی را با خود همراه داشت، نزدش آمد. آن زن نزد زنان رفت، و پسرش نزد ما ماند. جز اندکی درنگ نکرده بود، که وبای

۱- درست خارجه بن زید است.

مدینه وی را گرفت و روزهایی مریض باقی ماند، و بعد از آن درگذشت. آن گاه پیامبر ﷺ چشم‌هایش را بسته نمود، و به آماده‌سازی امر کرد. هنگامی که خواستیم وی را غسل بدهیم، گفت: «ای انس، نزد مادرش برو و خبرش بده»، من خبرش دادم، می‌گوید: مادرش آمد، و نزد قدم‌های وی نشست، و از قدم‌هایش گرفت و گفت: بارخدا، من به رضایت خود به تو اسلام آوردم، و به سبب بد دیدن بت‌ها، با آن‌ها مخالفت نمودم، و به علاقمندی به سوی تو هجرت کردم. بار خدا، پرستندگان بت‌ها را در قبال من خوشحال مگردان، و از این مصیبت چیزی را بر من بار مکن که توانایی برداشتنش را نداشته باشم. می‌گوید: به خدا سوگند، هنوز کلامش تمام نشده بود، که قدم‌هایش را حرکت داد، و جامه را از رویش انداخت، و تا رحلت رسول خدا ﷺ زندگی نمود، و حتی تا وقت درگذشت مادرش هم زنده بود... و حدیث را متذکر شده، چنانکه ذکرش خواهیم نمود. این چنین در البدایه (۲۵۹/۶/۱۵۴) آمده است. و در البدایه (۶/۲۹۲) می‌گوید: این اسناد رجالش ثقه‌اند، ولی در آن، در میان عبدالله بن عون و انس انقطاع است، واللّه أعلم. و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۲۲۴) از طریق صالح از ثابت از انس به مانند آنچه گذشت روایت نموده است.

آثار زندگی در شهیدان‌شان قصه شهیدان احد در این باره

حاکم (۳/۲۰۳) از ابونضره از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هنگامی که جنگ احد فرارسید، پدرم مرا شب فراخواند و گفت: من خود را در زمره نخستین کسانی می‌بینم که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته می‌شوند، و من هیچکسی را عزیزتر از تو بعد از نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌گذارم، و بالایم دین است؛ و تو دینم را از من خلاص گردان، و با خواهرانت معامله نیک نما، و همراه‌شان خوبی کن، می‌گوید: وقتی صبح نمودیم، او نخستین کسی بود که به شهادت رسید، و من او را با دیگری در یک قبر دفن کردم. بعد از آن، این برایم خوشایند تمام نشد، که او را با دیگری در یک قبر بگذارم، بنابراین او را بعد از شش ماه از قبر کشیدم، و او را همانطوری یافتم که گذاشته بودمش، به جز گوشش. حاکم می‌گوید: این حدیث به شرط مسلم صحیح است، و ابن سعد (۳/۵۶۳) این را از ابونضره از وی به مثل آن به اختصار روایت کرده است، و در روایت وی آمده: بعد از آن شش ماه درنگ نمودیم، و نفسم نگذاشت که او را همانطور رها کنم، بلکه بر آن واداشت که تنها دفنش نمایم،

بنابراین از قبر کشیدمش، و متوجه شدم که زمین چیزی از وی را، به جز چیزی از نرمی گوشش، نخورده است. و در روایت دیگری نزد وی به این اسناد آمده، چیزی از وی برایم ناآشنا نبود، مگر موهایی از ریشش که به سوی زمین بودند. و بخاری این را از عطاء از جابر به مانند لفظ حاکم، چنانکه در البدایه (۴/۴۳) آمده، روایت نموده است.

و ابن سعد (۳/۵۶۳) از ابوزبیر از جابر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هنگامی که معاویه رضی الله عنه چشمه را جاری ساخت، ما را درباره کشته شدگان مان در احد صدا کردند، و ما آنان را بعد از چهل سال بیرون کشیدیم. جسدهایشان نرم بود، و دست‌ها و پاهایشان جمع و باز می‌شد. ابونعیم این را در الدلائل (ص ۲۰۷) از ابوزبیر از جابر به مثل آن روایت کرده است. و در روایت دیگری نزد وی از ابوزبیر از جابر آمده: آنان از قبرهایشان بعد از چهل سال تازه بیرون کرده شدند، که دست‌ها و پاهایشان جمع و باز می‌شدند. و ابن ابی شیبه این را از جابر به مثل آن، چنانکه در الکنز (۵/۲۷۴) آمده، روایت نموده است.

و ابن اسحاق این قصه را در المغازی ذکر نموده، و گفته است: پدرم برایم به نقل از شیخ‌هایی از انصار حکایت نمود، که آنان گفتند: هنگامی که معاویه چشمه‌اش را که بر قبرهای شهیدان عبور نمود، جاری ساخت، آب بر آنان جاری گردید، و ما آمدیم و آن دو را بیرون ساختیم - یعنی عمرو و عبدالله را - و بر آنان دو چادر بود، که با آنها روی‌هایشان پوشانیده شده بود، و بر قدمهایشان چیزی از گیاه زمین بود. ما بیرون‌شان ساختیم، و هر دوی‌شان چنان جمع می‌شدند که گویی دیروز دفن شده باشند. این حدیث برای خود به اسناد صحیح نزد ابن سعد از طریق ابوزبیر از جابر شاهدهی دارد. این چنین در فتح الباری (۳/۱۴۲) آمده است.

و نزد احمد در یک حدیث طویل از جابر رضی الله عنه روایت است که گفت: در خلافت معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه قرار داشتیم، که ناگهان مردی نزد آمد و گفت: ای جابر بن عبدالله، به خدا سوگند (کارگران معاویه قبر پدرت را کنده‌اند، وی آشکار شده، و بخشی از بدنش ظاهر گردیده است. آن گاه نزدش آمدم و او را بر همان حالتی یافتیم که دفنش نموده بودم. چیزی از وی تغییر نکرده بود، مگر تغییری که به سبب کشته شدن - یا جنگ - آمده بود، و دوباره زیر خاکش نمودم. شیخ سمهودی در وفاء الوفاء (۲/۱۱۶) می‌گوید: احمد این را از طریق رجال صحیح روایت نموده، مگر نبیح عنزی

که ثقه است. و دارمی از جابر مانند آن را، چنانکه در الأوجز (۴/۱۰۸) آمده، روایت کرده است.

و مالک در الموطأ از عبدالرحمن بن عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی صعصعه روایت نموده که: برای وی خبر رسیده، که سیلاب قبر عمرو بن جموح و عبدالله بن عمرو انصاری را که از قبیله بنی سلمه بودند شکافت. قبر آنان به طرف سیلاب بود، و هر دو در یک قبر بودند، و آن دو از کسانی‌اند که در احد به شهادت رسیده‌اند. آن گاه اطرافشان کنده شد، تا از جای‌شان تغییر داده شوند، و چنان دریافته شدند که هیچ تغییر نخورده بودند، و انگار که هر دوی‌شان دیروز دفن شده باشند، یکی از آنان مجروح گردیده بود. و دست خود را بر جراحتش گذاشته بود، و به همان شکل دفن گردیده بود، دستش از جراحتش برداشته شد، ولی وقتی رها کرده شد باز به همان جایی برگشت که قبلاً بود، و فاصله زمانی در میان احد و روزی که قبر آنان حفر گردید چهل و شش سال بود. ابوعمر می‌گوید: راویان در مقطوع بودن آن اختلاف نکرده‌اند، و معنایش از طریق صحیح متصل می‌شود، این سخن را زرقانی گفته، چنانکه در الأوجز (۴/۱۰۷) آمده است.

و نزد ابن سعد (۳/۵۶۲) روایت است که می‌گوید: عبدالله بن عمرو رضی الله عنه مرد سرخ رنگ بود، موهای پیش سرش رفته بود، و از قامت رسا برخوردار نبود، و عمرو بن جموح مرد رسایی بود، آن دو شناخته شدند، و در یک قبر دفن گردیدند، و قبرشان به‌سوی سیلگاه بود، بنابراین سیل به قبرشان داخل گردید، و به اثر این قبرشان شکافته شده بر آنان دو چادر خط دار پهن شده بود، و بر روی عبدالله جراحی اصابت کرده بود، و دستش بر همان جراحتش قرار داشت، دست وی از جراحتش دور کرده شد، آن گاه خون جاری گردید، و دستش به همان جای قبلی اش قرار داده شد، و خون توقف نمود. جابر رضی الله عنه می‌گوید: من پدرم را در حفره‌اش دیدم، انگار که خوابیده باشد، و حالتش نه کم و نه زیاد تغییر نکرده بود. برایش گفته شد: کفن‌هایش را دیدی؟ گفت: در یک چادر خطدار کفن شده بود، و رویش توسط آن پوشانیده شده بود، و بر پاهایش گیاه اسفند انداخته شده بود. ما همان پارچه خطدار را بر همان حالتش دریافتیم، و گیاه اسفند هم بر همان شکل قبلی‌اش بر پاهایش قرار داشت، و فاصله زمانی در میان دفن وی و حفر قبرش چهل و شش سال بود.

و بیهقی از جابر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هنگامی که معاویه چشمه را از نزدیک کشته شدگان احد بعد از چهل سال جاری گردانید، ما به سوی آنان به کمک خواسته شدیم، در حال نزدشان فرا رسیدیم، و آنان را بیرون کشیدیم، و کج بیل به قدم حمزه اصابت نمود، و از آن خون جاری شد. این چنین در البدایه (۴/۴۳) آمده است. و نزد ابونعیم در الدلائل (ص ۲۰۷) از عمرو بن دینار و ابوزبیر روایت است، که آن دو می‌گویند: پس از چهل سال کج بیل به قدم حمزه اصابت نمود، و از آن خون برآمد. و شیخ سمهودی در وفاء الوفاء (۲/۱۱۶) تحقیقی نموده، و شیخ ما آن تحقیق را در الأوجز (۴/۱۱۱) خوب دانسته، و آن این که قصه سه مرتبه اتفاق افتاده است: بعد از شش ماه، بعد از چهل سال در وقت جاری ساختن چشمه و بعد از چهل و شش سال هنگامی که سیل به آن داخل گردید، و قول به تعدد واقعه به سبب تعدد روایت‌ها در هر یکی از این سه واقعه است، شیخ سمهودی (۲/۱۱۷) می‌گوید: و در هر یکی از این‌ها آشکار شدن معجزه به نظر می‌رسد، و سر تکرار هم در همه این واقعه‌ها همین معجزه است.

بیرون شدن بوی مشک از قبر هایشان

بیرون شدن بوی مشک از قبر سعد بن معاذ رضی الله عنه

ابونعیم در المعرفة از محمد بن شریبیل روایت نموده، که گفت: انسانی از خاک قبر سعد بن معاذ رضی الله عنه یک قبضه برداشت، و آن را باز نمود، ناگهان متوجه شد که مشک است، و رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «سبحان الله، سبحان الله»، حتی که آن حالت در رویش دانسته می‌شد. این چنین در الکنز (۷/۴۱) آمده، و گفته است: سند آن صحیح است. و ابن سعد (۳/۴۳۱) این را از محمد بن شریبیل بن حسنه به مثل آن روایت نموده، مگر این که وی مرفوع را ذکر ننموده است. و در روایت دیگری نزد وی از او روایت است که گفت: انسانی یک قبضه از خاک قبر سعد گرفت، و آن را با خود برد، بعد از آن به سوی آن نگاه نمود، و متوجه شد که مشک است.

و ابن سعد (۳/۴۳۱) همچنان از ربیع بن عبدالرحمن بن ابی سعید خدری از پدرش از جدش رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: من از کسانی بودم، که قبر سعد رضی الله عنه را در بقیع حفر کردند، و هرگاهی که بخشی از خاک را حفر می‌کردیم، بوی مشک به مشاممان می‌رسید، حتی که به لحد رسیدیم.

بلند شدن کشته شدگان شان به سوی آسمان بلند شدن عامربن فهیره رضی الله عنه

بخاری از عروه روایت نموده، که گفت: وقتی آنانی که در بئر معونه به قتل رسیدند، و عمروبن بن امیه ضمری اسیر گردید، عامربن طفیل برایش گفت: این کیست؟ و به سوی کشته شده‌ای اشاره نمود، عمروبن امیه برایش گفت: این عامربن فهیره است، گفت: این را بعد از آن که کشته شد، دیدم که به سوی آسمان بلند گردید، حتی که من به آسمان در میان او و زمین نگاه می‌کردم، و باز گذاشته شد، و خبر آنان به پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، و او خبر مرگشان را ابلاغ نمود و گفت: «رفقای تان شهید شدند، و آنان از پروردگارشان خواستند و گفتند: بار خدایا، برادران ما، را از ما و از آنچه از تو راضی شدیم و تو از ما راضی گردیدی خبر بده، و خداوند آنان را از ایشان خبر داد»، و در آن روز عروه بن اسماء بن صلت به شهادت رسید، و عروه^۱ به نام وی مسمی گردید، و منذرین عمرو هم در آن روز شهید شد، و منذر^۲ به نام وی نام گذاری شد. این چنین در روایت بخاری به شکل مرسل از عروه نقل شده است^۳. و بیهقی این را از هشام از پدرش از عایشه رضی الله عنها روایت نموده... و حدیث هجرت را متذکر شده، و در آخرش آنچه را بخاری در اینجا ذکر نموده، درج کرده است. و واقدی از ابواسود و عروه روایت نموده... و قصه را متذکر شده، و حال عامربن فهیره و خبر دادن عامربن طفیل را که وی به سوی آسمان بلند گردید یاد آور شده، و افزوده است: کسی که وی را به قتل رسانید جباربن سلمای کلابی بود، می‌افزاید: هنگامی که وی را به نیزه زد، گفت: سوگند به پروردگار کعبه، کامیاب شدم! بعد از آن جبار پرسید: معنای این قول چیست: کامیاب شدم؟ گفتند: یعنی به جنت، گفت: راست گفت، به خدا سوگند، و بعد از آن جبار رضی الله عنه اسلام آورد.

و در مغازی موسی بن عقبه از عروه روایت است که وی گفت: جسد عامربن فهیره دریافت نگردید، آنان برین باوراند، که ملائک دفنش نموده است^۴. این چنین در البدایه (۴/۷۲) آمده است. و ابونعیم در الدلائل (ص ۱۸۶) این قصه را از واقدی از عروه به طول آن روایت کرده، و در آن آمده: آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «ملائک

۱- عروه بن زبیر.

۲- منذر بن زبیر.

۳- بخاری (۳۰۴۵) از عروه بطور مرسل.

۴- طبرانی (۷/۱۹) به مانند آن. هیشمی (۲۱۷/۹) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

جسد وی را دفن نمود، و در علیین جا داده شد». و ابن سعد (۳/۲۳۱) از واقدی مثل آن را به درازیش روایت کرده است. و ابونعیم این را در الحلیه (۱/۱۱۰) از عروه روایت نموده که: عامربن طفیل درباره مردی از آنان می‌گفت: وقتی به قتل رسید، در میان آسمان و زمین بلند کرده شد، حتی که آسمان را پایین‌تر از وی دیدم، گفتند: وی عامربن فهیره است. و این را همچنان از عروه از عایشه به مانند روایت بخاری روایت کرده است، مگر این که وی از این قولش به بعد را ذکر ننموده است: بعد از آن به زمین گذاشته شد... و همچنان از زهری روایت نموده، که گفت: برایم خبر رسیده، که آنان جسد عامربن فهیره را جستجو کردند، ولی قادر به پیدا نمودن آن نشدند، می‌افزاید: و برین باورند، که ملائک وی را دفن نموده است. و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۱۸۶) از عروه به مانند آن، و ابن سعد (۳/۲۳۱) هم از عروه به مثل آن روایت کرده‌اند.

حفاظت مرده‌هایشان

حفاظت جسد خبیب بن عدی رضی الله عنه

احمد و طبرانی از عمروبن امیه رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: پیامبر صلی الله علیه و آله وی را به عنوان جاسوس به تنهایی اش به سوی قریش روان نمود، می‌گوید: به چوب دار خبیب آمدم، و از جواسیس می‌ترسیدم، بعد به آن چوب بلند گردیدم، و خبیب را باز نمودم، وی بر زمین افتاد، و خودم در عقب آن پایین خیز زدم، بعد از آن ملتفت شدم و خبیب را ندیدم، گویی که زمین بلعیده باشدش، و اثری از خبیب تا این ساعت دیده نشد^۱. هیشمی (۵/۳۲۱) می‌گوید: در این ابراهیم بن اسماعیل بن مجمع آمده و ضعیف می‌باشد. و بیهقی این را از طریق ابراهیم بن اسماعیل بن مجمع آمده و ضعیف می‌باشد. و بیهقی این را از طریق ابراهیم بن اسماعیل از جعفر بن عمروبن امیه از پدرش عمروبن امیه روایت نموده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله وی را برای جاسوسی به تنهایی فرستاده بود، می‌گوید: به چوب دار خبیب آمدم... و مثل آنچه را گذشت یادآور شده، چنانکه در البدایه (۴/۶۷) آمده است. و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۲۲۷) از طریق

۱- ضعیف. احمد (۴/ ۱۳۹، ۲۸۷) در سند آن ابراهیم بن اسماعیل بن مجمع است که ضعیف است:

ابراهیم بن اسماعیل به اسنادش به مانند روایت بیهقی روایت نموده است. و ابن ابی شیبه این را از عمرو بن امیه به مانند آن، چنانکه در الإصابه (۱/۴۱۹) آمده، روایت کرده است.

و ابویوسف در کتاب اللطائف از ضحاک متذکر شده که: پیامبر ﷺ مقداد و زبیر رضی الله عنهما را برای پایین نمودن خبیب از چوبه دارش روان نمود، آنان به تنعیم رسیدند، و در اطراف وی چهل مرد را مست یافتند، و از چوب پایینش کردند، و زبیر وی را بر اسبش بار نمود، و وی تا هنوز تازه بود، و چیزی از وی تغییر نکرده بود. مشرکین از آمدن آنان آگاهنیده شدند، و هنگامی که مشرکین خود را به ایشان رسانیدند، زبیر وی را انداخت، و زمین بلعیدش، و به همین سبب وی بلعیده شده زمین نامیده شد. این چنین در الإصابه (۱/۴۱۹) آمده است.

حفاظت جسد علاء بن حضرمی رضی الله عنه

بیهقی از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در این امت سه چیز را دریافتم، که اگر در بنی اسرائیل می بود، دیگر امتها همراهش برابر نمی توانستند... و حدیث را، چنانکه بخشی از آن گذشت، متذکر شده، و در آن آمده، گفت: جز اندکی درنگ نکرده بودیم که جنازه اش مورد اصابت تیر قرار گرفت، می گوید: آن گاه برایش حفره ای کندیدم، و غسلش دادیم و دفنش کردیم، آن گاه مردی بعد از فراغت ما از دفن نمودن وی آمد و گفت: این کیست؟ گفتیم: این بهترین بشر است، این ابن حضرمی است، گفت: این زمین مردگان را بیرون می اندازد، اگر وی را یک میل یا دو میل به زمینی انتقال دهید، که مردگان را قبول می کند، بهتر می شود، گفتیم: جرم دوست ما چیست، که وی را برای درندگان عرضه نماییم و آنان بخورندش، می گوید: بنابراین به کشیدن وی تصمیم گرفتیم، هنگامی که به لحد رسیدیم، متوجه شدیم که دوست ما در آن نیست، و لحد تا جایی که چشم کار می کند و می بیند پر از نور است و نور می درخشد، می گوید: آن گاه خاک را به لحد برگردانیدیم و کوچ کردیم. این چنین در البدایه (۶/۱۵۵) آمده است. و این اسنادی است که رجال آن ثقه اند، ولی باز هم در آن انقطاع است، چنانکه در البدایه (۶/۲۹۲) آمده است. و نزد طبرانی در هر سه کتابش^۱ از ابوهریره رضی الله عنه روایت است... حدیث را متذکر شده، و در آن آمده: وی درگذشت، و در

۱- یعنی المعجم الكبير والمعجم الأوسط والمعجم الصغير. م.

میان ریگ دفنش نمودیم، وقتی اندک راه پیمودیم، گفتیم: درندگان می‌آیند و او را می‌خورند، پس برگشتیم و ندیدیمش^۱. هیشمی (۹/۳۷۶) می‌گوید: در این ابراهیم بن معمر هروی آمده، وی را نشناختم، ولی بقیه رجال آن ثقه‌اند. و ابن سعد (۴/۳۶۳) به نقل از ابوهریره متذکر شده: برای وی با شمشیرهایمان حفره‌ای ایجاد کردیم، و لحد آماده نساختمیم، و دفنش نمودیم و رفتیم، آن گاه مردی از اصحاب رسول خدا ﷺ گفت: وی را دفن کردیم، و برایش لحد آماده ننمودیم، بنابراین دوباره عودت نمودیم، تا برایش لحد درست کنیم، ولی جای قبرش را نیافتیم. ابونعیم این را در الدلائل (ص ۲۰۸) از ابوهریره به مثل روایت طبرانی روایت نموده است.

حفاظت جسد عاصم بن ثابت بن ابی الأفلح

بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا ﷺ سربه‌ای را فرستاد، و عاصم بن (ثابت بن) ابی اقلح رضی الله عنه را بر ایشان امیر مقرر نمود... و حدیث را به طول آن در قصه خیب بن عدی رضی الله عنه متذکر شده، و در آن آمده: عاصم گفت: من در ذمه و امان مشرکی پایین نمی‌شوم - و با خداوند عهد بسته بود، که مشرکی را لمس نکند، و مشرکی وی را لمس ننماید -، قریش عده‌ای را روان نمودند، تا چیزی از جسد وی را بیاورند - وی بزرگی از بزرگان را در روز بدر کشته بود - آن گاه خداوند مثل سایبانی زنبوران عسل را روان نمود، و آنان وی را از کفار قریش حمایت نمودند، و به این سبب، حمایت شده زنبوران عسل، گفته می‌شد. این چنین در الإصابه (۲/۲۴۵) آمده است. و نزد ابونعیم در الدلائل (ص ۱۸۳) از عروه در همان قصه روایت است: مشرکان خواستند سر وی را قطع نمایند، و آن را برای مشرکین به مکه روان کنند، آن گاه خداوند زنبوران را بر وی روان نمود، که بر روی‌های قوم پرواز می‌نمودند و می‌گزیدندشان، حتی که در میان آنان و اجرای عملیه قطع سر وی حایل واقع گردیدند^۲.

گردن نهادن درندگان برای آنان و صحبت‌شان با آنان

خطاب پیامبر صلی الله علیه و آله برای گرگان و گردن نهادن آنان برای وی

۱- ضعیف. طبرانی (۹۵/۱۸) و در الاوسط (۱۶/۴) در سند آن ابراهیم بن معمر است که هیشمی (۳۷۶/۹) درباره اش می‌گوید: وی در نشناختم و دیگر رجال آن ثقه هستند.
 ۲- بخاری (۲۸۱۸) و (۳۴۵) احمد (۲/۲۹۵).

بیهقی از حمزه بن (ابی) اسید رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنازه مردی از انصار به بقیع بیرون گردید، ناگهان متوجه شد، که گرگی بازوهایش را هموار نموده و بر راه نشسته است، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «این آمده است، و حق معین طلب می کند، برایش حق تعیین کنید»، گفتند: ای رسول خدا، تو نظرت را بده، گفت: «از هر رمه گوسفند، یک گوسفند در هر سال»، گفتند: زیاد است، می گوید: آن گاه به سوی گرگ اشاره نمود، که از نزدشان بر بای، و گرگ به راه افتاد و رفت. و واقدی از مردی که نامش را برده است از مطلب بن عبدالله بن حنطب روایت نموده، که گفت: در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه بود، گرگی آمد و در پیش رویش ایستاد، پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «این نماینده درندگان به سوی شماست، اگر دوست دارید برایش چیزی را معین سازید، از همان چیز تعیین شده به غیر آن تجاوز نمی کند، و اگر دوست دارید، همینطور بگذاریدش، و از آن خود را نگه دارید، و آنچه را گرفت رزقش است». گفتند: ای رسول خدا، نفس های ما به چیزی برایش راضی نمی شود، آن گاه با سه انگشتش به سوی وی اشاره نمود، که از نزدشان بر بای، می گوید: بعد آن گرگ در حالی برگشت که آواز می کشید^۱.

و نزد ابونعیم از مردی از جهینه روایت است که گفت: نمایندگان گرگان در حدود صد گرگ آمدند، و هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خواند نشستند، رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «اینها نمایندگان گرگان اند، نزد شما آمده اند، و از شما می خواهند که از طعام خودتان برای شان چیزی را معین نمایید، و از طرف آنان بر غیر آن در امان باشید»، ولی آنان از نیازمندی و فقر برایش شکایت نمودند، گفت: «پس برگردانیدشان»^۲ می افزاید: آن گاه آنان آوازکنان بیرون شدند. و بیهقی و بزار این را از ابوهریره به اختصار روایت کرده اند. این چنین در البدایه (۶/۱۴۶) آمده است.

گردن نهادن شیر برای سفینه آزاد کرده پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- سند آن بسیار ضعیف است. واقدی آن را روایت کرده که متروک است. نگا: بیهقی (الدلائل) (۶/

۴۰) و طبقات ابن سعد (۸۶/۱) و معجزات النبی ابن کثیر با تحقیق من (محقق).

۲- این چنین در اصل و البدایه آمده، و در حجة الله علی العالمین آمده: «پس خبرشان دهید»، یعنی برای شان بگویید که شما نمی خواهید به آنان چیزی معین سازید.

حاکم (۳/۶۰۶) از محمد بن منکدر روایت نموده، که گفت: سفینه آزاد کرده پیامبر ﷺ گفت: در بحر سفر نمودم، و کشتی ام که در آن بودم شکست، آن گاه بر تخته‌ای از تخته‌های آن سوار شدم، و آن تخته مرا در نیزاری افکند، که در آنجا شیر بود، شیر به هدف گرفتن من به پیش آمد، گفتم: ای ابوالحارث^۱، من آزاد کرده رسول خدا ﷺ هستم، آن گاه سرش را پایین نمود و به سویم پیش آمد، و مرا به شانه‌اش دفع نمود، حتی که از نیزار بیرونم ساخت و بر راه گذاشتم، و صدایی به آهستگی کشید، گمان نمودم که وی همراهم خداحافظی می‌کند، و آن آخرین لحظات دیدارم با وی بود. حاکم می‌گوید: این حدیث به شرط مسلم صحیح است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند، و ذهبی همراهش موافقه نموده است. و بخاری این را در التاریخ الکبیر (۱ ق / ج ۲ ص ۱۷۹) از ابن منکدر روایت نموده، که گفت: از سفینه شنیدم، و مثل آن را متذکر شده. و این چنین این را ابونعیم در الحلیه (۱/۳۶۹) و در الدلائل (ص ۲۱۲) از ابن منکدر از سفینه روایت نموده است، و ابن منده این را، چنانکه در البدایه (۵/۳۱۶) آمده، روایت کرده است و طبرانی این را، چنان در المجمع (۹/۳۶۶) آمده، از سفینه به مثل آن روایت نموده است.

و نزد یزار از وی روایت است که گفت: در بحر بودم، که کشتی‌مان شکست، و راه را ندانستیم، ناگهان با شیری روبرو شدم که به سوی ما پیش شده بود، یارانم عقب ایستادند، و من برایش نزدیک شدم و گفتم: من سفینه یار رسول خدا ﷺ هستم، و ما راه را گم نموده‌ایم، آن گاه آن شیر در پیش رویم به راه افتاد، تا این که در راه ایستادیم و بعد از آن یک طرف شد، و مرا دفاع نمود، انگار که وی راه را برایم نشان می‌دهد، و گمان نمودم که همراه ما خداحافظی می‌نماید. هیشمی (۹/۳۶۷) می‌گوید: رجال آن دو - یزار و طبرانی - ثقه دانسته شده‌اند.

و بیهقی این را از ابن منکدر روایت نموده که: سفینه مولای رسول خدا ﷺ در سرزمین روم ارتش را گم نمود - یا در سرزمین روم اسیر گردید -، و در حال گریز در طلب ارتش بر آمد، و ناگهان با شیری سر خورد و گفت: ای ابوالحارث، من آزاد کرده رسول خدا ﷺ هستم، و اینطور و اینطور حالتی بالایم آمد، آن گاه شیر در حالی که دمش را می‌جنبانید به سویش روی آورد و در پهلویش ایستاد، و هرگاه صدایی را

می‌شنید به سوبیش روی می‌آورد، و باز می‌آمد و در پهلویش حرکت می‌کرد، و همینطور با وی بود تا این که او را به ارتش رسانید و بعد از آن شیر از نزد وی برگشت. این چنین در البدایه (۶/۱۴۷) آمده است.

گردن نهادن شیر برای ابن عمر

ابن عساکر از وهب بن ابان قریشی از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده که: وی در سفری بیرون گردید، و در حالی که حرکت می‌نمود، با قومی برخورد که ایستاده‌اند، گفت: این‌ها را چه شده است؟ گفتند: شیری در راه است که آنان را ترسانیده است، آن گاه وی از سواریش پایین گردید، بعد از آن به سوبیش حرکت نمود، حتی که از گوشش گرفت و مالیدش، و پشت سرش رفت و از راه یک طرفش نمود و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله برایت دروغ نگفته است، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گوید: بر ابن آدم آنچه مسلط می‌شود، که ابن آدم از آن می‌ترسد، و اگر ابن آدم جز از خدا نترسد، غیر وی بر او مسلط نمی‌شود، و این آدم به کسی سپرده شده که از وی امیدواری دارد، و اگر ابن آدم، جز از خدا از کس دیگر امیدوار نباشد، خداوند وی را به غیر خودش نمی‌سپارد». و ابن عساکر این را از ابن نافع به اختصار به مانند آن، چنانکه در الکنز (۷/۵۹) آمده، روایت کرده است.

صحبت عوف بن مالک با شیر

طبرانی از عوف بن مالک رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در کلیسایی در اریحا^۱ از طرف چاشت (ظهر) خواب بودم، و آن کلیسا در آن روز مسجدی بود، که در آن نماز خوانده می‌شد، می‌گویند: عوف بن مالک از خوابش بیدار شد، ناگهان دید که در خانه همراهش شیری است که به طرفش می‌آید، وی با ترس و هراس به سوی سلاحش برخاست، شیر برایش گفت: خاموش باش، من با پیامی به سویت فرستاده شده‌ام تا آن را ابلاغ نمایم، گفتم: کی تو را روان نموده است؟ گفت: خداوند مرا به سوی تو روان نموده است، تا بدانی که معاویه کوچ کننده، از اهل جنت است، گفتم: معاویه کیست؟ گفت: ابن ابی سفیان رضی الله عنه. هیشمی (۹/۳۵۷) می‌گوید: در این ابوبکرین ابی مریم است، و موصوف دچار اختلاط گردیده بود.

۱- نام شهری است در غور نزدیک قدس.

صحبت نمودن گرگ با شبانی، و رسانیدن خبر پیامبر ﷺ برایش

احمد از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: گرگ بر گوسفندی حمله نمود و گرفتش، شبان در طلب آن بیرون گردید، و گوسفند را از نزدش پس گرفت، آن گاه گرگ بر دم خود بنشست و گفت: آیا از خدا نمی ترسی؟ رزقی را از نزدم پس می گیری که خداوند برایم عنایت فرموده است، شبان گفت: شگفتا، گرگ با من با کلام انسان صحبت می کند!! گرگ گفت: آیا تو را به شگفت انگیزتر از آن خبر ندهم، محمد صلی الله علیه و آله در یثرب است، مردم را از خبرهایی می آگاهاند که گذشته است، می افزاید: آن گاه شبان با حرکت دادن گوسفندانش به راه افتاد، تا اینکه وارد مدینه گردید، و گوسفندان را در یکی از بخش های مدینه توقف داد، و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، و از واقعه برایش خبر داد، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله امر نمود، و صدا گردید: (الصلاه جامعه)، بعد از آن بیرون شد، و برای شبان گفت: «برای شان خبر بده»، و او برای شان خبر داد، رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «راست گفت، سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، تا وقتی که درندگان با انسان ها صحبت نکنند، و با انسان رشته تازیانه اش و بند کفشش صحبت نکند، و رانش وی را از آنچه خانواده اش بعد از وی انجام داده است خبر ندهد قیامت برپا نمی شود»^۱. این اسنادی است به شرط صحیح، و بیهقی هم آن را صحیح دانسته، و جز ترمذی روایتش نکرده، آن هم از این قولش: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست...» تا آخرش. بعد از آن گفته: این حدیث حسن و غریب و صحیح است. این چنین در البدایه (۶/۱۴۳) آمده است. و برای حدیث طریق دیگری هم نزد احمد، بیهقی، حاکم و ابونعیم هست. و احمد این را از ابوهریره رضی الله عنه و ابونعیم از انس رضی الله عنه و بیهقی از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده اند، چنانکه ابن کثیر در البدایه (۶/۱۴۴ ۱۴۵) آن را شرح داده است. و قاضی عیاض درباره صحبت گرگ سخن گفته، و از ابوهریره و ابوسعید و اهبان بن اوس رضی الله عنه متذکر شده، و افزوده، که از وی به نام (مکلم الذئب)، «کسی که گرگ همراهش صحبت نموده»، یاد می شد، قاضی عیاض می گوید: و ابن وهب روایت نموده، که مثل این قصه برای ابوسفیان بن حرب و صفوان بن امیه نیز با گرگی اتفاق افتاده بود، آن دو گرگی را یافتند که آهوئی را دنبال می کند، و آن آهو داخل حرم گردید، گرگ از دنبال وی برگشت، و آن دو از آن تعجب کردند، گرگ گفت:

۱- صحیح. ترمذی (۳۱۸۱) وی آن را حسن دانسته است. همچنین احمد (۸۴/۳).

شگفت انگیزتر از این آن است، که محمدبن عبدالله در مدینه شما را به سوی جنت دعوت می‌کند، و شما وی را به سوی آتش دعوت می‌نمایید. ابوسفیان گفت: سوگند به لات و عزی، اگر این را در مکه متذکر شوی، اهلش آن را ترک خواهند گفت: این چنین در البدایه (۶/۱۴۶) آمده است.

مسخر ساختن بحرها برای شان

تسخیر نیل مصر برای عمر رضی الله عنه

ابن عبدالحکم در فتوح مصر، ابوالشیخ در العظمة و ابن عساکر از قیس بن حجاج از کسی که برای وی حدیث بیان نموده، روایت کرده‌اند که گفت: هنگامی که عمرو بن العاص رضی الله عنه مصر را فتح نمود، وقتی که بؤنه از ماه‌های عجم^۱ داخل گردید اهل آن دیار نزدش آمدند، و برایش گفتند: ای امیر، این نیل ما سنتی دارد، که بدون آن جریان پیدا نمی‌کند، برای شان گفت: و آن چیست؟ گفتند: وقتی دوازده شب از این ماه سپری گردد، به سوی دوشیزه جوانی که نزد پدر و مادرش باشد روی می‌آوریم، و والدینش را راضی می‌گردانیم، بهترین زیورات و لباس را بر تنش می‌کنیم، و بعد از آن او را در این نیل می‌اندازیم، آن گاه عمرو برای شان گفت: این امر در اسلام نمی‌باشد، چون اسلام ماقبل خود را منهدم می‌سازد، بعد آنان ماه‌های بؤنه، اییب و مسری^۲ را درنگ نمودند ولی نیل جاری نشد، نه کم و نه زیاد، حتی که تصمیم کوچ نمودن را گرفتند، هنگامی که عمرو این حالت را دید، این موضوع را برای عمر بن الخطاب رضی الله عنه نوشت، عمر برایش نوشت، تو به حق رسیده‌ای، به راستی اسلام ماقبل خود را منهدم می‌سازد، و من برایت نامه کوچکی روان نموده‌ام، چون نامه‌ام برایت رسید، آن را داخل نیل بینداز، هنگامی که نامه برای عمرو رسید، آن نامه کوچک را گشود، که در آن چنین نوشته بود:

«من عبدالله عمر امیر المؤمنین إلى نیل أهل مصر أما بعد فإن كنت تجرى من قبلك فلا تجر، وإن كان الواحد القهار يجريك فنسأل الله الواحد القهار أن يجريك». ترجمه: «از طرف بنده خدا عمر امیر المؤمنین، برای نیل اهل مصر: اما بعد: اگر از طرف خودت

۱- هدف از عجم قبطی هاست.

۲- نام ماه‌های قبطی است.

جاری می‌شدی، جاری مشو، و اگر خداوند یکتا و قهار جاریت می‌ساخت، ما از همان خداوند یکتا و قهار می‌خواهیم که تو را جاری بسازد».

آن گاه عمرو نامه را یک روز قبل از روز صلیب در نیل انداخت، در فرصتی که اهل مصر، برای کوچ کردن از آن آماده شده بودند، زیرا ضرورت آنان در مصر بدون نیل پوره (تکمیل) نمی‌شد، بعد در روز صلیب در حالی صبح کردند که خداوند آن را با ارتفاع شانزده گز جاری گردانیده بود، و آن سنت بد را از اهل مصر قطع ساخت^۱. این چنین در منتخب الکنز (۴/۳۸۰) آمده است. و حافظ ابوالقاسم لالکائی طبری این را در کتاب السنة از قیس بن حجاج به مثل آن، چنانکه در تفسیر ابن کثیر (۳/۴۶۴) آمده، روایت کرده است.

تسخیر بحر برای ابوریحانه رضی الله عنه

ابراهیم بن جنید در کتاب الأولیاء از عروه کور آزاد شده بنی سعد روایت نموده، که گفت: ابوریحانه در بحر سفر نمود، و نزدش صحیفه‌هایی بود، و می‌دوخت، ناگهان سوزنش در بحر افتاد، گفت: پروردگارا، برایت سوگند یاد می‌کنم که سوزنم را برایم باز گردانی، آن گاه سوزن آشکار گردید و او گرفتیش. این چنین در الإصابه (۲/۱۵۷) آمده است.

تسخیر بحر برای علاء بن حضرمی رضی الله عنه

ابونعیم در الدلائل (ص ۲۰۸) از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله علاء بن حضرمی رضی الله عنه را به سوی بحرین فرستاد، من دنبالش نمودم، و سه خصلت را از وی دیدم، که نمی‌دانم کدام‌شان شگفت‌انگیزتر است: به کناره بحر رسیدیم، گفت: نام خدا را بگیرد، و داخل شوید. ما نام خدا را گرفته داخل شدیم، و عبور نمودیم، و آب سپل‌های شترهایمان را هم‌تر نموده بود. هنگامی که برگشتیم با وی در بیابان و صحرائی از زمین راه پیمودیم، و همراهان آب نبود. بنابراین برایش شکایت نمودیم، وی دو رکعت نماز گزارد، و بعد از آن دعاء نمود، ناگهان ابری چون سپر پدیدار گشت، و آبش را فرو ریخت، و ما نوشیدیم و نوشانیدیم. وی وفات نمود، و در ریگ دفنش کردیم. هنگامی که اندک راه پیمودیم، گفتیم: درندگان می‌آیند و او را

۱- این داستان ضعیف است. به رواست ابن عبدالحکم در فتوح مصر و لالکائی در «شرح أصول اعتقاد اهل السنة» (۲/۴۲۶) در سند آن ابن لهیعة است که ضعیف است همچنین شیخ قیس بن حجاج مجهول است که قبلا گذشت.

می‌خورند، پس برگشتیم و او را ندیدیم - البته در قبر - . این را همچنان ابونعیم در الحلیه (۱/۸) از ابوهریره به مانند آن، فقط به ذکر قصه بحر روایت نموده، و افزوده است: هنگامی که ابن مکعبر والی کسری ما را دید، گفت: به خدا سوگند، با اینان روبرو نمی‌شویم، بعد از آن در کشتی نشست و خود را به فارس رسانید^۱. و طبرانی این را در هر سه کتابش^۲ از ابوهریره به مانند آن روایت کرده است. هیشمی (۹/۳۷۶) می‌گوید: در این ابراهیم بن معمر هروی آمده، وی را نشناختم و بقیه رجال آن ثقة‌اند.

و بیهقی از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در این امت سه چیز را دریافتیم... و حدیث را ذکر نموده، و در آن آمده: می‌گوید: عمر بن الخطاب رضی الله عنه ارتشی را آماده ساخت، و علاء بن حضرمی را فرمانده آنان مقرر نمود. انس رضی الله عنه می‌گوید: من در جنگ‌های وی حاضر بودم، و به جنگ‌هایمان فرا در رسیدیم، و دریافتیم که قوم از ما خبر داده شده‌اند، و آثار آب را محو و نابود ساخته‌اند - و گرمی هم خیلی شدید بود - به این صورت تشنگی ما را و سواری‌هایمان را در مشقت انداخت. این حادثه در روز جمعه اتفاق افتاده بود، هنگامی که آفتاب برای غروبش مایل گردید، برای ما دو رکعت نماز را امامت نمود، بعد از آن دستش را به سوی آسمان بلند نمود، و ما در آسمان چیزی را نمی‌دیدیم. می‌گوید: به خدا سوگند، تا هنوز دستش را پایین ننموده بود، که خداوند باد را فرستاد، و ابرها را پدید آورد، و ابرها آنقدر آب فرو ریختند که نه‌رها و دره‌ها پر شدند. آن گاه ما نوشیدیم، و سواری‌هایمان را آب دادیم و ذخیره کردیم، و خود را به دشمن‌مان رسانیدیم، و دریافتیم که از خلیجی از بحر عبور نموده‌اند و خود را به جزیره‌ای رسانیده‌اند. وی بر کناره خلیج ایستاد و گفت: ای بلند مرتبت، ای بزرگ، ای بردبار، ای عزتمند، و بعد از آن دستور داد: بگذرید به نام خداوند. می‌گوید: و ما گذشتیم و آب سم‌های سواری‌هایمان را تر نمی‌نمود، و جز اندکی درنگ نکرده بودیم، که در آنجا به دشمن رسیدیم، و کشتیم و اسیر نمودیم و غلام گرفتیم، و باز به خلیج آمدیم، آن گاه وی مثل گفته‌اش را گفت، و ما عبور نمودیم، و آب سم‌های چهارپایان ما را تر نمی‌نمود... و حدیث را متذکر شده.

و بخاری در التاریخ اسناد دیگری برای این قصه متذکر شده، و ابن ابی الدنیا با اسناد از سهم بن منجاب، این حدیث را روایت نموده که گفت: با علاء بن حضرمی به

۱- ضعیف. طبرانی (۹۵/۸) نگا: المجمع (۹/۳۷۶).

۲- یعنی المعجم الكبير والمعجم الأوسط والمعجم الصغير. م.

غزا رفتیم... و آن را متذکر شده، و در دعاء گفته: ای عالم، ای بردبار، ای بلند مرتبت، ای بزرگ، ما بندگان هستیم، و در راهت با دشمنت می‌جنگیم. بارانی برای ما نصیب گردان که از آن بنوشیم و وضوء نماییم. و وقتی آن را ترک نمودیم، در آن برای هیچکسی غیر از ما حصه و نصیبی مگردان، و در بحر گفت: برای ما به‌سوی دشمنت راهی آماده‌ساز. این چنین در البدایه (۶/۱۵۵) آمده است. و ابونعیم این را در الحلیه (۱/۷) از سهم بن منجاب به مانند روایت ابن ابی‌الدنیا فقط به ذکر قصه بحر روایت نموده، و در روایت وی آمده: با ما وارد بحر گردید و ما در آن داخل شدیم، و آب به نمدهای زیر زین‌هایمان نمی‌رسید، و به‌سوی‌شان بیرون گردیدیم. و ابن جریر در تاریخش (۲/۵۲۲) و ابن کثیر در البدایه (۶/۳۲۸) فرستادن علاء بن حضرمی را توسط ابوبکر رضی الله عنه برای قتال اهل ارتداد به بحرین متذکر شده‌اند... و هر دو قصه رم نمودن شترها را با آنچه از توشه ارتش و خیمه‌ها و آب نوشیدنی‌شان بر پشت داشتند، و هم چنان برگردیدن شترها را با آنچه بر پشت داشتند متذکر شده‌اند. و هم چنان قصه خلق شدن نهری از آب پاک و ناب را در پهلوی‌شان از طرف خداوند و جنگیدن‌شان را با مرتدین یادآور گردیده‌اند. در البدایه (۶/۳۲۹) می‌گوید: علاء برای مسلمانان گفت: به دارین برویم تا با دشمنانی که در آنجا هستند بجنگیم. آنان به سرعت به این درخواست جواب مثبت دادند، وی با آنان حرکت نمود و به ساحل بحر آمد، تا در کشتی‌ها سوار شوند. دید که مسافه دور است، و در کشتی‌ها به آنان نمی‌رسند، و تا رسیدن‌شان دشمنان خدا می‌روند، بنابراین با اسب خود داخل بحر گردید و می‌گفت: ای مهربان‌ترین مهربانان، ای با حکمت، ای عزتمند، ای یکتا، ای بی‌نیاز، ای زنده، ای زنده کننده، ای برپا دارنده، ای صاحب جلال و عزت، معبودی جز تو نیست. ای پروردگار ما. و ارتش را دستور داد، تا این را بگویند، و داخل بحر شوند، آنان این عمل را انجام دادند، و خلیج به اجازه خدا ایشان را گذرانید. آنان گویی که بر سر سیل نرم که بالایش آب باشد حرکت می‌کنند، و سپل‌های شتر فرو نمی‌رفت، و تا زانوهای اسبان نمی‌رسید. مسافه آن منطقه برای کشتی‌ها یک روز و یک شب بود. وی آن را پیمود و به ساحل دیگر رسید، و با دشمنش جنگید و شکست‌شان داد و غنیمت‌هایشان را جمع نمود. باز برگشت و به جانب دیگرش خود را رسانید، و به موضع اول خود برگشت، و همه این اعمال را در یک روز انجام داد. این چنین این را ابن جریر (۲/۵۲۶) از

سری از شعیب از سیف به اسناد وی از منجاب بن راشد ذکر نموده، که قصه را به طول آن یادآور گردیده است.

تسخیر دجله برای مسلمانان در فتح مدائن

ابونعیم در الدلائل (ص ۲۰۸) از ابن رفیل روایت نموده، که گفت: هنگامی که سعد به بهر سیر پایین گردید - و این همان شهر نزدیک بود - کشتی‌ها را طلب نمود، تا مردم را به شهر دورتر دومی عبور بدهد. ولی چیزی نیافتند، و آنان را دریافت^۱ که همه کشتی‌ها را با خود برده‌اند، بنابراین آنان روزهایی از ماه صفر را در بهر سیر سپری نمودند، و مسلمانان از وی می‌خواستند که عبور نماید، ولی ترحم بر مسلمانان وی را از عبور باز می‌داشت، تا این که چند تن از مردان کفار نزدش آمدند، و او را بر گذرگاهی دلالت کردند که به مرکز دره بیرون می‌شد. ولی وی ابا ورزید و در آن کار تردد نمود، در همین اثناء طغیان و افزایش آب فرای‌شان گرفت. وی در خواب دید، که اسبان مسلمانان به آن وارد شده و از آن عبور نموده‌اند، و از طغیان آب مسئله بزرگی پیش آمده بود. بنابراین وی با اتکاء به تأویل خوابش تصمیم عبور را گرفت. آن گاه سعد مردم را جمع نمود، و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: دشمن‌تان از شما به این بحر پناه برده است، و شما به آنان رسیده نمی‌توانید، و آنان هر وقتی بخواهند به شما رسیده می‌توانند، و با شما در کشتی‌هایشان می‌جنگند، و در عقب شما هم چیزی نیست، که از آن بترسید، تا از عقب بر شما حمله آور نشود، و من به عبور این بحر به‌سوی ایشان تصمیم گرفته‌ام. آنان همه‌شان گفتند: خداوند کار ما و تو را به رشد و هدایت رهنمون گردانید، این عمل را انجام بده. آن گاه سعد مردم را برای عبور فراخواند و گفت: کی شروع می‌کند، و دهانه گذر را حمایت می‌نماید، تا مردم به وی پیوندند، و دشمن از بیرون شدن بازشان ندارد؟ آن گاه عاصم بن عمرو برایش بیرون گردید، و بعد از وی شش صد تن از شجاعان بیرون گردیدند، و سعد عاصم را بر آنان امیر مقرر نمود. بعد عاصم با ایشان حرکت نمود، تا این که بر کناره دجله ایستاد و بعد از آن گفت: کی با من بیرون می‌شود، تا دهانه آن سوی گذر را از دشمن‌تان حمایت و حراست کنیم؟ شصت تن از آنان برایش بیرون گردیدند، وی آنان را به دو گروه تقسیم نمود: به اسبان ماده و نر، تا برای شناوری اسبان در آب ساده‌تر و تیزتر باشد. بعد

ایشان وارد دجله گردیدند. و هنگامی که سعد عاصم را بر دهانه آن سوی گذر دید، که آن را در حمایت و پوشش خود دارد، برای مردم اجازه ورود را صادر نمود و گفت: بگوئید: «نَسْتَعِينُ بِاللَّهِ وَنَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ، وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»، ترجمه: «از خدا کمک می‌طلبیم، و بر وی توکل می‌کنیم، و خدا برای ما کافی است و نیک کارساز است، یارای برگشت از گناه و توانایی انجام عمل نیک جز به توفیق خداوند عالی مرتبت و بزرگ میسر نیست»، اکثریت ارتش به یکدیگر پیوستند، و در عمق و ژرفای دجله به راه افتادند، در حالی که دجله موج می‌زد و سیاه بود. مردم در اثنای رفتن‌شان در میان آب با یکدیگر حرف می‌زدند، و به یکدیگر نزدیک بودند، چنانکه در مسیرشان در زمین با هم صحبت می‌کنند، و آن گاه اهل فارس را به امری ناگهانی مواجه ساختند، که در خاطره‌هایشان هم عبور نمی‌کرد، و آنان را شکست دادند، و ادارشان نمودند که به شتاب و عجله مال‌هایشان را حمل نمایند، و مسلمانان در صفر سال شانزدهم به آن وارد گردیدند، و به هر آنچه در خانه‌های کسری از سه میلیارد باقی مانده بود، و بر آنچه شیرویه و کسانی که بعد از وی فراهم آورده بودند دست یافتند. طبری این را در تاریخش (۳/۱۱۹) از سیف با زیاده‌هایی روایت نموده، و در البدایه (۷/۶۴) آن را به طولش متذکر گردیده است.

و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۲۰۹) از ابوبکر بن حفص بن عمر روایت نموده، که گفت: کسی که در پهلوی سعد در آب حرکت می‌نمود، سلمان فارسی رضی الله عنه بود، اسبان با آنان شنا نمودند، و سعد می‌گفت: «وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ». ترجمه: «خداوند برای ما کافی است، و او نیک کارساز است» به خدا سوگند، خداوند دوستش را نصرت خواهد داد، و دینش را غالب خواهد گردانید، و دشمنش را شکست خواهد داد، به شرطی که در ارتش ظلمی نباشد یا گناهی نباشد که بر نیکی‌ها غالب آید. سلمان برایش گفت: اسلام جدید است، به خدا سوگند، بحرهایشان مسخر گردیده است، چنانکه خشکی برایشان مسخر گردیده است. سوگند به ذاتی که جان سلمان در دست اوست، اینان از دجله گروه بیرون می‌شوند، چنانکه گروه گروه در آن وارد شده‌اند و روی آب را فرا گرفتند، حتی که آب از دو کناره دجله دیده نمی‌شد، و آن قدر با هم حرف می‌زدند، که اگر در خشکی می‌بودند آن قدر صحبت نمی‌کردند، و از آب، چنانکه سلمان گفته بود، بیرون گردیدند، و چیزی را گم ننمودند و هیچکسی از ایشان

غرق نگردید. این را ابن جریر طبری در تاریخش (۳/۱۲۱) از ابوبکر بن حفص به مانند آن، و با زیادتی در اولش روایت نموده است.

و ابونعیم در الدلائل (ص ۲۰۹) از ابوعثمان نهدی رضی الله عنه روایت نموده که: آنان همه‌شان سلامت باقی ماندند، مگر مردی از بارق که غرقه گفته می‌شد، وی از اسب سرخ رنگش افتاد، و گویی من به‌سوی همان اسب نگاه می‌کنم که موی‌های گردنش در حالی که برهنه است تکان می‌خورد و حرکت می‌نماید، و غریق در میان آب دور می‌خورد، آن گاه قعقاع بن عمرو لجام اسبش را به‌سوی وی گردانید، و او را با دستش گرفت و کشاند تا اینکه عبور کرد. می‌گوید: و چیزی از آنان در آب نرفت، مگر جامی که بندش کهنه بود و قطع گردید، و آب بردش، مردی که با صاحب جام شنا می‌نمود با طعنه برایش گفت: تقدیرش رسید، و پرید و رفت. صاحب جام گفت: به خدا سوگند، من بر همان حالت اول هستم، و خداوند چنان نیست که از میان ارتش جام مرا از نزدم بگیرد، بعد هنگامی که عبور کردند، یکی از مردانی که دهانه گذر را حمایت می‌نمود، ناگهان جامی را دید که باده‌ها و امواج حرکتش داده و به کناره دریا افتاده است، وی آن را با نیزه‌اش گرفت و در میان ارتش آمده نشانش می‌داد تا صاحبش پیدا گردد، و به این صورت صاحبش آن را دوباره به دست آورد. ابن جریر این را در تاریخش (۳/۱۲۲) از ابوعثمان و غیر وی به مثل آن روایت کرده است.

و ابن جریر در تاریخش (۳/۱۲۲) از عمیر صائدی روایت نموده، که گفت: هنگامی که سعد دستور ورود به دجله را برای مردم صادر نمود، به هم نزدیک شدند^۱ و سلمان همراه سعد رضی الله عنه بود، و در آب در پهلویش می‌رفت، سعد گفت:

﴿ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾ [یس: ۳۸].

ترجمه: «این تقدیر ذات غالب و داناست».

و آب بر آنان بلند می‌گردید و طغیان می‌نمود، ولی اسب بر پاهایش ایستاد می‌ماند و وقتی خسته و مانده می‌شد، تپه‌ای برایش نمودار می‌گردید، و بر آن راحت می‌گرفت، گویی که وی بر زمین باشد، و امری در مدائن شگفت‌انگیزتر از این نبود، و آن روز روز آب بود، و برایش روز تپه‌ها گفته می‌شد. و ابونعیم در الدلائل (ص ۲۰۹) از عمیر صائدی مثل این را روایت کرده است، مگر این که در روایت وی آمده: و در مدائن

۱- یعنی دو تن دو تن با هم یکجای به شنا پرداختند.

امری عجیب‌تر و شگفت‌انگیزتر از آن نبود، و به همین سبب روز تپه‌ها گفته می‌شد، هر کسی مانده می‌شد، تپه‌ای برایش می‌برآمد و بر آن راحت می‌گرفت.

و ابن جریر در تاریخش (۳/۱۲۳) از قیس بن ابی حازم روایت نموده، که گفت: در حالی وارد دجله شدیم که پر از آب بود، و هنگامی که به نقطه پر آب آن رسیدیم، سوارکار ایستاده بود، و آب به کمر بندش نمی‌رسید. و ابونعیم در الدلائل (ص ۲۱۰) از قیس مانند این را روایت کرده است.

و ابن ابی حاتم از حبیب بن صهبان روایت نموده، که گفت: مردی از مسلمانان - وی حجر بن عدی بود - گفت: چه شما را باز می‌دارد، که به سوی این دشمنان عبور نمایید؟ همین بحر؟ - یعنی دجله -

﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا﴾ [آل عمران: ۱۴۵].

ترجمه: «هر نفسی به اجازه خدا می‌میرد، و آن هم در یک وقت معین، که نوشته شده است.»

و بعد از آن اسبش را داخل دجله نمود، هنگامی که وارد گردید، مردم همه داخل شدند. وقتی دشمن دیدشان، گفتند: دیوها آمدند، بعد فرار نمودند. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۱/۴۱۰) آمده است. و نزد ابونعیم در الدلائل (ص ۲۱۰) از حبیب بن صهبان ابومالک روایت است که گفت: هنگامی که مسلمانان در روز مدائن از دجله عبور نمودند و اهل فارس دیدند که آنان عبور می‌کنند، به فارسی می‌گفتند: دیوها آمد، و برای یکدیگر خود گفتند: شما به خدا سوگند، همراه انسان نمی‌جنگید، بلکه با جن می‌جنگید، و شکست خوردند. ابن جریر در تاریخش (۳/۱۲۳) از حبیب مانند این را روایت کرده است. و بیهقی این را از اعمش از بعضی یارانش، چنانکه در البدایه (۶/۱۵۵) آمده، روایت کرده، وی می‌گوید: به دجله در حالی رسیدیم که آب زیاد بود، و عجمها در پشت آن قرار داشتند. آن گاه مردی از مسلمانان گفت: به نام خدا، و با اسبش داخل گردید، و بر آب بلند شد، آن گاه مردم گفتند: به نام خدا، و وارد گردیدند، و بر آب بلند شدند. در این اثناء عجمها به سوی‌شان نگاه نمودند، و گفتند: دیوها، دیوها، و باز به جهت و طرف خویش فرار کردند.

اطاعت آتش از آنان اطاعت آتش از تمیم داری ﷺ

ابونعیم در الدلائل (ص ۲۱۲) از معاویه بن حرمیل روایت نموده، که گفت: به مدینه آمدم، و تمیم داری رضی الله عنه مرا به طعام خود برد، و خیلی زیاد خوردم، ولی از شدت گرسنگی سیر نشدم، چون سه روز در مسجد اقامت نموده بودم و چیزی نخورده بودم. ناگهان روزی که ما نیز در آنجا بودیم آتشی در حره بیرون گردید، و عمر نزد تمیم رضی الله عنه آمد و گفت: به سوی این آتش برخیز، گفت: ای امیرالمؤمنین، من کیستم؟ و من چیستم؟ ولی بر وی تا آن وقت اصرار ورزید، که همراهش برخاست. می گوید: من دنبالشان نمودم، آن دو به سوی آتش پیش رفتند. می گوید: او شروع نمود و آتش را اینطور با دستش جمع می نمود، تا این که آتش داخل دره گردید، و تمیم از دنبالش داخل شد، و عمر رضی الله عنه می گفت: کسی که دیده است، چون کسی نیست که ندیده!! و بیهقی این را از معاویه بن حرمیل روایت نموده، که گفت: آتشی در حره بیرون گردید، و مانند آن را متذکر شده، چنانکه در البدایه (۶/۱۵۳) آمده است.

و بغوی از معاویه بن حرمیل روایت نموده، که گفت: نزد عمر رضی الله عنه آمدم و گفتم: ای امیرالمؤمنین، قبل از این که دستگیر شوم توبه نموده ام، گفت: تو کیستی؟ گفتم: معاویه بن حرمیل داماد مسیلمه، گفت: برو و نزد بهترین اهل مدینه پایین شو، می گوید: نزد تمیم داری پایین گردیدم و در حالیکه با هم صحبت می کردیم، ناگهان آتشی در حره بیرون گردید، آنکه عمر نزد تمیم آمد و گفت: ای تمیم بیرون شو، گفت: من چیستم؟ نمی ترسی که رازم افشاء گردد؟ وی نفس خود را خرد شمرد، و بعد از آن برخاست و جمعش نمود، تا این که داخل همان دروازه ای نمودش که از آن بیرون شده بود، و بعد از آن از دنبال آن داخل گردید، و باز بیرون شد، و آن آتش برایش ضرری نرسانید. این چنین در الإصابه (۳/۴۹۷) آمده است. و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۲۱۲) از ضمیره از مرزوق به شکل مختصر روایت نموده، و در روایت وی آمده: عمر رضی الله عنه برایش گفت: برای مثل این، تو را نگه می داشتیم ای ابورقیه.

روشنی برای شان

روشنی برای حسن و حسین رضی الله عنهما

احمد از ابوهیره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خفتن را می خواندیم، وقتی که سجده می نمود، حسن و حسین رضی الله عنهما بر پشتش می جستند، و وقتی که سرش را بلند می نمود، آنان را از پشتش به مهربانی می گرفت و پایین

می گذاشت. باز وقتی دوباره بر می گشت، آنان نیز عودت می کردند، وقتی که نمازش را تمام نمود، آن دو را بر آن هایش نشانید. می گوید: من به سویی برخاستم و گفتم: ای رسول خدا، من اینان را برگردانم؟ آن گاه برقی درخشید، و رسول خدا ﷺ برای شان گفت: «نزد مادران بروید»، می گوید: و روشنی آن تا وقتی باقی ماند که آنان نزد مادرشان داخل گردیدند.^۱ هیشمی (۹/۱۸۱) می گوید: این را احمد و بزار به اختصار روایت کرده اند، و بزار گفته: در یک شب خیلی ها تاریک. و رجال احمد ثقه اند. و بیهقی این را از ابوهریره به مثل آن روایت نموده، چنانکه در البدایه (۶/۱۵۲) آمده است.

و ابونعیم در الدلائل (ص ۲۰۵) از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: حسن رضی الله عنه در یک شب تاریک نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله وی را خیلی ها دوست می داشت، حسن گفت: آیا نزد مادرم بروم؟ گفتم: ای رسول خدا، همراهش بروم؟ گفت: «نخیر»، آن گاه برقی از آسمان آمد، و او در روشنایی آن رفت تا این که نزد مادرش رسید.

روشنایی شاخه خرما برای قتاده بن نعمان رضی الله عنه

احمد در یک حدیث طویل در قصه ساعت جمعه از ابوسعید رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: بعد در همان شب آسمان ابرآلود و پرباد شد، و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای نماز خفتن بیرون گردید، برقی درخشید، و پیامبر صلی الله علیه و آله قتاده بن نعمان رضی الله عنه را دید و گفت: «ای قتاده چه تو را در این شب به راه انداخته است؟» گفت: ای رسول خدا، دانستم که شرکت کنندگان نماز اندک اند، بنابراین خواستم در آن حاضر شوم، گفت: «وقتی که نماز را خواندی، باش تا من نزدت بیایم»، هنگامی که وی از نماز برگشت، شاخه خرما را برایش داد و گفت: «این را بگیر، ده گز پیش رویت و ده گز پشت سرت را روشن خواهد ساخت، و وقتی داخل خانه شدی و سیاهی را در زاویه خانه دیدی، قبل از اینکه سخن بگویی بزنش، چون وی شیطان است»^۲. هیشمی (۲/۱۶۷) می گوید: این را احمد روایت نموده، و بزار مثل آن را روایت کرده، و رجال آن دو رجال صحیح اند. و طبرانی این را در الکبیر از قتاده، چنانکه در المجمع (۲/۴۰) آمده، روایت کرده است، و در روایت وی آمده: برایم شاخه درخت خرما را داد و گفت: «شیطان بعد

۱- احمد (۵۱۳/۲) هیشمی (۱۸۱/۹) می گوید: رجال آن ثقه هستند.

۲- صحیح. احمد (۶۵/۳) هیشمی (۱۶۷/۲) می گوید: احمد و بزار آن را روایت نموده اند و رجال آن دو رجال صحیح اند.

از تو در خانواده ات جای گزین شده است، این شاخه درخت خرما را گرفته ببر، و آن را تا رسیدن به خانهات در دست داشته باش، بعد شیطان را از کنج خانه بگیر و با این شاخه درخت خرما وی را بزن»، از مسجد بیرون شدم، و شاخه درخت خرما روشنی چون نور شمع از خود نشان داد، و من در روشنایی آن حرکت نمودم، تا این که به خانوادهام آمدم، و آنان را دریافتم که خوابیده‌اند، در کنج نظر افکندم، و دیدم که در آنجا خار پشتی قرار دارد، بعد وی را با همان شاخه درخت خرما زددم و بیرون گردید. هیشمی می‌گوید: رجالش ثقه دانسته شده‌اند.

روشنایی برای اُسَیدبن حُصَیر و عَبَّادبن بَشْر

بخاری از انس رضی الله عنه روایت نموده که: دو تن از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون گردیدند، و همراهشان مثل دو چراغ در پیش روی‌شان بود. هنگامی که جدا شدند، همراه هر یکی از آنان چراغی بود، تا این که به خانواده‌شان رسیدند.^۱

و نزد عبدالرزاق از انس روایت است، که اسیدبن حَضیر انصاری رحمته الله و مرد دیگری از انصار نزد پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد کاری که داشتند صحبت نمودند، تا این که ساعتی از شب گذشت، و شب هم خیلی‌ها تاریک بود. بعد از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برای عودت بیرون گردیدند، و در دست هر یکی‌شان عصایی بود، عصای دومی روشن گردید، و برای هر دوی‌شان روشنی نمود، و در روشنی آن راه می‌رفتند. وقتی که راه‌هایشان از هم جدا شد، برای دیگرش نیز عصایش روشن گردید، و او در روشنایی آن راه پیمود، و به این صورت هر یکی از آنان در روشنایی عصای خود تا رسیدن به خانواده‌اش حرکت نمود. بخاری این را به طور معلق از معمر از ثابت از انس ذکر نموده است. و بخاری هم چنان این را به شکل معلق از حمادبن سلمه از ثابت از انس ذکر کرده که: عباد بن بشر و اسیدبن حَضیر رحمته الله از نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون گردیدند، و مثل آن را متذکر شده است. و نسائی و بیهقی این را از طریق حمادبن سلمه که به انس می‌رسد روایت نموده‌اند. این چنین در البدایه (۶/۱۵۲) آمده است. و ابن سعد (۳/۶۰۶) این را از طریق حماد از ثابت از انس روایت نموده، که گفت: اسیدبن حَضیر

و عبادبن بشر در یک شب دشوار و تاریک نزد رسول خدا ﷺ بودند، و مانند آن را متذکر شده است. و ابونعیم در الدلائل (ص ۲۰۵) مانند این را روایت نموده است.

روشنی انگشتان حمزه بن عمرو اسلمی

بخاری در التاریخ از حمزه بن عمرو اسلمی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: با رسول خدا ﷺ بودیم، و در یک شب ظلمانی و سخت تاریک پراکنده شدیم، آن گاه انگشتانم روشنی نمود، حتی که در روشنی آن شترهایشان را جمع کردند، و چیزی از آنان هلاک نگردید، و انگشتانم همچنان روشنی می نمودند. این را بیهقی و طبرانی هم روایت کرده اند. این چنین در البدایه (۶/۱۵۲) آمده است. و در آنچه هیثمی از طبرانی نقل نموده، آمده: و چیزی از مالهایشان نیفتاد، در بدل، و چیزی از آنان هلاک نگردید. هیثمی (۹/۴۱۱) می گوید: رجال طبرانی ثقه اند، و درباره کثیربن زید اختلاف است. و ابن کثیر در البدایه (۸/۲۱۳) می گوید: بخاری این را در التاریخ به اسناد جید روایت نموده، و به اختصار ذکرش کرده است. و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۲۰۶) از حمزه به مانند روایت بخاری ذکر نموده است. و ابن سعد (۴/۳۱۵) از واقدی متذکر شده، که حمزه بن عمرو گفت: هنگامی که در تبوک بودیم، و منافقان شتر رسول خدا ﷺ را در گردنه رمانیدند، و بعضی متاعهای بارش افتاد، حمزه می گوید: آن گاه در انگشتان پنجگانه ام برایم نوری پدید آمد و روشنی داد، و در روشنی آن به جمع نمودن چیزهای پراکنده شده از بار پرداختم، از قبیل: تازیانه، ریسمانها^۱ و مانند آن ها.

روشنایی عصا برای ابوعبس رضی الله عنه

بیهقی از عبدالحمید بن ابی عبس انصاری روایت نموده که: میمون بن زیدبن ابی عبس برایم خبر داد و گفت: پدرم برایم خبر داد که: ابوعبس رضی الله عنه نمازها را با رسول خدا ﷺ می گزارد، و بعد از آن به بنی حارثه بر می گشت، وی در یک شب تاریک و بارانی بیرون گردید، و در عصایش برایش نوری پدید آمد، تا این که داخل منزل بنی حارثه گردید. بیهقی می گوید: ابوعبس از کسانی است که در بدر حاضر بوده است. این چنین در البدایه (۶/۱۵۲) آمده است. و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۲۰۵) به این

۱- در نص «حباء» آمده، که ممکن تصحیفی از حبال باشد.

اسناد، به مانند آن روایت نموده، مگر اینکه در روایت وی آمده: ابوعیسی^۱، و حاکم (۳/۳۵۰) این را از عبدالحمید بن ابی عبس روایت نموده، که ابوعبس... و مانند آن را به شکل مرسل ذکر نموده است. و در الإصابه (۴/۱۳۰) می‌گوید: زبیر بن بکار در الموفقیات می‌گوید: محمد بن ضحاک از پدرش برایم حدیث بیان نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ برای ابوعیسی^۲ بن جبر بعد از نابینا شدن چشمانش^۳ عصایی داد و گفت: «از روشنایی این استفاده کن»، و آن عصا برایش به فاصله اینقدر و اینقدر روشنی می‌نمود.

روشنایی تازیانه برای طفیل بن عمرو دوسی

ابن منده و ابن عساکر از طفیل ذی النور بن عمرو دوسی^۴، که از اصحاب رسول خدا ﷺ بود، روایت نموده‌اند که: رسول خدا ﷺ برای وی درباره تازیانه‌اش دعا فرمود، و در تازیانه‌اش نوری پدید آمد، که از روشنایی آن استفاده می‌نمود. این چنین در الكنز (۷/۷۸) آمده است. و در باب دعوت به سوی خدا و پیامبرش ﷺ در دعوت نمودن طفیل بن عمرو دوسی (۱/۲۸۸) گذشت که: وی از پیامبر ﷺ نشانه‌ای طلب نمود، که برایش مددی در اسلام آوردن قومش باشد، طفل می‌گوید: پس من به طرف قوم بیرون شدم، تا این که به گشادگی در میان دو کوه که از آنجا قریه برایم معلوم می‌شد رسیدم، در همینجا نوری در میان دو چشمم - [در پیشانی ام] - به مانند چراغ پدیدار شد. می‌گوید: گفتم: بار خدایا، این را در غیر رویم بگردان، چون می‌ترسم آنها گمان کنند، این عذابی است که در رویم به خاطر ترک دین آنها واقع شده است. می‌گوید: آن علامه، در سر تازیانه‌ام جای گرفت، و اهل قریه آن نور را در تازیانه‌ام می‌دیدند، که چون قندیل آویزان، به خود شکل گرفته بود، این در حالی بود، که من از آن گشادگی به طرف آن‌ها پایان می‌شدم، تا اینکه نزد آن‌ها رسیدم و در میان‌شان قرار گرفتم. و ابن عساکر از ابن عباس^۵ روایت نموده، که گفت: عباس بن عبدالمطلب^۶ به کثرت می‌گفت: هر کسی را که برایش نیکی نمودم، در میان من و او روشنی پدید آمد، و هر کی را برایش بدی نمودم، در میان من و او تاریکی پدید آمد، بنابراین نیکی

۱- درست ابوعبس است.

۲- درست ابوعبس است.

۳- ممکن هدف، ضعف چشمانش باشد.

نما و عمل پسندیده انجام ده، چون این عمل از فرجام بد ننگه می‌دارد. این چنین در الکنز (۳/۳۱۲) آمده است.

سایه نمودن ابرها بر آنان

ابونعیم از عبدالرحمن بن عمران بن حارث از آزاد کرده کعب روایت نموده، که گفت: با مقداد بن اسود، عمرو بن عبسه و شافع بن حیب هذلی رضی الله عنه به راه افتادم، عمرو بن عبسه روزی برای چرانیدن بیرون گردید، در نصف روز به راه افتادم، تا ببینمش، ناگهان متوجه شدم، که ابری سایه‌اش نموده، و سایه از وی هیچ فاصله ندارد^۱، بیدارش نمودم، گفت: این چیزی است، که اگر دانستم، تو احدی را از آن خبر داده‌ای، در میان من و تو خیری نمی‌باشد، می‌گویند: به خدا سوگند، تا این که وفات نمود آن حکایت را به کسی نگفتم. این چنین در الإصابه (۳/۶) آمده است.

فرود آمدن باران به دعاهایشان

فرود آمدن باران به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

بخاری از انس رضی الله عنه روایت نموده که: مردی روز جمعه از دروازه‌ای داخل مسجد گردید، که در مقابل منبر قرار داشت، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده بود و بیانیه می‌داد، وی روبروی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد و گفت: ای رسول خدا، مال‌ها هلاک گردید، راه‌ها بند شد، به خداوند دعا کن، که برای ما باران فرو ریزد، می‌گویند: پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست‌هایش را بلند نمود و گفت: «بار خدایا، سیراب‌مان ساز، بار خدایا سیراب‌مان ساز، بار خدایا سیراب‌مان ساز»، انس می‌گوید: به خدا سوگند، در آسمان نه ابری را می‌دیدیم و نه پاره ابر را و نه چیزی را، و در میان ما وسلع^۲ خانه و منزلی نبود. می‌گویند: آن گاه از عقب آن ابری به مانند سپر بیرون شد، و هنگامی که در وسط آسمان رسید، پراکنده گردید، و باران فرو ریخت. می‌گویند: به خدا سوگند، آفتاب را شش روز ندیدیم، بعد از آن مردی در جمعه آینده باز از همان دروازه داخل گردید، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده بود و بیانیه می‌داد، وی روبرویش ایستاد و گفت: ای رسول خدا، اموال هلاک گردید و راه‌ها قطع شد، به خداوند دعا کن، تا آن را باز دارد.

۱- یعنی ابر تنها وی را سایه نموده بود و سایه‌اش به اندازه وی بود نه زیاده از آن.

۲- کوهی است در مدینه منوره.

می‌گوید: آن گاه رسول خدا ﷺ دست‌های خود را بلند نمود و گفت: «بار خدایا، بر اطراف ما ببار و نه بر ما، بار خدایا، بر بلندی‌ها، کوه‌ها و تپه‌ها و جاهای روییدن درخت ببار»، می‌گوید: بعد باران قطع گردید، و ما بیرون شدیم و در آفتاب قدم می‌زدیم. و در طریق دیگری نزد وی از او روایت است، که گفت: من ابرها را دیدم که از راست و چپ می‌گذشتند و باران می‌نمودند، ولی بالای اهل مدینه باران نمی‌شد. و در طریق دیگری نزد وی از او آمده، که گفت: آن گاه رسول خدا ﷺ دست‌هایش را بلند نمود، و در آسمان پارچه ابری را هم نمی‌دیدیم، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، تا هنوز دستش را نگذاشته بود، که ابرهایی چون کوه در حرکت شد، و تا هنوز از منبرش پایین نگرديده بود، که باران را دیدم بر ریشش می‌ریزد^۱.

این را هم چنان مسلم و احمد و ابوداود به معنای آن، چنانکه در البدایه (۶/۸۸) آمده، و ابونعیم در الدلائل (ص ۱۶۰) و ابن سعد در الطبقات (۱/۱۷۶) روایت کرده‌اند. و ابونعیم در الدلائل (ص ۱۶۰) از ابولبابه بن عبدالمنذر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: پیامبر ﷺ روز جمعه بر منبر قرار داشت و برای مردم بیانیه می‌داد، وی گفت: «بار خدایا، سیراب‌مان ساز»، آن گاه ابولبابه گفت: ای رسول خدا، خرماها در خرمن هاست، فرمود: «بار خدایا، سیراب‌مان ساز، حتی که ابولبابه برهنه برخیزد و منفذ آب خرمنش را با ازارش بند نماید»، می‌گوید: در آسمان ابری را نمی‌دیدیم، آن گاه باران سختی برای‌شان بارید، و انصار در اطراف ابولبابه جمع شدند و گفتند: ای ابولبابه، آسمان تا آن وقت از باران باز نمی‌ایستد، که تو همان گفته پیامبر خدا ﷺ را انجام ندهی. می‌گوید: بنابراین ابولبابه برهنه برخاست و آب رو خرمن خرمایش را با ازارش بند نمود، و بعد از آن بود که آسمان باز ایستاد^۲. و بیهقی مانند این را از ابولبابه، چنانکه در البدایه (۶/۹۲) آمده، روایت کرده است، و در البدایه افزوده: این اسناد حسن است، ولی احمد و مصنفین کتاب‌ها [ی ششگانه] آن را روایت نکرده‌اند. و در تحمل سختی‌ها (۲/۸۰) حدیث عمر رضی الله عنه نزد ابن جریر، بزار و طبرانی گذشت که در آن آمده: پس [رسول خدا ﷺ] دست‌های خود را به‌سوی آسمان بلند نمود، تا هنوز آن را برنگردانیده بود، که آسمان با باران اندکی پاسخ داد، و بعد خوب بارید. آن‌ها آنچه را با خود

۱- بخاری (۱۰۱۳) و (۱۰۱۴)، (۱۰۱۶) و مسلم (۸۹۷).

۲- ضعیف. طبرانی در الصغیر (۲۳۶/۱).

داشتند پر نمودند، بعد از آن رفتیم [تا باران را] ببینیم، دیدیم که از قرارگاه تجاوز نکرده است.^۱ این را ابونعیم در الدلائل (ص ۱۹۰) از عمر رضی الله عنه به مانند آن روایت کرده است. و ابونعیم در الدلائل (ص ۱۹۰) از عبدالله بن ابی بکر بن عیاش بن سهل روایت نموده، که گفت: مردم در حالی صبح نمودند، که با خود آب نداشتند، و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شکایت نمودند، و او به خداوند تعالی دعا نمود، و او ابری را فرستاد، و آن ابر باران نمود، و مردم سیراب شدند، و به قدر ضرورت خویش آب برداشتند.

فرود آمدن باران به دعای عمر رضی الله عنه

ابن ابی الدنیا و ابن عساکر از خوات بن جبیر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: در زمان عمر رضی الله عنه برای مردم قحطی و خشک سالی شدیدی پیش آمد، آن گاه عمر رضی الله عنه بیرون گردید و مردم را هم با خود بیرون ساخت، و برای‌شان دو رکعت نماز گزارد، و دو طرف قطیفه‌اش را تغییر داد، راستش را به شانه چپ و چپش را به شانه راست گردانید، و بعد از آن دست‌هایش را بلند نمود و گفت: بار خدایا، ما از تو آمرزش می‌طلبیم، و از تو آب می‌خواهیم. تا هنوز از جایش حرکت ننموده بود، که برای‌شان باران شد، و در حالی که آنان در این حالت قرار داشتند، اعراب آمدند، و نزد عمر رضی الله عنه حضور یافتند و گفتند: ای امیرالمؤمنین، در حالی که ما در فلان روز و در فلان ساعت در بادیه‌های خویش قرار داشتیم، ناگهان ابری بالای ما پدیدار گشت، و در آن صدایی را شنیدیم: فریادرس نزدت آمد، ای ابوحفص، فریاد رس نزدت آمد، ای ابوحفص. این چنین در الکنز (۴/۲۹۰) آمده است.

و بیهقی در الدلائل از مالک الدار روایت نموده، که گفت: در زمان عمر بن الخطاب رضی الله عنه برای مردم قحطی و خشکسالی پیش آمد، مردی نزد قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای رسول خدا، برای امت از خداوند تعالی باران طلب کن، چون آنان هلاک شده‌اند. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خوابش آمد و گفت: «نزد عمر برو، برایش سلام بگو، و برایش خبر بده، که برای‌شان باران می‌شود، و برایش بگو: خردمندی پیشه کن خردمندی». بعد از آن، آن مرد آمد و برایش خبر داد، عمر رضی الله عنه گریست و بعد از آن گفت: ای

۱- صحیح. بزار و طبرانی در الاوسط. هیثمی (۶/۱۹۵) می‌گوید: رجال بزار ثقه‌اند. همچنین ابن حبان (۱۳۸۳).

پروردگار، جز در آنچه عاجز بمانم، دیگر تقصیر نمی‌کنم^۱. این چنین در الكنز (۴/۲۸۹) آمده است. ابن کثیر در البدایه (۷/۹۲) می‌گوید: این اسناد صحیح است. و نزد ابن جریر طبری در تاریخش (۳/۱۹۲) به اسنادی که در آن سیف آمده، از عبدالرحمن بن کعب بن مالک روایت است که گفت: [عام] الرماده گرسنگی بود که مردم در مدینه و اطرافش دچار آن گردیدند، و آن گرسنگی هلاک‌شان ساخت، حتی که حیوانات وحشی به انسان‌ها روی می‌آوردند، و به حدی که انسان گوسفند را ذبح می‌نمود، و از خوردن آن به خاطر خرابیش اکراه می‌ورزید. البته در حالی که به شدت محتاج و فقیر می‌بود. مردم در این حالت قرار داشتند، و عمر چون محاصره شده از اهل شهرها بود، تا این که بلال بن حارث مزنی رضی الله عنه آمد، و اجازه ورود نزد وی خواست و گفت: من فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی تو هستم، رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من می‌گوید: «من تو را خردمند و هوشیار می‌شناختم، و تا حال به همان باور هستم، حالا چه می‌کنی؟» گفت: این را چه وقت دیدی؟ پاسخ داد: شب گذشته، آن گاه بیرون گردید، و در میان مردم فریاد کشید: «الصلاة جامعة»، و برای آنان دو رکعت نماز گزارد، بعد از آن برخاست و گفت: ای مردم، من شما را به خداوند سوگند می‌دهم، آیا کاری را از من می‌دانید، که غیر آن، بهتر باشد. گفتند: بار خدایا، نه، گفت: بلال بن حارث اینطور و اینطور گمان می‌کند. گفتند: بلال راست گفته است، و از خدا و از مسلمانان کمک طلب کن، بنابراین به سوی آنان فرستاد - و عمر از این عمل بازداشته شده بود -، و عمر گفت: خدا بزرگتر است، آزمایش به انتهای خود رسید، و دور گردید، و برای هر قومی که اجازه طلب داده شد، آزمایش از آنان برداشته می‌شود. برای امیران شهرها نوشت: به فریاد رسی و معاونت اهل مدینه و اطراف آن اقدام کنید، چون به شدت دچار مشکلات‌اند، و مردم را برای طلب باران بیرون ساخت. خودش هم بیرون گردید، و عباس را هم همراهش پیاده بیرون گردانید. بیانیه مختصری ایراد نمود، و بعد از آن نماز گزارد. بعد از آن بر زانوهایش نشست و گفت: بار خدایا، خاص تو را می‌پرستیم، و خاص از تو کمک می‌خواهیم، بار خدایا، برای مان بیامرز، رحم‌مان کن و از ما راضی شو. بعد از آن برگشت، و در بازگشت خود تا هنوز به منزل نرسیده بودند، که در

۱- ضعیف. ابن کثیر در البدایه (۷/ ۹۲) آن را به بیهقی در الدلائل ارجاع داده است ولی با وجود جستجو آن را نیافتیم. اما ابن ابی شیبه (۶/ ۳۵۶) آن را روایت نموده است.

حوضک‌ها و جوی‌ها داخل گردیدند. و نزد وی هم چنان به اسنادی که در آن سیف آمده، از عاصم بن عمر بن الخطاب روایت است، و حدیث را به معنای آن ذکر نموده، و در آن آمده: پس اهل خانواده‌ای از مزینه از اهل بادیه برای کلان خانواده‌شان گفتند: مشکلات و سختی از حد گذشت، پس برای‌مان گوسفندی ذبح کن، گفت: در گوسفندان چیزی نیست، و تا آن وقت بر وی اصرار نمودند، که گوسفندی را برای‌شان ذبح نمود، و آن را پوست نمود، و در وجودش فقط استخوان‌های سرخ را یافت، آن گاه فریاد کشید: یا محمد! و در خواب دید، که رسول خدا ﷺ نزدش آمد و گفت: «برایت مژده باران را می‌دهم، نزد عمر برو و از طرف من برایش سلام برسان، و برایش بگو: شناخت من از تو این است، که به عهد وفا کننده‌ای، و در عهدت محکم و استواری، بنابراین خردمندی و هوشیاری پیشه کن ای عمر»، آن گاه وی آمد، تا این که به دروازه عمر ﷺ رسید، و برای غلام عمر ﷺ گفت: برای فرستاده رسول خدا ﷺ اجازه بگیر، و به معنای آن را متذکر شده است.^۲

فرود آمدن باران به دعای معاویه و یزید بن اسود جرسی

ابن سعد (۷/۴۴۴) از سلیم بن عامر خبائری روایت نموده که: آسمان بی باران شده بود، و نمی بارید، بنابراین معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه و اهل دمشق برای طلب باران بیرون گردیدند. هنگامی که معاویه بر منبر نشست گفت: یزید بن اسود جرسی کجاست؟ می‌گوید: مردم فریادش کردند، و او در حالی که از شانه‌های مردم عبور می‌نمود به پیش آمد. معاویه امرش نمود، و به منبر بلند گردید، و نزد پایهای معاویه نشست. آن گاه معاویه گفت: بار خدایا، ما امروز بهتر و افضل‌مان را برایت شفیع می‌آوریم. بار خدایا، ما یزید بن اسود جرسی را برایت شفیع می‌آوریم، ای یزید، دست‌هایت را به سوی خداوند بلند کن. آن گاه یزید دست‌هایش را بلند نمود، و مردم هم دست‌هایشان را بلند کردند. جز اندکی نگذشته بود، که ابری در مغرب نمودار

۱- استعانت و به فریادرسی خواستن، طوری که از آیات و احادیث متعدد روشن است، جز از خدا، از کس دیگری جایز نیست، و این حدیث، چون حدیث ضعیف و موقوف است، بر جواز استعانت و فریادرسی از غیر خدا دلیل شده نمی‌تواند. م.

۲- بسیار ضعیف. طبرانی (۱۹۲/۳) در سند آن سیف بن عمر است که بسیار ضعیف است و متهم به وضع (دروغ در حدیث) است.

گردید، و بادهای وزیدن گرفت، و برای ما آب داده شد، حتی که نزدیک بود مردم به منزل هایشان نرسند.

فرود آمدن باران به دعای انس رضی الله عنه

ابن سعد (۷/۲۱) از ثمامه بن عبدالله روایت نموده، که گفت: دهقان بستان انس رضی الله عنه در تابستان نزدش آمد، و از بی‌آبی شکایت نمود. آن گاه انس آب خواست و وضو نمود و نماز گزارد، بعد از آن گفت: آیا چیزی را می‌بینی؟ گفت: نه، چیزی را نمی‌بینم، می‌افزاید: باز داخل شد و نماز گزارد، و بار سوم یا چهارم گفت: ببین، پاسخ داد: ابری را به اندازه بال پرند می‌بینم. می‌گوید: باز شروع به نماز گزاردن و دعا نمود، تا این که همان دهقان نزدش داخل شد و گفت: آسمان را ابر فرا گرفت و بارید. انس گفت: اسبی را که بشرین شغاف فرستاده سوار شو، و ببین که باران به کجا رسیده است؟ می‌گوید: آن را سوار گردید و دید. می‌افزاید: و دریافت که باران از قصرهای مسیرین و قصر غضبان تجاوز نموده است. و این را هم چنان از ثابت بنانی به اختصار روایت کرده، و در روایت وی آمده: سرپرست زمین انس رضی الله عنه برایش از خشکی و بی‌آبی در زمینش شکایت نمود. و در آخر آن آمده: ناگهان متوجه شد، که باران از زمینش تجاوز نکرده است.

فرود آمدن باران به دعای حجر بن عدی رضی الله عنه

ابراهیم بن جنید در کتاب الاولیاء به سند منقطع روایت نموده، که برای حجر بن عدی رضی الله عنه جنابتی پیش آمد. آن گاه برای کسی که موظف وی بود گفت: آب نوشیدنی ام را برایم بده، که به آن غسل نمایم، و فردا برایم چیزی مده. گفت: می‌ترسم که از تشنگی بمیری، و معاویه مرا بکشد. می‌گوید: پس به خداوند دعاء نمود، آن گاه ابری برایش آب فرو ریخت، و او از آن به اندازه ضرورتش را گرفت، یارانش برای وی گفتند: به خداوند دعاء کن، تا ما را خلاص گرداند، پس گفت: بار خدایا، خیر را برای ما برگزین، می‌گوید: بعد او و گروهی از آنان به قتل رسیدند. این چنین در الإصابه (۱/۳۱۵) آمده است.

فرود آمدن باران بر مردگان قبیله‌ای از انصار به سبب دعای سابقه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای‌شان در این مورد

ابن عساکر از حسن روایت نموده، که گفت: قبیله‌ای از انصار نظر به دعای قبلی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای‌شان چنان بود، که وقتی مرده‌ای از ایشان وفات می‌نمود، ابری

می‌آمد و بر قبرش باران می‌بارید. باری آزاد کرده‌ای از ایشان درگذشت، آن گاه مسلمانان گفتند: امروز باید به قول رسول خدا ﷺ نگاه کنیم: «آزاد کرده قوم از آنان است»، هنگامی که وی دفن گردید، ابری آمد و بر قبرش بارید^۱. این چنین در الکنز (۷/۱۳۶) آمده است.

آب دادن توسط دلوی از آسمان

ابن سعد (۸/۲۲۴) از عثمان بن قاسم روایت نموده، که گفت: هنگامی که ام ایمن رضی الله عنها هجرت نمود، در مکانی به نام منصرف که پایین‌تر از روحاست، بیگانه (نمود، و تشنه گردید. این در حالی بود که وی با خود آب نداشت و روزه دار هم بود، و تشنگی به تکلیفش ساخت، آن گاه دلوی از آسمان که ریسمان سفید داشت برایش پایین گردید، و او آن را گرفت و نوشید، تا آن که سیراب گردید، و می‌گفت: بعد از آن دیگر برایم تشنگی پیش نیامده است، در حالی که با گرفتن روزه، در نصف روز و گرمای آن، خود را به تشنگی پیش می‌نمودم، ولی بعد از آن نوشیدن دیگر تشنه نشدم، و من در روز گرم روزه می‌گرفتم و تشنه نمی‌شدم. این را ابن سکن از قاسم به مانند آن، چنانکه در الإصابه (۴/۴۳۲) آمده، روایت نموده است.

برکت در آب

برکت در آب به سبب دست گذاشتن پیامبر ﷺ در آن و انداختن آب از دهانش در آن

بخاری از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: وقت نماز عصر فرا رسیده بود، و مردم در طلب آب وضو بیرون شده بودند، ولی آبی برای وضو نیافتند. در آن فرصت من دیدم که برای رسول خدا ﷺ، آب وضویی آورده شد، و رسول خدا ﷺ دستش را در آن ظرف گذاشت، و مردم را امر نمود، تا از آن وضو نمایند، و من آب را دیدم که از زیر انگشتانش بیرون می‌شد، و آنان همه شان، تا آخرین فرد، وضو نمودند^۲. این را مسلم، ترمذی و نسائی به چند طریق از مالک که به انس می‌رسد روایت نموده‌اند، و

۱- صحیح. احمد و ابوداود و نسائی و ترمذی و حاکم از ابورافع و بخاری از انس. نگا: صحیح الجامع (۶۶۳۷) الصحیحة (۱۲۱۶) و نیز ابن عساکر از حسن بطور مرسل.

۲- بخاری (۱۶۹) مسلم (۲۲۷۹) که قبلا گذشت.

ترمذی می‌گوید: حسن و صحیح است. این را همچنان احمد از وی رساتر روایت نموده است.

و نزد وی هم چنان از او روایت است، که گفت: برای نماز اذان داده شد، آن گاه کسی که منزلش به مسجد نزدیک بود برخاست، و کسی که منزلش از مسجد دور بود باقی ماند، و برای رسول خدا ﷺ لگن سنگینی آورده شد، و خردتر از این بود که کف دستش را در آن باز نماید. می‌گوید: بنابراین انگشتانش را یکجا نمود، می‌افزاید: بعد بقیه آنان از آن وضو کردند. حمید می‌گوید: از انس رضی الله عنه پرسیده شد، که آنان چندتن بودند؟ گفت: هشتاد تن یا زیاده از آن بودند. و بخاری این را از وی به مثل آن روایت نموده است. و در روایت دیگری نزد بخاری از وی آمده، که گفت: برای رسول خدا ﷺ، ظرفی آورده شد، و او در زوراء قرار داشت. وی دستش را در ظرف گذاشت، و آب از میان انگشتانش فواره نمود، و قوم از آن وضو کردند. قتاده می‌گوید: برای انس رضی الله عنه گفتم: چندتن بودید؟ گفت: سه صدتن، یا نزدیک به سه صدتن. و احمد و مسلم مثل آن را روایت نموده‌اند. این چنین در البدایه (۶/۹۳) آمده است. و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۱۴۵) از انس به مثل آن روایت کرده است. و ابن سعد (۱/۱۷۸) این را از انس از چند طریق و به الفاظ مختلف روایت نموده است.

و بخاری از براء بن عازب رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در روز حدیبیه چهارده صدتن بودیم. حدیبیه چاهی است، و ما آبش را کشیدیم، حتی که در آن قطره‌ای را نگذاشتیم. آن گاه رسول خدا ﷺ در کنار چاه نشست، و آبی را طلب نمود و به آن مضمضه کرد، و در چاه انداخت، و ما اندک درنگ نمودیم و بعد از آن آب کشیدیم، حتی که سیر آب شدیم، و سواری‌هایمان نیز سیراب گردیدند^۱. اسناد و متن این را بخاری به تنهایی روایت کرده است. این چنین در البدایه (۶/۹۴) آمده. و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۱۴۵) از براء به مانند آن روایت کرده است.

و این قصه حدیبیه را بخاری از مسور و مروان در حدیث طویل صلح حدیبیه، چنانکه در (۱/۲۱۸) گذشت، روایت کرده است. و مسلم این را از سلمه بن اکوع رضی الله عنه چنانکه در البدایه (۶/۹۷) آمده، روایت نموده است. و ابن سعد (۱/۱۷۹) این را از سلمه روایت کرده است.

و بخاری از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: مردم در روز حدیبیه تشنه شدند، و در پیش روی پیامبر صلی الله علیه و آله ظرف چرمی کوچکی بود، که از آن وضو می‌نمود، و مردم در حالی به سویش روی آوردند که حالت گریبان را به خود داشتند، گفت: «شما را چه شده است؟» گفتند: جز همین آبی که نزد شما است، نزد ما دیگر آبی نیست که به آن وضو کنیم و بنوشیم، آن گاه دستش را در ظرف گذاشت، و آب از میان انگشتانش چون چشمه‌ها فواره نمود، و ما نوشیدیم، و وضو نمودیم. گفتم: چند تن بودید؟ گفت: اگر صد هزار هم می‌بودیم برای‌مان کفایت می‌کرد، ما پانزده صد تن بودیم^۱. این را مسلم هم روایت کرده است. این چنین در البدایه (۶/۹۶) آمده. و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۱۴۴) و ابن سعد (۲/۹۸) از وی به مثل آن روایت کرده‌اند.

و ابونعیم در الدلائل (ص ۱۴۴) از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در حالی که ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفری بودیم، ناگهان وقت نماز فرارسید، و همراه ما جز مقدار اندک آب نبود. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله آبی را طلب نمود، و آن را در کاسه‌ای انداخت، و دستش را در آن گذاشت، و آب از میان انگشتانش فواره نمود، بعد از آن صدا کرد: «آگاه باشید، بیاید برای وضو نمودن، و برکت از طرف خداست»، آن گاه مردم آمدند و وضو کردند، و من از آنان به‌سوی آب سبقت گرفتم، تا آن را در شکمم داخل نمایم، البته به خاطر گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله: «برکت از طرف خداست»^۲. و بخاری این را از وی به مثل آن روایت کرده است. چنانکه در البدایه (۶/۹۷) آمده.

برکت در آب به سبب انداختن آن در ظرف پیامبر صلی الله علیه و آله

ابونعیم در الدلائل (ص ۱۴۴) این را از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده که: ما در سفری با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، پرسید: «آیا همراه‌تان آب است؟» گفتم: آری، همراهم آفتابه‌ای است، که در آن اندکی آب هست. گفت: «آن را بیاور»، من آن را برایش آوردم، گفت: «از آن وضو کنید»، و وضو نمود، و در آفتابه یک جرعه آب باقی ماند: فرمود: «ای ابوقتاده، این را نگه دار، و برایش خبری خواهد بود»، می‌گوید: بعد هنگامی که گرمای نصف روز شدید شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان‌شان بلند شد. آنان

۱- بخاری (۴۱۵۲).

۲- بخاری (۵۶۳۹).

گفتند: ای رسول خدا، از تشنگی هلاک شدیم، گردن‌ها قطع گردید. پیامبر ﷺ فرمود: «شما هلاک نمی‌شوید»، بعد از آن فرمود: «ای ابوقتاده، آفتابه را بیاور»، و من آن را برایش آوردم، گفت: «کاسه‌ام را برابم باز کن»، من آن را برایش باز نمودم، و برایش آوردم، وی شروع نمود، و آب را در آن می‌انداخت و برای مردم جهت نوشیدن تقدیم می‌نمود. مردم بالایش ازدحام کردند، رسول خدا ﷺ گفت: «ای مردم، نیک اخلاقی کنید، همه‌تان سیراب خواهید شد»، به این صورت همه مردم نوشیدند، تا این که غیر از من و رسول خدا ﷺ کسی باقی نماند. آن گاه برای من آب انداخت و گفت: «ای ابوقتاده بنوش»، گفتم: ای رسول خدا، تو بنوش، فرمود: «آب دهنده قوم در آخر آنان آب می‌نوشد»، من نوشیدم، و بعد از من او نوشید، و در آفتابه، به همان اندازه‌ای که آب بود، آب باقی ماند، و آنان در آن روز سه صد تن بودند. ابراهیم بن حجاج در حدیث خود گفته است: قوم در آن روز هفتصد تن بودند^۱. احمد و مسلم این را از ابوقتاده مفصل‌تر از آن روایت کرده‌اند. چنانکه در البدایه (۶/۹۸) آمده است.

برکت در آب به سبب شستن روی و دست‌های پیامبر ﷺ در آن

مسلم از معاذبن جبل رضی الله عنه روایت نموده، و حدیث را در جمع نمودن دو نماز در غزوه تبوک ذکر نموده، تا این که گفته: و گفته: - یعنی رسول خدا ﷺ - : «شما فردا - ان شاء الله - به چشمه تبوک می‌رسید، و به آنجا در چاشت روز می‌رسید، کسی از شما که به آن رسید، چیزی از آبش را تا آمدن من دست نزند»، می‌گوید: ما نزد آن رسیدیم، در حالی که دو مرد به سویی سبقت نموده بودند، و چشمه مانند بند کفش بود، و اندک آبی از آن بیرون می‌شد. رسول خدا ﷺ آن دو تن را پرسید: «آیا چیزی از آبش را دست زده‌اید؟» گفتند: آری، آن گاه برای‌شان حرف‌های تند گفت. و برای‌شان آنچه خدا خواسته بود گفت، می‌گوید: بعد از آن، از چشمه با کف‌های دست خویش اندک اندک آب کشیدند، تا این که در چیزی جمع گردید، و رسول خدا ﷺ در آن روی و دست‌های خود را شست، و باز آن را در چشمه ریخت، و آب زیادی از چشمه در جریان شد، و مردم از آن آب نوشیدند. بعد از آن رسول خدا ﷺ گفت: «ای

۱- صحیح. ابونعیم در الدلائل (۱۴۴) احمد (۵/۲۹۸).

معاذ، اگر عمرت دراز شود، و زنده بمانی، به زودی خواهی دید که این جا پر از باغها شده است»^۱. این چنین در البدایه (۶/۱۰۰) آمده است.

برکت در آب به سبب دست کشیدن پیامبر ﷺ بر ظرف آن

بخاری از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت نموده که: آنان در مسیری با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند... و حدیث را متذکر شده، وی می گوید: ما به شدت تشنه شدیم، و در حالی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راه می پیمودیم، ناگهان با زنی برخوردیم، که پاهایش را در میان دو مشک آب دراز نموده بود. برایش گفتیم: آب در کجاست؟ گفت: آب نیست. گفتیم: نزد میان خانواده ات و آب چقدر فاصله است؟ گفت: یک روز و یک شب. گفتیم: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برو. گفت: رسول خدا چیست؟ دیگر برایش فرصت ندادیم، و وی را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردیم. برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز همان حرفهایی را بیان داشت، که برای ما گفته بود، مگر این که برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم افزود، که وی یتیم دار است. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد، که مشکهای آبش را بیاورید، و بر دهن آنها دست کشید، و ما چهل مرد تشنه از آن نوشیدیم، تا این که همه سیراب شدیم، و هر مشک و ظرف آب برداری که داشتیم، پر نمودیم، مگر این که شتری را آب ندادیم. ولی علی رغم آن، مشک [آن زن] نزدیک بود از پری بترکد، بعد از آن گفت: «آنچه را نزدتان هست بیاورید»، آن گاه برایش پارچه های نان و خرما جمع گردید، و نزد اهلش آمد و گفت: با سحرترین مردم روبرو شدم. یا این که وی نبی است، چنان که ادعا نمودند، و خداوند آن گروه مردم را توسط آن زن هدایت نمود، به این صورت که آن زن اسلام آورد و آنان هم اسلام آوردند. این را مسلم نیز روایت کرده است. و در روایتی نزد هر دوی شان آمده: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایش گفت: «این را با خود برای عیالت ببر، و بدان که ما چیزی از آبت را کم نکرده ایم، مگر این که خداوند برای ما آب داد»^۲. این چنین در البدایه (۶/۹۸) آمده است. و ابونعیم در الدلائل (ص ۱۴۶) این را طولانی روایت کرده است.

۱- مسلم (۴۲۲۹) احمد (۵/۲۳۸).

۲- بخاری (۳۵۷۱) مسلم (۶۸۲).

برکت در آب به سبب انداختن سنگریزه‌هایی که رسول خدا ﷺ آن‌ها را با دست خود مالیده بود

ابونعیم در الدلائل (ص ۱۴۷) از زیادبن حارث صدائی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در یکی از سفرهای رسول خدا ﷺ همراهش بودم، گفت: «آیا همراهت آب هست؟» گفتم: آری، اندک است و برایت کفایت نمی‌کند، گفت: «آن را در ظرفی انداز، و برایم بیاور»، من آن را برایش آوردم، وی کف دستش را در آن گذاشت، و من در میان هر دو انگشت از انگشتانش چشمه‌ای را دیدم، که بیرون می‌گردید. فرمود: «اگر من از پروردگارم حیا نمی‌کردم، آب می‌نوشیدیم و می‌نوشانیدیم. در میان یارانم صدا کن: کسی که آب می‌خواهد، به دستش هر اندازه که دوست دارد بگیرد»، زیاد می‌گوید: وفد قومم خبر اسلام و طاعت خویش را آوردند، آن‌گاه مردی از وفد گفت: ای رسول خدا، ما چاهی داریم، که در زمستان آبش برای ما کفایت می‌کند، و بر آن جمع می‌شویم، ولی وقتی تابستان فرا رسید، آبش کم می‌گردد، و ما بر آب‌هایی که در اطراف ماست پراکنده می‌شویم. و ما امروز نمی‌توانیم پراکنده شویم، چون هر کسی که در اطراف ماست، دشمن ماست. بنابراین به خداوند دعا کن، که آب آن برای ما کفایت کند. آن‌گاه رسول خدا ﷺ هفت سنگریزه را طلب نمود، و آنان را در دست خود پراکنده ساخت^۱ و دعا فرمود، بعد از آن گفت: «وقتی به آن چاه رسیدید، این‌ها را یکدانه، یکدانه در آن بیندازید، و نام خداوند را بر آن یاد کنید»، بعد از اجرای این عمل آنان نتوانستند به قعر و ژرفای آن نگاه کنند^۲. بیهقی این را از زیاد به شکل طولانی‌تر روایت کرده، و اصل این حدیث در مسند، سنن ابی داود، ترمذی و ابن ماجه موجود است، چنانکه در البدایه (۶/۱۰۱) آمده است.

برکت در آب به سبب نوشیدن حسین بن علی رضی الله عنهما از آن

ابن سعد (۵/۱۴۴) از ابوعون روایت نموده، که گفت: هنگامی که حسین بن علی رضی الله عنهما از مدینه به هدف مکه بیرون گردید، از نزد ابن مطیع در حالی عبور نمود، که چاهش را حفر می‌نمود... حدیث را متذکر شده، و در آن آمده: ابن مطیع برایش گفت: این

۱- در کتاب «الخصائص الکبری» آمده: «آن‌ها را مالید» و این بهتر است.

۲- ضعیف. طبرانی در الکبیر (۵/۲۶۲) در سند آن عبدالرحیم بن زیاد الافرقی ضعیف است. نگا:

المجمع (۵/۲۰۴).

چاهم را حفر نمودم، و این روز، نخستین روزی است که چیزی آب در دلو برای ما بیرون شده است. اگر به خداوند به برکت در آن برای ما دعا کنی بهتر می شود. گفت: از آبش بیاور، و از آب آن برایش در دلو آورده شد، وی از آن نوشید، و بعد از آن مضمضه نمود، و باز به چاه برگردانیدش. به این صورت چاه گوارا و پر آب گردید.

برکت طعام در غزوات برکت طعام در غزوات به دعای پیامبر ﷺ

احمد از ابوعمره انصاری رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در غزوه‌ای با رسول خدا ﷺ بودیم، مردم سخت گرسنه شدند، و از رسول خدا ﷺ در ذبح نمودن برخی شترهایشان اجازه خواستند، و گفتند: خداوند توسط این ما را برساند. هنگامی که عمر بن الخطاب رضی الله عنه دید، که رسول خدا ﷺ تصمیم گرفته است که، برای آنان در ذبح نمودن بعضی شترهایشان اجازه بدهد، گفت: ای رسول خدا، وقتی که فردا با دشمن گرسنه و پیاده روبرو شویم چه حال خواهیم داشت؟ ای رسول خدا، اگر مناسب می بینی، از مردم بقایای توشه‌هایشان را طلب کن، و جمعش نمای، و بعد از آن به خداوند در آن دعای برکت کن. خداوند ما را به دعای تو، توشه کافی خواهد داد که به مقصد برسیم - یا برای ما در دعایت برکت خواهد داد -، آن گاه پیامبر ﷺ بقایای توشه‌های ایشان را جمع نمود، و مردم خوراکی را به اندازه کف دست و زیادتر از آن می آوردند. بیشتر از همه شان، همان کسی بود، که یک صاع خرما آورد. رسول خدا ﷺ آن‌ها را جمع نمود، بعد از آن برخاست، و به آنچه خدا خواسته بود، دعا کرد. بعد از آن ارتش را با ظرف‌هایشان فراخواند، و دستورشان داد، که بردارند. و در ارتش هر قدر ظرف بود همه پر شد، و مثل آن باقی ماند. آن گاه رسول خدا ﷺ خندید، حتی که دندان‌های پسینش معلوم گردید، و گفت: «شهادت می‌دهم، که معبود بر حقی جز خداوند نیست، و شهادت می‌دهم که من رسول خدا هستم، هر بنده مؤمنی که با این شهادت با خداوند روبرو گردد، آتش در روز قیامت از وی دور داشته می‌شود»^۱. نسائی این را به مثل آن روایت کرده است. این چنین در البدایه (۶/۱۱۴) آمده است. و ابن سعد (۱/۱۸۰) این را از ابوعمره به مانند آن روایت کرده است. و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۱۴۸) از ابوهریره و جابر رضی الله عنهما روایت نموده، و مسلم هم از آن دو روایت

کرده است. و احمد و مسلم و نسائی از ابوهریره مانند آن را، چنانکه در البدایه (۶/۱۱۳) آمده، روایت نموده‌اند. و بزار این را از ابوحنیس غفاری رضی الله عنه روایت نموده، که وی در غزوه تهمه با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. [می‌گوید] وقتی به عصفان رسیدیم، یارانش نزد وی آمدند... و به معنای آن را متذکر شده، مگر این که نزد وی این قول وی نیامده: آن گاه خندید... تا آخرش. و در آن آمده: بعد از آن دستور کوچ نمودن داد، و هنگامی که از آنجا گذشت بالای‌شان باران بارید، وی پایین شد، و آنان همراهش پایین گردیدند، و از آب آسمان نوشیدند... الحدیث. این را هم چنان بی‌هقی از ابوحنیس به مثل آن، چنانکه در البدایه (۶/۱۱۴) آمده، روایت کرده است. طبرانی این را در الأوسط، چنانکه در المجمع (۸/۳۰۳) آمده، روایت کرده است. و حاکم این را، چنانکه در الإصابه (۴/۵۳) آمده، روایت نموده، و گفته است: سند حدیث حسن است.

و ابونعیم در الدلائل (ص ۱۴۹) از ابوهریره و ابوسعید رضی الله عنهما روایت نموده، که گفتند: در غزوه تبوک برای مردم گرسنگی پیش آمد. گفتند: ای رسول خدا، اگر اجازه بدهی، شترهای آبکشی‌مان را ذبح می‌کنیم، از آن می‌خوریم، و از روغن آن استفاده به عمل می‌آوریم. رسول خدا صلی الله علیه و آله برای‌شان گفت: «بکنید»، آن گاه عمر رضی الله عنه آمد... و به معنای حدیث ابوعمره را متذکر شده^۱. مسلم و غیر وی مانند این را، چنانکه در البدایه (۶/۱۱۴) آمده، روایت کرده‌اند.

و ابویعلی از ایاس بن سلمه از پدرش رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در غزوه خیبر با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم. وی دستور داد، تا آنچه را در توشه دان‌هایمان هست - البته از خرما - جمع کنیم. آن گاه پارچه چرمی را هموار نمود، و توشه‌هایمان را روی آن انداختیم. می‌گوید: من رفتم و گردن بلند نموده نگاه کردم، و آن را به اندازه جای خوابیدن یک گوسفند اندازه نمودم، و ما هزارو چهارصد تن بودیم. می‌گوید: خوردیم، باز گردن بلند نمودم و نگاه کردم، و آن را به اندازه جای خوابیدن یک گوسفند اندازه نمودم... و حدیث را در برکت آب متذکر شده است. این را مسلم از ایاس از پدرش روایت نموده، و گفته است: خوردیم تا این که سیر شدیم و بعد از آن توشه دان‌هایمان را پر نمودیم^۲. این چنین در البدایه (۶/۱۱۵) آمده است.

۱- مسلم (۲۷).

۲- مسلم (۱۷۲۹).

برکت در طعام به سبب دست گذاشتن پیامبر ﷺ در آن هنگام حفر خندق

طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ خندق را حفر نمود، و یارانش از گرسنگی سنگ را بر شکم‌های خود بسته بودند. هنگامی که رسول خدا ﷺ آن حالت را دید، گفت: «آیا مردی را می‌شناسید، که برای ما طعامی بدهد»، مردی گفت: آری، فرمود: «این طور نه، پیش شو و به‌سوی وی رهنمایی مان کن»، آن گاه به‌سوی خانه آن مرد در حرکت شدند، و دریافتند که وی در خندق است، و حصه‌اش را در آن حفر می‌کند. آن گاه همسرش کسی را دنبال وی روان نمود، که بیا، رسول خدا ﷺ نزد ما آمده است. آن مرد به شتاب آمد و گفت: پدر و مادرم فدایت، و بزی داشت که بزغاله‌اش همراهش بود، و به‌سوی آن دوید، پیامبر ﷺ گفت: «بزغاله را از دنبال آن بگیر»، و بزغاله را ذبح نمود، و زن به‌سوی آردی که داشت رفت، و خمیرش نمود و نان‌ش ساخت، دیگ پخته شد، و آن زن در کاسه‌اش شوربا آماده گردانید، و آن را برای رسول خدا ﷺ و یارانش تقدیم نمود. رسول خدا ﷺ انگشتش را در آن گذاشت و گفت: «به نام خدا، بار خدایا در آن برکت انداز، بخورید»، آن گاه از آن خوردند، و سیر شدند، و جز ثلث آن را خورده نتوانستند، و دو ثلث دیگرش باقی ماند. بعد از آن ده تن را که همراهش بودند رخصت نمود، که بروید و به تعداد خودتان برای ما روان نمایید. بعد آن‌ها رفتند و آن ده تن دیگر آمدند، و خوردند و سیر شدند. سپس برخاست و زن صاحب منزل را طلب نمود، و برای او و اهل خانواده‌اش به برکت دعا کرد، و بعد از آن به‌سوی خندق رفتند، رسول خدا ﷺ گفت: «ما را نزد سلمان ببرید»، ناگهان دیدند که سنگ بزرگی در پیش رویش است، و از شکستادن و یک طرف نمودن آن عاجز آمده است. آن گاه رسول خدا ﷺ گفت: «بگذارید مرا، نخستین کسی باشم که آن را بزند»، گفت: «به نام خدا»، و آن را زد، ثلث آن شکسته افتاد. پیامبر ﷺ گفت: «اللَّهُ اکبر!! قصرهای شام را دیدم، سوگند به پروردگار کعبه»، بعد از آن بار دیگر زد و یک پارچه دیگرش افتاد، رسول خدا ﷺ گفت: «اللَّهُ اکبر!! قصرهای فارس را دیدم، سوگند به پروردگار کعبه»، آن گاه منافقان گفتند: ما برای حفظ نفس‌های خویش خندق حفر می‌کنیم، و او برای ما قصرهای فارس و روم را

و عده می‌کند!^۱ این چنین در البدایه (۴/۱۰۰) آمده است. هیشمی (۶/۱۳۲) می‌گوید: این را طبرانی روایت نموده، و رجال آن، رجال صحیح‌اند، غیر عبدالله بن احمد بن حنبل و نعیم عنبری که ثقه می‌باشند. و در باب انفاق، حدیث جابر، در مهمانی پیامبر ﷺ بر یک صاع جو و بزغاله ماده گذشت، که رسول خدا ﷺ همه اهل خندق را بر آن آورد، که در حدود هزارتن بودند، و همه‌شان از آن بزغاله ماده و آن پیمان خوردند، و سیر شدند، و آن را چنانکه بود، گذاشتند^{۲-۳}.

برکت در طعام‌شان در اقامت

برکت در کاسه شوربایی که برای پیامبر ﷺ آورده شد

احمد از سمره بن جندب رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در حالی که ما نزد پیامبر ﷺ بودیم، برای پیامبر ﷺ کاسه‌ای از شوربا آورده شد. می‌گوید: وی خورد، و مردم هم خوردند، و تا نزدیک ظهر آن را دست به دست نموده می‌خوردند. قومی می‌خوردند و باز بر می‌خاستند، و بعداً قوم دیگری می‌آمدند و از آن می‌خوردند. می‌گوید: آن گاه مردی برایش گفت: آیا در آن کاسه طعام دیگری افزوده می‌شد؟ گفت: از زمین افزوده نمی‌شد، ولی از آسمان افزوده می‌شد^۴. و در روایت دیگری نزد وی از او آمده: مردی برایش گفت: آیا افزوده می‌شد؟ برایش گفت: از چه تعجب می‌کنی؟ فقط از آنجا افزوده می‌شد، و به‌سوی آسمان اشاره نمود. این را همچنان ترمذی و نسائی روایت کرده‌اند. این چنین در البدایه (۶/۱۱۲) آمده است و ابونعیم در الدلائل (ص ۱۵۳) از سمره مانند آن را روایت نموده است.

برکت در طعامی که پیامبر ﷺ برای اهل صغه ساخته بود

احمد از واثله بن اسقع رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: من از اهل صغه بودم، رسول خدا ﷺ روزی قرص نانی را طلب نمود، و آن را در کاسه ریزه کرد، و در آن آب گرمی

۱- صحیح. طبرانی (۳۷۶/۱۱) هیشمی (۱۳۲/۶) می‌گوید: رجال آن همه رجال صحیح‌اند به جز عبدالله بن احمد بن حنبل و نعیم عنبری که ثقه هستند.

۲- این قصه در (۳/۲۲۰) گذشت.

۳- بخاری (۴۱۰۱).

۴- صحیح. احمد (۱۲/۵).

آماده نمود. بعد از آن، در آن روغن چربو انداخت، و مخلوط نمود، و باز خوب خلطش ساخت و بعد از آن جمعش نمود^۱ و گفت: «برو و ده تن را که تو دهمشان باشی نزدم بیاور»، من آنان را آوردم، گفت: «بخورید، و از پایینش بخورید، و از بالایش نخورید، چون برکت از بالایش به پایین نازل می‌گردد»، آن گاه از آن خوردند تا این که سیر شدند^۲. هیشمی (۸/۳۰۵) می‌گوید: رجال آنان ثقه دانسته شده‌اند، و نزد ابن ماجه حصه‌ای از آخر آن آمده است.

و نزد طبرانی همچنان از وی روایت است که گفت: من از اصحاب صفه بودم، و یارانم از گرسنگی شکایت کردند، و گفتند: ای واثله، نزد رسول خدا ﷺ برو، و برای ما طعام طلب کن، بنابراین نزد رسول خدا ﷺ آمدم و گفتم: ای پیامبر خدا، یارانم از گرسنگی شکایت نمودند، رسول خدا ﷺ برای عایشه رضی الله عنها گفت: «آیا نزدت چیزی هست؟» پاسخ داد: ای پیامبر خدا، نزد من جز پارچه‌های نان دیگر چیزی نیست. گفت: «آن را برایم بیاور»، وی کیسه‌ای را آورد، و رسول خدا ﷺ کاسه‌ای را طلب نمود، و نان را در کاسه انداخت. بعد از آن با دست خود به ساختن شورا پرداخت، و شورا زیاد می‌شد، حتی که کاسه پر گردید. فرمود: «ای واثله، برو و ده تن از یارانت را که تو دهمشان باشی بیاور»، من رفتم و ده تن از یارانم را که من دهمشان بودم آوردم. گفت: «بنشینید و بگیرید به نام خداوند، از اطرافش بگیرید، و از بالایش نگیرید، چون برکت از بالایش نازل می‌گردد»، آنان خوردند و سیر شدند، بعد از آن برخاستند، و در کاسه مثل آنچه که بود، باقی بود. باز آن را با دست خود درست نمود، و آن زیاد می‌گردید، تا این که پر گردید، و گفت: «ای واثله، برو، و ده تن از یارانت را بیاور»، و من ده تن را آوردم. گفت: «بنشینید»، و آنان نشستند و خوردند تا این که سیر شدند، و بعد از آن برخاستند، گفت: «برو، و ده تن از یارانت را بیاور» من رفتم و ده تن را آوردم، و آنان مثل عمل قبلی را انجام دادند. گفت: «آیا هیچکسی باقی نمانده است؟» گفتم: آری، ده تن باقی است. گفت: «برو و آنها را بیاور»، من رفتم و آنان را آوردم. گفت: «بنشینید»، و آنان نشستند و خوردند، تا این که سیر شدند و بعد از آن

۱- یعنی: آن را به صورتی جمع نمود، که برایش سری درست نمود، و از طرف پایین به طرف بالا با داشتن اطراف پهن شده، چون دیگ پلاؤ در دستش نمود.

۲- حسن. احمد (۴۹/۳) هیشمی (۸/۳۰۵) می‌گوید: رجال آن همه ثقه هستند.

برخاستند، و در کاسه مثل آنچه بود، باقی ماند، بعد از آن گفت: «ای وائله، این را برای عایشه ببر». در روایتی آمده: در صفا بودم، و آنان بیست مرد بودند... و مثل آن را متذکر شده، و گفته: گفتند: این جا ریزه‌های نان و چیزی شیر است^۱. هیثمی (۸/۳۰۵) می‌گوید: همه این را طبرانی به دو اسناد روایت نموده، و اسناد آن حسن است و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۱۵۰) از وائله به مانند آن روایت کرده است.

برکت در طعامی که فاطمه برای پدرش ص تقدیم نمود

حافظ ابویعلی از جابر رضی الله عنه روایت نموده که: رسول خدا ص روزهایی را بدون خوردن طعام سپری نمود، و این رویداد بر وی گران تمام شد، و در منزل‌های همسرانش گشت، و نزد هیچ یکی از آنان چیزی نیافت، آن گاه نزد فاطمه رضی الله عنها آمد و گفت: «ای دخترم، آیا چیزی نزدت هست که بخورم؟ چون من گرسنه هستم» گفت: نخیر، به خدا سوگند، پدر و مادرم فدایت. هنگامی که رسول خدا ص از نزدش بیرون گردید، یکی از همسایگانش، دو قرص نان و یک پارچه گوشت برایش روان نمود. فاطمه رضی الله عنها آن را از نزد وی گرفت، و در کاسه‌اش گذاشت برایش روان نمود، و گفت: به خدا سوگند، من رسول خدا ص را بر نفس خودم و بر کسانی که نزدم هستند در این طعام ترجیح می‌دهم، - و آنان همه‌شان به یک خوراک نان محتاج بودند -، آن گاه فاطمه حسن یا حسین رضی الله عنهما را نزد رسول خدا ص روان نمود، و پیامبر ص به سویش برگشت. فاطمه گفت: پدر و مادرم فدایت، خداوند چیزی آورده است، و من آن را برایت پنهان نموده‌ام. گفت: «بیاور آن را ای دخترم»، می‌گوید: من کاسه را برایش آوردم، و بازش نمودم، ناگهان متوجه شدم، که از نان و گوشت پر است. هنگامی که به سویش نگاه نمودم، مبهوت ماندم، و دانستم که این برکتی از طرف خداوند است. خداوند را ستودم، و بر پیامبرش درود فرستادم، و آن را برای رسول خدا ص پیش نمودم. هنگامی که آن را دید، خداوند را ستود و گفت: «ای دخترم، این از کجا برایت آمده است؟» گفتم: ای پدرم، این از طرف خداست، و خداوند کسی را که بخواهد بدون حساب رزق می‌دهد. آن گاه خداوند را ستود و گفت: «ستایش خدایی راست، که تو را،

۱- حسن. طبرانی (۸۶/۲۲) هیثمی (۸/۳۰۵) می‌گوید: طبرانی آن را با دو سند روایت کرده است و سند آن حسن است.

ای دخترم شبیه سردار زنان بنی اسرائیل^۱ گردانیده است. وی چنان بود که وقتی خداوند چیزی برایش رزق می داد، و از آن پرسیده می شد، می گفت: این از طرف خداست، و خداوند کسی را که بخواهد بدون حساب رزق می دهد»، آن گاه رسول خدا ﷺ دنبال علی ﷺ فرستاد، بعد از آن رسول خدا ﷺ خورد، و علی و فاطمه و حسن و حسین و همه ازواج پیامبر ﷺ و اهل خانواده اش ﷺ خوردند، تا که همه سیر شدند. می افزاید: و کاسه همانطوری که بود، باقی ماند. می گوید: و بقیه آن برای همه همسایگان کفایت نمود، و خداوند در آن برکت و خیر زیاد گردانید. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۱/۳۶۰) آمده است.

و در باب دعوت به سوی خدا و پیامبرش حدیث علی ﷺ (۱/۱۶۳) در دعوت پیامبر ﷺ از بنی هاشم گذشت: و آنان در حدود چهل تن بودند، و برای شان یک «مد» طعام تقدیم نمود، و آنان خوردند تا که سیر شدند، و آن را چنانکه بود ترک نمودند، و در یک کاسه بزرگ برای شان آب داد، و آن را نوشیدند تا که سیراب گردیدند، و آن را چنانکه بود، ترک کردند. و این عمل را سه روز پی در پی انجام دادند، و بعد از آن ایشان را به سوی خداوند دعوت نمود. و در باب تحمل سختی ها بعضی قصه های اصحاب صفا (۲/۷۱) در حدیث ابوهریره ﷺ و غیر وی گذشت. و بعضی قصه هایشان در مهمانی مهمانان، و برکت و رحمتی که در ضیافت ابوطلحه و ضیافت ابوبکر رضی الله عنهما ظاهر گردید، و در باب انفاق (۳/۲۲۳ ۲۳۰) گذشت. و در نکاح زینب رضی الله عنها (۴/۴۳۲) برکتی که در ولیمه وی ظاهر گردید نیز گذشت.

برکت در غله جات و میوه جات برکت در روغن و جو در قصه ام شریک

بیهقی از ابوهریره ﷺ روایت نموده، که گفت: زنی بود از دوس، که به وی ام شریک رضی الله عنها گفته می شد. وی در رمضان اسلام آورد... و حدیث را در هجرت وی متذکر شده است، و مصاحبت آن یهودی را با وی ذکر نموده، که وی تشنه شد، و آن یهودی از آب دادن وی ابا ورزید، مگر در صورتی که یهودی شود. آن گاه وی خواب نمود، و در خواب کسی را دید که برایش آب می دهد، و از خواب در حالی برخاست که سیراب بود. هنگامی که نزد رسول خدا ﷺ آمد، قصه را برایش بازگو نمود، و رسول

خدا ﷺ وی را برای خود خواستگاری نمود، ولی او خود را از آن کمتر دید و گفت: بلکه مرا در عقد نکاح کسی در آور که می‌خواهی. بنابراین او را به نکاح زید درآورد، و برایش سی صاع امر داد و گفت: «بخورید و اندازه نکنید»، و همراهش مشکی از روغن بود، که آن را برای رسول خدا ﷺ هدیه آورده بود. کنیزش را امر نمود، که آن را برای رسول خدا ببرد، [کنیز آن را برد] و خالی گردید، و رسول خدا امرش نمود، که وقتی آن را پس برد، آویزش نماید، سرش را نبندد. آن گاه ام‌شریک داخل گردید، و آن را دریافت، برای کنیز گفت: آیا تو را دستور ندادم، که آن را برای رسول خدا ببر؟ پاسخ داد: چنان نمودم، آنان آن را برای پیامبر خدا ﷺ یادآور شدند، وی دستورشان داد، که سر آن را نبندند، و آن همانطور بود تا این که ام‌شریک سرش را بست، و بعد از آن جو را اندازه نمودند، و آن را سی صاع یافتند و هیچ چیزی از آن کم نشده بود. این چنین در البدایه (۶/۱۰۴) آمده است.

و نزد ابن سعد (۸/۱۵۷) از یحیی بن سعید روایت است که گفت: ام شریک دوسی بجانب هجرت نمود، و در راه با یک یهودی همراه گردید، وی روزه‌دار شام نمود، و یهودی برای همسرش گفت: اگر برایش آب دادی، چنین و چنان خواهم نمود، و ام شریک همانطور خوابید، تا این که در آخر شب بر سینه‌اش دلو آب و توشه دانی را گذاشته شده یافت، و نوشید و بعد از آن، آنان را در تاریکی بیدار نمود، تا حرکت کنند. یهودی گفت: به خدا سوگند، من صدای زنی را می‌شنوم که نوشید، گفت: به خدا سوگند، برایم آب نداده است. می‌گوید: و او مشکی از روغن داشت... و قصه برکت در روغن را متذکر شده است.

برکت در نیم وسق جوی که پیامبر ﷺ برای مردی اعطاء نموده بود

احمد از جابر رضی الله عنه از پیامبر ﷺ روایت نموده که: مردی نزدش آمد، و از وی طعام خواست. پیامبر ﷺ برایش نیم وسق جو داد، و آن مرد و همسرش و خادم‌شان از آن می‌خوردند، تا این که اندازه‌اش کردند. رسول خدا ﷺ گفت: «اگر آن را اندازه نمی‌نمودید، از آن می‌خوردید، و آن برای‌تان همینطور باقی می‌ماند». مسلم هم این را از جابر، چنانکه در البدایه (۶/۱۰۴) آمده، روایت کرده است.

برکت در جوی که پیامبر ﷺ برای نوفل بن حارث داده بود

حاکم (۳/۲۴۶) از نوفل بن حارث بن عبدالمطلب روایت نموده که: وی از رسول خدا ﷺ در ازدواج خود کمک خواست. پیامبر ﷺ زنی را به نکاحش درآورد، وی چیزی جستجو نمود، ولی نیافت، آن گاه رسول خدا ﷺ زره اش را به دست ابورافع و ابویوب رضی الله عنهما روان نمود، و آن را به سی صاع جو نزد یک یهودی گرو گذاشتند، و پیامبر ﷺ آن را برای من داد، و نیم سال از آن خوردم. بعد از آن، آن را اندازه نمودیم. و آن را چنان یافتیم که داخلش نموده بودیم، نوفل گفت: من این را برای رسول خدا ﷺ یادآور شدم. گفت: «اگر اندازه اش نمی نمودی، از آن تا اینکه زنده می بودی می خوردی». بییهقی این را از نوفل بن حارث، چنانکه در البدایه (۶/۱۱۹) آمده، به مانند آن روایت کرده است.

برکت در یک رف جوی که بعد از وفات پیامبر ﷺ نزد عایشه باقی مانده بود

بخاری، مسلم و ترمذی از عایشه رضی الله عنها روایت نموده اند که گفت: رسول خدا ﷺ وفات نمود، و نزد من چیزی نبود، که صاحب جگری بخورد، مگر اندازه ای از جو که در یک رف طاقچه مربوط من بود، و از آن خوردم حتی که برایم مدت طولانی دوام آورد، آن گاه اندازه اش نمودم و تمام گردید. این چنین در الترغیب (۵/۱۶۵) آمده است.

برکت در خرمایی که پدر جابر گذاشته بود به سبب دعای پیامبر ﷺ

بخاری در دلائل النبوه^۱ از جابر رضی الله عنه روایت نموده که: پدرش در حالی وفات نمود که دین دار بود، [می گوید]: نزد پیامبر ﷺ آمدم و گفتم: پدرم بر خود دین گذاشته، و نزد من چیزی نیست، مگر آنچه درختان خرمایش حاصل می دهد، و حاصل آنان چندین سال دین وی را تمام کرده نمی تواند. وی با من روان گردید، تا قرض داران برایم فحش نگویند. آن گاه اطراف خرمنی از خرمن های خرما گشت زد، و دعا نمود، و باز بر دیگرش. بعد بر آن نشست و گفت: «بکشیدش»، آن گاه آنچه حق آنان بود، برای شان اعطاء نمود، و مثل آنچه برای شان داد باقی ماند. این چنین در البدایه (۶/۱۱۶) آمده است. و ابن سعد (۳/۵۶۳) از جابر مانند این را روایت کرده است. و

۱- این حدیث را امام بخاری در صحیح خود در کتاب المناقب، «باب علامات النبوه فی الإسلام» نیز روایت نموده است.

ابونعیم این را در الدلائل (ص ۱۵۶) از وی طولانی‌تر روایت نموده. و در روایت وی آمده: و بر آن نشست و گفت: یارانت را صدا کن، و تا آن وقت پیمانه می‌نمود، که خداوند عَلَيْكَ امانت پدرم را ادا نمود، و من به خدا سوگند، بر این راضی بودم، که خداوند عَلَيْكَ امانت پدرم را ادا کند، و من خرمایی را به خواهرانم برنگردانم، ولی خداوند عَلَيْكَ همه خرم‌ها را سالم نگه داشت، حتی که من به‌سوی همان خرمی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر آن بود، نگاه می‌نمودم، و انگار که از آن یک خرما هم کم نشده باشد.

برکت در خرما در حفر خندق

ابونعیم در الدلائل (ص ۱۸۰) از سعیدبن میناء روایت نموده که: دختر بشیربن سعد خواهر نعمان بن بشیر گفت: مرا عمره دختر رواحه رَضِيهَا طلب نمود، و به پری هر دو دستش در جامه‌ام برایم خرما داد و گفت: ای دخترم، نزد پدرت و مامایت (دایی) عبدالله بن رواحه برو و غذای چاشت‌شان را برسان. می‌گوید: من آن را گرفتم، و به راه افتادم، و - در حالی که پدر و مامایم را جستجو می‌کردم - از نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عبور نمودم، گفت: «ای دخترم، بیا، همراهت چیست؟» گفتیم: ای رسول خدا، این خرمایی است که مادرم آن را برای پدرم بشیربن سعد و مامایم عبدالله بن رواحه روان نموده، که به آن غذای چاشت خود را بخورند، گفت: «بیاور آن را»، من آن را در کف هر دو دست پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ریختم، و آن را هم پر نمودم، بعد از آن امر نمود، و لباسی هموار گردید، و خرما را بر آن ریخت، و روی لباس پراکنده گردید. بعد از آن به شخصی که نزدش بود گفت: «اهل خندق را صدا کن، که برای غذای چاشت (ظهر) بیایند»، و اهل خندق بر آن جمع گردیدند، و به خوردن آن پرداختند و آن زیاد شده می‌رفت، حتی که اهل خندق هم سیر شدند، و خرما از اطراف جامه می‌افتاد، این را در البدایه (۶/۱۱۶) از ابن اسحاق از سعید به مانند آن روایت نموده است، مگر این که در آن آمده: بعد از آن دستور داد، و جامه‌ای برایش هموار گردید، و خرما را طلب نمود و بالای جامه انداخت.

برکت در هفت خرما در غزوه تبوک

ابن عساکر از عریاض رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در اقامت و سفر ملازم دروازه رسول خدا صلی الله علیه و آله می بودم. شبی در حالی که در تبوک بودم برای کاری دیدیم^۱ - یا رفتیم -، و به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشتیم، و دریافتیم که وی و کسانی که نزد وی اند نان شب را خورده اند. گفت: «از ابتدای شب تا حال کجا بودی؟» برایش خبر دادم، آن گاه جهال بن سراقه و عبدالله بن مغفل مزنی رضی الله عنهما نیز پدیدار گشتند، و ما سه تن همه مان گرسنه بودیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل خانه ام سلمه رضی الله عنها گردید، و چیزی طلب نمود که بخوریم، ولی نیافت. آن گاه بلال رضی الله عنه را صدا نمود: «آیا چیزی هست؟» آن گاه کیسه ها را گرفت و زد، و هفت خرما جمع گردید، و آنها را در کاسه ای گذاشت، و رسول خدا صلی الله علیه و آله دست خود را بر آنان گذاشت و نام خداوند را گرفت و گفت: «بخورید به نام خدا»، ما خوردیم، و پنجاه و چهار خرما را حساب نمودم، همه اش را حساب می کردم، و هسته هایش در دست دیگرم بود، و دو همراهم عین عمل مرا انجام می دادند، و هر یکی از آنان پنجاه خرما خوردند و ما دستهایمان را برداشتیم، و متوجه شدیم که همان هفت خرما، چنان که بودند هستند، گفت: «ای بلال، اینها را در توشه دانت بردار»، وقتی فردا شد، باز آنها را در کاسه گذاشت و گفت: «بخورید به نام خداوند»، خوردیم تا این که سیر شدیم - و ما ده تن بودیم - باز دستهایمان را برداشتیم و آنها به همان شکل قبلی شان هفت خرما بودند، گفت: «اگر من از پروردگارم عز وجل حیاء نمی کردم، تا برگشتن همه مان به سوی مدینه از این خرما می خوردیم»، و هنگامی به مدینه عودت نمود، بچه ای از اهل مدینه ظاهر شد، و او آنها را برای آن بچه داد و او به جویدن شان پرداخت. این چنین در البدایه (۶/۱۱۸) آمده است.

برکت در توشه دان خرمایی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای ابوهریره داده بود

بیهقی از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در اسلام سه مصیبت برایم رسید، که مثل آنها برایم دیگر نرسیده است: وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که من یارش بودم، کشته شدن عثمان رضی الله عنه و از دست دادن توشه دان: گفتند: ای ابوهریره توشه دان چیست؟ گفت: در یک سفر با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، گفت: «ای ابوهریره، آیا همراهت چیزی

۱- این چنین در اصل و البدایه آمده، و ممکن این تصحیف از «بیرون شدیم» باشد که در اصل عربی چنین اند: «رایننا» و احتمال تصحیف از «خرجنا» است.

هست؟» می‌گوید: گفتم: خرما در توشه دان هست، گفت: «آن را بیاور»، من خرماهایی را بیرون کردم و آوردم، می‌گوید: بر آن دست کشید و در آن دعا نمود، سپس گفت: «ده تن را صدا کن»، و من ده تن را صدا نمودم، آنان خوردند، تا که سیر شدند. باز همینطور نمودم، تا این که همه ارتش خوردند، و خرمایی با من در توشه دان باقی ماند. گفت: «ای ابوهریره، وقتی خواستی از آن چیزی را بگیری، دستت را در آن داخل کن، و واژگونش مسازد»، می‌گوید: در زندگی پیامبر ﷺ از آن خوردم، و در همه زندگی ابوبکر ؓ از آن خوردم، و در زندگی عمر ؓ هم از آن خوردم، و در همه زندگی عثمان ؓ هم از آن خوردم، هنگامی که عثمان به قتل رسید، آنچه در دستم بود غارت گردید، و توشه دان هم غارت شد، آیا برایت خبر ندهم، که چقدر از آن خوردم؟ از آن، بیشتر از دو صد وسق خرما خوردم. این چنین در البدایه (۶/۱۱۷) آمده است. و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۱۵۵) از ابوهریره به مثل آن روایت نموده، و احمد و ترمذی از وی به اختصار به معنای آن روایت کرده‌اند.

برکت در میوه‌های انس به فضل دعای پیامبر ﷺ

ابن سعد (۷/۱۹) از انس بن مالک ؓ روایت نموده، که گفت: مادرم مرا نزد رسول خدا ﷺ برد و گفت: ای رسول خدا، این خادم تو است، برایش به خداوند دعا کن. گفت: «بار خدایا، مال و فرزندانش را زیاد کن، عمرش را طولانی ساز، و گنااهش را ببخش»، انس می‌گوید: من از پشت خودم دو کم صد تن را دفن نمودم - یا گفت: یک صد و دو تن را -، و میوه‌ام در یک سال دو بار بر می‌گرفت، و عمرم چنان دراز گردید، که حتی از زندگی خسته شده‌ام، و قبول شدن بخش چهارم دعا را نیز آرزومندم^۱.

نزد ابونعیم، چنانکه در الکنز (۷/۹) آمده، از وی روایت است که گفت: ام سلیم ؓ گفت: ای رسول خدا، برای انس دعا کن، گفت: «بار خدایا، مال و فرزندانش را زیاد کن، و در آن برایش برکت بده»، من از پشت خودم، بدون پسران فرزندانم، یک صدویست و پنج تن را دفن نموده‌ام، و زمینم در یک سال دو بار میوه می‌دهد، و در شهر غیر از آن دیگر زمینی نیست که دو بار میوه بدهد.

برکت در شیر و روغن

برکت در روغن ام مالک بهزی انصاری

احمد از جابر روایت نموده که: ام مالک بهزی رضی الله عنها در یک مشک خود برای پیامبر صلی الله علیه و آله روغن اهداء می نمود، در حالی که پسرانش از وی نانخورش طلب می کردند، و نزدش چیزی نبود. به سوی همان مشک روی آورد، که در آن برای پیامبر صلی الله علیه و آله روغن اهدا می نمود، و در آن روغن یافت، و روغن آن برای نانخورش فرزندانش تا وقتی دوام نمود، که وی آن را فشرد. آن گاه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا فشردی اش؟» گفت: آری، فرمود: «اگر آن را ترک می نمودی، برای همیشه همانطور برایت دوام می نمود»^۱. این چنین در البدایه (۶/۱۰۴) آمده است.

و نزد طبرانی از ام مالک انصاری رضی الله عنها روایت است که: وی مشک روغنی را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله بلال را دستور داد، و او آن را فشرد، و بعد آن مشک را برای آن زن رد نمود. وی برگشت و ناگهان دریافت که مشک پر است، آن گاه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: درباره من چیزی نازل شده است ای رسول خدا؟^۲ گفت: «و آن چیست ای ام مالک؟» گفت: چرا هدیه ام را رد نموده ای؟ آن گاه بلال را طلب نمود، و از موضوع پرسید، گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق مبعوث نموده، من آن را فشردم، حتی که حیا نمودم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مبارک بادا برایت ای ام مالک، خداوند ثواب آن را به عجله اعطا نموده است»، بعد از آن برایش آموزانید که در عقب هر نماز، ده بار سبحان الله، ده بار الحمد لله و ده بار الله اکبر بگویند^۳. هیشمی (۸/۳۰۹) می گویند: در آن راوی است، که از وی نام برده نشده است، و عطاء بن سائب مختلط گردیده، و بقیه رجال آن رجال صحیح اند. و ابونعیم در الدلائل (ص ۲۰۴) از ام مالک انصاری مانند آن را روایت کرده است. و ابن ابی عاصم در الوحدان از ام مالک انصاری، مانند آن را روایت نموده، چنانکه در الإصابه (۴/۴۹۴) آمده است. و مسلم از

۱- صحیح. احمد (۳/۳۴۷).

۲- ام مالک ترسیده است، که ممکن درباره وی قرآن نازل شده، و او را به نفاق توصیف نموده، که پیامبر صلی الله علیه و آله روغنش را برگردانیده است.

۳- ضعیف. طبرانی در الکبیر (۵/۱۴۵) که در آن یک مجهول است همچنین عطاء بن سائب دچار اختلاط گردید. نکا: المجمع (۸/۳۰۹).

جابر این را روایت نموده، که ام مالک انصاری... و به معنای آنچه را احمد روایت نموده - چنانکه در الإصابه (۴/۴۹۴) آمده - متذکر شده است.

برکت در روغن ام اوس بهزی

طبرانی، ابن منده و ابن سکن از ام اوس بهزی روایت نموده‌اند که: وی برای خود روغن درست نمود، و آن را در مشکی انداخت، و باز برای پیامبر ﷺ اهدایش نمود، پیامبر ﷺ آن را قبول کرد، و آنچه را در آن بود گرفت، و برایش به برکت دعا نمود، و مشک را برایش برگردانید. وی آن را پر از روغن دید، و گمان نمود، که پیامبر ﷺ قبولش نکرده است. آن گاه در حالی آمد، که گریه می‌کرد. رسول خدا ﷺ گفت: «قصه را برایش خبر دهید»، و آن زن در بقیه عمر پیامبر ﷺ از آن روغن استفاده نمود، و هم چنان در ولایت ابوبکر، ولایت عمر و ولایت عثمان رضی الله عنهم، و تا وقتی آن چه در میان علی و معاویه رضی الله عنهما اتفاق افتاد، نیز از آن استفاده کرد^۱. این چنین در الإصابه (۴/۴۳۱) آمده است. هیشمی (۸/۳۱۰) می‌گوید: این را طبرانی روایت نموده، و در آن عصمه بن سلیمان آمده، و من نشناختمش، و بقیه رجال آن ثقه دانسته شده‌اند. و بیهقی این را از وی به اسناد دیگری به معنای آن، و طولانی‌تر از آن، چنانکه در البدایه (۶/۱۰۴) آمده، روایت کرده است.

برکت در روغن ام سلیم

ابویعلی از انس از مادرش رضی الله عنها روایت نموده، که گفت: وی گوسفندی داشت، و از روغن آن در مشکی جمع نمود، آن مشک پر شد. بعد از آن، آن را به دست ربیبه^۲ روان نمود، و گفت: ای ربیبه، این مشک روغن را برای رسول خدا ﷺ ببر، تا از آن به عنوان نانخورش استفاده نماید. ربیبه آن را برد تا این که نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا، این مشک روغن است، که ام سلیم آن را برایت روان کرده است.

۱- ضعیف. طبرانی (۱۰۱/۲۰) در سندش عصمة بن سلیمان است که هیشمی وی را نشناخته است: (۱۱۰/۸).

۲- وی خادم ام سلیم رضی الله عنها است. م.

گفت: «مشکش را برایش خالی کنید»، مشک خالی گردید، و برایش مسترد شد، ربیبه با مشک به راه افتاد، و در حالی آمد که ام سلیم در خانه نبود، او آن را بر میخی آویزان نمود. بعد از آن ام سلیم آمد، و مشک را دید که پر است و از آن روغن می‌چکد. ام سلیم گفت: ربیبه آیا تو را دستور ندادم، که این را برای رسول خدا ﷺ ببر؟ گفت: این کار را انجام دادم. اگر تصدیقم نمی‌کنی، برو و رسول خدا ﷺ را بپرس. پس وی با ربیبه به راه افتاد و گفت: ای رسول خدا، من به دست وی برایت مشکی روان نمودم، که در آن روغن بود. گفت: «چنین نموده است، آمده بود»، گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق و دین حق روان نموده است، آن مشک پر از روغن است، و روغن می‌چکاند. می‌گوید: رسول خدا ﷺ برایش گفت: «ای ام سلیم، آیا تعجب می‌کنی، که خداوند تو را طعام داده باشد، چنانکه تو نبی وی را طعام داده‌ای؟! بخور و طعام بده»، می‌گوید: به خانه آمدم، و آن را در یک کاسه بزرگمان و این و آن تقسیم نمودم^۱، و در آن مقداری را باقی گذاشتم، که یک ماه یا دو ماه از آن به عنوان نان خورش استفاده نمودیم^۲. این چنین در البدایه (۶/۱۰۳) آمده است. و هیثمی (۸/۳۰۹) می‌گوید: این را ابویعلی و طبرانی روایت نموده‌اند، مگر این که وی گفته است: زینب، در بدل ربیبه. و در اسناد آن دو محمدبن زیاد برجمی آمده. وی همان شکری می‌باشد، و وی دروغگوست. و این را ابونعیم در الدلائل (ص ۲۰۴) از انس بن مالک از مادرش ام سلیم روایت نموده، و مانند آن را متذکر شده است، و در روایت وی هم چنان به عوض ربیبه زینب آمده است. حافظ در الإصابه (۴/۳۲۰) در حالی که این را به طبرانی نسبت داده، می‌گوید: در حفظ من این است که: قولش زینب، تصحیف است، و درست ربیبه است، و باید همین نوشته شود.

برکت در روغن ام شریک

۱- هدف از این و آن، ظرف‌های دیگری غیر از کاسه بزرگی است، که او روغن را در آنها تقسیم نموده است. م.

۲- بسیار ضعیف. اگر موضوع نباشد. طبرانی (۱۲۰/۲۵) هیثمی (۸/۳۰۹) می‌گوید: آن را ابویعلی و طبرانی روایت کرده‌اند و در سند آنها محمد بن زیاد برجمی که همان یشکری است وجود دارد که کذاب است.

ابن سعد (۸/۱۵۷) از ام شریک رضی الله عنه روایت نموده که: نزد وی مشکی بود که در آن برای رسول خدا صلی الله علیه و آله روغن اهداء می نمود. می گوید: روزی اطفالش از وی روغن خواستند، و روغن نبود. وی به سوی همان مشک برخاست تا ببیند، ناگهان متوجه شد که از آن روغن می رود. می گوید: آن گاه برای شان از آن روغن ریخت، و تا مدتی از آن خوردند. بعد از آن رفت که ببیند چقدر باقی مانده است، و همه اش را ریخت، به این صورت روغن آن تمام گردید. بعد از آن نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، و پیامبر صلی الله علیه و آله برایش گفت: «آیا ریختی آن را؟ اگر آن را نمی ریختی تا زمانی برایت دوام می نمود».

و نزد وی هم چنان به نقل از یحیی بن سعید آمده، که گفت: وی مشک روغنی داشت، که هر کسی نزدش می آمد، آن را برایش عاریت می داد. مردی آن را قیمت نمود، گفت: در آن شیره انگور نیست، و دمیدش، و در آفتاب آویزان نمود. ناگهان متوجه گردید که از روغن پر شده است. می گوید: گفته می شد: و از نشانه های خداوند، مشک ام شریک است. و بعضی طریق حدیث ام شریک در ماقبل گذشت.

برکت در روغن حمزه بن عمرو اسلمی

طبرانی از حمزه بن عمرو روایت نموده، که گفت: طعام یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای اصحابش نوبت بود. یک شب این به دوش می گرفت و یک شب دیگری. می گوید: شبی نوبت من فرارسید، و طعام اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را ساختم، و مشک روغن را گذاشتم و سرش را نبستم، و طعام را برای وی بردم. مشک تکان خورد، و آنچه داخلش بود ریخت. گفتم: آیا طعام رسول خدا صلی الله علیه و آله از دست من می ریزد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «نزدیک شو»، گفتم: ای رسول خدا، نمی توانم، و دوباره به جایم برگشتم. ناگهان متوجه شدم که مشک روغن قب، قب^۱ می کند. گفتم: باز ایست، ریخته است، چیزی در آن اضافه مانده بود. آمدم تا بینمش، و آن را دریافتم که تا سینه هایش پر شده است، آن گاه گرفتمش و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم و خبرش دادم. گفت: «اگر تو آن را می گذاشتی، تا دهنش پر می شد، و بعد از آن سرش بسته می گردید»^۲. هیشمی (۸/۳۱۰) می گوید: این را طبرانی روایت کرده است، و طریقی برای آن در غزوه تبوک

۱- حکایت صدای ریختن آب وغیره است.

۲- طبرانی (۱۵۹/۳) هیشمی (۱۹۱/۶) می گوید: طبرانی آن را از دو طریق روایات نموده که یکی از آنها در علامات النبوة است که رجالش ثقة دانسته شده اند.

گذشت، که در آن آمده: «اگر می‌گذاشتی آن را، دره‌ای از روغن جاری می‌شد». و رجال طریقی که این جاست ثقه دانسته شده‌اند.

و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۱۵۵) از ابوبکر بن حمزه بن عمرو اسلمی از پدرش از جدش روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ به غزوه تبوک بیرون گردید، و من در آن سفر مسؤول مشک روغن بودم. به‌سوی مشک روغن نگاه نمودم، که آنچه در آن است کم شده است. برای پیامبر ﷺ طعامی آماده نمودم، و مشک را در آفتاب گذاشتم و خواب شدم، و از صدای ریختن روغن مشک بیدار گردیدم. برخاستم سر آن را با دست‌هایم گرفتم: رسول خدا ﷺ - مرا که دیده بود - گفت: «اگر می‌گذاشتی آن را در دره روغن جاری می‌گردید».

برکت در گوسفند خباب بن ارت به سبب دوشیدن پیامبر ﷺ

ابن سعد (۸/۲۹۱) از دختر خباب بن ارت رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: پدرم در غزوه‌ای بیرون گردید، و برای ما جز یک گوسفند چیزی باقی نگذاشت. گفت: وقتی خواستید بدوشید، آن را برای اهل صفا بیاورید. می‌گوید: ما آن را بردیم، و دیدیم که رسول خدا ﷺ نشسته است، و آن را گرفت و پاهایش را در میان هر دو ساق و رانش قرار داد و آن را دوشید. بعد از آن گفت: «بزرگترین ظرفی را که نزدتان دارید برایم بیاورید»، من رفتم، و جز همان کاسه بزرگی را که در آن خمیر می‌نمودیم، دیگر چیزی را نیافتم، و آن را برایش آوردم. بعد دوشید تا این که پرش نمود، و گفت: «بروید، بنوشید، و برای همسایگان‌تان هم بنوشانید، و وقتی خواستید بدوشید، آن را نزد من بیاورید»، و ما آن را نزدش می‌بردیم، و رسول خدا ﷺ ما را در فراخی قرار داد. تا این که پدرم آمد، و گرفتش، و پاهایش را در میان هر دو ساق و رانش قرار داد، و شیرش به همان حالت قبلی‌اش برگشت. آن گاه مادرم گفت: گوسفند ما را برای‌مان فاسد ساختی، پدرم گفت: چرا؟ مادرم گفت: به پری این کاسه بزرگ شیر می‌داد، پدرم گفت: کی می‌دوشیدش؟ گفت: رسول خدا ﷺ پدرم گفت: و مرا به وی برابر نمودی؟! به خدا سوگند، دست‌های وی خیلی پر برکت‌تر از من است. و حدیث ابوهریره رضی الله عنه در زیاد شدن شیر، در باب تحمل سختی‌ها (۲/۷۰) گذشت، و حدیث علی در باب دعوت به‌سوی خداوند تعالی (۱/۱۶۳) گذشت.

برکت در گوشت برکت در گوشت مسعود بن خالد

طبرانی از مسعودبن خالد رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: برای رسول خدا صلی الله علیه و آله گوسفندی روان نمودم، و بعد از آن دنبال کاری رفتم. رسول خدا صلی الله علیه و آله نصف آن را برای‌شان مسترد نموده بود. بعد من به‌سوی ام‌خناس - همسر وی - برگشتم، و دیدم که نزدش گوشت است. گفتم: ای ام‌خناس، این گوشت چیست؟ گفت: دوست صلی الله علیه و آله این را از گوشتی که برایش روان نموده بودی، به ما برگردانیده است. گفت: چرا این را برای عیالت نمی‌دهی؟ همسرش گفت: این پس خورده‌شان است، و همه‌شان خورده‌اند، و آنان دو گوسفند و سه گوسفند را ذبح می‌کردند، و برای‌شان کفایت نمی‌کرد^۱. هیشمی (۸/۳۱۰) می‌گوید: در این کسانی است که من آنان را نشناختم.

برکت در گوشت خالدبن عبدالعزی

نزد یعقوب بن سفیان در نسخه‌اش از خالدبن عبدالعزی روایت است که: وی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله گوسفندی را ذبح نمود، و عیال خالد زیاد بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و بعضی یارانش از آن خوردند، و باقی مانده‌اش را برای خالد دادند، آنان نیز خوردند و اضافه باقی ماند. حسن بن سفیان این را در مسندش روایت کرده است، و نسائی در الکنی، این را از یعقوب که به خالد بن عبدالعزی می‌رسد به شکل طولانی‌تری روایت کرده است. این چنین در الإصابه (۱/۴۰۹) آمده است.

آمدن روزی از جایی که گمانش نمی‌رود^۲

آمدن روزی به پیامبر صلی الله علیه و آله از آسمان

ابن سعد (۷/۴۲۸) می‌گوید: به نقل از اشعث بن شعبه از ارطاه بن منذر از صمره بن حبیب از خالد بن اسدبن حبیب از سلمه بن نفیل رضی الله عنه روایت شده است، که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم و گفتم: آیا از آسمان برایت طعام آورده شده است؟ گفت: «آری»، گفتم: آیا چیزی از آن اضافه ماند؟ گفت: «آری»، گفتم: به آن چه کرده شد؟

۱- ضعیف. طبرانی (۳۳۵/۲۰) هیشمی (۸/۳۱۰) می‌گوید: در سند آن کسانی هستند که آنان را نشناختم.

۲- این عنوان از محتوای این آیت گرفته شده است: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ [الطلاق: ۲-۳]. ترجمه: «و کسی که از خدا بترسد، برایش گشایشی می‌گرداند. و برایش از جایی رزق می‌دهد که گمان آن را نمی‌کند».

گفت: «به سوی آسمان بلند گردید»^۱. می‌گوید: این را حاکم (۴/۴۴۷) از سلمه بن نفیل سکونی - وی از اصحاب پیامبر ﷺ بود - روایت نموده که می‌گفت: در حالی که ما نزد پیامبر ﷺ نشسته بودیم، مردی آمد و گفت: ای نبی خدا، آیا از آسمان برایت طعام آورده شده است؟ گفت: «در دیگی که غذا گرم می‌شود برایم طعام آورده شد»، گفت: آیا از تو چیزی اضافه ماند؟ پاسخ داد: «آری»، گفت: به آن چه کرده شد؟ گفت: «به آسمان بلند کرده شد، و برایم اشاره می‌نمود که من در میان شما جز مدت اندکی باقی نمی‌مانم، و شما هم بعد از من اندکی درنگ می‌کنید، بلکه درنگ می‌کنید، حتی که می‌گویید: تا چه وقت؟ و بعد از آن به صورت گروه‌های پراکنده در می‌آید، و بعضی‌تان برخی دیگران را از بین می‌برد، و پیش از قیامت دو مردن سخت است، و بعد از آن سال‌های زلزله می‌باشد». حاکم می‌گوید: این حدیث به شرط بخاری و مسلم صحیح است، ولی آن دو این را روایت نکرده‌اند. ذهبی می‌گوید: این خبر از غریب‌های صحاح است. و حافظ در الإصابه (۲/۶۸) در ترجمه سلمه بن نفیل می‌گوید: از وی در نسائی حدیثی روایت است، و گفته می‌شود: غیر از آن دیگر حدیثی از وی روایت نشده است، و آن هم به روایت از ضمیره بن حبیب است [که می‌گوید]: از سلمه بن نفیل سکونی شنیدم که می‌گوید: نزد پیامبر ﷺ نشسته بودیم، مردی گفت: ای رسول خدا، از جنت برایت طعام آورده شده است... الحدیث.

روزی داده شدن اصحاب به یک حیوان بحری بزرگ بعد از گرسنگی شدید

مسلم (۲/۴۱۸) از جابر بن عبدالله رضی الله عنه در یک حدیث طویل روایت نموده، و در آن گفته: مردم برای رسول خدا ﷺ از گرسنگی شکایت نمودند، گفت: «امید است خداوند برای‌تان طعام بدهد»، بعد به ساحل بحر آمدیم، و بحر موج زد، و حیوانی را بیرون انداخت، و ما بر یک طرفش آتش برافروختیم پخته نمودیم، کباب کردیم، خوردیم و سیر شدیم. جابر می‌گوید: من، فلان و فلان - پنج تن را شمرد - در استخوان کاسه چشمش داخل شدیم، و هیچ کسی ما را نمی‌دید، تا این که خودمان بیرون شدیم، و قبرغه (دنده) ای از قبرغه‌هایش را گرفتیم و به شکل مقوس ایستادش نمودیم، بعد از آن بزرگترین مرد در قافله، بزرگترین شتر و بزرگترین پالانی را که در قافله وجود داشت طلب نمودیم، و او بدون اینکه سرش را خم کند از زیر آن عبور نمود.

و مالک (ص ۳۷۱) از جابر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله لشکری را به سوی ساحل فرستاد، و ابو عبیده بن جراح را بر آنان، که سه صد تن بودند، امیر مقرر نمود. می گوید: من هم در میان آنان بودم. می افزاید: بیرون گردیدیم، و وقتی در حصه‌ای از راه رسیدیم، توشه تمام گردید، و ابو عبیده به جمع‌آوری توشه‌های [باقیمانده] ارتش دستور داد، و همه آن جمع‌آوری گردید، که همه‌اش دو توشه دان خرما بود، و او هر روز اندک اندک از آن برای ما می‌داد، تا این که تمام گردید، و جز یک یک خرما برای ما نمی‌رسید. گفتیم: یک خرما چه فایده می‌نمود؟ گفت: نبودن آن را وقتی تمام شد احساس کردیم. بعد از آن به ساحل بحر رسیدیم، ناگهان ماهی را دیدیم مانند تپه. می گوید: و آن ارتش هجده شب از آن خورد، و بعد از آن ابو عبیده دستور داد، و دو قبرغه آن نصب گردید. آن گاه امر نمود و شتری پالان شد، و بعد از آن از زیر آنان گذشت، و [سرش] به آن صابت نکرد^۱. این را بخاری و مسلم به نقل از مالک به مانند آن، چنانکه در البدایه (۴/۲۷۶) آمده، روایت کرده‌اند.

و نزد آن دو همچنان از طریق ابن عیینه از عمرو بن دینار از جابر رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را، که سه صد سوار بودیم، و امیرمان ابو عبیده بود، روان نمود، و قافله‌ای از قریش را کمین می‌زدیم. در این راستا به گرسنگی شدیدی دچار شدیم، حتی که برگ‌های افتاده را خوردیم، و آن ارتش به همان سبب ارتش برگ درخت نامیده شد. می گوید: مردی سه شتر را ذبح نمود. باز سه شتر دیگر را ذبح کرد، باز سه تای دیگر را، و ابو عبیده منعش نمود، می گوید: و بحر حیوانی را بیرون انداخت که برایش عنبر گفته می‌شد، و از آن نیم ماه خوردیم و روغن گرفتیم، تا این که قوتمان به ما برگشت و جسم‌هایمان سلامت گردید^۲. ... بعد از آن قصه قبرغه را یادآور شده است. این چنین در البدایه (۴/۲۷۶) آمده. و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۲۱۴) از طریق عمرو به مانند آن روایت کرده است.

و نزد بیهقی از طریق ابوزبیر از جابر رضی الله عنه چنانکه در البدایه (۴/۲۷۶) آمده، روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را روان نمود، و ابو عبیده را بر ما امیر مقرر کرد، تا با کاروانی از قریش روبرو شویم، و یک خریطه خرما برایمان توشه داد، و غیر آن چیزی

۱- مالک در صفة النبى (۲۴) و بخاری (۲۴۸۳) و احمد (۳۰۶).

۲- بخاری (۵۴۹۴) مسلم (۱۹۳۵).

برای ما نیافت. به این صورت ابوعبیده برای ما یک یک خرما می‌داد، می‌گوید: گفتیم: به آن چه می‌کردید؟ گفت: آن را می‌چوشیدیم، چنانکه طفل می‌چوشد، و بعد از آن بالایش آب می‌نوشیدیم، و همان روزمان را تا شب کفایت می‌کرد، و با عصاهایمان برگ درخت را می‌زدیم، و با آب ترش می‌نمودیم، و آن را می‌خوردیم. می‌گوید: بعد به سوی ساحل بحر به راه افتادیم، و در ساحل بحر چیزی چون تپه ریگ برای ما بلند گردید، ما نزدش آمدیم، و دیدیم حیوانی است که عنبر نامیده می‌شود. ابوعبیده گفت: خود مرده است^۱، بعد از آن گفت: بلکه ما فرستادگان رسول خدا ﷺ و در راه خدا هستیم، و شما ناچار شده‌اید، بنابراین بخورید. می‌گوید: بعد ما یک ماه بر آن اقامت کردیم، و تعدادمان سه صدتن بود، تا این که چاق شدیم، و از کاسه چشمش روغن را توسط کوزه‌های بزرگ می‌گرفتیم، و پارچه‌های گوشت را چون گاو از وی قطع می‌کردیم - یا به اندازه گاو - و ابوعبیده سیزده تن ما را گرفت و در کاسه چشمش نشانید، و قبرغهای از قبرغ‌هایش را گرفت و ایستاده نمود، و بعد از آن بزرگترین شتر از جمله شتران را پالان نمود، و او از زیر آن گذشت، و ما از گوشتش پارچه‌های جوشانیده^۲ را توشه گرفتیم. هنگامی که به مدینه آمدیم، نزد رسول خدا ﷺ آمدیم، و آن را برایش متذکر شدیم، گفت: «آن رزق خداوند است، که برای‌تان بیرون کرده است، آیا از گوشت آن چیزی همراهتان است، که برای ما بدهید؟» می‌گوید: آن گاه از آن برای رسول خدا ﷺ روان نمودیم، و او از آن خورد^۳. این را مسلم و ابوداود از ابوزبیر از جابر به این لفظ روایت کرده‌اند، چنانکه در البدایه (۴/۲۷۶) آمده است. و ابن سعد (۳/۴۱۱) از ابوزبیر از وی به معنای این را مختصرتر از آنچه گذشت روایت کرده است. و طبرانی این را از جابر به اختصار چنانکه در الکنز (۸/۵۲) آمده، روایت نموده است.

روزی داده شدن یک صحابی و زنش از جایی که گمان نمی‌کردند

احمد از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: مردی نزد خانواده‌اش داخل گردید، هنگامی که نیازمندی‌شان را دید، به سوی بیابان بیرون گردید. هنگامی که همسرش این حالت را دید، به سوی آسیاب دستی برخاست و آماده‌اش نمود، بعد به سوی تنور

۱- یعنی حرام است. م.

۲- یا گوشت قاق.

۳- مسلم (۱۹۳۵).

برخاست و آن را برافروخت. بعد از آن گفت: بار خدایا، برای ما رزق بده، آن گاه متوجه شد که کاسه پر شده است. می‌گوید: به‌سوی تنور رفت، و آن را نیز پر یافت. می‌افزاید: بعد شوهرش برگشت و گفت: آیا بعد از من چیزی به دست آورده‌اید؟ همسرش گفت: آری، از طرف پروردگارمان. آن گاه شوهرش به‌سوی آسیاب دستی برخاست و بلندش نمود، و این موضوع را برای نبی خدا ﷺ یادآور شد. پیامبر ﷺ فرمود: «اگر وی آن را بلند نمی‌کرد، تا روز قیامت می‌گشت»^۱. هیشمی (۱۰/۲۵۶) می‌گوید: این را احمد و بزار روایت نموده‌اند، و بزار گفته: همسرش گفت: بار خدایا، برای ما رزقی بده که آسیاب کنیم. خمیر نماییم و نان پخته کنیم. ناگهان متوجه شد، که کاسه پر از نان است، آسیاب دستی آرد می‌کند و تنور پر از گوشت‌های کباب شده است. آن گاه شوهر آمد و گفت: نزدتان چیزی هست؟ همسرش گفت: رزق خداست - خداوند رزق داده است -، آن گاه شوهرش آسیاب را برداشت و اطرافش را جاروب نمود، رسول خدا ﷺ گفت: «اگر می‌گذاشتش تا روز قیامت آرد می‌نمود»، طبرانی در الأوسط مانند این را روایت کرده است، و رجال آنان رجال صحیح اند: غیر شیخ بزار و شیخ طبرانی که هر دو ثقه‌اند. و بیهقی از ابوهیره این را به سیاق بزار روایت نموده است.

و نزد وی هم چنان به سند دیگری از او روایت است که: مردی از انصار نیازمند بود، وی در حالی بیرون گردید، که نزد خانواده‌اش چیزی نبود. همسرش گفت: اگر آسیاب دستی ام را حرکت بدهم، و در تنورم شاخچه‌های خرما را بیندازم، و همسایگانم صدای آسیاب را بشنوند، و دود را ببینند، گمان می‌کنند که نزد ما طعام هست، و نیازمندی نداریم. بنابراین به‌سوی تنورش برخاست و آن را برافروخت و نشست و به چرخانیدن آسیاب پرداخت. می‌گوید: شوهرش برگشت و صدای آسیاب را شنید، همسرش برخاست تا دروازه را برای وی باز کند، گفت: چه را آرد می‌کردی؟ او برایش موضوع را خبر داد، بعد هر دو در حالی داخل شدند، که آسیاب‌شان می‌چرخد و آرد می‌اندازد، و ظرفی در خانه باقی نمانده، مگر این که پر شده است. بعد به‌سوی تنورش بیرون گردید، و آن را مملو از نان دریافت، شوهرش رفت و آن را برای پیامبر ﷺ متذکر گردید. رسول خدا ﷺ فرمود: «اگر آن را می‌گذاشتی تا زندگی من - یا گفت:

زندگی شما - برای تان همان طور می بود». این حدیث در سند و متن غریب است. این چنین در البدایه (۶/۱۱۹) آمده است.

روزی داده شدن پیامبر ﷺ، ابوبکر و خانواده‌ای از اعراب از جایی که گمان نمی کردند

بیهقی در الدلائل و ابن عساکر از ابوبکر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: با رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه بیرون شدم، و به قبیله‌ای از قبیله‌های عرب رسیدیم. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه نمود، و خانه گوشه‌ای را دید و به سوی آن رفت، هنگامی که پایین شدیم، در آن خانه جز یک زن کسی نبود، همان زن گفت: ای بنده خدا، من زن هستم، و هیچ کسی همراهم نیست، وقتی مهمانی و طعام خواستید نزد بزرگ قبیله بروید. پیامبر صلی الله علیه و آله برایش پاسخی نداد، این در بیگاه روز بود، آن گاه پسرش بزهایش را حرکت داده آورد، و آن زن برای پسرش گفت: ای فرزندم، این بز و کارد را برای این دو مرد ببر، و برای شان بگو: مادرم برای تان می گوید: این را ذبح نمایید، و بخورید و برای ما هم بدهید. هنگامی که آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله برایش گفت: «کارد را ببر و کاسه را برایم بیاور»، گفت: این بز بی شیر است، شیر ندارد، گفت: «برو»، وی رفت و کاسه را آورد، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله پستانش را دست نمود، و بعد از آن دوشید، تا اینکه کاسه پر شد، و گفت: «این را برای مادرت ببر»، پس وی نوشید تا این که سیر شد. باز کاسه را آورد، گفت: «این بز را ببر و دیگرش را برایم بیاور»، و او چنان نمود، بعد از آن برای ابوبکر نوشانید. باز بز دیگری را آورد، و پیامبر صلی الله علیه و آله همان عمل قبلی را انجام داد، بعد از آن خود پیامبر صلی الله علیه و آله نوشید، و ما همان شب‌مان را خوابیدیم و باز حرکت نمودیم، و آن زن پیامبر صلی الله علیه و آله را مبارک می‌نامید، گوسفندان وی زیاد گردید، حتی که رمه‌ای از گوسفندان را برای فروش به مدینه آورد. آن گاه ابوبکر صدیق عبور نمود، و پسرش وی را دید و شناخت، و گفت: ای مادرم، این همان مردی است که همراه مبارک بود. آن گاه مادرش به سوی ابوبکر برخاست و گفت: ای بنده خدا، مردی که با تو بود کی بود؟ گفت: تو نمی‌دانی که وی کی بود؟ گفت: نخیر، گفت: وی نبی خدا صلی الله علیه و آله است. گفت: مرا نزدش داخل گردان، ابوبکر رضی الله عنه او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله داخل نمود، و پیامبر صلی الله علیه و آله برایش طعام داد، و چیزی برایش داد، و آن زن هم برای پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی از قروت و متاع بادیه

نشینان اهداء نمود، و پیامبر ﷺ برایش لباس داد، و چیزی اعطا نمود و او اسلام آورد. این کثیر می گوید: سند آن حسن است. این چنین در الکنز (۸/۳۳۰) آمده است.

روزی داده شدن پیامبر ﷺ و ابوبکر از گوسفندی که قحج بر آن نجسته بود

احمد از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: من گوسفندان عقبه بن ابی معیط را می چرانیدم، که پیامبر ﷺ و ابوبکر رضی الله عنه از نزدم عبور نمودند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: «ای پسر، شیر هست؟» می گوید: گفتم: آری، ولی من امانت دار هستم و اینها نزدم امانت‌اند، گفت: «آیا گوسفندی هست، که بر آن قوچ نجسته باشد؟» آن گاه گوسفندی را برایش آوردم، و او بر پستانش دست کشید، و شیر پایین گردید، و او آن را در ظرفی دوشید، بعد نوشید و برای ابوبکر هم نوشانید. بعد از آن برای پستان گفت: «جمع شو»، و جمع گردید. می گوید: بعد از آن نزدش آمدم و گفتم: ای رسول خدا: از این قول^۱ برایم بیاموزان، می گوید: وی بر سرم کشید و گفت: «ای پسر، خداوند تو را رحم کند، تو عالم و آموزانیده شده هستی»^۲. بیهقی این را از وی به معنای آن روایت کرده، و گفته: بزغاله ماده‌ای را برایش آوردم، او آن را محکم گرفت و بعد از آن به مسح نمودن پستانش پرداخت و دعا نمود، و ابوبکر کاسه بزرگی را برایش آورد، و او در آن دوشید، و برای ابوبکر نوشانید و بعد خودش نوشید. این چنین در البدایه (۶/۱۰۲) آمده است.

روزی داده شدن خواب با گروهی که همراهش بودند از جایی که گمان نمی کردند

طبرانی از خواب رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را در سریه‌ای روان نمود، و سخت تشنه شدیم - و البته در حالی که همراهمان آب هم نبود -، آن گاه شتر یکی از ما خوابید، و در میان پاهایش چیزی چون مشک پدیدار گردید، و ما از شیرش نوشیدیم^۳. هیشمی (۶/۲۱۰) می گوید: در این ابراهیم بن بشار رمادی آمده، و در وی ضعف می‌باشد، و از طرف بعضی ثقه دانسته شده است.

۱- هدفش قرآن کریم است.

۲- حسن. احمد (۱/۳۷۹).

۳- ضعیف. طبرانی (۴/۷۸) در سند آن ابراهیم بن بشار الرمادی است که ضعیف است: المجمع (۶/

رسیدن انگور برای خبیب بن عدی در زندان از جایی که گمان نمی کرد

ابن اسحاق از مایه بنت حجیر بن ابی اهاب - وی رضی الله عنهما اسلام آورده بود - روایت نموده، که گفت: خبیب رضی الله عنه در خانه من بندی گردید، و من از شکاف دروازه به سویش نگاه نمودم، در دستش خوشه انگوری چون سر انسان بود و از آن می خورد، و من در روی زمین انگوری را نمی دانستم که خورده شود^۱. و بخاری قصه انگور را از غیر این طریق روایت کرده است. این چنین در الإصابه (۱/۴۱۹) آمده است.

روزی داده شدن دو صحابی از جایی که گمان نمی کردند

ابن سعد (۱/۱۷۲) از سالم بن ابی جعد رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو تن را در پی کاری از کارهایش روان نمود، گفتند: ای رسول خدا، همراه ما چیزی نیست که از آن توشه بگیریم، گفت: «مشکی برایم جستجو کنید»، مشکی برایش آوردند. می گوید: ما را دستور داد، و آن را پر نمودیم، بعد از آن سرش را بست و گفت: «بروید، تا، اینکه به فلان و فلان مکان برسید، در آنجا خداوند برای تان روزی خواهد داد»، می گوید: آنان به راه افتادند، تا این که به همان مکانی رسیدند، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را به آن امر نموده بود. در آنجا مشکشان بازگردید، و ناگهان متوجه شدند که در آن شیر و مسکه گوسفند است، و از آن خوردند و نوشیدند، تا این که سیر شدند.

سیراب شدن شان به نوشیدن در خواب

قصه عثمان بن عفان رضی الله عنه در این باره

ابن ابی الدنیا از عبداللہ بن سلام روایت نموده، که گفت: نزد عثمان رضی الله عنه در حالی که محاصره بود آمدم تا برایش سلام بدهم. نزدش داخل شدم، گفت: مرحبا به برادرم، امشب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در این دریچه دیدم، - می گوید: و در خانه دریچه ای بود -، وی گفت: «ای عثمان، تو را محاصره نموده اند؟» گفتم: آری، گفت: «تشنه ات ساخته اند؟» گفتم: آری، آن گاه دلوی را پایین نمود که در آن آب بود، و نوشیدم تا که سیراب شدم، به حدی که سردی آن را در میان سینه هایم و در میان شانم هایم

۱- یعنی در آن وقت در هیچ جا انگور یافت نمی شد. م.

احساس می‌کنم، و برایم گفت: «اگر خواسته باشی بر آنان نصرت داده می‌شوی، و اگر خواسته باشی نزد ما افطار می‌کنی»، و من انتخاب کردم که نزد وی افطار نمایم، و او در همان روز به قتل رسید. این چنین در البدایه (۷/۱۸۲) آمده است. و قصه ام شریک که خواب نمود، و در خواب دید که کسی برایش آب داد، و از خواب در حالی برخاست که سیراب بود، گذشت.

آمدن مال از جایی که گمان نمی‌شود

آمدن مال برای مقداربن اسود از جایی که گمان نمی‌نمود

ابونعیم در الدلائل (ص ۱۶۵) از ضباعه بنت زبیر رضی الله عنها، که همسر مقدار رضی الله عنه بود، روایت نموده، که گفت: مردم برای رفع حاجت خود بعد از دو روز و سه روز می‌رفتند، و چون شتر پشکل می‌انداختند. روزی مقدار هم برای قضای حاجت خود بیرون گردید، تا این که به حجبه - موضعی است در بقیع غرقد - رسید، و در خرابه‌ای برای رفع حاجت خود داخل گردید، او درحالی که نشسته بود، موشی از سوراخش یک دینار را بیرون کرد، و همینطور یک دینار بیرون می‌کرد، تا این که هفده دینار شد. وی آنها را گرفت و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد، و موضوع را برایش خبر داد. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «آیا دستت را داخل سوراخ نمودی؟» گفت: نخیر، سوگند به ذاتی که تو را به حق مبعوث نموده است، گفت: «در این بر تو صدقه‌ای نیست، خداوند در این برایت برکت بدهد»، ضباعه می‌گوید: هنوز آخر آن تمام نگردیده بود، که جوال‌های نقره را در خانه مقدار دیدم^۱.

آمدن مال برای سائب بن اقرع و مسلمانان از جایی که گمان نمی‌کردند

خطیب از سائب بن اقرع روایت نموده که: عمر رضی الله عنه وی را امیر مدائن مقرر نمود در حالی که وی در ایوان کسری نشسته بود. به‌سوی تمثالی دید که با انگشتش به موضعی اشاره می‌نماید، می‌گوید: در قلبم واقع شد، که وی به‌سوی گنجی اشاره می‌نماید. می‌گوید: بنابراین همان مکان را حفر نمودم، و گنج بزرگی را بیرون کردم، و موضوع را برای عمر رضی الله عنه نوشتم، و از موضوع آگاهش نمودم، و متذکر شدم: این چیزی است که خداوند آن را برای من بدون شرکت مسلمانان غنیمت داده است. می‌افزاید:

۱- ابونعیم در الدلائل (ص ۱۶۵) و طبرانی در الکبیر (۲۰/۲۵۹).

عمر برایم نوشت، که تو امیری از امرای مسلمانان هستی، و آن را در میان مسلمانان تقسیم کن. این چنین در الکنز (۳/۳۰۵) آمده است.

و در الإصابه (۲/۸) می‌گوید: هیثم بن عدی از شعبی روایت نموده که: سائب در فتح مهرجان حاضر بود، و داخل منزل هرمزان گردید، و در آن آهوپی بود از گچ که دستش را بالا نموده بود، گفت: به خدا سوگند، وی به‌سوی چیزی اشاره می‌کند، بنابراین نگاه نمود، و در منزل چیز پنهان شده‌ای را از هرمزان دید، و در آن سبدی از جوهر بود. ابن ابی شیبه از طریق شیبانی از سائب بن اقرع مانند آن را روایت کرده است.

قصه ابوامامه باهلی در این باره

ابونعیم در الحلیه (۱۰/۱۲۹) از عبدالرحمن بن یزید بن جابر روایت نموده، که گفت: کنیز آزاد کرده ابوامامه رضی الله عنه برایم حدیث بیان نموده، که گفت: ابوامامه صدقه را دوست می‌داشت، و برای آن جمع می‌کرد، و هیچ سؤال کننده‌ای را بدون چیزی رد نمی‌نمود، ولو که آن چیز پیازی می‌بود، و یا خرمایی، و یا چیزی که خورده می‌شود. روزی سائلی نزدش در حالی آمد، که هیچ چیزی از آن‌ها نزدش نمانده بود، و سه دینار داشت و بس. وی از او سؤال نمود، و او برایش یک دینار داد. باز سائلی دیگر نزدش آمد، و برای وی هم یک دینار داد. باز سائلی آمد، و برایش یک دینار داد. می‌گوید: من به خشم آمدم و گفتم: برای ما هیچ چیزی نگذاشتی!! می‌گوید: وی سرش را برای خواب چاشت گذاشت. می‌افزاید: هنگامی که برای نماز ظهر اذان داده شد، بیدارش کردم، وی وضو نمود، و به‌سوی مسجدش رفت. می‌گوید: من بر وی ترحم نمودم، چون روزه دار بود، و قرض نمودم و برایش نان شب را آماده ساختم، و چراغی را برایش روشن نمودم، و به‌سوی بسترش آمدم، تا آن را برایش هموار سازم، ناگهان به طلا برخوردم و شماره‌اش کردم و آن را سه صد دینار یافتم. می‌گوید: گفتم: عملی را که انجام داد، به اعتماد بالای آنچه داشته انجام داده است، وی بعد از نماز خفتن آمد. می‌گوید: وقتی دستر خوان (سفره) و چراغ را دید، تبسم نمود و گفت: این خبری است از طرف خدا، می‌افزاید: من بر سرش ایستادم، تا این که نانش را صرف نمود. آن گاه گفتم: خداوند تو را رحم کند، این پول را در جای ضایع شدنی گذاشتی، و مرا هم خبر ندادی که بردارمش، گفت: کدام پول را؟ من چیزی از خود به جای نگذاشته‌ام. می‌گوید: آن گاه بستر را برداشتم، هنگامی که

وی آن را دید خوش شد، و به شدت متعجب گردید. می‌گوید: آن گاه برخاستم و زنارم^۱ را قطع نمودم و اسلام آوردم، ابن جابر می‌گوید: من وی را در مسجد حمص دریافتیم، که برای زنان قرآن، سنت و فرایض را تعلیم می‌داد، و مسایل دین را برای‌شان می‌آموزانید.

برکت در اموال

برکت در مالی که پیامبر ﷺ برای سلمان داد تا خودش را آزاد سازد

احمد در یک حدیث طویل از سلمان رضی الله عنه در قصه اسلامش روایت نموده، که گفت: و مال بر من باقی ماند، و برای رسول خدا ﷺ مانند تخم مرغ از کدام معدن طلا آورده شد، وی فرمود: «فارسی مکاتب چه کرد؟» می‌گوید: من نزدش فرا خوانده شدم، گفت: «ای سلمان، این را بگیر، و آنچه را بالایت هست، ادا کن»، می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا، این در مقابل آنچه بر من است چه خواهد شد؟ گفت: «بگیرش، خداوند آنچه را بر توست ادا خواهد نمود». می‌افزاید: من آن را گرفتم، سوگند به ذاتی که جان سلمان در دست اوست. چهل اوقیه^۲ برای‌شان از آن وزن نمودم، و حق‌شان را برای‌شان پرداختم و خود را رها ساختم.

و در روایتی از سلمان رضی الله عنه آمده، که گفت: وقتی گفتم: ای رسول خدا، این در مقابل آنچه بر من است چه خواهد شد؟ پیامبر ﷺ گرفتش، و بر زبانش گردانید، و بعد از آن گفت: «بگیرش، و همه حق‌شان را که چهل اوقیه است بپرداز»^۳. هیشمی (۹/۳۳۶) می‌گوید: همه این را احمد روایت نموده، و طبرانی در الکبیر مانند آن را به چند اسناد روایت کرده، و اسناد روایت اولی نزد احمد و طبرانی رجالش رجال صحیح‌اند، غیر محمد بن اسحاق، که وی هم به سماع تصریح نموده. و رجال روایت دومی، که احمد آن را به تنهایی اش روایت کرده، رجال صحیح‌اند: غیر عمرو بن ابی قره کندی که ثقه است، و بزار هم آن را روایت نموده است. و ابن سعد (۴/۷۵) همچنان در یک حدیث طویل از سلمان مانند روایت اولی را روایت نموده، و بعد از آن گفته است: ابن اسحاق می‌گوید: برایم یزید بن (ابی) حبیب خبر داد، که وی در این واقعه حاضر بود، که رسول

۱- زنار کمربند خاصی است که اهل ذمه به حکم مسلمانان به کمر می‌بندند تا از مسلمانان تمیز شوند. م.

۲- یک اوقیه چهل مثقال است، بنابراین چهل اوقیه یک هزار و ششصد مثقال می‌شود. م.

۳- صحیح. احمد (۵/۴۴۴) هیشمی می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند (۹/۳۳۶).

خدا ﷺ را در آن روز بر زبانش گذاشت، و بازگردانیدش، و بعد از آن برای من گفت: «برو و آن را از گردنت ادا کن».

برکت در مال عروه بارقی به سبب دعای پیامبر ﷺ برایش

ابونعیم در الدلائل (ص ۱۶۵) از عروه بارقی روایت نموده که: رسول خدا ﷺ با جلابی روبرو گردید، و برایش یک دینار داد و گفت: «به این برای ما یک گوسفند بخر»، وی رفت و به یک دینار دو گوسفند خریداری نمود. آن گاه مردی همراهش روبرو گردید، و یک گوسفند را برای وی به یک دینار فروخت، و با یک دینار و یک گوسفند نزد پیامبر ﷺ آمد، و پیامبر ﷺ برایش گفت: «خداوند برایت در خرید و فروشت برکت بدهد»، می گوید: در کناسه^۱ ایستاده می شدم، و تا چهل هزار فایده نمی کردم به خانواده ام بر نمی گشتم^۲. ابونعیم می گوید: این را عفان از سعید بن زید روایت نموده، که گفت: خود را چنان یافتم، که در کناسه در کوفه می ایستادم، و قبل از برگشت به خانواده ام چهل دینار فایده می کردم. در الإصابه (۲/۴۷۶) می گوید: این حدیث در بخاری و غیر وی مشهور است. و عبدالرزاق و ابن ابی شیبه از عروه مانند این را، چنانکه در الکنز (۷/۶۳) آمده، روایت کرده اند، و در روایت آن دو آمده است: پیامبر ﷺ برای وی در فروشش به برکت دعا نمود، و اگر وی خاکی را هم می خرید در آن فایده می نمود.

برکت در مال عبدالله بن هشام به دعای پیامبر ﷺ برایش

بخاری از ابو عقیل^۳ روایت نموده که: وی را جدش عبدالله بن هشام رضی الله عنه به سوی بازار بیرون می نمود، و وی طعام می خرید، و ابن زبیر و ابن عمر رضی الله عنهما همراهش روبرو گردیده می گفتند: ما را در تجارتت شریک ساز، چون رسول خدا ﷺ برایت به برکت دعا نموده است، و او ایشان را شریک می ساخت، و گاهی شتر با بارش برایش در فایده سهم می رسید، و او آن را به منزل روان می کرد^۴. این چنین در البدایه (۶/۱۶۶) آمده است.

۱- محله ای است در کوفه.

۲- صحیح. ابنعیم در الدلائل و دارقطنی (۳/ ۱۰) بخاری (۱۷۱۵) ابوداود (۳۳۸۴).

۳- وی زهره بن معید تیمی قریشی است.

۴- بخاری (۲۵۰۲).

درست شدن دردها و برطرف شدن مریضی‌ها

تندرست شدن عبدالله بن انیس از زخمی به سبب دم انداختن پیامبر ﷺ در آن
طبرانی از عبدالله بن انیس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: مستنیر بن ررام یهودی بر رویم با عصای کجی از شوخط^۱ زد، و زخمی ام ساخت و استخوان را از جایش بی جای نمود یا شکستگی پدید آورد که تا پرده دماغ رسید^۲، به آن حالت نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم. وی آن را برهنه ساخت و در آن دم انداخت، و من دیگر چیزی از آن احساس نکردم. هیشمی (۸/۲۹۸) می‌گوید: در این عبدالعزیز بن عمران آمده، و ضعیف می‌باشد.

تندرست شدن مخلد بن عقبه از غده‌اش به سبب دم انداختن پیامبر ﷺ در آن
طبرانی از مخلد بن عقبه (بن عبدالرحمن) بن شرحبیل از جدش عبدالرحمن از پدرش رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی آمدم، که در کف دستم غده‌ای بود^۳، و گفتم: ای رسول خدا، این غده دستم را آماسانیده است، و از گرفتن قبضه شمشیر و گرفتن لگام سواری بازم داشته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «به من نزدیک شو»، نزدیک شدم، و کف دستم را باز کردم، او در کف دستم دم انداخت، و بعد از آن دستش را بر غده گذاشت، و آن را تا مدتی با کف دستش مالید و بعد دستش را بلند نمود، و من دیگر اثرش را ندیدم^۴. هیشمی (۸/۲۹۸) می‌گوید: مخلد و کسانی را که ما فوق وی هستند نشناختم، و بقیه رجال آن صحیح‌اند.

تندرست شدن ابیض بن حمال از مرض قوبا به سبب کشیدن پیامبر ﷺ بر آن و دعایش برای وی

ابونعیم در الدلائل (ص ۲۲۳) از ابیض بن حمال مآربی روایت نموده که: بر روی وی قوباء بود^۵ و بینی اش را فرا گرفته بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله وی را طلب نمود، و بر رویش

۱- نوعی درختی است که از آن کمان درست می‌کنند.

۲- دو نوع شکستگی‌هایی که در فقه اسلامی از آن‌ها به نام‌های «منقله» و «آمّه» یاد می‌شود. م.

۳- نوعی از غده‌های زیر پوست، که وقتی فشارش بدهی حرکت نماید.

۴- ضعیف. طبرانی (۳۰۶/۱۷) هیشمی (۸/۲۹۸) می‌گوید: مخلد و بالاتر از او را نشناختم و بقیه رجال آن صحیح‌اند.

۵- قوباء نوعی از امراض جلدی است.

دست کشید، و در همان روز تا هنوز بیگانه (شام) نکرده بود، که اثری از آن باقی نماند^۱. ابن سعد (۵/۵۲۴) مانند این را روایت کرده است.

تندرست شدن رافع بن خدیج از دردی که به شکمش رسیده بود به سبب دست کشیدن پیامبر ﷺ بر آن

ابونعیم در الدلائل (ص ۲۲۳) از رافع بن خدیج رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: روزی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داخل شدم، نزدشان دیگ گوشتی بود که می جوشید، چربویی در آن خوشم آمد، گرفتم و خوردمش، و بر اثر آن یک سال مریض ماندم، بعد آن را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یادآور شدم، گفت: «در آن نظر بد هفت انسان بود»، و بعد از آن بر شکم دست کشید، و من آن را به صورت سبز بیرون انداختم، سوگند به ذاتی که وی را به حق مبعوث نموده، تا این ساعت دیگر از شکم شکایت نکرده‌ام^۲.

تندرست شدن علی از دردش به سبب دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برایش

ابونعیم در الدلائل (ص ۱۶۱) از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: مریض بودم، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی از نزد عبور نمود، که می گفتم: بار خدایا، اگر اجلم فرا رسیده باشد، راحتم ساز، و اگر متأخر و دور باشد، بلندم گردان، و اگر آزمایشی باشد، برایم شکیبایی نصیب گردان. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «چگونه گفتی؟» من گفته قبل را برایش تکرار نمودم، وی مرا با پایش زد و گفت: «بار خدایا، برایش شفا بده»، می گوید: بعد از آن دیگر از دردم شکایت نکردم. و در صحیح، چنانکه در البدایه (۶/۲۹۵) آمده، ثابت گردیده، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر چشم‌های علی در روز خیبر که چشم درد بود دم انداخت، و او در همان ساعت تندرست گردید، و بعد از آن دیگر هرگز چشم درد نشد، این موضوع در باب دعوت در حدیث سهل بن سعد (۱/۱۰۱) گذشت.

و در باب نصرت در کشتن ابورافع حکایت شکستن پای عبدالله بن عتیک رضی الله عنه در حدیث براء رضی الله عنه (۱۵۰/۲) نزد بخاری گذشت، که در آن آمده: بعد نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم، و برایش حکایت کردم، گفت: «پایت را دراز کن»، و من پایم را دراز نمودم، و او بر آندست کشید، انگار که من هرگز از آن شکایت نداشته‌ام.

۱- ابونعیم در الدلائل (۲۲۳) طبرانی (۱/ ۲۷۹) ابن سعد (۵/ ۵۲۴) به مانند آن.

۲- ضعیف. طبرانی (۴/ ۲۸۲) در سند آن ابوامیه انصاری است که ضعیف است.

حنظله بن حذیم و درست ساختن مرض‌ها به سبب برکتی که از پیامبر ﷺ به دست آورده بود

طبرانی از حنظله بن حذیم (بن حنیفه) رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: با جدم حنیفه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم، وی گفت: ای رسول خدا، من فرزندان صاحب ریش و خردتر از آنان دارم، و این خردترین‌شان است. رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا نزدیک ساخت، و بر سرم دست کشید و گفت: «خداوند در تو برکت اندازد»، ذیال^۱ می‌گوید: حنظله را دیدم، که مرد روی آماسیده، یا گوسفند پستان آماسیده آورده می‌شد، و او می‌گفت: به نام خدا، به جای دست رسول خدا، و بر آن دست می‌کشید، و آماسیدگی از بین می‌رفت^۲. هیشمی (۹/۴۰۸) می‌گوید: این را طبرانی در الأوسط والکبیر به مانند آن روایت کرده است، و احمد این را در یک حدیث طویل روایت نموده، و رجال احمد ثقه‌اند. و حافظ در الإصابه (۱/۳۵۹) حدیث حنظله را از احمد به طول آن ذکر نموده، و در آن آمده: ذیال گفت: حنظله را دیدم که انسان روی ورم شده نزدش آورده می‌شد، و او بر دستهایش تف می‌نمود و می‌گفت: به نام خدا، و دستش را بر سرش می‌گذاشت، (و می‌گفت: به) جای دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسح می‌نمود، بعد از آن بر جای ورم دست می‌کشید، و ورم از بین می‌رفت. حافظ می‌گوید: این را حسن بن سفیان از طریق دیگر از ذیال روایت کرده است، و طبرانی این را به طولش به شکل منقطع روایت نموده، و ابویعلی این را از این وجه روایت نموده، ولی نه به شکل مکمل آن، این چنین این را یعقوب بن سفیان و منجیقی روایت کرده‌اند، و ابن سعد (۷/۷۲) نیز این را به طولش به سیاق احمد روایت نموده است.

تندرست شدن شتر عبدالله بن قرط به دعایش

طبرانی از عبدالله بن قرط روایت نموده، که گفت: در حالی که با خالد بن ولید رضی الله عنه بودم، شترم از رفتن باز ماند، خواستم رهایش کنم، آن گاه به خداوند دعا نمودم، و او آن را برایم ایستاده نمود و سوارش شدم. هیشمی (۱۰/۱۸۵) می‌گوید: اسنادش جید است.

۱- یکی از راویان است.

۲- صحیح. طبرانی در الأوسط (۳/۱۹۱) هیشمی (۹/۴۰۸) می‌گوید: طبرانی آن را در الأوسط و به مانند آن در الکبیر روایت نموده است و همچنین احمد در حدیثی طولانی که رجال احمد ثقه هستند. می‌گویم آن را احمد (۵/۶۷) نیز روایت نموده است.

از بین رفتن اثر زهر

خالد بن ولید و نوشیدن زهر و از بین رفتن اثر آن

ابویعلی از ابوسفر روایت نموده، که گفت: خالد بن ولید رضی الله عنه در حیره نزد امیری از مرزبانان پایین گردید، برایش گفتند: از زهر بر حذر باش، تا عجمها برایت زهر ننوشانند. گفت: آن را برایم بیاورید، زهر برایش آورده شد، و او آن را با دست خود گرفت و نوشیدش، و گفت: به نام خداوند، و ضرری برایش نرسانید^۱. هیشمی (۹/۳۵۰) می‌گوید: این را ابویعلی و طبرانی به مانند آن روایت کرده‌اند، و رجال یکی از اسنادهای طبرانی رجال صحیح‌اند، و این روایت مرسل است، و رجال‌شان ثقه‌اند، مگر این که ابوسفر و ابوبرده بن ابی موسی از خالد نشنیده‌اند.

ابونعیم در الدلائل (ص ۱۵۹) مانند این را از ابوسفر روایت کرده، و در الإصابه (۱/۴۱۴) از ابویعلی این را متذکر شده، و در روایتش آمده: برایش زهری آورده شد، وی آن را در کف دستش گذاشت، بعد از آن نام خدا را بر زبان آورد و نوشیدش، و آن ضرری برایش نرسانید، بعد از آن گفته: ابن سعد این را از دو طریق دیگر روایت نموده است.

و ابن جریر (۲/۵۶۷) این را در تاریخش از محمد بن ابی سفر از ذی الجوشن ضبابی رضی الله عنه و غیر وی روایت نموده، که گفتند: همراه ابن بقیله^۲ خادمی بود، و کیسه‌ای را در آزار بندش آویزان نموده بود، خالد رضی الله عنه آن کیسه را گرفت، و آنچه را در آن بود، در کف دستش ریخت و گفت: ای عمرو این چیست؟ پاسخ داد: این به خدا سوگند زهری است که فوراً می‌کشد. گفت: زهر را چرا نگه می‌داری؟ گفت: از این ترسیدم که بر غیر آنچه باشید که من پنداشته‌ام، اجلم را نیز با خود آورده‌ام، و مرگ برایم محبوب‌تر از چیز بد و ناخوشایندی است که بر قوم و اهل قریه‌ام داخل گردانم. خالد گفت: هیچ نفسی تا اجلس نرسد نمی‌میرد، و گفت: «بسم الله خیر الأسماء، رب الأرض ورب السماء الذي ليس يضر مع اسمه داء الرحمن الرحيم». ترجمه: «به نام خدا، که بهترین نام هاست، پروردگار زمین و آسمان، ذاتی که با نامش مرضی ضرر نمی‌رساند و بخشاینده و مهربان است»، آن گاه به سویش آمدند، تا بازدارندش، ولی او قبل از رسیدن آن‌ها بلعیدش، آن

۱- ضعیف. ابویعلی (۱۳/ ۱۴۱) که رجال آن ثقه هستند اما منقطع است. و همچنین طبرانی (۴/ ۱۰۵) نگا: المطالب (۴/ ۹۰) و المجمع (۹/ ۳۵۰).

۲- وی عمرو بن عبدالمسیح است، نصرانی بود و یکی از رؤسای حیره به شمار می‌رفت.

گاه عمرو گفت: به خدا سوگند، ای گروه عرب، آنچه را بخواهید به دست می‌آورید، البته تا وقتی که یکی از شما باقی باشد ای قرن^۱، و به‌سوی اهل حیره رفت و گفت: چون امروز امری را روشن‌تر و واضح‌تر ندیدم که آمده باشد.

از بین رفتن اثر گرمی و سردی

از بین رفتن اثر گرمی و سردی از علی به سبب دعای پیامبر ﷺ برایش

ابن ابی شیبه، احمد، ابن ماجه، بزار، ابن جریر - و صحیحش دانسته -، طبرانی در الأوسط، حاکم و بیهقی در الدلائل از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت نموده‌اند، که گفت: علی رضی الله عنه در زمستان، زیر یک ازار و چادر و دو جامه نازک بیرون می‌شد، و در تابستان با قبای پر شده و جامه سنگین بیرون می‌گردید، مردم گفتند^۲ اگر این مسئله را برای پدرت بگویی، چون او همراهش شب نشینی دارد، بهتر می‌شود. آن گاه پدرم را پرسیدم و گفتم: مردم چیزی را از امیرالمؤمنین دیده‌اند، که آن را نامأنوس پنداشته‌اند. گفت: و آن چیست؟ گفتم: در گرمای شدید، با داشتن قبای پر شده و جامه سنگین بیرون می‌گردد، و پروای آن را ندارد، و در سرمای شدید، با داشتن دو جامه نازک و دو چادر بیرون می‌شود، و پروای آن را ندارد، و خود را از سردی نگه نمی‌دارد، آیا در این باره چیزی شنیده‌ای؟ چون مرا دستور داده‌اند، تا تو را بپرسم، که وقتی از طرف شب نزد وی نشستیم از موضوع سؤالش کنی. بعد او شب نزد وی نشست و گفت: ای امیرالمؤمنین، مردم چیزی را از تو پرسیده‌اند، گفت: چه را؟ گفت: در گرمی شدید، در قبای پر شده و جامه سنگین بیرون می‌شوی، و در سرمای شدید، در دو جامه نازک و دو چادر بیرون می‌گردی، و پروای آن را نمی‌کنی، و خود را از سردی نگه نمی‌داری!! گفت: ای ابولیلی، در خیبر همراه ما نبودی؟ گفت: بلی، به خدا سوگند، همراه‌تان بودم. گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر را فرستاد و او با مردم حرکت نمود، تا این که شکست خورد و برگشت، بعد عمر را روان نمود و با مردم شکست

۱- هدفش اصحاب رضی الله عنهم است.

۲- یعنی برای عبدالرحمن بن ابی لیلی.

خورد و به‌سوی پیامبر ﷺ برگشت^۱، آن گاه رسول خدا ﷺ گفت: «بیرق را برای مردی می‌دهم، که خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد، و خداوند برایش فتح نصیب می‌کند، و فرار کننده نیست»، بنابراین کسی را نزد من روان نمود، و نزدش در حالی آمدم، که چشم درد بودم و چیزی را دیده نمی‌توانستم، وی آب دهنش را در چشم‌هایش انداخت و گفت: «بار خدایا، وی را از گرمی و سردی نگه دار»، و بعد از آن دیگر گرمی و سردی مرا اذیت نکرده است^۲. این چنین در المنتخب (۵/۴۴) آمده است.

و ابونعیم در الدلائل (ص ۱۶۶) از عبدالرحمن به شکل مختصر این را روایت کرده است، و در روایت وی آمده: آب دهنش را به کف‌های دستش انداخت، و آن‌ها را بر چشم‌های من مالید و گفت: «بار خدایا، گرمی و سردی را از وی ببر»، سوگند به ذاتی که او را به حق مبعوث نموده، از هیچ یک آنان تاکنون و همین ساعت اذیتی احساس نکرده‌ام. هیشمی (۹/۱۲۲) می‌گوید: این را طبرانی در الأوسط روایت نموده، و اسناد آن حسن است. و در روایت دیگری نزد وی از سویدبن غفله رضی الله عنه آمده، که گفت: با علی ملاقات کردیم، و در زمستان دو جامه بر تن داشت. گفتیم: در این سرزمین ما فریب‌مخور، این سرزمین ما سرد است، و مثل سرزمین تو نیست. گفت: من سرد خور بودم، و هنگامی که رسول خدا ﷺ به خیبر روانم نمود، گفتم: چشمم درد می‌کند، وی آب دهنش را در چشم‌هایم انداخت، و من دیگر اثری از گرمی و سردی را احساس نکردم، و نه هم چشم‌هایم دردی کرد. و در موضع دیگری (۹/۱۲۴) بعد از اینکه حدیث را از ابولیلی متذکر شده، گفته: این را بزار روایت نموده، و در آن محمدبن عبدالرحمن بن ابی لیلی آمده، و وی دچار سوء حافظه می‌باشد، و بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند.

از بین رفتن اثر سردی از صحابه به دعای پیامبر ﷺ در شبی

ابونعیم در الدلائل (۱۶۶) از جابر از بلال رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در یک شب سرد برای صبح اذان دادم، و هیچکسی نیامد، باز اذان دادم، و هیچکسی نیامد. آن گاه پیامبر ﷺ گفت: «ای بلال آنان در چه حالت قرار دارند؟» می‌گوید: گفتم: پدر و مادرم فدایت سردی در مشقت‌شان افکنده است، گفت: «بار خدایا، سردی را از

۱- در سیرت ابن هشام آمده: ابوبکر و عمر رضی الله عنهما شکست نخوردند، بلکه برای‌شان فتح نصیب نگردید و صحیح هم همان است که در سیر آمده.

۲- احمد (۵/۳۳۳، ۳۵۸) حاکم (۳/۱۰۹) و بیهقی در الدلائل (۴/۲۰۵).

ایشان بشکن»، بلال می‌گوید: و من ایشان را دیدم که در نماز چاشت یا صبح [خود را از گرمی] پنکه می‌نمودند. و بیهقی این را از جابر از ابوبکر از بلال رضی الله عنه روایت نموده، و به معنای آن را به اختصار، چنانکه در البدایه (۶/۱۶۶) آمده، ذکر کرده است، و در روایت وی آمده: «بار خدایا، سردی را از ایشان ببر». بعد از آن بیهقی گفته: ایوب بن سیار این را به تنهایی روایت کرده است. ابن کثیر می‌گوید: و نظیر آن در حدیث مشهور از حذیفه رضی الله عنه در قصه خندق گذشت.

رفتن اثر گرسنگی

قصه فاطمه رضی الله عنها در این باره

طبرانی در الأوسط از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: من نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودم، که فاطمه رضی الله عنها آمد، و در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «ای فاطمه نزدیک شو»، وی اندک نزدیک شد، باز فرمود: «ای فاطمه نزدیک شو»، و او اندک نزدیک گردید، باز گفت: «ای فاطمه نزدیک شو»، و او نزدیک شد، و در پیش روی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد. عمران می‌گوید: من دیدم که زردی در رویش ظاهر گردیده و خون رفته است، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انگشتان خود را پهن نمود، و در سینه وی گذاشت، بعد سرش را بلند نمود و گفت: «بار خدایا، ای سیر کننده گرسنه، برآورده حاجت، بلند کننده افتاده، فاطمه دختر محمد را گرسنه مساز»، آن گاه من زردی گرسنگی را دیدم که از رویش رفت، و خون ظاهر گردید. باز وی را بعد از آن پرسیدم، گفت: ای عمران، بعد از آن دیگر گرسنه نشدم^۱. هیشمی (۹/۲۰۴) می‌گوید: در این عتبه بن حمید آمده، ابن حبان و غیر وی او را ثقه دانسته‌اند، و گروهی ضعیفش دانسته‌اند، و بقیه رجال آن ثقه دانسته شده‌اند. ابونعیم در الدلائل (ص ۱۶۶) از عمران مانند آن را روایت کرده است.

رفتن اثر پیری

رفتن اثر پیری از ابوزید انصاری به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برایش

۱- ضعیف. طبرانی در الاوسط (۴/ ۲۱۰) در سند آن عتبه بن حمید است. نگا: المجمع (۹/ ۲۰۴).

احمد از ابوزید انصاری رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم گفت: «به من نزدیک شو»، آن گاه با دستش بر سرم دست کشید، و بعد از آن گفت: «بار خدایا، زیبایش گردان، و زیبایی اش را مداوم ساز»، می گوید: عمرش به صد و چند سال رسید، و در ریشش سفیدی جز اندکی وجود نداشت، و رویش گشاده و بشاش بود، و تا مردنش رویش جمع نگردید^۱. سهیلی می گوید: اسنادش صحیح و متصل است. این چنین در البدایه (۶/۱۶۶) آمده است، و در الإصابه (۴/۷۸) می گوید: در روایتی نزد احمد از طریق دیگری از ابونهییک آمده، که ابوزید رضی الله عنه برایم حدیث بیان نموده گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله آب خواست، و من برایش جامی از آب آوردم، و در آن مویی بود و گرفتمش، گفت: «بار خدایا، زیبایش گردان»، می گوید: من وی را که نود و چهار سال عمر داشت دیدم، در ریشش یک موی سفید هم نبود. ابن حبان و حاکم این را صحیح دانسته‌اند. و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۱۶۴) از طریق ابونهییک به مانند آن روایت کرده است، و در روایت وی آمده، که گفت: وی را که نود و سه سال عمر داشت دیدم، و در سر و ریشش یک موی سفید وجود نداشت.

رفتن اثر پیری از روی قتاده بن ملحان به سبب دست کشیدن پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن
احمد از ابوعلاء روایت نموده، که گفت: نزد قتاده بن ملحان رضی الله عنه در همان جایی که در آنجا درگذشت، بودم. می گوید: مردی از یک جانب منزل عبور نمود، می افزاید: و من او را در روی قتاده دیدم، می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روی وی دست کشیده بود. می گوید: و قبل از این هم هر باری که من وی را می دیدم انگار بر رویش روغن باشد^۲. این چنین در البدایه (۶/۱۶۶) آمده است.

و نزد ابن شاهین از حیان بن عمیر روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به روی قتاده بن ملحان رضی الله عنه دست کشید، بعد وی مسن گردید، و هر چیزش فرسوده گردید مگر رویش. می گوید: در وقت وفاتش نزدش حاضر گردیدم، و زنی عبور نمود، و من او را در روی وی دیدم، طوری که وی را در آینه دیده باشم. این چنین در الإصابه (۳/۲۲۵) آمده است.

۱- صحیح. احمد (۷۷/۵ و ۳۴) حاکم (۱۳۹/۴) طبرانی (۲۸/۱۷) و بیهقی در الدلائل (۶/۲۱۰).

۲ احمد (۸/۵، ۲۸).

رفتن اثر پیری از نابغه جعدی به سبب دعای پیامبر ﷺ برایش

ابونعیم در الدلائل (ص ۱۶۴) از نابغه جعدی رضی الله عنه روایت نموده، که وی می‌گفت:
برای رسول خدا صلی الله علیه و آله این شعر را سرودم، و خوشش آمد:

بلغنا السماء مجدنا وثرأونا وإنا لنجو فوق ذلك مظهرا

ترجمه: «عزت و ثروت ما به آسمان رسیده است، و بلند رفتن به جای بالاتر از آن را هم امید داریم». پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «ای ابولیلی، بلند رفتن به جای بالاتر کجاست؟»
گفتم: به سوی جنت، گفت: «آری، ان شاء الله تعالی».

ولا خير في حلم إذا لم تكن له بوادر تحمی صفوه أن یکدرا

ولا خير في جهل إذا لم يكن له حلیم إذا ما أورد الأمر أصدررا

پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «نیکو نمودی، خداوند دندان هایت را نریزاند»، یعلی می‌گوید:
من وی را دیدم، که یک صد و چند سال بالایش سپری شده بود، ولی یک دندانش هم نریخته بود. و بیهقی این را از نابغه به مثل آن روایت نموده، مگر این که در روایت وی آمده، «تراثنا» در بدل «ثرأونا». و بزار این را از وی به مثل آن روایت کرده، مگر این که در روایت وی آمده: «عفة وتكرماً» در بدل «مجدنا وثرأونا»، و قول یعلی را، چنانکه در البدایه (۶/۱۶۸) آمده، ذکر نموده است.

این را همچنان حسن بن سفیان در مسندش، ابونعیم در تاریخ اصبهان و شیرازی در الألقاب همه‌شان به روایت یعلی بن اشدق روایت کرده‌اند، و وی ساقط الحدیث است، ولی تابع‌هایی برای خود دارد، و ما قصه‌ای را در غریب الحدیث از خطابی و در کتاب العلم از مرحبی و غیر آنان از طریق مهاجر بن سلیم از عبدالله بن جراد دریافتیم، که [وی می‌گوید]: از نابغه بنی جعد شنیدم که می‌گوید: گفته‌ام را برای پیامبر صلی الله علیه و آله سرودم: «عَلَوْنَا السَّمَاءَ...»، وی خشمگین شد و گفت: «ای ابولیلی، بلند رفتن به جای بالاتر کجاست؟» گفتم: جنت، گفت: «آری، ان شاء الله»، بعد از آن گفت: «گفته ات را برایم بسرای»، من آن را برایش سرودم: «ولا خير في حلم...» هردو بیت، آن گاه برایم گفت: «نیکو نمودی، خداوند دندان هایت را نریزاند، [راوی می‌گوید]: من دندان‌های وی را چون ژاله دیدم، و هیچ دندانی از دندان‌هایش نشکسته بود و نیفتاده بود. و ما این را در المؤتلف والمختلف از دارقطنی، و در الصحابة از ابن سکن و در غیر

آن‌ها از طریق رحال بن منذر روایت نمودیم، که [وی گفت] پدرم از پدرش که کرز بن اسامه است، و با نابغه جعدی در وفدی همراه بود حدیث بیان نمود، و به مانند آن را متذکر شده است. و سلفی این را در الأربعین از طریق نصر بن عاصم لیثی از پدرش از نابغه روایت نموده... و حدیث را متذکر شده، و در آن آمده: وی در طول همه عمرش از همه مردم دندان‌های نیکو داشت، و هرگاهی دندان‌های می‌افتاد دیگری به جایش بر می‌آمد، و او مرد مسنی بود. این چنین در الإصابه (۳/۵۳۹) به اختصار آمده است.

از بین رفتن اثر مصیبت

قصه ام اسحاق رضی الله عنه در این باره

ابونعیم در الدلائل (ص ۱۶۸) از ام اسحاق رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: با برادرم به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله طرف مدینه روان شدم، وقتی در حصه‌ای از راه رسیدم، برایم گفت: ای ام اسحاق بنشین، چون من نفقه‌ام را در مکه فراموش نموده‌ام. ام اسحاق گفت: من از آن فاسق بر تو می‌ترسم - هدفش شوهرش است - گفت: نه، اینطور نخواهد شد، إن شاء الله. می‌گویند: بنابراین من روزهایی توقف نمودم، آن گاه مردی از نزد من عبور نمود، که شناختمش و نامش را متذکر نمی‌شوم. گفت: ای ام اسحاق، چه تو را این جا در انتظار نگه داشته است؟ گفتم: انتظار برادرم را می‌کشم، گفت: بعد از امروز تو برادری نداری، او را شوهرت به قتل رسانیده است. آن گاه من حرکت نمودم و به مدینه آمدم، و در حالی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم که وضو می‌نمود، و در پیش رویش ایستادم و گفتم: ای رسول خدا، برادرم اسحاق کشته شده است، و هرگاه به سوی من نگاه می‌کردم، در وضو سرش را پایین می‌نمود، بعد مشتی از آب را گرفت و بر روی من پاشید. می‌گوید: 'جده‌ام گفت: وقتی برای وی مصیبت پیش می‌آمد، اشک‌ها را در چشمانش می‌دیدم ولی در رخساره‌هایش جاری نمی‌شد. بخاری این را در تاریخش و سمویه و ابویعلی و غیر ایشان از طریق بشار بن عبدالملک مزنی از جده‌اش حکیم دختر دینار مزنی از آزاد کرده‌اش ام اسحاق غنوی به معنای آن، چنانکه در الإصابه (۱/۳۲) آمده، روایت کرده‌اند. و در روایتی، چنانکه در الإصابه (۴/۴۳۰) ذکر شده آمده است: گفتم: ای رسول خدا، من بر کشته شدن اسحاق گریه می‌کنم - هدفش برادرش است

۱- یعنی بشار بن عبدالملک، وی از راویان حدیث است.

-، آن گاه مشتکی از آب را گرفت و بر رویم پاشید. ام حکیم می گوید: وقتی برای وی مصیبت بزرگی پیش می آمد، اشکها را در چشمانش می دیدی، ولی بر رخساره هایش جاری نمی شد^۱. بشار را ابن معین، چنانکه در الإصابه (۱/۳۲) آمده، ضعیف دانسته است.

حفاظت از باران به دعا

ابن ابی الدنیا در کتاب مجابی الدعوة و ابن عساکر از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده اند که گفت: عمر بن الخطاب رضی الله عنه فرمود: با ما به سوی سرزمین قوم مان بیرون شوید، بنابراین بیرون گردیدیم، من و ابی بن کعب رضی الله عنهما در آخر مردم قرار داشتیم. در این هنگام ابری پدیدار گردید، ابی گفت: بار خدایا، اذیتش را از ما برگردان، و در حالی به آنان رسیدیم، که بارهایشان تر شده بود. عمر گفت: آیا آنچه به ما رسیده، شما را نرسیده است؟ گفتیم: ابوالمنذر به خداوند دعاء نمود، تا اذیت آن را از ما منصرف گرداند. عمر گفت: چرا برای ما هم همراه خودتان دعا نکردید. این چنین در المنتخب (۵/۱۳۲) آمده است.

شمشیر گردیدن شاخه درخت

ابن سعد (۱/۱۸۸) از زید بن اسلم و غیر وی روایت نموده که: شمشیر عکاشه بن محسن رضی الله عنه در روز بدر قطع گردید، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شاخه ای از درخت را برایش داد، و آن در دستش به شمشیر بران، دارای آهن صاف و تنه محکم مبدل گردید.

برگردیدن شراب به سرکه به سبب دعا

ابن ابی الدنیا به اسناد صحیح از خیثمه روایت نموده، گفت: مردی نزد خالد بن ولید رضی الله عنه آمد، و مشکی از شراب همراهش بود. خالد گفت: بار خدایا، عسلش برگردان، و آن عسل گردید. و در روایتی نزد وی از همین طریق آمده: مردی از نزد خالد در حالی عبور نمود، که همراهش مشکی از شراب بود، گفت: این چیست؟ گفت: سرکه، خالد گفت: خداوند آن را سرکه بگرداند، دیدند که سرکه است، در حالی که شراب بود. این چنین در الإصابه (۱/۴۱۴) آمده است. ابن کثیر در البدایه (۷/۱۱۴) می گوید: این روایت چند طریق دارد، و در بعضی آنها آمده: مردی از نزدش در حالی عبور نمود، که همراهش مشکی از شراب داشت، خالد برایش گفت: این چیست؟ گفت: عسل، خالد

۱- طبرانی در الاوسط (۶۲/۷) نگا: المجمع (۱۹/۳).

گفت: بار خدایا، سرکه بگردانش، هنگامی که به سوی یارانش برگشت، گفت: برای تان شرابی آورده‌ام، که عرب مثل آن را ننوشیده است، بعد از آن، آن را باز نمود، و ناگهان دید که سرکه است، گفت: به خدا سوگند، دعای خالد رضی الله عنه در موردش قبول شده است.

نجات اسیر از حبس

قصه عوف بن مالک اشجعی رضی الله عنه در این باره

آدم بن ابی ایاس در تفسیرش از محمد بن اسحاق روایت نموده، که گفت: مالک اشجعی رضی الله عنه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: پسرم عوف دستگیر شده است، گفت: «کسی را نزدش روان کن، که رسول خدا دستورت می‌دهد، تا این را زیاد بگویی: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»، بعد فرستاده نزدش آمد، و آن را برایش خبر داد، و عوف شروع نموده مداوم می‌گفت: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»، و آنان وی را توسط تسمه چرمی بسته بودند، آن گاه تسمه از وی افتاد و او بیرون شد. ناگهان شتری از آنان را دید، و سوارش گردید، بعد از آن حرکت نمود، و مواشی قوم را دید، بر آنان صدا کشید، و همه‌شان را جمع نموده حرکت داد، و پدر و مادرش در حالی از وی اطلاع یافتند، که به دروازه رسید و صدا نمود. آن گاه پدرش گفت: عوف، سوگند به پروردگار کعبه!! مادرش گفت: وا به حال بدش - و عوف از تکلیفی که برایش به سبب تسمه رسیده بود متألم بود -، آن گاه پدر و خادم به سوی دروازه دویدند، و دریافتند، که عوف صحن حویلی را از شتر پر نموده است. بعد برای پدرش قصه خود و شتران را بازگو نمود، و پدرش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد خبر عوف و شتران را برایش اطلاع داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایش گفت: «به آن‌ها آنچه دوست می‌داری بکن و همانطور عمل کن که در مورد شتران خودت انجام می‌دادی»، و این آیت نازل گردید:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۗ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ۗ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ [الطلاق: ۲-۳].

ترجمه: «و هر کسی تقوای الهی پیشه کند خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند، و او را از جایی که گمان ندارد رزق می‌دهد، و کسی که بر خداوند توکل نماید او برایش کفایت کننده است»^۱.

این چنین در الترغیب (۳/۱۰۵) آمده، و گفته است: محمد ابن اسحاق مالک را درک نکرده است. و ابن ابی حاتم این را از محمد بن اسحاق مثل آن، چنانکه در تفسیر ابن کثیر (۴/۳۸۰) آمده، روایت کرده است. و ابن جریر این را در تفسیرش (۲۸/۸۹) از سدی به معنای آن به اختصار روایت نموده، و مسئله حوقله را ذکر نکرده است، و در روایت وی آمده: پدرش نزد پیامبر ﷺ می‌آمد، و برای وی جایگاه پسرش را و حالتی که وی در آن قرار داشت و حاجتش را بیان می‌نمود و شکایت می‌کرد، و رسول خدا ﷺ وی را به شکیبایی امر می‌نمود، و برایش می‌فرمود: «خداوند برای وی گشایشی خواهد گردانید» این را ابن جریر همچنان از سالم بن ابی جعد به اختصار روایت نموده است.

آنچه نافرمانان را به سبب اذیت ایشان رسید

آنچه دو تن از اصحاب را به سبب نافرمانی پیامبر ﷺ رسید

ابن اسحاق از عبدالله بن ابی بکر از عباس بن سهل بن سعد ساعدی روایت نموده که: رسول خدا ﷺ هنگامی که از حجر^۲ عبور نمود و در آنجا پایین گردید، مردم از چاهش آب گرفتند، هنگامی از آنجا رفتند، رسول خدا ﷺ برای مردم گفت: «از آبش چیزی ننوشید، و نه از آن برای نماز وضو کنید، و خمیری را که از آن نموده‌اید برای شتران بدهید، و از آن چیزی نخورید، و هیچ کسی از شما امشب بدون همراه بیرون نشود». مردم دستوری را که رسول خدا ﷺ داده بود، اجرا نمودند، مگر دو تن از بنی ساعده، که یکی‌شان برای قضای حاجتش بیرون گردید، و دیگرش در طلب شترش بیرون شد، کسی که برای قضای حاجتش رفته بود، در راهش خفه گردید، و کسی که در طلب شترش بیرون شده بود باد برداشتش و بر کوه‌های بنی طیئنی انداختش. این موضوع برای رسول خدا ﷺ خبر داده شد، فرمود: «آیا شما را باز نداشته بودم، که

۱- ضعیف منقطع. نکا: الترغیب و الترهیب (۳/۱۰۵) و ضعیف الترغیب.

۲- حجر نام سرزمین ثمود قوم نبی خدا صالح عليه السلام است.

کسی بدون همراه بیرون شود»، بعد از آن برای همان کسی که در راهش خفه گردیده بود، دعا نمود و او شفا یافت، و دیگرش در تبوک به رسول خدا ﷺ رسید^۱.
و در روایت زیاد از ابن اسحاق آمده، که شخصی از بنی طیوی وی را به طرف پیامبر خدا ﷺ وقتی که به مدینه برگشت رهنمایی نمود. این چنین در البدایه (۵/۱۱) آمده است. و ابونعیم در الدلائل (ص ۱۹۰) از طریق ابراهیم بن سعد از ابن اسحاق از زهری و یزیدبن رومان و عبدالله بن ابی بکر و عاصم بن قناده مانند آن را روایت کرده است.

آنچه جهجاه غفاری را به سبب اذیت عثمان رضی الله عنه رسید

ابونعیم در الدلائل (ص ۲۲۱) از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده که: جهجاه غفاری به سوی عثمان رضی الله عنه در حالی برخاست، که وی بر منبر قرار داشت و بیانیه می داد. عصا را از دست وی گرفت و به آن بر زانویش زد، و زانوی عثمان شق گردید و عصا شکست، و هنوز یک سال بر جهجاه سپری نشده بود، که خداوند در دستش مرض خوره را روان نمود، و او بر اثر آن درگذشت.

باوردی و ابن سکن از وی به معنای این را، چنانکه در الإصابه (۱/۲۵۳) آمده، روایت نموده اند، و در الإصابه گفته: در المحاملیات این را از طریق سلیمان بن یسار به مانند آن روایت نمودیم، و ابن سکن این را از طریق فلیح بن سلیمان از عمه اش از پدرش و عمویش روایت نموده که: آن دو نزد عثمان حاضر شدند، می گوید: جهجاه بن سعید غفاری به سوی عثمان برخاست، و عصا را از دستش گرفت و بر زانویش زد و آن را شکستند، آن گاه مردم بالایش فریاد برآوردند، و عثمان پایین گردید و داخل منزلش شد، و خداوند بر زانوی غفاری [مرضی را] آورد، و بر وی یک سال سپری نشده بود که مرد.

آنچه برای مردی که سعد را در روز قادسیه اذیت نموده بود رسید

ابونعیم در الدلائل (ص ۲۰۷) از عبدالملک بن عمیر روایت نموده، که گفت: مردی از مسلمانان نزد سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه آمد و گفت:

نقاتل حتی ينزل الله نصره
وسعد بباب القادسية معصم
فأبنا وقد آمت نساء كثيرة
ونسوة سعد ليس فيهن أيم

۱- بیهقی در الدلائل (۵/ ۲۴۰) طبرانی (۱۳۶/۱۷) طبری در تاریخ (۱/ ۲۴۱).

ترجمه: «ما می‌جنگیم تا خداوند نصرتش را نازل گرداند، و سعد بر دروازه قادسیه ایستاده است و نمی‌جنگد، ما در حالی بر می‌گردیم که زنان زیادی بیوه شده‌اند، ولی در جمله زنان سعد بیوه‌ای نیست».

این خبر برای سعد رسید، وی دستش را بلند نمود و گفت: بارخدا، زبانش را و دستش را از من به آنچه خواستی بازدار. بنابراین وی در روز قادسیه به تیر زده شد، و زبانش قطع گردید، و دستش هم قطع شد و به قتل رسید^۱.

طبرانی این را از قبیصه بن جابر روایت نموده که: روز قادسیه یک پسر عموی ما گفت: ... و آن دو بیت را متذکر شده است. مگر این که در روایت وی آمد: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ نَصْرَهُ». ترجمه: «آیا نمی‌بینی که خداوند نصرتش را نازل فرموده است». و این قولش برای سعد رسید، گفت: زبانش گنگ و دستش از کار بیفتد، آن گاه تیری آمد و بر دهنش اصابت نمود، و وی گنگ گردید، بعد از آن دستش در جنگ قطع گردید. سعد گفت: مرا بر تخته دروازه‌ای حمل نمایید، وی در حالی که بر دوش حمل می‌شد، بیرون کرده شد، بعد از آن پشتش - در آن زخم‌هایی وجود داشت - برهنه گردید آن گاه مردم از عذر وی خبر شدند، و معذورش دانستند، و سعد مردی بود که به جبن و بزدلی نسبت داده نمی‌شد. و در روایتی آمده: «یقاتل حتی یزول الله نصره». ترجمه: «می‌جنگد تا این که خداوند نصرتش را نازل کند»، و افزوده: و دستش قطع گردید و به قتل رسید. هیشمی (۹/۱۵۴) می‌گوید: طبرانی این را به دو اسناد روایت نموده، و رجال یکی از آن‌ها ثقه‌اند.

آنچه در این باره در مورد سعد گذشت

در بخش غضب به خاطر بزرگان (۴/۱۹۸) دعای سعد بر کسی که علی، طلحه و زبیر رضی الله عنهم را دشنام می‌داد، در حدیث عامر بن سعد نزد طبرانی گذشت، که در آن آمده: آن گاه شتر ماده‌ای آمد، و مردم راه را برایش گشودند و آن مرد را پای مال نمود، و هم چنان دعایش بر کسی که علی را دشنام می‌داد، در حدیث قیس بن ابی حازم گذشت، که در آن آمده: به خدا سوگند قبل از این که ما متفرق شویم، پاهای اسبش به زمین فرو رفت و او را به فرق بر سر آن سنگ‌ها انداخت، و سرش شکست و بر اثر آن جان داد^۲.

۱- طبرانی (۱/۱۴۱).

۲- صحیح. طبرانی (۱/۱۴۱) نگا: المجمع (۹/۱۵۴).

و نزد ابونعیم در الدلائل (ص ۲۰۶) در حدیث سعید بن مسیب رضی الله عنه آمده: آن گاه شتر مستی آمد، و از میان مردم عبور می نمود تا این که به آن مرد رسید، و زدش و بر زمین افکندش، و بعد بر وی خوابید، و در میان زمین و سینه اش تا آن وقت مالیدش که قطعش ساخت، سعید بن مسیب می گوید: من مردم را دیدم که به سوی سعد می شتافتند و می گفتند: قبول شدن دعا برایت مبارک باد.

آنچه زیاد بن ایبه را به دعای ابن عمر رسید

ابن عساکر از ابن شوذب روایت نموده، که گفت: برای ابن عمر رضی الله عنهما خبر رسید، که زیاد می خواهد والی حجاز گردد، پس وی بیسندید که تحت قدرت و فرماندهی وی باشد، و گفت: بار خدایا، تو قتل را برای کسی که از خلقت بخواهی کفاره می گردانی، پس برای ابن سمیه مرگ را نصیب گردان و نه کشته شدن را. پس در ابهام وی طاعون بیرون گردید، و جمعه ای بر وی سپری نشده بود، که درگذشت. این چنین در المنتخب (۵/۲۳۱) آمده است.

آنچه برای اذیت کننده حسین بن علی رسید

طبرانی از ابن وائل - یا وائل - بن علقمه روایت نموده که: وی شاهد آنچه بود که در آنجا^۱ گذشت. می گوید: مردی برخاست و گفت: آیا در میان شما حسین است؟ گفتند: آری، گفت: به آتش برایت مژده می دهم، حسین گفت: به پروردگار مهربان بشارت داده می شوم، و به شفاعت کننده اطاعت شونده. گفتند: تو کیستی؟ گفت: من ابن جویره یا جویره هستم. حسین گفت: بار خدایا، وی را به آتش ضمیمه کن. آن گاه چهارپایش رم نمود، و پایش در رکاب بند ماند، می گوید: به خدا سوگند، فقط پایش بر آن باقی ماند^۲. هیثمی (۹/۱۹۳) می گوید: در این عطاء بن سائب آمده، وی ثقه است، ولی مختلط گردیده بود.

و طبرانی از کلبی روایت نموده، که گفت: مردی حسین بن علی رضی الله عنهما را در حالی که می نوشید، به تیر زد. در پی آن هر دو طرف دهنش فلج گردید، حسین گفت:

۱- در کربلا.

۲- ضعیف. طبرانی (۱۱۶/۴) نگا: المجمع (۹/۱۹۳).

خداوند سیرابت نکند، بعد از آن نوشید حتی که شکمش ترکید^۱. هیثمی (۹/۱۹۳) می‌گوید: رجال آن تا گوینده‌اش ثقه‌اند.

و طبرانی از دربان عبیدالله بن زیاد روایت نموده، که گفت: از دنبال عبیدالله بن زیاد هنگامی که حسین علیه السلام را به قتل رسانید داخل قصر شدم، قصر بر رویش آتش داد، و او اینطور آستینش را بر رویش آورد و گفت: آیا دیدی؟ گفتم: آری، وی دستورم داد که آن را کتمان نمایم^۲. هیثمی (۹/۱۹۶) می‌گوید: دربان عبیدالله را نشناختم، و بقیه رجال آن ثقه‌اند.

و طبرانی از سفیان روایت نموده، که گفت: جده‌ام، مادر پدرم، برایم حکایت نموده گفت: دو مرد از جعفری‌ها در کشته شدن حسین بن علی علیهما السلام حاضر بودند، یکی از آنان آلت تناسلی‌اش دراز گردید، حتی که آن را می‌پیچانید، و دومی اش مشک را تا آخرش می‌نوشید. سفیان می‌گوید: من پسر یکی از آنان را دیدم، که برایش اختلال عقل رسیده بود، و گویی که دیوانه باشد^۳. هیثمی (۹/۱۹۷) می‌گوید: رجال آن تا جده سفیان ثقه‌اند. و نزد وی همچنان از اعمش روایت است که گفت: مردی بر قبر حسین بن علی علیه السلام مواد غایطش را انداخت. بر اثر آن برای آن خانواده اختلال عقل، دیوانگی، جذام، پستی و فقر رسید. رجال آن رجال صحیح‌اند، چنانکه هیثمی (۹/۱۹۷) گفته است.

تغییراتی که در نظام جهان به سبب قتل آنان پدیدار گردید

فرود آمدن خون تازه در سال اتحاد

ابن عساکر از ربیع بن قسیط روایت نموده که: وی با عمرو بن العاص رضی الله عنه در سال جماعه^۴ حاضر بود، و در حالی که آنان بر می‌گشتند، بالای‌شان خون تازه فرو بارید. ربیع می‌گوید: من خود را دیدم، که ظرف را می‌گذاشتم و خون تازه پر می‌شد، پس مردم گمان نمودند، که این خون‌های مردم بر یکدیگرشان است. آن گاه عمرو بن العاص برخاست و پس از ثنای خداوند طوری که اهل اوست، گفت: آنچه را در میان

۱- طبرانی (۱۱۴/۳) نگا: المجمع (۹/۱۹۳).

۲- ضعیف. طبرانی (۱۱۲/۳) نگا: المجمع (۹/۱۹۶).

۳- طبرانی (۱۱۲/۳) در سند آن حاجب بن عبدالله مجهول است. نگا: المجمع (۹/۱۹۶).

۴- هدف از «سال جماعه» سالی است که در میان حسن، و معاویه رضی الله عنهما صلح صورت گرفت. م.

شما و خداوند تعالی است اصلاح سازید، اگر این دو کوه هم با یکدیگر تصادم کنند برای تان ضرر نمی‌رسانند. این چنین در الکنز (۴/۲۹۱) آمده، و گفته: سند آن صحیح است.

دیدن خون در زیر سنگریزه‌ها روز کشته شدن حسین

طبرانی از زهری روایت نموده، که گفت: عبدالملک برایم گفت: اگر بدانی که در روز قتل حسین علیه السلام کدام علامه بود از کدام یک هستی؟^۱ می‌گوید: گفتم: هر سنگریزه‌ای که در بیت المقدس برداشته شد، در زیر آن خون تازه یافت گردید، عبدالملک برایم گفت: من و تو در این حدیث با هم برابریم.^۲ هیشمی (۹/۱۹۶) می‌گوید: رجال آن ثقه‌اند.^۳

و نزد وی هم چنان از او روایت است که می‌گوید: در روز کشته شدن حسین بن علی علیه السلام در شام هر سنگی که برداشته شد، زیر آن خون وجود داشت. هیشمی (۹/۱۹۶) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

سرخ گردیدن آسمان و کسوف آفتاب در روز کشته شدن حسین

نزد وی هم چنان از ام حکیم رضی الله عنها روایت است که گفت: روزی که حسین علیه السلام به قتل رسید، من در آن روز دخترک خردی بودم، و آسمان روزهایی چون پارچه خون باقی ماند. هیشمی (۹/۱۹۷) می‌گوید: رجال آن تا ام حکیم رجال صحیح‌اند.

و نزد وی هم چنان از ابوقبیل روایت است: هنگامی که حسین بن علی علیه السلام به قتل رسید، آفتاب یکبار گرفته شد، حتی که ستارگان در نصف روز آشکار شدند، به حدی که گمان نمودیم همین قیامت است. هیشمی (۹/۱۹۷) می‌گوید: اسناد آن حسن است. و ابن کثیر در البدایه (۸/۲۰۱) همه این احادیث را، به جز حدیث اول ضعیف دانسته، و آن‌ها را از وضع شیعه قرار داده است. واللّه اعلم.

۱- یعنی اگر آن را برایم گفتمی انسان بزرگی در علم هستی.

۲- یعنی در روایت آن با هم مساوی هستیم.

۳- طبرانی (۱۱۹/۳) نگا: المجمع (۹/۱۹۶).

نوحه جن بر کشته شدگان شان

نوحه جن بر عمر رضی الله عنه

حاکم (۳/۹۴) از مالک بن دینار روایت نموده، که گفت: از کوه تباله^۱ هنگامی که عمر بن الخطاب رضی الله عنه به قتل رسید چنین صدایی شنیده شد:

لیک علی الاسلام مَنْ کان باکیاً فقد أوشکوا هلکی وما قَدُم العهْدُ
وَأدبرتِ الدنیا وأدبر خیرها وقد ملَّها من کان یوقنُ بالوعْدِ
آن گاه نگاه نمودند، و چیزی را ندیدند.

و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۲۱۰) از معروف موصلی روایت نموده، که گفت: هنگامی که عمر رضی الله عنه به شهادت رسید، صدایی را شنیدم... و همان دو بیت را متذکر شده. این چنین این را طبرانی از معروف روایت کرده، چنانکه در المجمع (۹/۷۹) آمده است.

و ابن سعد (۳/۳۷۴) از عایشه رضی الله عنها روایت نموده، که گفت: شبی از کسی شنیدم، که انسان نمی‌پندارمش، وی خبر مرگ عمر را اعلان نمود، و گفت:

جزی الله خیراً من أمير وبارکت ید الله فی ذاک الأذیم الممزق
فمن یمش أو یرکب جناحی نعامةٍ لیدرک ما قدّمت بالأمس یسبق
قضیت أموراً ثم غادرت بدھا بوائق فی اکمامها لم تفتق

و نزد وی هم چنان از سلیمان بن یسار روایت است که جن بر مرگ عمر رضی الله عنه چنین نوحه کشید:

علیک سلام من أمير وبارکت ید الله فی ذاک الأذیم الممزق
قضیت أموراً ثم غادرت بعدها بوائق فی اکمامها لم تفتق
فمن یسع أو یرکب جناحی نعامةٍ لیدرک ما قدمت بالأمس یسبق
أبعد قتیلٍ بالمدينة أظلمت له الأرض تهتز العضاء بأسوق

۱- تباله قریه‌ای است در یمن.

و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۲۱۰) از عایشه رضی الله عنها روایت نموده، که گفت: جن‌ها بر عمر بن الخطاب رضی الله عنه بعد از سه روز گریستند... و این اشعار چهارگانه را بدون ترتیب فوق ذکر نموده، و افزوده است:

فلقاک ربی فی الجنان تحیه
ومن کسوة الفردوس مالم یمزق

نوحه جن بر حسین بن علی رضی الله عنهما

طبرانی از ام سلمه رضی الله عنها روایت نموده، که گفت: جن‌ها را شنیدم که بر مرگ حسین بن علی رضی الله عنهما نوحه می‌کشیدند. هیشمی (۹/۱۹۹) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. و نزد او هم چنان از وی روایت است که گفت: نوحه جن را بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله فقط همین شب شنیدم، فکر می‌کنم فرزندم قبض گردیده است - هدفش حسین رضی الله عنه است -، و برای کنیزش گفت: بیرون شو و بپرس، آن گاه برایش خبر داده شد، که وی به قتل رسیده است، و ناگهان متوجه شد که جنی نوحه می‌کشد:

الا یا عین فاحتفلی بجهدی
ومن یبکی علی الشهداء بعدی
علی رهط تقوهم المنایا
إلی متجبر فی ملک عبد

هیشمی (۹/۱۹۹) می‌گوید: در این عمرو بن ثابت بن هرمز آمده و ضعیف می‌باشد. و نزد وی هم چنان از میمونه رضی الله عنها روایت است که گفت: جن را شنیدم که بر حسین بن علی رضی الله عنهما نوحه می‌کشید. هیشمی (۹/۱۹۹) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

اصحاب و دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب

ابوموسی و دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب

ابن سعد (۳/۳۳۲) از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در خواب دیدم، که گویی راههای زیادی را در پیش گرفتم، ولی نابود شدند، و یک جاده باقی ماند، و من آن را پیمودم تا این که به کوهی رسیدم، ناگهان دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای آن است، و در پهلویش ابوبکر رضی الله عنه قرار دارد، ناگهان دیدم، که وی به سوی عمر رضی الله عنه اشاره می‌نماید که بیا، گفتم: «إنا لله وإنا إليه راجعون»، به خدا سوگند، امیرالمؤمنین

درگذشت. گفتم: ^۱ آیا این را برای عمر نوشته نمی‌کنی؟ گفت: چنان نیستم که خبر مرگش را برای وی ابلاغ نمایم.

عثمان و دیدن ﷺ در خواب

حاکم (۳/۹۹) از کثیر بن صلت روایت نموده، که گفت: عثمان بن عفان رضی الله عنه در همان روزی که به قتل رسید خواب نمود، وقتی از خواب برخاست گفت: اگر مردم نگویند: عثمان تمنای فتنه را نمود، برای تان حدیثی را بیان می‌کردم. می‌گوید: گفتیم: خداوند صالحت گرداند، برای ما بیان کن، چون ما آنچه را مردم می‌گویند نمی‌گوییم. گفت: من رسول خدا ﷺ را در همین خواب دیدم که گفت: «تو در جمعه با ما حاضر می‌شوی» ^۲. حاکم می‌گوید: این حدیث صحیح الاسناد است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند. ذهبی می‌گوید: صحیح است. و ابن سعد (۳/۷۵) این را از کثیر بن صلت به مانند آن روایت نموده، و افزوده است: حادثه قتل وی در روز جمعه بود. این چنین این را ابویعلی روایت کرده است. هیشمی (۷/۲۳۲) می‌گوید: در این ابوعلقمه مولای عبدالرحمن بن عوف آمده، و او را نشناختم، و بقیه رجال آن ثقه‌اند.

و نزد حاکم (۳/۱۰۳) از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که: عثمان رضی الله عنه صبح نمود و صحبت نموده گفت: من امشب پیامبر ﷺ را در خواب دیدم، گفت: «ای عثمان، نزد ما افطار کن»، عثمان روزه دار بود، و در همان روز به قتل رسید رضی الله عنه. ^۳ حاکم می‌گوید: این حدیث صحیح الاسناد است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند. ذهبی می‌گوید: صحیح است. و ابویعلی و بزار مانند این را، چنانکه درالمجمع (۷/۲۳۲) آمده، روایت کرده‌اند.

و ابن سعد (۳/۷۴) از نافع مانند این را روایت نموده، و نزد عبدالله و ابویعلی از مسلم ابوسعید مولای عثمان بن عفان رضی الله عنه روایت است که: عثمان بن عفان رضی الله عنه بیست غلام را آزاد نمود، و ازاری را طلب کرد و بر تن نمود، که آن را نه در جاهلیت بر تن نموده بود و نه در اسلام، و گفت: من شب گذشته رسول خدا ﷺ و ابوبکر و عمر را در خواب دیدم، و برایم گفتند: صبر کن، شب آینده نزد ما افطار می‌کنی. بعد از آن

۱- گوینده انس بن مالک راوی خبر از ابوموسی است.

۲- صحیح. حاکم (۳/۹۹) و بیهقی در الدلائل (۷/۴۷).

۳- صحیح. حاکم (۳/۱۰۳) و بیهقی در الدلائل (۷/۴۸).

قرآنی را طلب نمود، و در پیش رویش باز کرد، و در حالی به قتل رسید که قرآن در پیش رویش بود. هیشمی (۷/۲۳۲) می‌گوید: رجال آن‌ها ثقه‌اند. و حدیث طرق دیگری هم دارد، که در المجمع و البدایه و غیر آن‌ها ذکر شده‌اند.

علی و دیدن پیامبر ﷺ در خواب

عدنی از حسن یا حسین روایت نموده، که علی رضی الله عنه گفت: دوستم در خواب همراهم روبرو گردید - یعنی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم - برایش از آنچه از اهل عراق بعد از وی دیدم، شکایت نمودم. آن گاه وی برایم راحت شدن از آنان را در وقت نزدیک وعده سپرد. علی رضی الله عنه بعد از آن جز سه روز درنگ ننمود.

و نزد ابویعلی از ابوصالح از علی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم، و برایش از تکذیب و اذیت‌هایی که از امتش دیدم شکایت نمودم و گریستم، برایم گفت: «ای علی گریه مکن و متوجه شو»، ناگهان دیدم که دو مرد، در زنجیر کشیده می‌شوند، و با سنگ‌های بزرگی سرهایشان زده می‌شود، تا این که از هم می‌پاشد، و باز به همان حالت اصلی‌اش بر می‌گردد، می‌گوید^۱: باز بامداد، طوری که هر روز نزدش می‌رفتم، به زیارتش شتافتم، و وقتی به جزارین رسیدم، با مردم روبرو گردیدم، آنان گفتند: امیرالمؤمنین به قتل رسید. این چنین در المنتخب (۵/۶۱) آمده است.

حسن بن علی و دیدن پیامبر ﷺ در خواب

طبرانی از فلفله جعفری روایت نموده، که گفت: از حسن بن علی رضی الله عنه شنیدم که می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم، که به عرش چنگ زده است، و ابوبکر رضی الله عنه را دیدم که از ازار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گرفته است، و عمر رضی الله عنه را دیدم که از ازار ابوبکر رضی الله عنه گرفته، و عثمان رضی الله عنه را دیدم که از ازار عمر رضی الله عنه گرفته است، و خون را دیدم که از آسمان به زمین فرو می‌ریزد. حسن این را در حالی بیان داشت، که قومی از شیعه‌ها نزدش حاضر بودند، آنان گفتند: و علی را ندیدی؟ حسن گفت: از علی هیچ کس دیگری برایم محبوب‌تر نبود، که می‌دیدمش ازار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گرفته است، ولی آن خوابی بود که دیدمش... و حدیث را متذکر شده. هیشمی (۹/۹۶) می‌گوید: این را طبرانی در الأوسط والکبیر روایت نموده، و اسناد آن حسن است.

۱- یعنی ابوصالح. م.

و نزد ابویعلی همچنان از حسن رضی الله عنه روایت است که گفت: ای مردم، دیشب چیز شگفت انگیزی را در خواب دیدم، پروردگار تعالی را بالای عرشش دیدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و نزد پایه‌ای از پایه‌های عرش ایستاد. آن گاه ابوبکر رضی الله عنه آمد، و دستش را بر شانه رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاشت. بعد از آن عمر رضی الله عنه آمد، و دستش را بر شانه ابوبکر گذاشت، بعد از آن عثمان رضی الله عنه آمد، و با دستش اشاره نمود و گفت: پروردگارا، بندگانت را بپرس که مرا برای چه به قتل رسانیدند؟ می‌گوید: آن گاه دوناوه خون از آسمان به سوی زمین جاری گردید. می‌گوید: برای علی رضی الله عنه گفته شد: آیا آنچه را حسن بیان می‌کند نمی‌بینی؟ گفت: چیزی را بیان می‌نماید که دیده است. و در روایتی آمده: حسن گفت: بعد از این خوابی که دیدم دیگر نمی‌جنگم... و مانند آن را متذکر شده، مگر اینکه گفته است: و عثمان رضی الله عنه را دیدم، که دستش را بر عمر رضی الله عنه گذاشته بود، و خونی را نزد آنان دیدم، گفتم: این چیست؟ گفته شد: خون‌های عثمان است، که از خداوند خون بهای آن را می‌خواهد^۱. هیشمی (۹/۹۶) می‌گوید: همه این را ابویعلی به دو اسناد روایت نموده و در یکی از آنان کسی است که وی را نمی‌شناسم، و در دومی: سفیان بن وکیع آمده، و ضعیف می‌باشد.

ابن عباس و دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب

خطیب در تاریخش (۱/۱۴۲) از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: در نصف روز رسول خدا صلی الله علیه و آله را طوری که انسان در خواب می‌بیند، در خواب دیدم که موهای پراکنده و غبار آلود داشت، و در دستش بوتلی (بطری) از شیشه بود. گفتم: این بطری چیست؟ گفت: خون حسین و یارانش، من آن را از ابتدای روز تا حال جمع می‌کنم، آن گاه دیدیم که وی در همان روز به قتل رسیده بود. این را ابن عبدالبر در الاستیعاب (۱/۳۸۱) از ابن عباس به مانند آن روایت نموده، و افزوده است: در دستش بطری ای بود، که در آن خون بود^۲.

۱- بسیار ضعیف. ابویعلی (۶۷۶۷) نگا: المطالب العالیة (۴۴۵۰) و المجمع (۹۶/۹).

۲- خطیب در تاریخ بغداد (۱۴۲/۱) ابن عبدالبر در الاستیعاب (۳۸۱/۱) احمد (۲۸۳/۱).

اصحاب و دیدن یک دیگرشان در خواب

عباس و فرزندش عبدالله و در خواب دیدن عمر رضی الله عنه

ابونعیم در الحلیه (۱/۵۴) از عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: من همسایه عمر بن الخطاب رضی الله عنه بودم، و هیچ کسی از مردم را ندیدم که بهتر از عمر باشد، شبش نماز بود و روزش روزه و کارهای مردم. هنگامی که عمر درگذشت، از خداوند سبحانه خواستم، که وی را در خوابم نشان بدهد. بنابراین وی را در حالی دیدم که جامه‌اش را بر دوش انداخته و از طرف بازار مدینه می‌آید، برایش سلام دادم، و برایم سلام داد، بعد از آن گفتم: چه حالی داری؟ گفت: خوب هستم. برایش گفتم: چه دریافتی؟ گفت: همین اکنون از حساب فارغ شدم، و اگر مهربانی پروردگارم نمی‌بود، نزدیک بود چوکی^۱ ام رسوایم بسازد.

و ابن سعد (۳/۳۷۵) از عباس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: عمر رضی الله عنه دوستم بود، او وقتی درگذشت، یک سال درنگ نمودم، و به خداوند دعا می‌کردم که وی را در خوابم به من نشان بدهد، می‌گوید: او را بعد از گذشت یک سال دیدم که عرق را از پیشانی اش پاک می‌کند. می‌گوید: گفتم: ای امیرالمؤمنین، پروردگارت با تو چه کرد؟ گفت: این ابتدای فراغتم است، و نزدیک بود چوکی ام مرا به پایین افکند، اگر با پروردگار مهربان و با رحمم روبرو نمی‌گردیدم.

و ابن سعد (۳/۳۷۵) از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: یک سال به خداوند دعا نمودم، که عمر بن الخطاب رضی الله عنه را برایم نشان بدهد. می‌گوید: بنابراین وی را در خواب دیدم، و گفتم: چه دیدی؟ گفت: با ذات مهربان و با رحم روبرو شدم، و اگر رحمتش نمی‌بود، چوکی ام به پایین می‌افتاد.

ابن عمر و انصاری و در خواب دیدن عمر رضی الله عنه

ابونعیم در الحلیه (۱/۵۴) از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده، که وی گفت: هیچ چیزی نزد من محبوب‌تر از دانستن حالت عمر نبود. در خواب قصری را دیدم، گفتم: این از کیست؟ گفتند: از عمر بن الخطاب، آن گاه وی از قصر بیرون شد، و چادری بر تن داشت، انگار که غسل نموده باشد. گفتم: چه کردی؟ گفت: به خیر گذشت، اگر من با

۱- چوکی = صندلی، در اینجا منظور مسند خلافت است. م.

پروردگار بخشاینده روبرو نمی‌شدم، نزدیک بود که چوکی ام مرا سرنگون سازد، گفت: چه وقت از شما جدا شده‌ام؟ گفتم: قبل از دوازده سال، گفت: همین اکنون از حساب خلاص شدم.

و ابن سعد (۳/۳۷۶) از سالم بن عبدالله روایت نموده، که گفت: از مردی از انصار شنیدم که می‌گوید: به خداوند دعا نمودم، که عمر را برایم در خواب نشان بدهد، بنابراین وی را بعد از ده سال دیدم، که عرق را از پیشانی اش پاک می‌نمود. گفتم: ای امیرالمؤمنین، چه کردی؟ گفت: همین اکنون فارغ شدم، و اگر رحمت پروردگار نمی‌بود، هلاک می‌شدم.

عبدالرحمن بن عوف و دیدن عمر رضی الله عنه در خواب

ابن سعد (۳/۳۷۶) از عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در سقیاء^۱ در حالی که از حج عودت نموده بودم، خوابیدم. وقتی از خواب برخاستم^۲ گفت: به خدا سوگند، چند لحظه قبل عمر را دیدم، که می‌آید، و تا حدی پیش آمد، که ام کلثوم دختر عقبه^۳ را که در پهلویم خواب بود، با پایش زد، و از خواب بیدارش نمود. بعد از آن روی گردانید و برگشت، و مردم در طلبش به راه افتادند، من لباس هایم را طلب نمودم، و پوشیدم، و با مردم در طلبش بیرون شدم، و نخستین کسی بودم، که دریافتمش. به خدا سوگند، تا اینکه مانده نشدم، درکش نکردم، گفتم: به خدا سوگند، ای امیرالمؤمنین مردم را در مشقت انداختی، به خدا سوگند، تا کسی مانده و خسته نشود تو را درک کرده نمی‌تواند، و به خدا سوگند، تا مانده نشدم در نیافتمت. گفت: گمان نمی‌کنم شتاب نموده باشم. سوگند به ذاتی که جان عبدالرحمن در دست اوست، آن عملش است.

عبدالله بن سلام و در خواب دیدن سلمان رضی الله عنه

ابن سعد (۴/۹۳) از عبدالله بن سلام رضی الله عنه روایت نموده که: سلمان رضی الله عنه برایش گفت: ای برادرم، هر یکی ما که قبل از همراهش وفات نمود، دومی باید تلاش کند که وی را در خواب ببیند، عبدالله بن سلام گفت: آیا این ممکن است؟ سلمان گفت: آری، روح

۱- قریه‌ای است در میان مکه و مدینه.

۲- عبدالرحمن بن عوف.

۳- وی همسر عبدالرحمن است.

مؤمن گردنده است، و در هر جای زمین که بخواهد می‌رود، و روح کافر در زندان است. بعدها سلمان درگذشت، عبدالله می‌گوید: در حالی که من در نصف روز بر تختم خوابیده بودم، مدتی در خواب فرو رفتم، ناگهان سلمان آمد و گفت: «السلام عليك ورحمة الله»، گفتم: «السلام عليك ورحمة الله»، ابو عبدالله، منزلت را چگونه یافتی؟ گفت: خوب یافتم، و تو را به توکل توصیه می‌کنم، چون توکل امر نیکویی است، تو را به توکل توصیه می‌کنم، چون توکل چیز نیکویی است.

و ابونعیم این را در الحلیه (۱/۲۰۵) از مغیره بن عبدالرحمن به اختصار روایت کرده، و در روایت وی آمده: گفت: سلمان درگذشت، و عبدالله بن سلام وی را در خواب دید و گفت: ای ابو عبدالله چه حال داری؟ گفت: خوب هستم، گفت: کدام عمل‌ها را بهتر یافتی؟ گفت: توکل را چیز عجیبی یافتم. و ابن سعد (۴/۹۳) از مغیره مانند این را روایت کرده است.

عوف بن مالک و در خواب دیدن عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهما

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۰) از عوف بن مالک روایت نموده، که وی گنبدی از پوست، و سبزه زار سبزی را در خواب دید، و در اطراف گنبد گوسفندانی خوابیده بودند که نشخوار می‌کردند، و خرماهای عجوه پشکل می‌نمودند. می‌گوید: گفتم: این گنبد از کیست؟ گفته شد: از عبدالرحمن بن عوف، می‌گوید: آن گاه انتظار کشیدیم، تا بیرون گردید. می‌افزاید: گفت: ای عوف، این چیزی است که خداوند آن را به سبب قرآن برای ما داده است، و اگر بر این تپه بلند شوی، چیزی را می‌بینی، که نه چشمت دیده و نه گوشت شنیده و نه بر قلبت خطور نموده است. خداوند سبحانه و تعالی آن را برای ابودرداء آماده ساخته است، چون وی دنیا را با دو دست و سینه دفع می‌نمود.

عبدالله بن عمرو بن حرام و در خواب دیدن مبشر بن عبدالمنذر

حاکم (۳/۲۰۴) از طریق واقدی از شیخ‌هایش روایت نموده، که گفتند: عبدالله بن عمرو بن حرام رضی الله عنه گفت: قبل از احد مبشر بن عبدالمنذر را در خواب دیدم، که انگار برایم می‌گوید: تو در این روزها نزد ما می‌آیی. گفتم: تو در کجا هستی؟ گفت: در جنت، هرگونه که بخواهیم در آن سیر می‌کنیم. برایش گفتم: آیا در روز بدر به قتل

رسیدی؟ گفت: آری، ولی باز زنده گردانیده شدم... وی آن را برای رسول خدا ﷺ متذکر گردید، پیامبر خدا ﷺ فرمود: «این شهادت است، ای ابوجابر»^۱.

۱- حلکم (۲۰۴ / ۳) با سند بسیار ضعیف. در آن واقدی است که متروک است و شیوخش نیز مجهولند.

باب نوزدهم:

اسباب نصرت غیبی برای اصحاب

به چه سبب‌هایی به نصرت غیبی نصرت داده می‌شدند، و چگونه به آن چنگ می‌زدند، و نظر را از اسباب‌های مادی و متاع‌های فانی بر می‌گردانیدند!!

تحمل بدی و سختی‌ها

حدیث ابن عوف درباره این که اصحاب، خیر را در مکروه و سختی‌ها یافتند بزار از عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: اسلام به سختی و شدت نازل گردید، و ما بهترین خوبی را در چیز ناگوار دریافتیم. با رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه بیرون گردیدیم، و در آن برایمان کامیابی و موفقیت نصیب گردید، و با رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی بدر بر همان حالتی بیرون گردیدیم که خداوند تبارک و تعالی و تبارک و تعالی ذکر نموده است:

﴿وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَرِهُونَ ﴿٥﴾ يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ﴿٦﴾ وَإِذْ يَعِدُّكُمْ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ﴾ [الانفال: ٥-٧].

ترجمه: «... در حالی که گروهی از مسلمانان ناخشنود بودند و کراهت داشتند و با آن که می‌دانستند این فرمان خداست و این سخن آشکار شده بود، باز هم با تو مجادله می‌کردند. گویی به سوی مرگ رانده می‌شوند و (آن را) می‌نگرند. به یاد آورید وقتی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه (کاروان تجاری قریش یا لشکر آن‌ها) برای شما خواهد بود، اما شما دوست می‌داشتید که کاروان غیر مسلح برای شما باشد».

هدف از شوکت در اینجا قریش است، و خداوند در آن برایمان پیروزی و کامیابی را نصیب فرمود، به این صورت ما بهترین خیر را در چیز ناگوار یافتیم. هیشمی (٧/٢٧) می‌گوید: در این عبدالعزیز بن عمران آمده و او ضعیف می‌باشد.

نامه ابوبکر رضی الله عنه برای خالد رضی الله عنه در این باره

بیهقی در سنن خود (۹/۱۷۹) از محمد بن اسحاق بن یسار، در قصه خالد بن ولید رضی الله عنه، هنگامی که از یمامه فارغ گردید، روایت نموده، که گفت: ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای خالد بن ولید که در یمامه قرار داشت، نوشت:

«من عبدالله أبي بكر خليفة رسول الله ﷺ الى خالد بن الوليد والذين معه من المهاجرين والأنصار والتابعين بإحسان. سلام عليكم، فإني أحمد إليكم الله الذي لا إله إلا هو. أما بعد: فالحمد لله اندي أنجز وعده، ونصر عبده، وأعز وليه، وأذل عدوه وغلب الأحزاب فرداً، فإن الله الذي لا إله إلا هو: قال:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ
كَمَا أَسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ﴾ [النور: ۵۵].

وکتب الآية كلها وقرأ الآية. وعداً منه لا خلف له، ومقالاً لا ريب فيه وفرض الجهاد على المؤمنين، فقال:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ﴾ [البقره: ۲۱۶].

حتى فرغ من الآيات. فاستتموا بوعد الله إياكم، وأطيعوه فيما فرض عليكم، وإن عظمت فيه المؤنة، واستبدت الرزية، وبعدت الشقة، وفجعتم في ذلك بالأموال والأنفس، فإن ذلك يسير في عظيم ثواب الله، فاغزوا - رحمكم الله - في سبيل الله خفافاً وثقالاً، وجاهدوا بأموالكم وأنفسكم - كتب الآية - ألا وقد أمرت خالد بن الوليد بالسير إلى العراق، فلا يبرحها حتى يأتيه أمري، فسيروا معه، ولا تتشاكلوا عنه، فإنه سبيل يعظم الله فيه الأجر لمن حسنت فيه نيته، وعظمت في الخير رغبته، فإذا وقعتم العراق، فكونوا بها حتى يأتيكم أمري، كفانا الله وإياكم مهمات الدنيا والآخرة. والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته».

ترجمه: «از بنده خدا ابوبکر خلیفه رسول خدا ﷺ برای خالد بن ولید و کسانی که از مهاجرین، انصار و آنانی که به نیکی از ایشان پیروی نموده اند تقدیم است. سلام بر شما، من با ارسال این نامه به سوی تان خداوندی را می ستایم، که معبودی جز وی نیست. اما بعد: ستایش خدایی راست که وعده اش را پوره (تمام) نمود، بنده اش را

کامیاب گردانید، دوستش را عزت بخشید، دشمنش را ذلیل گردانید و احزاب را به تنهایی اش مغلوب ساخت. خداوندی که جز وی معبودی نیست، گفته است: «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً خلیفه روی زمین خواهد ساخت، همانگونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید، و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده پا بر جا و ریشه دار خواهد ساخت».

و همه آیت را نوشت و قرائت نمود، این وعده‌ای است از طرف وی که خلاف شدنی نیست، و گفته‌ای است که در آن هیچ شک وجود ندارد، وی جهاد را بر مؤمنان فرض گردانیده، و گفته است: «جهاد و قتال بر شما فرض گردانیده شد، و آن برای تان ناپسند است».

تا اینکه از آیت‌ها فارغ گردید، بنابراین وعده‌های خداوند را بر خویش پوره (تمام) سازید، و از وی در آنچه بر شما فرض گردانیده است اطاعت نمایید. اگر چه در این راه سختی و مشکلات بزرگ گردد، و مصیبت دشوار شود، و مشقت به درازا کشد، و در این راه به مصیبت مال‌ها و نفس‌ها سر دچار گردید. چون این در مقابل پاداش بزرگ خداوند ناچیز و اندک است. خداوند رحمت‌تان کند. در راه خدا سبک بار و سنگین بار غزا نمایید، و با مال‌ها و نفس‌هایتان جهاد کنید، و آیت را نوشت. آگاه باشید که من خالدبن ولید را به حرکت به سوی عراق دستور دادم، وی از آنجا تا امر من برایش نیامده حرکت نکند، و شما با وی حرکت کنید، و در رفتن با وی سستی ننمایید. چون این راهی است که خداوند اجر را در آن برای کسی که نیتش در آن خوب باشد، و به خیر رغبت و علاقمندی اش افزون باشد، بزرگ می‌سازد. وقتی که به عراق پایین شدید، تا آمدن دستور من در همانجا باشید. خداوند چاره و کفایت ما و شما را خود در کارهای دشوار دنیا و آخرت بنماید. و سلام و رحمت و برکت‌های خدا بر شما نازل باد.

و قصه‌های اصحاب رضی الله عنهم درباره تحمل مکروه و سختی‌ها در باب تحمل سختی‌ها و اذیت‌ها، باب هجرت، باب نصرت، باب جهاد و غیر آن به تفصیل گذشت.

به جا آوردن فرمان با وجود مخالفتش با ظاهر

احمد از عتبه بن عبد سلمی روایت نموده که، پیامبر صلی الله علیه و آله برای یارانش گفت: «برخیزید و بجنگید»، گفتند: آری، ای رسول خدا، چنان نمی‌گوییم، که بنی اسرائیل برای موسی علیه السلام گفت:

﴿أَذْهَبَ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾.

ترجمه: «تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما اینجا نشسته‌ایم».

ولی تو و پروردگارت، ای محمد، بروید و ما هم همراهتان می‌جنگیم^۱. هیشمی (۶/۷۵) می‌گوید: رجال آن ثقة‌اند. و در باب جهاد (۲/۱۸۴) قول مقداد مانند این نزد ابن ابی حاتم و ابن مردویه و غیر ایشان گذشت، و قول سعد بن عبادہ رضی اللہ عنہ در (۲/۱۸۵) نزد احمد در حدیث انس رضی اللہ عنہ گذشت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر ما را فرمان بدهی که با شترها داخل بحرهای شویم، حتماً با آنها داخل بحرهای شویم، و اگر برای ما دستور بدهی که با شترها خود را به برک الغماد برسانیم، این کار را حتماً می‌کنیم. و قول سعد بن معاذ رضی اللہ عنہ (۱۸۵/۲) نزد ابن مردویه از علقمه بن وقاص لیثی گذشت: سوگند به ذاتی که تو را عزت بخشیده، و برایت کتاب را نازل فرموده، که من هرگز آن را نیپیموده‌ام، و نه هم از آن آگاهی دارم، ولی اگر حرکت خود را ادامه دهی تا از طریق یمن به برک الغماد بیایی، ما همراهت خواهیم رفت، و مانند کسانی نمی‌باشیم که برای موسی رضی اللہ عنہ گفتند: ﴿أَذْهَبَ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾، «تو و پروردگارت بروید، و جنگ کنید و ما اینجا نشسته‌ایم»، ولی تو و پروردگارت بروید و بجنگید و ما همراهتان و در دنبال شما هستیم، و ممکن تو برای کاری بیرون شده بودی، و خداوند غیر آن را برایت پیش آورده است. پس به همان چیزی که خداوند برایت پیش آورده ببین و حرکت نما، و پیمان‌های کسی را که می‌خواهی وصل نما، و پیمان‌های کسی را که می‌خواهی قطع کن، و با کسیکه می‌خواهی دشمنی کن، و با کسیکه می‌خواهی مصالحه نما و از اموال ما آنچه را می‌خواهی بگیر. آن گاه قرآن به تایید قول سعد رضی اللہ عنہ نازل گردید: ﴿كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَرِهُونَ﴾^۲ الآیات. و اموی افزوده: و آنچه را می‌خواهی برای ما بده، و آنچه را از ما گرفته‌ای، برای ما محبوبتر از آنچه است که برای ما گذاشته‌ای، و امری را که دستور داده‌ای کار ما متابعت از دستور و امر توست.

۱- صحیح. احمد (۴/۱۸۴) نگا: المجمع (۶/۷۵).

توکل به خداوند تعالی و تکذیب اهل باطل

قصه امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این باره با یک ستاره شناس

حارث و خطیب در کتاب النجوم از عبدالله بن عوف بن احمر روایت نموده‌اند که: مسافر بن عوف بن احمر برای علی بن ابی طالب علیه السلام وقتی که از انبار به سوی اهل نهروان برگشت، گفت: ای امیرالمؤمنین، در این ساعت حرکت مکن، بعد از گذشت سه ساعت از روز حرکت نما. علی گفت: چرا؟ گفت: چون اگر تو در این ساعت حرکتی کنی، تو را و یارانت را بلا و ضرر سخت می‌رسد، و اگر در ساعتی که من تو را به آن امر نمودم به راه بیفتی پیروز می‌شوی، و غالب می‌گردی، و به آنچه که در طلب آن بیرون شده‌ای دست می‌یابی. علی علیه السلام گفت: برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم ستاره شناس و منجمی نبود و بعد از وی برای ما هم نیست. آیا می‌دانی در شکم این اسبم چیست؟ گفت: اگر حساب کنم می‌دانم، گفت: کسی که تو را در این قولت تصدیق نماید قرآن را تکذیب نموده، خداوند تعالی گفته است:

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ﴾ [لقمان: ۳۴].

ترجمه: «نزد خداوند علم قیامت است، و باران را فرو می‌فرستد، و آنچه را که در رحم هاست می‌داند».

محمد صلی الله علیه و آله و سلم ادعای علمی را که تو نمودی نمی‌کرد، تو ادعای علمی که من می‌کنم ساعتی پی می‌بری که کسی در آن سفر کند برایش ضرر می‌رسد؟ گفت: آری، فرمود: کسی تو را در این قولت تصدیق نماید، از خداوند، دربرگر دانیدن بدی از خود، بی‌نیاز شده است، و برای کسی که به امر تو ایستاده می‌شود و از تو پیروی می‌کند لازم است کار و امرش را به تو بسپارد، نه به خدا که پروردگارش است. چون تو هدایت و رهنمایی اش را به ساعتی ادعا می‌کنی که کسی در آن سفر نماید از بدی نجات می‌یابد. کسی که به این قول ایمان بیاورد، بر وی شدیداً بیم آن را دارم، که چون کسی باشد که به غیر از خدا ضد و شریک گرفته است. بار خدایا، نیک فالی جز نیک فالی تو نیست، و خیری جز خیر تو نیست و معبودی به غیر تو وجود ندارد. تو را^۱ تکذیب می‌کنیم و همراهت مخالفت می‌نماییم، و در همین ساعتی حرکت می‌کنیم که تو ما را از آن باز می‌داری.

بعد از آن به سوی مردم روی گردانیده گفت: ای مردم، زنهار که علم نجوم را بیاموزید، مگر همان مقدار را که در تاریکی‌های خشکی و بحر باعث هدایت و رهنمایی می‌گردد. منجم مثل کافر است، و کافر در آتش است. به خدا سوگند، اگر برایم دیگر خبر رسید، که تو به ستارگان نگاه می‌کنی، و به آن کار می‌نمایی تو را برای همیشه، تا وقتی هستم و هستی در حبس نگه می‌دارم. و از معاش و عطاء تا وقتی قدرتم هست محروم می‌سازم، بعد از آن در همان ساعتی حرکت نمود که وی را نهی نموده بود، و نزد اهل نهروان آمد و ایشان را به قتل رسانید. بعد از آن گفت: اگر در ساعتی که ما را به آن امر نموده بود حرکت می‌نمودیم، و کامیاب می‌شدیم - یا غالب می‌گردیدیم - گوینده‌ای می‌گفت: در همان ساعتی حرکت نمود که منجم به وی دستور داد، نه برای محمد ﷺ منجم بود و نه برای ما بعد از وی منجم بود. ولی خداوند سرزمین کسری و قیصر و سایر سرزمین‌ها را برایمان گشود. ای مردم، به خدا توکل نمایید، و به وی اعتماد کنید، چون وی کفایت غیرش را می‌کند. این چنین در الکنز (۵/۲۳۵) آمده است.

طلب عزت به آنچه خداوند به سبب آن عزت داده است

قصه‌های امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب در این باره

حاکم (۱/۶۱) از طارق بن شهاب روایت نموده، که گفت: عمر بن الخطاب ﷺ به سوی شام بیرون گردید، ابوعبیده بن جراح ﷺ هم همراه‌مان بود، در مسیر راه به آبی رسیدند، که به آن داخل می‌گردیدند، و عمر ﷺ بر شتر خود سوار بود. وی از آن پایین گردید، و کفش‌هایش را کشید، و بر شانه‌اش نهاد، و از زمام شترش گرفت و به آن داخل همان آب گردید. ابوعبیده گفت: ای امیرالمؤمنین، آیا تو این کار را می‌کنی؟! کفش‌هایت را می‌کشی و بر شانه‌ات می‌گذاری، و از زمام شترت می‌گیری و به آن داخل آب می‌شوی؟! این خوشم نمی‌سازد که اهل این سرزمین تو را به این حالت ببینند. عمر گفت: اوه، ابوعبیده، اگر این را غیر تو بگویند، وی را عبرتی برای امت محمد ﷺ می‌گردانم. ما ذلیل‌ترین قوم بودیم، ولی خداوند ما را به اسلام عزت بخشید، و هرگاه عزت را در غیر آنچه، که خداوند ما را به آن عزت بخشیده است، طلب نماییم خداوند ذلیل‌مان می‌سازد. حاکم می‌گوید: این حدیث به شرط بخاری و مسلم صحیح است، ولی آن دو این را روایت نکرده‌اند، و ذهبی هم با وی موافقه نموده، و گفته است: به شرط آن دو می‌باشد.

و نزد وی (۱/۶۲) از او هم چنان روایت است که گفت: هنگامی که عمر رضی الله عنه به شام تشریف آورد، عساکر (سربازان) در حالی از وی استقبال نمودند، که ازار، موزه و عمامه بر تن داشت، و از سر شترش گرفته و داخل آب گردیده بود، آن گاه گوینده‌ای برایش گفت: ای امیرالمؤمنین، عساکر و فرماندهان جنگی شام از تو استقبال می‌کنند، و تو بر این حالت قرار داری؟! عمر رضی الله عنه گفت: ما قومی هستیم، که خداوند ما را به اسلام عزت داده است، بنابراین هرگز عزت را در غیر آن طلب نمی‌کنیم.

و نزد وی هم چنان (۳/۸۲) از او روایت است که: ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه برایش گفت: ای امیرالمؤمنین، تو عمل بزرگی نزد اهل این سرزمین انجام داده‌ای!! موزه هایت را کشیدی، سواریت را جلوکش نمودی و در آب داخل گردیدی!! می‌گوید: آن گاه عمر با دستش بر سینه ابوعبیده زد و گفت: آه، کاش این را غیر تو می‌گفت، شما اندک‌ترین مردم و ذلیل‌ترین مردم بودید، و خداوند شما را به اسلام عزت داد، و هر گاهی عزت را در غیر آن طلب کنید، خداوند تعالی ذلیل‌تان می‌سازد. و ابونعیم این را در الحلیه (۱/۴۷) از طارق به مانند آن، و ابن المبارک و هناد و بیهقی در شعب الایمان، از وی به مثل آن روایت کرده‌اند، چنان که در منتخب الكنز (۴/۴۰۰) آمده است. و نزد ابونعیم همچنان در الحلیه (۱/۴۷) از قیس روایت است که گفت: هنگامی که عمر رضی الله عنه به شام تشریف آورد، مردم از وی در حالی استقبال نمودند، که بر شترش سوار بود، گفتند: ای امیرالمؤمنین، اگر اسب تاتاری را سوار شوی بهتر می‌شود، چون بزرگان مردم و سرشناسان آنان از تو استقبال می‌کنند، گفت: شما را اینجا نیبیم، امر از آنجاست^۱، و به دستش به سوی آسمان اشاره نمود، راه شترم را باز کنید.

و ابن ابی الدنیا از ابوالغالبه شامی روایت نموده، که گفت: عمر بن الخطاب رضی الله عنه به جابیه از طریق ایلیاء بر یک شتر خاکستری رنگ آمد، که پیشانی‌اش در تابش آفتاب می‌درخشید، و کلاه و دستاری بر سر نداشت، و پاهایش در دو طرف شتر آویزان بود و رکابی نداشت. فرشش چادر انبجانی پشمی بود، همین چادر وقتی سوار می‌شد، زیر پایش می‌بود، و وقتی پایین می‌گردید، بسترش می‌بود. خرجینش چادر خط دار یا دستمالی بود، که از پوست خرما پر شده بود. همین چادر وقتی سوار می‌شد، خرجینش بود، و وقتی پایین می‌گردید، بالشتش بود. و پیراهنی از کرباس خط دار بر

۱- یعنی عزت و شرف از جانب خداوند است. م.

تن داشت، که پهلویش پاره شده بود، گفت: بزرگ قوم را برایم فرا خوانید، آن گاه برایش جلومس را خواستند، گفت: پیراهنم را بشوید، و بدوزید، و جامه‌ای یا پیراهنی به عاریت بدهید، آن گاه برایش پیراهن کتانی آورده شد، پرسید: این چیست؟ گفتند: کتان است، گفت: کتان چیست؟ برایش بیان کردند، وی پیراهنش را کشید، و شسته شد و پیوند گردید و برایش دوباره آورده شد. آن گاه پیراهن آنان را کشید، و پیراهن خودش را بر تن نمود. جلومس برایش گفت: تو پادشاه عرب هستی، و این سرزمینی هست که شتر در آن قابل پسند نیست، اگر چیزی را غیر از این بر تن کنی، و اسب تاتاری را سوار شوی، این عمل در چشم‌های رومیان بزرگتر خواهد بود. گفت: ما قومی هستیم، که خداوند به اسلام عزت‌مان داده است، و بدیلی را غیر خدا طلب نمی‌کنیم. آن گاه اسب تاتاری برایش آورده شد، و قطیفه‌ای بر آن بدون زین و پالان انداخته شد و به همان صورت سوارش گردید. بعد گفت: ایستاده شوید، ایستاده شوید، من قبل از این می‌پنداشتم که مردم شیطان را سوار شوند، آن گاه شترش برایش آورده شد، و او آن را سوار گردید. این چنین در البدایه (۷/۶۰) آمده است.

رعایت اهل ذمه در حال عزت

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۰۱) از ابونهبیک عبدالله بن حنظله روایت نموده، که گفت: در ارتشی با سلمان رضی الله عنه بودیم، مردی سوره مریم را خواند. می‌گوید: آن گاه مردی حضرت مریم و پسرش را دشنام داد^۱، می‌گوید: ما وی را زدیم، حتی که خون آلودش ساختیم. می‌افزاید: آن گاه وی نزد سلمان آمد و شکایت نمود، و قبل از آن نزد وی شکایت نکرده بود. می‌گوید: و هرگاه بر انسانی ظلم صورت می‌گرفت، نزد سلمان شکایت می‌نمود. می‌افزاید: آن گاه سلمان نزد ما آمد و گفت: چرا این مرد را زدید؟ می‌گوید: پاسخ دادیم: سوره مریم را خواندیم، و او مریم و پسرش را دشنام داد. گفت: چرا آن را برای‌شان می‌شنوید؟ آیا قول خداوند عز وجل را نشنیده‌اید؟

﴿وَلَا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ [الانعام:

۱۰۸].

ترجمه: «معبودانی را که اینان غیر خدا فرا می‌خوانند دشنام ندهید، که اینان از روی ظلم و جهل خدا را دشنام می‌دهند». یعنی بدون علم، بعد از آن گفت: ای گروه عرب، آیا

۱- ظاهر این است، که این مرد یهودی بوده است.

از همه مردم دین بدتر نداشتید، و از همه مردم منزل بدتر و زندگی بدتر نداشتید، و خداوند عزت داد شما را و برای تان عطا نمود؟ آیا می‌خواهید مردم را به عزت خدا بگیرید؟ به خدا سوگند، یا از این کار دست باز می‌دارید، یا خداوند ﷻ آنچه را در دست‌هایتان است می‌گیرد و برای غیرتان می‌دهد، بعد از آن به تعلیم دادن ما پرداخت و گفت: در میان نماز مغرب و خفتن نماز بگزارید، چون تلاوت مقرره یکی از شما با انجام این عمل تخفیف می‌یابد، و بیهوده گویی‌های اول شب از وی دفع می‌شود، چون بیهوده گویی اول شب، آخر آن را از بین می‌برد.

عبرت گرفتن از حال کسی که امر خداوند تبارک و تعالی را ترک نموده است

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۶) از جبیر بن نفیر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هنگامی که قُبْرُصُ فتح گردید، اهل آن از همدیگر جدا کرده شدند. آنان به طرف یکدیگر می‌گریستند، من ابودرداء رضی الله عنه را دیدم که تنها نشسته و گریه می‌کند، گفتم: تو را در روزی که خداوند اسلام و اهلش را در آن عزت داده است چه می‌گریاند؟ گفت: وای بر تو ای جبیر، مخلوق وقتی امر خداوند را ترک کنند، چقدر نزد وی ذلیل و خوار می‌باشند. در حالی که این قوم غالب و پیروز بودند، و پادشاهی را در دست داشتند، ولی امر خداوند را ترک نمودند، بنابراین سرنوشت‌شان به چیزی انجامید که می‌بینی. و ابن جریر این را در تاریخش (۳/۳۱۸) از جبیر به مانند آن روایت نموده، و بعد از قولش: سرنوشت‌شان به چیزی انجامید که می‌بینی، افزوده است: خداوند اسیر شدن را برایشان مسلط گردانید، و وقتی بر قومی اسیر شدن مسلط گردد، دیگر خداوند به آنان پروایی ندارد.

خالص گردانیدن نیت برای خداوند تعالی و اراده آخرت

قول معاذ برای عمر رضی الله عنه در این باره

ابن جریر از ابومریم روایت نموده، که گفت: عمر بن الخطاب رضی الله عنه از نزد معاذ بن جبل رضی الله عنه عبور نمود و گفت: رمز استواری و بقای این امت چیست؟ معاذ گفت: سه چیز است، و هر سه نجات دهنده‌اند: اخلاص، و این همان فطرت است، فطرتی که خداوند مردم را بر آن آفریده -، نماز، و نماز ملت است و طاعت، و طاعت عصمت است. عمر رضی الله عنه گفت: راست گفתי، هنگامی که عمر رضی الله عنه از نزدش گذشت، معاذ برای

همنشینان خود با اشاره به عمر رضی الله عنه گفت: سال‌های تو از سال‌هایشان بهتر می‌باشد، و بعد از تو اختلاف به میان می‌آید، و این^۱ جز اندکی باقی نمی‌ماند. این چنین در الکنز (۸/۲۲۶) آمده است.

قصه عامربن عبدالقیس در این باره

ابن جریر در تاریخش (۳/۱۲۸) از ابوعبده عنبری روایت نموده، که گفت: هنگامی که مسلمانان به مدائن پایین گردیدند، و غنیمت‌ها را جمع کردند، مردی با ظرفی که با خود همراه داشت آمد، و آن را برای مسؤول غنایم سپرد، کسانی که با وی بودند گفتند: هرگز مثل این را ندیدیم!! آنچه نزد ماست به آنچه وی آورده مساوی شده نمی‌تواند، و به آن نزدیک هم نمی‌باشد. برایش گفتند: آیا از آن چیزی گرفتی؟ گفت: به خدا سوگند، اگر ترس خدا نمی‌بود آن را برای‌تان نمی‌آوردم، آن‌گاه دانستند که این مردشان و حیثیتی دارد. گفتند: تو کیستی؟ گفت: نخیر، به خدا سوگند، برای‌تان خبر نمی‌دهم، تا مرا بستایید و نه این را برای غیرتان یاد می‌کنم، تا مرا تمجید کند، ولی خداوند را می‌ستایم، و به ثوابش راضی می‌شوم، آن‌گاه مردی را از دنبالش روان کردند، تا این که وی نزد یارانش رسید، آن مرد از وی پرسید، و متوجه شد که وی عامربن عبدالقیس است.

گواهی سعد و جابر درباره عساکر قادسیه

ابن جریر در تاریخش (۳/۱۲۸) از طریق سیف از محمد و طلحه و مهلب و غیر ایشان روایت نموده، که گفتند: سعد رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند، ارتش امین است، و اگر فضیلتی که برای اهل بدر سبقت نموده نمی‌بود، می‌گفتم: به خدا سوگند، فضیلت‌شان چون فضیلت اهل بدر است!! من عملکرد قوم‌هایی را پیگیری نمودم، و در مورد آنان در آنچه به دست آورده بودند، لغزشهایی را دیدم، که آن را نه در این قوم گمان می‌کنم و نه می‌شنوم.

و ابن جریر در تاریخش (۳/۱۲۸) از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: سوگند، به خداوندی که معبودی جز وی نیست، بر هیچ یک از اهل قادسیه، جز بر سه تن، که ما آن‌ها را متهم نموده بودیم، مطلع نشدیم، که دنیا را با آخرت بخواهد، ولی

[در واقع و پس از پیگیری] امانت داری و پارسایی را که از ایشان دیدیم، دیگر ندیده بودیم، و آنان: طلحه بن خویلد، عمرو بن معدیکرب و قیس بن مکشوح بودند.

قول عمر رضی الله عنه درباره کسی که زیورات و شمشیر کسری را برایش آورد

ابن جریر در تاریخش (۳/۱۲۸) از قیس عجلی روایت نموده، که گفت: هنگامی که شمشیر کسری، کمر بند وی و زیوراتش برای عمر رضی الله عنه آورده شد، گفت: قوم‌هایی که این را اداء نموده‌اند، بدون تردید صاحب امانت‌اند، آن گاه علی رضی الله عنه گفت: تو عفت اختیار نمودی، بنابراین رعیت هم عقیف گردید.

طلب نصرت از خداوند تعالی و هم چنان طلب نصرت توسط قرآن عظیم و اذکار

نامه عمر بن الخطاب برای عمرو بن العاص رضی الله عنه درباره طلب نصرت از خداوند تعالی ابن عبدالحکم از زیدبن اسلم روایت نموده، که گفت: وقتی که فتح مصر برای عمر بن الخطاب رضی الله عنه به تعویق افتاد و تأخیر نمود، برای عمرو بن العاص رضی الله عنه نوشت:

«اما بعد: فقد عجبت لابطائك عن فتح مصر، تقاتلونهم منذ سنين، وما ذاك الا لما احدثتم واحببتم من الدنيا ما احب عدوكم، وإن الله تعالى لا ينصر قوماً الا بصدق نياتهم، وقد كنت وجهت اليك اربعة نفر، واعلمتك إن الرجل منهم مقام ألف رجل على ما أعرف، الا أن يكون غيرهم ما غير غيرهم، فإذا أتاك كتابي هذا، فاخطب الناس، وحضهم على قتال عدوهم ورجبهم في الصبر والنية، وقدم اولئك الأربعة في صدور الناس، وامر الناس أن يكونوا لهم صدمة رجل واحد، وليكن ذلك عند الزوال يوم الجمعة، فإنها ساعة تنزل فيها الرحمة ووقت الإجابة، وليعج الناس الى الله، وليسألوه النصر على عدوهم».

ترجمه: «اما بعد: از تأخیر شما در فتح مصر تعجب نمودم، چندین سال است که با آنان می‌جنگید، و سبب آن تغییراتی هست که در شما آمده است، و از دنیا آنچه را دوست داشته‌اید، که دشمن‌تان دوست می‌دارد، و خداوند هیچ قومی را جز به صدق نیت‌هایشان نصرت نمی‌دهد. من به‌سوی تو چهار تن را روان نموده بودم، و برای تو گوشزد کرده بودم، که مردی از آنان طوری که من می‌دانم، به جای هزار مرد است، مگر این که آنان را آنچه تغییر داده باشد، که غیر ایشان را تغییر داده است. وقتی که این نامه‌ام برایت رسید، برای مردم بیانیه بده و به قتال دشمن‌شان آنان را ترغیب کن،

و به شکیبایی و نیت تشویق‌شان کن، و آن چهار تن را در پیش روی مردم پیش نما، و مردم را دستور بده که با آنان چون یک مرد حمله کنند، و این عمل باید در وقت زوال روز جمعه انجام پذیرد. چون آن ساعتی است که در آن رحمت نازل می‌شود، و وقت اجابت دعاست، و باید مردم صدای‌شان را به‌سوی خداوند بلند کنند، و باید در مقابل دشمن‌شان از وی نصرت طلب نمایند».

هنگامی که نامه برای عمرو رسید، مردم را جمع نمود، و نامه را برای‌شان خواند، بعد از آن همان افراد را طلب نمود، و در پیش روی مردم پیش‌شان کرد، و مردم را دستور داد، تا وضو نمایند، و دو رکعت نماز بگذارند، و بعد از آن به‌سوی خداوند رغبت نمایند و از وی نصرت بخواهند، به این صورت خداوند برای‌شان فتح نصیب فرمود.

و نزد وی همچنان از عبدالله بن جعفر و عیاش بن عباس و غیر آن دو - که بر یکدیگر خود می‌افزایند^۱ - روایت است که: وقتی فتح مصر برای عمرو بن العاص رضی الله عنه به تأخیر افتاد، برای عمر بن الخطاب رضی الله عنه نوشت، و از وی کمک خواست. عمر وی را با چهار هزار مرد کمک نمود، که بر هر هزار مرد، یک مرد امیر بود، و عمر بن الخطاب برایش نوشت: من تو را به چهار هزار مرد کمک نمودم که بر هر هزار مرد آنان، مردی است که در مقام هزار مرد قرار دارد: زبیر بن عوام، مقداد بن اسودبن عمرو، عباده بن صامت و مسلمه بن مخلد رضی الله عنه، و بدان که با تو دوازده هزار مرد است، و دوازده هزار نفر هیچگاه به خاطر کمی مغلوب نمی‌شود. این چنین در الکنز (۳/۱۵۱) آمده است.

نامه ابوبکر رضی الله عنه برای امیران ارتش در شام در این باره

در الکنز (۳/۱۴۵) در خلافت ابوبکر رضی الله عنه - که ذکر مخرّج آن از نزدش افتاده - از عیاض اشعری متذکر شده، که گفت: در یرموک حاضر بودم، و بر آن پنج امیر وجود داشت: ابوعبیده، یزیدبن ابی سفیان، شرحبیل بن حسنه، خالدبن ولید و عیاض^۲ رضی الله عنه - این عیاض، غیر عیاض اشعری است -، وی گفت^۳: وقتی جنگ پیش آمد، ابوعبیده امیرتان است، برایش نوشتیم: مرگ به‌سوی ما روی آورده است، و از وی کمک خواستیم، ابوبکر رضی الله عنه برای ما نوشت: نامه‌تان برایم رسید. از من کمک می‌خواهید، ولی

۱- یعنی در روایت حدیث.

۲- وی عیاض بن غنم فهری است.

۳- ابوبکر صدیق رضی الله عنه، م.

من شما را به کسی دلالت می‌کنم، که در نصرت دادن تواناتر، و عسکرش حاضرتر است. وی خداوند عَلَّمَهُ است، از وی نصرت بخواهید. چون محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روز بدر با تعداد کمتر از شما نصرت داده شد. می‌گوییم: این را احمد از عیاض اشعری روایت نموده... و مانند آن را متذکر شده، مگر اینکه وی گفته: عمر گفت: وقتی برای شما جنگی پیش آمد... و در آخرش افزوده: وقتی که این نامه‌ام برای تان رسید، همراه‌شان بجنگید و به من مراجعه نکنید. می‌گوید: همراه‌شان جنگیدیم، و شکست‌شان دادیم، و در چهار فرسخ به قتل‌شان رسانیدیم. می‌گوید: و اموال زیادی به دست آوردیم و با هم مشوره نمودیم. عیاض برای مان مشوره داد، که به هر سر، ده دانه بدهیم. می‌گوید: و ابو عبیده گفت: کی همراهم بر اسب مسابقه می‌کند؟ جوانی گفت: من، اگر غضب نشوی. می‌گوید: آن جوان از وی سبقت نمود، و من ابو عبیده را در حالی که بر اسب برهنه سوار بود و عقب مانده بود، دیدم که گیسوانش شور و تکان می‌خورد. هیشمی (۶/۲۱۳) می‌گوید: رجال آن، رجال صحیح‌اند. و ابن کثیر در تفسیرش (۱/۴۰۰) می‌گوید: این اسناد صحیح است. و این را ابن حبان در صحیحش روایت نموده، و حافظ ضیاء مقدسی آن را در کتابش انتخاب کرده است.

مسلمانان و طلب نصرت توسط قرآن عظیم در روز قادسیه

ابن جریر در تاریخش (۳/۴۷) از طریق سیف از محمد و طلحه و زیاد به اسناد آنان روایت نموده، که گفتند: هنگامی که سعد نماز ظهر را خواند، جوانی را که عمر رضی الله عنه با وی همراه گردانیده بود، و از قاریان بود، امر نمود تا سوره جهاد^۱ را تلاوت نماید، و همه مسلمانان آن را می‌آموختند. آن گاه وی به گروهی که به وی نزدیک بود، سوره جهاد را تلاوت نمود، و به این صورت در همه گروه‌ها قرائت گردید، و قلب‌ها و چشم‌های مردم خوش و روشن گردید، و آرامش را با قرائت آن احساس کردند. و نزد وی هم چنان از طریق سیف، از حلام از مسعودبن خراش روایت است... حدیث را متذکر گردیده، و در آن آمده: سعد مردم را دستور داد، تا برای مردم سوره جهاد را تلاوت کنند، و آنان آن را می‌آموختند.

پیامبر ﷺ و تعلیم دادن طلب نصرت و کمک توسط آیت‌های قرآن عظیم برای یارانش

ابونعیم در المعرفة و ابن منده از ابراهیم بن حارث تیمی رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا ﷺ ما را در سرپه‌ای روان نمود، و دستورمان داد، که وقتی بیگاه (شام) و صبح نمودیم بگوییم:

﴿أَفْحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا﴾ [المؤمنون: ۱۱۵].

ترجمه: «آیا گمان نمودید که شما را بیهوده آفریده‌ایم».

و ما آن را تلاوت نمودیم، و غنیمت به دست آوردیم و سالم باقی ماندیم. این چنین در الكنز (۲/۳۲۷) آمده است، در الإصابه (۱/۱۵) درباره طریق ابن منده می‌گوید: در آن باکی نیست.

سعد و دستور دادن مردم به نصرت خواستن توسط تکبیر و حوقله در روز قادسیه
ابن جریر در تاریخش (۳/۴۷) از طریق سیف از محمد و طلحه و زیاد به اسناد آنان روایت نموده، که گفتند: سعد رضی الله عنه گفت: در جاهایتان برقرار باشید، و تا خواندن ظهر هیچ حرکتی نکنید. وقتی که ظهر را خواندید، من یکبار تکبیر می‌گویم، آن گاه شما هم تکبیر بگویید، و آماده شوید. و بدانید که تکبیر برای احدی قبل از شما داده نشده است، و بدانید که تکبیر برای تأیید شما داده شده است، و وقتی تکبیر دوم را شنیدید، تکبیر بگویید و باید آمادگی‌تان تمام و کامل گردد. باز وقتی که تکبیر سوم را گفتم: تکبیر بگویید و آن گاه باید سوار کاران‌تان پیش تازند، تا در پیش روی صف ظاهر شوند و دشمن را دفع کنند. و وقتی برای چهارمین بار تکبیر گفتم، همه‌تان به یکبارگی به سوی دشمن حمله نمایید، حتی که با دشمن‌تان خلط شوید، و بگویید: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»، ترجمه: «کسی را قوت برگشت از گناه، و توانایی انجام عبادت جز به توفیق خدا میسر نیست». و این را هم چنان از طریق سیف از عمرو بن ریان از مصعب بن سعد به مثل آن روایت کرده است. نزد وی همچنان از طریق سیف از محمد و طلحه و زیاد به اسناد آنان روایت است که گفتند: هنگامی که قاریان فارغ گردیدند، سعد رضی الله عنه تکبیر گفت، آنانی که به وی نزدیک بودند با پیروی از وی تکبیر گفتند، و مردم به تکبیر یکدیگر همه تکبیر گفتند، در این اثنا مردم حرکت نمودند. باز برای بار دوم تکبیر

گفت، و مردم خویشتن را آماده کردند. باز برای سومین بار تکبیر گفت، در این بار شجاعتمندان بیرون گردیدند، و جنگ را آغاز نمودند... و حدیث را متذکر شده است.

طلب نصرت به موی پیامبر ﷺ

طبرانی از جعفر بن عبدالله بن حکم روایت نموده که: خالد بن ولید رضی الله عنه کلاهش را در روز یرموک گم نمود. گفت: آن را جستجو نمایید، ولی نیافتندش، بار دوم گفت: جستجویش کنید، در این بار یافتندش، و متوجه شدند که کلاهی است که نه. خالد رضی الله عنه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله عمره به جای آورد، و سرش را تراشید، آن گاه مردم موهای اطراف سرش را برداشتند، و من به موی پیشانی از آنان سبقت جستم، و آن را در این کلاه گذاشتم، و در هر جنگی که شرکت نموده‌ام و این همراهم بوده نصرت و کامیابی برایم نصیب گردیده است. هیثمی (۹/۳۴۹) می‌گوید: این را طبرانی و ابویعلی به مانند آن روایت کرده‌اند، و رجال آن دو رجال صحیح‌اند، و جعفر از گروهی از صحابه شنیده است، و نمی‌دانم که آیا از خالد شنیده یا خیر. و حاکم (۳/۲۹۹) این را از عبدالحمید بن جعفر از پدرش به مثل آن روایت کرده است. ذهبی می‌گوید: این حدیث منقطع است. و ابونعیم در الدلائل (ص ۱۵۹) از عبدالحمید بن جعفر از پدرش مانند آن را روایت نموده است.

و در الکنز (۷/۳۱) از عبدالحمید بن جعفر از پدرش متذکر شده، که گفت: در کلاه خالد بن ولید رضی الله عنه موی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. خالد رضی الله عنه گفت: هر گاهی با قومی روبرو شده‌ام که این در سرم بوده، برایم پیروزی و نصرت داده شده است. این را ابونعیم روایت کرده است.

مسابقه در فضایل

ابن جریر در تاریخش (۳/۷۰) از طریق سیف از عبدالله بن شبرمه از شقیق روایت نموده، که گفت: در ابتدای روز وارد قادسیه شدیم، و از آن هنگامی عودت نمودیم، که وقت نماز فرارسیده بود، و مؤذن به شهادت رسیده بود. بنابراین مردم در اذان با یکدیگر رقابت نمودند و هر یکی می‌خواست غالب شده اذان بگوید، حتی که نزدیک بود در این عمل یکدیگر خود را با شمشیر هدف قرار دهند، پس سعد رضی الله عنه در میان‌شان قرعه اندازی نمود، و سهم مردی بیرون شد وی اذان داد.

حقیر شمردن زیبایی و زینت دنیا

قصه مغیره بن شعبه با پادشاه فارس ذوالحاجبین در این باره

حاکم (۳/۲۹۳) در یک حدیث طویل از معقل بن یسار درفتح اصبهان در امارت نعمان بن مقرن رضی الله عنه روایت نموده، و در آن آمده: نعمان بهسوی ایشان آمد، و در میان آنان و وی نهی قرار داشت. آن گاه مغیره بن شعبه را به عنوان نماینده خود بهسویشان فرستاد، و پادشاه آنان ذوالحاجبین بود. وی با یارانش مشوره نمود و گفت: چه فکر می‌کنید، برای آنان به هیئت و شکل جنگ بنشینم، یا به هیئت و شکل پادشاهی و تشریفات آن؟ بعد وی به هیئت و شکل پادشاهی و تشریفات آن بر تخت خود نشست، و تاج را بر سرش گذاشت، و در اطرافش دو صف قرار داشت، که لباس‌های ابریشم، گوشواره‌ها و کره‌ها (النگو) بر تن داشتند. آن گاه مغیره بن شعبه، که در دستش نیزه و سپر بود آمد و در حالی که مردم در اطراف وی بر فرشی در دو صف قرار داشتند. از بازوانش گرفتند و با نیزه‌اش فرش را مورد ضرب قرار می‌داد، و پاره‌اش می‌نمود، تا به آن بدفالی بگیرند. آن گاه ذوالحاجبین برای وی گفت: ای گروه عرب، شما را گرسنگی شدید و مشکلات فرا گرفته است، و به این علت بیرون شده‌اید. اگر خواسته باشید، برای‌تان خوراکه می‌دهیم و به سرزمین‌تان برگردید. مغیره صحبت نمود، و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: ما گروه عرب جیفه و خود مرده را می‌خوردیم، و مردم ما را پامال می‌نمودند و ما آنان را پامال نمی‌کردیم. خداوند از میان ما رسولی مبعوث نمود، که شریف‌ترین ماست، و از بهترین نسب در میان ما برخوردار است، و راستگوترین ما بود. وی برای ما وعده نموده است، که اینجا برای ما فتح خواهد شد، و ما همه آنچه را برای ما وعده نموده بود حق یافتیم، و من اینجا لباس و حالتی را می‌بینم که گمان نمی‌کنم آنانی که با من هستند، بدون گرفتن آن بروند... الحدیث. و طبرانی این را از معقل به مانند آن، به طولش روایت نموده است. هیثمی (۶/۲۱۷) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، غیر علقمه بن عبدالله مزی که ثقه می‌باشد.

قصه ربعی، حذیفه و مغیره رضی الله عنه با رستم در این باره در قادسیه

ابن جریر در تاریخش (۳/۳۳) از طریق سیف از محمد و طلحه و عمرو و زیاد با اسناد آنان روایت نموده، که گفتند: سعد به مغیره بن شعبه و تعداد دیگری پیام

فرستاد و گفت: من شما را به سوی این قوم روان می‌کنم، نزدتان چیست؟ آنان همه‌شان گفتند، به آنچه دستورمان می‌دهی از آن متابعت می‌کنیم، و صرف همان را انجام می‌دهیم، و وقتی امری پیش آمد، که از طرف تو در آن چیزی نبود، به آنچه توسل می‌جوییم که شایسته است و به نفع مسلمانان است، و به آن همراه‌شان حرف می‌زنیم. سعد گفت: این عمل هوشمندان است، بروید و آمادگی بگیرید، آن گاه ربعی بن عامر گفت: عجم‌ها آراء و آدابی دارند، که اگر ما همه یکجای نزدشان برویم، می‌پندارند که به آنان احترام گذاشته‌ایم، فقط یک مرد نزدشان روان کن و همه همراهش موافقت کردند. گفت: پس مرا روان کنید، وی را روان نمودند، ربعی خارج شد تا نزد رستم در اردوگاهش داخل شود، اما کسانی که در پل قرار داشتند نگاهش داشتند، و کسی نزد رستم درباره آمدن وی فرستاده شد، و او با بزرگان اهل فارس مشوره نمود و گفت: چه نظر دارید؟ هیبت و بزرگ منشی از خود نشان بدهیم، یا تواضع کنیم؟ بزرگان‌شان به تواضع و نرمش اتفاق کردند، و لباس‌ها و اشیای مزین و زرانود را بیرون آوردند، و فرش‌ها و بالشت‌ها را فرش کردند، و چیزی را نگذاشتند، و برای رستم تخت طلایی گذاشته شد، و لباس‌های مزینش را بر تن نمود، و فرش‌ها و بالشت‌های زربافتش برایش فرش گردید، و ربعی بر اسب پر موی و کوتاه قدش در حالی پیش می‌رفت، که شمشیر جلادارش با داشتن نیامی از پارچه کهنه همراهش بود، و در قبضه نیزه‌اش تسمه‌ای از چرم بسته بود، و سپری از پوست گاو، که بر رویش چرم سرخی چون قرص نان گرفته شده بود، با خود همراه داشت، و کمان و تیرش نیز با وی بود. هنگامی که به پادشاه نزدیک شد و نزد وی و فرش‌های نزدیکش فرا رسید، برایش گفته شد: پایین شو، ولی وی اسبش را بر فرش‌ها راند، و هنگامی که بالای فرش‌ها ایستاد، از آن پایین گردید، و بر دو بالشت آن را بست. البته به صورتی که آن بالشت‌ها را شق نمود، و طناب را در میان آن‌ها داخل نمود، و آنان نتوانستند وی را بازدارند، و برایش نرمی و تواضع نشان دادند، و او هدف ایشان را درک نمود. ولی برغم آن خواست جگر خون‌شان سازد. وی زرهی بر تن داشت مانند حوض، و قبایش چادر شترش بود، که برای آن گریبان ساخته پوشیده بودش، و کمرش را با رسنی از پوست درخت و سرش را با دستارش بسته بود، - و از همه عرب موی زیاده‌تر داشت - و دستارش طناب و تسمه چرمی شترش بود، و سرش چهار گیسو داشت که چون شاخ‌های قوچ کوهی ایستاده بودند. برایش گفتند: سلاح را بگذار، گفت: من نزدتان

نیامده‌ام، که سلاحم را به امرتان بگذارم. شما مرا دعوت نموده‌اید، اگر از آمدنم نزدتان طبق دلخواه خودم ابا ورزید، من دوباره بر می‌گردم. این موضوع را برای رستم خبر دادند، گفت: برایش اجازه بدهید، او فقط یک مرد است؟! وی در حالی به پیش آمد، که بر نیزه‌اش تکیه می‌نمود، و نوک نیزه‌اش پیکان بود، وی نزدیک نزدیک قدم می‌گذاشت، و بالشت‌ها و فرش‌ها را پاره می‌نمود. به این صورت وی همه بالشت‌ها و فرش‌های آنان را خراب نمود، و پاره شده پشت سر گذاشت، و هنگامیکه به رستم نزدیک گردید، پهره‌داران (نگهبانان) اطرافش را گرفتند، وی بر زمین نشست، و نیزه‌اش را بر فرش‌ها فرود برد. گفتند: چه تو را به این عمل واداشت؟ گفت: ما نشستن بر زر و زیور شما را خوب نمی‌بینیم. بعد همراهش صحبت نمود و گفت: چه شما را اینجا آورده است؟ ربعی پاسخ داد: «الله ابتعثنا، والله جاء بنا لنخرج من شاء من عبادة العباد إلى عبادة الله، ومن ضيق الدنيا إلى سعتها، ومن جور الأديان إلى عدل الإسلام»، ترجمه: «خداوند ما را برانگیخته است، و خداوند ما را آورده است، تا کسی را که خواسته باشد، از عبادت بندگان به عبادت خدا، و از تنگی دنیا به پهنایی و وسعت آن و از جور ادیان به عدل اسلام بیرون کنیم»... و حدیث را چنانکه در بخش اصحاب و دعوت به سوی خدا در زمان عمر^۱، گذشت متذکر شده، تا اینکه گفته: رستم گفت: وای بر شما، به لباس نبینید، به رأی و کلام و سیرت نگاه کنید. چون عرب‌ها لباس و خوردن را ناچیز انگاشته، و حسب را ننگه می‌دارند. آنان در لباس مثل شما نیستند، و در آن چیزی را که شما می‌بینید، نمی‌بینند. بعد به سوی ربعی روی آوردند، که سلاحش را بگیرند و به ترک آن تشویقش کردند. ربعی برای‌شان گفت: آیا می‌خواهید برایم نشان بدهید و برای‌تان نشان بدهم؟^۲ آن گاه شمشیرش را از پوشش کشید، انگار که شعله آتش باشد. قوم گفتند: دوباره داخل نیامش کن، و او آن را داخل نیام نمود. بعد از آن، سپری را به تیر زد، و آنان نیز سپر پوستی وی را به تیر زدند. وی سپر ایشان را پاره نمود، و سپر پوستی خودش سالم ماند. آن گاه گفت: ای اهل فارس، شما طعام، و لباس و نوشیدنی را بزرگ ساخته‌اید، و ما آن‌ها را ناچیز انگاشته‌ایم. بعد از آن برگشت، تا آنان درباره مدت مهلت فکر نمایند.

۱- به (۱/۳۱۰) نگاه کنید.

۲- یعنی شما سلاح‌تان را به من نشان دهید و من نیز سلاح خود را به شما به نمایش می‌گذارم. م.

وقتی که فردا فرا رسید، آنان کسی را روان نمودند، که همان مرد را نزد ما روان کن، این بار سعد، حذیفه بن محسن را به سوی شان روان نمود. وی نیز در همان لباس و شکل به راه افتاد، تا این که به فرش رسید. برایش گفته شد، پایین شو، گفت: این در صورتی ممکن بود، که به کاری و ضرورتی نزدتان می‌آمدم، برای پادشاهان بگویند: تو به وی ضرورت داری، یا او به تو؟ اگر گفت: او به من ضرورت دارد، دروغ گفته، و بر می‌گردم و شما را ترک می‌کنم، و اگر گفت: من به او ضرورت دارم، نزدتان جز به همان صورتی که دوست دارم نمی‌آیم. رستم گفت: بگذارید وی را، وی آمد و بر بساط ایستاد، و رستم بر تخت خود قرار داشت، رستم گفت: پایین شو، پاسخ داد: پایین نمی‌شوم. هنگامی که پایین نشد، رستم پرسیدش: چرا تو آمدی، و دوست دیروزی‌مان نیامد؟ گفت: امیر ما دوست می‌دارد، که در سختی و آرامی در میان ما برابری و عدالت کند، بنابراین این بار نوبت من است. گفت: چه شما را آورده است؟ پاسخ داد: خداوند عز و جل بر ما به دین خود منت گذاشت، و آیت‌هایش را برای ما نشان داد، حتی که شناختیمش، در حالی که منکر وی بودیم. بعد از آن ما را به دعوت مردم به یکی از این سه چیز امر نمود، و هر کدامش را که قبول کنند ما می‌پذیرمش؛ اسلام، که در آن صورت از شما بر می‌گردیم، یا جزیه، که در صورت ضرورت‌تان از شما دفاع می‌نماییم، یا جنگ. رستم گفت: یا صلح و متارکه تا روزی؟ گفت: آری، سه روز، از ابتدای دیروز. هنگامی که رستم نزد وی غیر از این را نیافت، بر گردانیدش، و به یاران خود روی گردانید و گفت: وای بر شما!! آنچه را من می‌بینم شما نمی‌بینید؟ شخص اول اینها دیروز نزد ما آمد، و در زمین ما بر ما غالب گردید، و آنچه را بزرگ می‌شمیریم تحقیر نمود، و اسبش را بر فرش‌های مزین ما ایستاده نمود، و بر آن بسته‌اش کرد. بنابراین وی بر پرنده نیک بخت قرار دارد، وی زمین ما را و آنچه را در آن هست، در ضمن فضیلت و برتری عقلش به سوی مسلمانان برد!! و این امروز آمد، و نزد ما ایستاد، وی نیز بر پرنده نیک بخت قرار دارد، وی بر زمین ما در مقابل ما می‌ایستد. رستم با این سخنانش هم مجلسانش را خشمگین ساخت، و ایشان وی را خشمگین ساختند. وقتی که فردا، فرا رسید، کسی را روان نمود که: مردی را نزد ما روان نمایید، و آنان مغیره ابن شعبه را نزد ایشان روان کردند.

بعد از آن ابن جریر (۳/۳۶) از طریق سیف از ابوعثمان نه‌دی روایت نموده، که گفت: هنگامی که مغیره به پل رسید، و به سوی اهل فارس از آن عبور نمود، وی را

متوقف ساختند، و از رستم در مورد ورود وی اجازه خواستند، و چیزی از لباس‌هایشان را به خاطر تقویه نرمی و تواضع تغییر ندادند، و مغیره بن شعبه در حالی آمد، که قوم در همان لباس‌های خویش که عبارت از تاج‌ها و جامه‌های زربافت بود قرار داشتند و انسان باید به اندازه یک تیرانداز بالای فرش راه می‌رفت تا نزد رستم می‌رسید و مغیره که چهار گیسو داشت، آمد تا این که با رستم بر تخت و فرش وی نشست. آن گاه به‌سوی وی هجوم آوردند، و حرکتش داده، از آنجا پایینش کردند و زدندش. گفت: از شما برای ما خبر عقلمندی می‌رسید، ولی قومی را بی‌عقل‌تر و بی‌خردتر از شما نمی‌بینم. ما گروه عرب، همه برابر هستیم، یکدیگرمان را غلام نمی‌گیریم، مگر اینکه دشمنش باشد. گمان نمودم، شما هم با قوم‌تان همدردی می‌کنید، چنانکه ما همدردی می‌کنیم، و بهتر از عملی که انجام دادید، این بود که برایم خبر می‌دادید، بعضی شما ارباب برخی دیگران هستید، و این عمل در میان شما درست نیست، و من آن را انجام نمی‌دادم، و نزدتان نمی‌آمد، ولی شما مرا دعوت کردید، و امروز دانستم که امر شما از هم پاشیده است، و شما مغلوب هستید، و پادشاهی به این سیرت و این عقل‌ها باقی نمی‌ماند. عامه مردم گفتند: به خدا سوگند، عربی راست گفت، و بزرگان گفتند: به خدا سوگند، حرفی گفت، که غلامان‌مان به‌سوی آن علاقمندان! خداوند اشخاص اول و سابق ما را به قتل برساند، وقتی که امر این امت را حقیر می‌شمردند، چقدر در این مورد احمق بوهاند. و حدیث را در صحبت رستم و پاسخ مغیره برای وی ذکر نموده است.

عدم توجه به کثرت دشمن و آنچه نزد وی هست

قول ثابت بن اقرم برای ابوهریره روز موته در این باره

بیهقی از طریق واقدی از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در مؤته حاضر بودم، هنگامی که مشرکان به ما نزدیک شدند. اسباب، تعداد، سلاح، اسب، دیباج، ابریشم و طلائی را دیدم، که احدی توانایی مقابله با آن را نداشت، و چشمم برق زد، آن گاه ثابت بن اقرم رضی الله عنه برایم گفت: ای ابوهریره، انگار تعداد زیادی را می‌بینی؟! گفتم: آری، گفت: تو در بدر با ما حاضر نبودی، ما به کثرت نصرت نمی‌یابیم. این چنین در البدایه (۴/۲۴۴) آمده است. و در الإصابه (۱/۱۹۰) از واقدی تنها قول ثابت را ذکر نموده است.

نامه ابوبکر برای عمرو بن العاص رضی الله عنه در این باره

طیالسی از طریق واقدی از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ابوبکر برای عمرو بن العاص رضی الله عنه نوشت: «سلام عليك، اما بعد: فقد جاءني كتابك تذكرني ما جمعت الروم من الجموع، وإن الله لم ينصرنا مع نبيه ﷺ بكثرة عدد ولا بكثرة جنود، وقد كنا نغزو مع رسول الله ﷺ وما معنا إلا فرسان، وإن نحن إلا نتعاقب الإبل، وكنا يوم أحد مع رسول الله ﷺ وما معنا إلا فرس واحد، كان رسول الله يركبه، ولقد كان يظهرنا ويعيننا على من خالفنا، واعلم يا عمرو أن أطوع الناس لله أشدهم بغضاً للمعاصي، فأطع الله ومر أصحابك بطاعته»، ترجمه: «سلام بر تو تقدیم باد، اما بعد: نامه ات برایم رسید، که در آن تجمع رومی‌ها و افراد فراهم آورده‌شان را برای جنگ متذکر شده‌ای. خداوند ما را همراه پیامبرش ﷺ به کثرت عدد و به کثرت عساکر یاری نداده بود. ما با رسول خدا ﷺ در حالی می‌جنگیدیم، که جز دو اسب همراهمان نبود، و بر شتران به نوبت سوار می‌شدیم. و روز احد که با رسول خدا ﷺ بودیم، یک اسب بیشتر نداشتیم، که آن را رسول خدا ﷺ سوار می‌شد، به همین حال خداوند ما را در مقابل مخالفین ما کمک می‌کرد و غالب می‌گردانید، و بدان ای عمرو، که مطیع‌ترین مردم برای خداوند، همان کسی است، که گناهان و معاصی را سخت بد می‌بیند، بنابراین از خداوند اطاعت کن، و یارانت را به طاعت وی دستور بده^۱. این چنین در الکنز (۳/۱۳۵) آمده است. و طبرانی این را در الأوسط از عبدالله بن عمرو بن العاص به مثل آن روایت نموده. هیثمی (۶/۱۱۷) می‌گوید: در این شاذکونی و واقدی آمده، و هر دوی‌شان ضعیف‌اند.

قول خالد بن ولید برای مردی در روز یرموک در این باره

ابن جریر در تاریخش (۲/۵۹۴) از عباده و خالد رضی الله عنه روایت نموده، که گفتند: مردی برای خالد گفت: رومی‌ها چقدر زیاداند، و مسلمانان چقدر اندک؟! خالد گفت: رومی‌ها چقدر اندک‌اند، و مسلمانان چقدر زیاد؟! لشکر آن وقت زیاد می‌باشد که نصرت الهی در عقبش باشد، در غیر آن هر قدر که تعدادش زیاد باشد، باز هم کم و اندک

۱- ضعیف. طبرانی در الأوسط (۸/۱۶۴) در سند آن الشاذکونی و واقدی هستند که هر دو ضعیفند: المجمع (۱۱۷۲).

است. به خدا سوگند، دوست دارم، اشقر^۱ از سودگی سم پایش تندرست می‌بود، و آنان در عدد دو چند می‌شدند، اسب وی در راهش^۲ سوده شده بود.

آنچه دشمنان درباره غلبه اصحاب بر ایشان گفته‌اند

قول مردی از مرتدین درباره شجاعت اصحاب رضی الله عنهم

بیهقی (۸/۱۷۵) از زهری روایت نموده، که گفت: هنگامی که خداوند ابوبکر رضی الله عنه را به خلافت برگزید، و عده‌ای از عرب‌ها از اسلام مرتد گردیدند، ابوبکر برای غزا بیرون گردید، تا اینکه به خاکدانیی به بقیع رسید، ولی درباره مدینه ترسید، و از آنجا برگشت و خالد بن ولید بن مغیره، شمشیر خدا را امیر مقرر نمود، و مردم را برای بیرون شدن با وی طلب نمود، و دستورش داد، تا بر گوشه مضر عبور کند، و با کسانی که در میان آنان از اسلام مرتد گردیده‌اند، بجنگد، و بعد از آن به سوی یمامه حرکت نماید، و با مسلمیه، کذاب بجنگد. به این صورت خالد بن ولید حرکت نمود، و با طلیحه کذاب اسدی جنگید، و خداوند وی را شکست داد. وی را عینه بن حصن بن حذیفه فزاری هم پیروی نموده بود، هنگامی که طلیحه کثرت شکست یارانش را دید، گفت: وای بر شما! چه شما را شکست می‌دهد؟ مردی از آنان گفت: من برایت بیان می‌کنم، که چه شکست‌مان می‌دهد. هر مرد ما دوست می‌دارد، که همراهش قبل از وی به قتل برسد، و ما با قومی روبرو می‌شویم، که هر کدامش دوست می‌دارد قبل از همراه خود به قتل برسد. طلیحه مرد جنگی بود، و در قتال مهارت خاص داشت، و در آن روز وی عکاشه بن محسن رضی الله عنه و ابن اقرم را به قتل رسانید، هنگامی که حق بر طلیحه غالب گردید، پیاده شد و بعد از آن اسلام آورد، و برای عمره احرام بست... و حدیث را متذکر شده است.

قول حکمران اسکندریه برای عمرو بن العاص رضی الله عنه در این باره

طبرانی از عمرو بن العاص رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ارتشی از مسلمانان بیرون گردید، و من امیرشان بودم، تا اینکه در اسکندریه پایین شدیم، حکمران آن گفت: مردی را از میان خود بیرون کنید، تا همراهش صحبت کنم، و همراهم صحبت نماید. گفتم: غیر از من به سویی بیرون نمی‌شود، و در حالی که ترجمانی با خود همراه

۱- نام اسب خالد رضی الله عنه است.

۲- از عراق تا شام.

داشتم بیرون گردیدم، و همراه وی نیز ترجمانی بود، و برای ما دو منبر گذاشته شد. گفت: شما کی هستید؟ گفتیم: ما عرب هستیم، ما اهل خار و برگ درخت هستیم، ما اهل خانه خدا هستیم. از همه مردم سرزمین تنگتر داشتیم، و از همه زندگی سختتر و دشوارتر داشتیم، خود مرده را می خوردیم، بر یکدیگر خویش تجاوز می نمودیم، و بدترین زندگی داشتیم که مردم به سر کرده باشند. تا این که مردی در میان ما بیرون گردید، و در آن روز از عزتمندترین و بزرگترین ما در شرف نبود، و از همه ما مال زیادتیر نداشت. وی گفت: من رسول خدا هستم، ما را به چیزی امر می نمود، که نمی شناختیم، و از چیزی نهی می کرد که بر آن قرار داشتیم، و پدران ما نیز بر آن بودند. بنابراین بر وی خشمگین شدیم، و تکذیبش نمودیم، و گفته اش را بر وی رد کردیم، حتی که قومی غیر از ما به سوی بیرون گردیدند، و گفتند: ما تو را تصدیق می کنیم، برایت ایمان می آوریم، از تو پیروی می نماییم و با کسی که با تو بجنگد می جنگیم، وی به سوی ایشان بیرون گردید، و ما هم به سوی بیرون شدیم، و با همراهش جنگیدیم، ولی ما را کشت و بر ما پیروز گردید، و غلبه حاصل نمود، و با عرب هایی که به وی نزدیک بودند، پیکار کرد، تا آن که بر آنان پیروز گردید. اگر آنانی که در عقب من اند، این زندگی شما را بدانند، بدون اینکه یکی از آنان باقی بماند همه نزدتان می آیند، تا در این زندگی که شما دارید، همراهتان شریک شوند. وی خندید و بعد از آن گفت: رسولتان راست گفته است. رسول های ما، برای ما مثل آنچه را آوردند، که رسول شما برایتان آورده است، و ما بر آن قرار داشتیم، تا این که پادشاهانی در میان ما ظهور کردند، و در میان ما به خواهشات و هوس های خود عمل نمودند، و امر انبیاء را ترک کردند. اگر شما به امر نبی تان چنگ زنید، هر کی با شما بجنگد بر وی غلبه می نماید، و هر کی بر شما حمله کند، بر وی پیروز می گردید. اگر شما مثل آنچه را انجام دهید، که ما انجام دادیم، و امر انبیاء را ترک کنید، و مثل آنان، که به خواهشات خویش عمل کردند، عمل کنید، خداوند ما و شما را می گذارد، که در آن صورت عدد و قوتتان از ما بیشتر نیست. عمرو بن العاص می گوید: با هیچ انسانی که مردتر از وی باشد صحبت نکرده ام.^۱ هیشمی (۶/۲۱۸) می گوید: در این محمدبن عمرو بن علقمه آمده، و او حسن الحدیث می باشد، و بقیه رجال آن ثقه اند. و این را

۱- حسن. طبرانی و ابن حبان (۵۶۵۴) نکا: المجمع (۶/۲۱۸).

ابویعلی از علقمه بن وقاص روایت نموده، که گفت: عمرو بن العاص گفت: ... و مانند آن را متذکر شده است. هیشمی (۸/۲۳۸) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، غیر عمرو بن علقمه که ثقه می‌باشد.

قول مردی از بزرگان روم برای هرقل درباره انگیزه‌های غلبه اصحاب

احمد بن مروان بن مالکی در المجالسة از ابواسحاق روایت نموده، که گفت: برای اصحاب رسول خدا ﷺ دشمن در وقت روبرو شدن به اندازه مدت دوشیدن شتر ایستادگی نمی‌توانست. هرقل هنگامی که در انطاکیه قرار داشت، و پیشقراول شکست خوردگان روم فرا رسید، گفت: وای بر شما!! برایم، از این قومی که با شما می‌جنگند خبر بدهید، که آیا آنان بشر نیستند؟! گفتند: آری، بشراند، گفت: شما زیاد هستید یا آنان؟ گفتند: بلکه ما چندین برابر آنان در هر نقطه زیاد هستیم. گفت: پس شما را چه شده است که شکست می‌خورید؟! شیخی از بزرگان آنان گفت: به خاطری که آنان شب را قیام می‌کنند، روز را روزه می‌گیرند، به عهد وفا می‌نمایند، به کارهای پسندیده امر می‌کنند، از کارهای بد نهی می‌نمایند و در میان خود انصاف می‌کنند. به خاطری که ما شراب می‌نوشیم، زنا می‌کنیم، مرتکب حرام می‌شویم، عهد را نقض می‌نماییم، غضب می‌کنیم، ظلم می‌نماییم، به چیزهایی مبعوض و منفور امر می‌کنیم، از آنچه خدا راضی می‌شود نهی می‌نماییم و در زمین فساد می‌کنیم. گفت: تو برایم راست گفتی. این چنین در البدایه (۷/۱۵) آمده است. و ابن عساکر (۱۴۳۱) این را از ابن اسحاق به مانند آن روایت کرده است.

توصیف مردی از نصاری عرب از اصحاب در پیش روی فرمانده دمشق

ولید بن مسلم می‌گوید: کسی که از یحیی بن یحیی غسانی شنیده بود، برایم خبر داد، که وی از دو مرد از قومش حدیث بیان می‌نمود، که آن دو گفتند: هنگامی که مسلمانان در ناحیه اردن پایین شدند، ما در میان خود گفتیم، دمشق محاصره خواهد شد، بنابراین قبل از آن راهی دمشق شدیم و به خرید و فروش پرداختیم، و در حالی که ما در این وضع قرار داشتیم، فرمانده آن، کسی را دنبال ما روان نمود، و ما نزدش حاضر شدیم. گفت: شما از عرب‌ها هستید؟ گفتیم: آری، گفت: نصرانی هستید؟ گفتیم: آری، گفت: باید یکی از شما برود، و درباره این قوم و نظرشان برای ما تجسس نماید، و دومی بالای متاع همراهش اینجا بماند. آن گاه یکی از ما این عمل را انجام

داد، و مدتی درنگ نمود و بعد از آن نزدش آمد و گفت: من نزدت، از نزد مردان لاغر، که اسبان نجیب را سوار شده‌اند آمده‌ام. از طرف شب در عبادت‌اند، و از طرف روز سوارکار، تیرها را درست می‌کنند و می‌تراشند، و نیزه‌ها را راست می‌نمایند. اگر برای همنشینت سخنی را بگویی، آن را نمی‌شنود، البته به سبب بلندی صداهایشان به قرآن و ذکر. می‌گوید: آن گاه وی به‌سوی یارانش ملتفت گردید و گفت: از آنان چیزی برای‌تان آمده، که طاقت و توانایی آن را ندارید. این چنین در البدایه (۷/۱۵) آمده است. و ابن عساکر (۱/۱۴۳) این را از یحیی بن یحیای غسانی به مثل آن روایت کرده است. و در روایت وی: کم گوشت در بدل نجیب آمده است، و در بدل نیزه‌ها را راست می‌نمایند، نیزه‌ها را درست می‌نمودند، آمده است.

توصیف یک عرب نصرانی از اصحاب در پیش روی قُبُقْلار

ابن جریر در تاریخش (۲/۶۱۰) از عروه روایت نموده، که گفت: هنگامی که دو نیرو با هم نزدیک شدند، قبقلار یک مرد عربی را فرستاد. می‌گوید: برایم حکایت گردید، که آن مرد از قضاعه از تزید بن حیدان بود، و برایش ابن هزارف گفته می‌شد، قبقلار برایش گفت: در میان این قوم داخل شو، و یک شب و یک روز در میان‌شان اقامت گزین، و بعد از آن خبرشان را برایم بیاور. می‌گوید: در میان مردم، مرد عربی، که شناخته نمی‌شد^۱، داخل گردید و در میان‌شان یک شب و یک روز اقامت نمود، و بعد از آن نزد وی آمد. برایش گفت: چه خبر آوردی؟ گفت: در شب راهب‌اند، و در روز سوارکار، و اگر فرزند پادشاه‌شان دزدی کند، به خاطر برپا نمودن حق در میان‌شان، دستش را قطع می‌کنند، و اگر زنا نماید، سنگسار می‌شود. آن گاه قبقلار برایش گفت: اگر برایم راست گفته باشی، زیر زمین را روبرو شدن با اینان در روی زمین بهتر است، و دوست دارم، حصام از خدا همین باشد، که مرا با اینان بگذارد، نه مرا بر ایشان نصرت دهد و نه هم آنان را بر من نصرت دهد.

توصیف جاسوس فارسی از اصحاب در پیش روی رستم

ابن جریر در تاریخش (۳/۴۵) از ابن رفیل روایت نموده، که گفت: هنگامی که رستم در نجف پایین گردید، از همانجا جاسوسی را به‌سوی ارتش مسلمانان روان نمود، و او در قادسیه در میان‌شان مثل کسی که از آنان فرار نموده باشد وارد گردید،

۱- یعنی شناخته نمی‌شد که وی از گروه دشمن باشد و برای جاسوسی آمده باشد.

و آنان را دید که در وقت هر نماز مسواک می‌کنند و بعد از آن نماز می‌گزارند، و باز به‌سوی جاهای خویش پراکنده می‌شوند. وی به‌سوی رستم برگشت و او را از سیرت ایشان آگاهانید. حتی که رستم وی را از طعام ایشان پرسید: طعام‌شان چیست؟ گفت: یک شب در میان‌شان توقف نمودم، به خدا سوگند، یکی از ایشان را ندیدم، که چیزی بخورد، مگر اینکه چوب‌هایی دارند، و آن را وقتی بیگاه (شام) می‌کنند، و وقتی می‌خوابند و قبل از صبح نمودن‌شان می‌پوشند. هنگامیکه حرکت نمود، و در میان قلعه و عتیق پایین گردید، در همان جا اذان مؤذن سعد برای نماز بامداد به گوش‌شان رسید، و رستم مسلمانان را دید که در حرکت افتادند، آن گاه وی در میان اهل فارسی صدا نمود که سوار شوند. برایش گفته شد: چرا؟ پاسخ داد: آیا به‌سوی دشمن‌تان نمی‌بینید، که در میان‌شان صدا شده است، و به‌سوی شما حرکت نموده‌اند. همان جاسوسش گفت: این تحرک‌شان برای نماز است، وی به فارسی، که این تفسیر آن به عربی است^۱ گفت: صدایی در وقت بامداد برآید، وی عمر بود که با این سگ‌ها^۲ صحبت می‌نمود، و برای‌شان عقل می‌آموزانید. هنگامی عبور کردند، ایستادند و مؤذن سعد برای نماز اذان داد، و سعد رضی الله عنه نماز گزارد، رستم گفت: عمر جگرم را خورد.

توصیف رومی از اصحاب در پیش روی هرقل

ابن جریر هم چنان (۳/۹۹) می‌گوید: سیف از ابوزهرای قشیری از مردی از بنی قشیر متذکر شده، که گفت: هنگامی که هرقل به‌سوی قسطنطنیه بیرون گردید، مردی از روم به وی پیوست که در دست مسلمانان اسیر بود، و رها گردیده بود. هرقل گفت: مرا از این قوم خبر بده. گفت: برایت چنان خبر می‌دهم، که انگار تو به‌سوی‌شان نگاه می‌کنی: سوارکاران روز و رهبانان شب‌اند، از کسانی که در ذمه‌شان‌اند جز به پرداخت پول نمی‌خورند، و بدون سلام داخل نمی‌شوند، بر کسی که با ایشان بجنگد ایستاده می‌شوند، تا اینکه ناپودش سازند. گفت: اگر برایم راست گفته باشی، آنان زیر این دو قدمم را هم به ارث خواهند بود.

۱- چون که اصل روایت به لسان عربی است، بنأوی کلام فارسی رستم را نیز به عربی برگردانیده است، و ما کلام راوی را همانگونه بدون تغییر نقل نمودیم. م.

۲- هدفش عرب‌هاست.

قول پادشاه چین درباره اصحاب

ابن جریر هم چنان در تاریخش (۳/۲۴۹) متذکر شده که: یزدگرد، برای طلب کمک به پادشاه چین نامه نوشت. پادشاه چین برای فرستاده یزدگرد گفت: من می‌دانم، که این بر پادشاهان حق است، که پادشاهان را در مقابل آنانی که برایشان غلبه می‌نمایند یاری و کمک رسانند، ولی تو صفت این قومی را که شما را از سرزمین‌تان اخراج نموده‌اند، برایم بیان کن، چون من تو را می‌بینم که از کمی و قلت آنان و زیادی و کثرت خودتان صحبت می‌کنی، و امثال این اندک‌ها، به کثرتی که از خودتان توصیف می‌کنی، به این حد رسیده نمی‌توانند، مگر به موجودیت خیری نزد ایشان و موجودیت شری نزد شما. گفتم: از آنچه دوست می‌داری سؤالم کن؟ گفت: آیا به وعده وفا می‌نمایند؟ گفتم: آری. گفت: قبل از اینکه با شما بجنگند برای‌تان چه می‌گویند؟ گفتم: ما را به سوی یکی از این سه چیز دعوت می‌کنند، یا دین شان، که اگر آن را پذیرفتیم ما را عین خودشان قرار می‌دهند، یا جزیه و حمایت یا جنگ. گفت: اطاعت‌شان از امیران‌شان چگونه است؟ گفتم: مطیع‌ترین قوم برای مرشدشان هستند. گفت: چه را حلال می‌دانند و چه را حرام می‌دانند؟ من برایش بیان کردم. گفت: آیا آنچه را بالای‌شان حلال گردانیده شده، حرام می‌دانند، یا آنچه را بالای‌شان حرام گردانیده شده، حلال می‌دانند؟ گفتم: نخیر. گفت: این قوم ابداً تا وقتی هلاک نمی‌شوند، که حرام‌شان را حلال ندانند و حلال‌شان را حرام ندانند. بعد از آن گفت: از لباس‌شان برایم خبر بده، برایش خبر دادم، و از سواری‌های شان، گفتم: اسب‌های تازی و وصف‌شان نمودم. گفت: این‌ها اسب‌های نیکی‌اند، و شتر را با خواب نمودن و برخاستنش با بارش وصف نمودم. گفتم: این صفت، چهارپایان گردن دراز است. و برای یزدگرد، به دست همان فرستاده نوشت: مرا از فرستادن لشکری به سویت که اولش در مرو و آخرش در چین باشد، جهالت دانستن حقی که بر من لازم است، باز نمی‌دارد. ولی این قومی که فرستاده ات صفت‌هایشان را برایم بیان داشت، اگر بخواهند کوه‌ها را هم از بین می‌برند، و اگر راه‌شان باز گذاشته شود، و بر این وصف قرار داشته باشند که توصیف شدند، مرا هم برطرف می‌سازند. بنابراین همراه‌شان به مصالحه و هم‌زیستی راضی شو، و تا وقتی تو را برینگیخته‌اند، تو ایشان را بر مینگیز.

و این آخرین چیزی است که خواستیم در این کتاب درج نماییم. ستایش خدایی راست، که ما را به این هدایت نمود، و اگر خداوند هدایت‌مان نمی‌نمود، هدایت نمی‌شدیم.

اللهم لولا ما أنت اهتدينا ولا تصدقنا ولا صلينا
فأنزلن سكينة علينا إذا أرادوا فتنة أبينا

ترجمه: «بار خدایا، اگر تو نبودی هدایت نمی‌شدیم، نه صدقه می‌دادیم، و نه نماز می‌گزاردیم، پس خودت آرامش و سکینه‌ای بر ما نازل گردان، و وقتی آنان از ما فتنه‌ای بخواهند ابا می‌ورزیم».

در همین نقطه، کتاب حیات صحابه به دست بنده ضعیف محمد یوسف - خداوند تعالی وی را از اندوه و تأسف نگه دارد - در روز چهارشنبه در ماه محرم خداوند، در سال یکهزار و سه صد و هفتاد و نه هجرت پیغمبر، که بر وی هزار هزار درود و سلام و تقدیم باد، تمام گردید.

ترجمه: این کتاب به صورت کامل به فضل و احسان الهی به تاریخ ۱۶ جمادی الاول سال ۱۴۱۸ هـ. ق. موافق (۲۸/۶/۱۳۷۶) ه. ش. مطابق ۱۹/۹/۱۹۹۷ میلادی، روز جمعه، ساعت ۱۵/۸ شب، در دانش آباد، پیشاور پاکستان در اطاق رهایشی خودم تمام گردید.

من در حالی که ترجمه این کتاب مقدس و ارزشمند را به اتمام رسانیده‌ام، خود را مرهون احسان و لطف‌های بیکران خداوند تعالی می‌دانم، و چنانکه در ابتدای ترجمه این کتاب، قلمم را با ستایش و حمد و تقدیس وی و نثار درود بر روان پاک سرور پیامبران حضرت محمد ﷺ به حرکت در آورده بودم، در پایین آن نیز، همان ذات مقدس و باری را می‌ستایم که اگر فضل و احسان او نمی‌بود، این مأمول هرگز برآورده نمی‌شد، و با دست بلند به دعاء و به هزاران عجز و نیاز، از وی آمرزش می‌طلبم، و بر روان حضرت محمد ﷺ و اصحاب پاک طینتش درود می‌فرستم.

قبل از اتمام سخن لازم می‌بینم، از برادرانی که ما را در برآورده شدن این هدف، به حرفی، نامه‌ای، ابراز نظری، توجیهی و سهم فعالی یاری رسانیده‌اند، اظهار امتنان و سپاس نمایم، به ویژه از محترم میرزا صاحب عبدالهادی «قاسمی»، الحاج گل عالم «و حدتیار»، الحاج محمد اکرام «اندیشمند»، مولوی امین الحق، الحاج یار محمد «تمکین»، مولوی مسیح‌الله، مولوی عبدالصمد، مولوی محمد غوث، مولوی رحیم‌الله

«عزیز»، مولوی عبدالعزیز «عزیزی»، الحاج عبدالاحد «سعادت»، عبدالوحی، عبدالناصر، امین‌الله «قاسمی» غلام حبیب «حسام»، عبدالواحد «خراسانی»، عبدالقهار «محمودی»، استاذ احمد ولی «نبیل»، الحاج محمد نعیم «بارکزی»، قاری محمد سالم «برومند»، عبدالرحمن «رأفت»، ذبیح‌الله «شریفی»، سیدمحب‌الله «کریمی»، محمد هاشم «رحمانی»، امان‌الله نهضت، ملا تاج الدین و محمد جاوید که در این مورد بیشتر از همه با ما همکاری و تعاون نموده‌اند، در ضمن قدردانی از همکاری‌های مخلصانه ایشان، از خداوند برای همه‌شان اجر جزیل تمنی داریم.

مجیب الرحمن «رحیمی»

مصطلح الحديث

مقدمه

ربنا عليك توكلنا و إليك أنبنا و إليك المصير

خواننده عزیز! چنانکه در مقدمه مترجم در ابتدای کتاب متذکر شدیم، که برای تسهیل فهم اصطلاحات تخصصی که در متن کتاب در روایت‌های متعدد، از اصول حدیث وضع شده، مصطلح الحدیثی را به زبان فارسی که بتواند مشکلات آن عده خوانندگان ما را که در علم اصول حدیث دسترسی ندارند حل نماید، وضع خواهیم نمود. اینک به توفیق خداوند منان آن را در حد توان و سعی ناقص خود آماده گردانیدیم، البته توجه به نکات ذیل در مطالعه و مراجعه به این مجموعه ضروری می‌باشد.

۱- این مجموعه فقط به خاطر حل مشکل اصطلاحات به کار برده شده در کتاب آماده شده، و نه به عنوان یک مصطلح الحدیث کامل، که به آن باید از همین دایره محدود دیده شود و بس.

۲- این مجموعه از کتاب «تیسیر مصطلح الحدیث» نوشته استاد محترم دکترم محمود طحان، ترجمه و اقتباس گردیده، البته اختصار - گنجاندن مطالب مورد ضرورت که با کتاب ارتباط داشت - و مراعات اسلوب نویسنده با ترتیب وی، در غیر از جاهایی که حذف شده، در تهیه و تدارک این مجموعه در نظر گرفته شده است.

۳- محدودیت مراجع، به ویژه به زبان فارسی، و هم چنان مغلق بودن این علم با داشتن اصطلاحات علمی ویژه، و مشکلات برگردانیدن ساده و سلیس آن به زبان فارسی، شاید مشکلاتی را در تهیه، فهم و سبک نگارش این مجموعه در برداشته باشد، که برای کسب معلومات بیشتر می‌توان به کتب مفصل‌تر در این زمین مراجعه نمود.

مجیب الرحمن «رحیمی».

تعريفاتی ابتدایی

علم مصطلح الحدیث: علمی است، که توسط اصول و قواعد آن، احوال سند و متن، که آیا قابل قبول اند و یا رد، دانسته می‌شود.

موضوع علم مصطلح الحدیث: موضوع این علم، سند و متن از نگاه قبولیت و رد آنهاست.

فایده علم مصطلح الحدیث: فایده این علم، تمیز احادیث صحیح از احادیث غیر صحیح می‌باشد.

حدیث: حدیث در لغت: جدید، تازه و نو را می‌گویند، که جمع آن احادیث است، ولی در اصطلاح شرعی حدیث عبارت است از: قول، فعل، تقریر^۱ و صفتی که به رسول خدا ﷺ منسوب باشد.

خبر: در لغت آگاهی را گویند، که جمع آن اخبار است.

در اصطلاح، درباره آن سه قول وجود دارد:

- ۱- خبر مرادف حدیث است، یعنی در اصطلاح، هر دوی‌شان یک معنی دارند.
- ۲- خبر مغایر حدیث است، حدیث آن را گویند که از رسول خدا ﷺ آمده باشد، و خبر آن را گویند که از غیر وی آمده باشد.

۳- خبر از حدیث عام‌تر است، به این صورت حدیث آن را گویند که از رسول خدا ﷺ روایت باشد، و خبر آن را گویند که از رسول خدا ﷺ یا از غیر وی روایت شده باشد.

اثر: در لغت: نشان، علامت، جای پا، و چیز باقیمانده را گویند، و در اصطلاح درباره آن دو قول وجود دارد:

- ۱- اثر، مرادف حدیث است، و در اصطلاح هر دوی‌شان یک معنی دارند.
- ۲- اثر مغایر حدیث است، و عبارت از اقوال و اعمال منسوب به اصحاب و تابعین می‌باشد.

اسناد: اسناد دارای دو معناست:

- ۱- نسبت دادن و یا منسوب کردن حدیث به گوینده آن از طریق سند.

۱- تقریر آن را می‌گویند، که عملی در حضور پیامبر ﷺ انجام شده باشد، و او بدون رد کردن آن سکوت اختیار نموده باشد. م.

- ۲- سلسله رجالی که به متن حدیث می‌رسند، و آن را یکی از دیگری روایت می‌نمایند، و به معنای دوم، اسناد مرادف سند می‌باشد.
- متن: متن در لغت: پشت، درون چیز و زمین بلند را گویند، که متون جمع آن است. و در اصطلاح: کلامی را می‌گویند، که از مرجع اصلی و آخری خود توسط راویان، که از آن به عنوان سند تعبیر می‌شود، برای ما رسیده باشد، و به عبارت دیگر، متن یعنی سخن روایت شده از رسول خدا ﷺ و یا از غیر وی.
- مُسند: (به فتح نون) در لغت: اسناد داده شده، نسبت داده شده، و حدیثی را گویند که بدون انقطاع اسناد به گوینده آن برسد، ولی در اصطلاح، دارای سه معناست:
- ۱- هر کتابی که در آن روایت‌های هر صحابی به شکل علیحده جمع آوری شده باشد.
- ۲- حدیث مرفوع و متصل السند.
- ۳- هدف از آن، سند می‌باشد، که در این صورت مصدر میمی است.
- مسند: (به کسر نون): کسی را گویند که حدیث را با سند روایت می‌کند، خواه به معنای آن علم داشته باشد یا نداشته باشد.
- محدث: کسی است که به علم حدیث از نگاه روایت و درایت اشتغال داشته باشد، و روایت‌های زیادی را با احوال راویان آن بداند.
- حافظ: درباره حافظ دو قول وجود دارد:
- ۱- نزد اکثر محدثین مرادف محدث است.
- ۲- گفته شده که از محدث درجه بلندتر دارد، به صورتی که علم وی به هر طبقه، از جهلش زیادتر باشد.
- حاکم: کسی است که علم او به همه احادیث احاطه داشته باشد، حتی که بنا به رأی بعضی علماء، جز چیز اندکی از احادیث، از وی فوت نباشد.

خبر

بخش اول: تقسیم خبر به اعتبار رسیدن آن برای ما مبحث اول: خبر متواتر:

حدیث متواتر حدیثی است، که آن را در هر طبقه‌ای از طبقات سندش راویان زیادی روایت نموده باشند، به حدی که عقل به محال بودن اتفاق همه این راویان در

ساختن یا جعل حدیث حکم نماید، به این صورت حدیث متواتر علم ضروری و یقینی را افاده می‌نماید، و انسان بدون تردیدی مکلف به قبول آن است.

حدیث متواتر به دو قسم می‌باشد:

۱- متواتر لفظی، که لفظ و معنای آن متواتر باشد.

۲- متواتر معنوی، که معنای آن متواتر باشد، و نه لفظش.

مبحث دوم: خبر آحاد

خبر آحاد: آحاد جمع احد و به معنای واحد است، و خبر واحد همان است که آن را یک شخص روایت نموده باشد. در اصطلاح خبر واحد حدیثی است که شروط حدیث متواتر در آن موجود نباشد. این نوع احادیث علم نظری را افاده می‌کنند، علمی که ضرورت به نظر و استدلال دارد.

خبر آحاد، نظر به عدد طرق آن به سه نوع تقسیم می‌شود:

۱- مشهور: حدیثی است که آن را سه تن یا زیاده از آن، در هر طبقه، که به حد تواتر نرسیده باشد، روایت نموده باشند. به این صورت مشهور بودن حدیث افاده صحت و یا عدم صحت آن را نمی‌کند، بلکه احتمال صحیح، حسن، ضعیف و حتی موضوعی بودن را نیز دارد، ولی اگر مشهور به اعتبار سندش ثابت گردید، بر عزیز و غریب که دو نوع دیگر حدیث آحاد در این تقسیم بندی ماست، ارجحیت دارد.

۲- عزیز: حدیثی است، که راویان آن در همه طبقات از دو تن کم نباشند.

۳- غریب: حدیثی است که آن را یک روای روایت نموده باشد، این فردیت یا در همه طبقات سند می‌باشد، و یا در بعض طبقات آن، و اگر در یک طبقه هم باشد، تعریف درست است، حدیث غریب را «فرد» نیز نامیده‌اند.

خبر آحاد از نگاه قوت و ضعف خود به دو بخش تقسیم می‌شود:

۱- مقبول: حدیثی است که صدق راوی آن ثابت شده باشد، و حکمش وجوب دلیل گرفتن و عمل به آن است.

۲- مردود: آن است که صدق خبر دهنده یا راوی آن راجح دانسته نشده باشد، و حکمش عدم دلیل گرفتن و عمل به آن است.

بخش دوم: خبر مقبول مبحث اول: اقسام مقبول:

مقبول به نسبت تفاوت مراتب آن به دو قسم اساسی تقسیم می‌شود: صحیح و حسن، که هر یکی از این دو به نوبه خود به دو بخش تقسیم می‌شوند: لذاته، و لغيره، که به این صورت خبر مقبول به چهار نوع تقسیم می‌گردد.

۱- صحیح: صحیح در لغت، ضد سقیم و بیماری است، و در اصطلاح به حدیثی اطلاق می‌شود که سند آن به نقل راوی عادل و ضابط، از مثل خودش تا آخر آن، بدون شذوذ و علت، متصل و پیوست باشد.

در حدیث صحیح، چنانکه از تعریف دانسته می‌شود، موجودیت شروطی لازم است که فقط در صورت موجودیت آنها می‌توان حدیث را صحیح گفت، نه در غیر آن، و این شروط عبارتند از:

الف: اتصال سند: هر یکی از راویان آن، حدیث را مستقیماً از آغاز سند تا پایان آن، از کسی که در بالای وی در سند قرار دارد، گرفته باشد.

ب: عدالت راویان: هر یکی از راویان آن، به صفتهای مسلمان، بالغ، عاقل، غیر فاسق و جرح در مروت موصوف باشد.

ج: ضبط راویان: هر یکی از راویان آن، تام الضبط باشد. ضبط سینه یا کتاب، یعنی یا حدیث را حفظ و یا نوشته داشته باشد.

د: عدم شذوذ: حدیث شاذ نباشد، یعنی راوی ثقه در روایت مخالف کسی که از وی ثقه‌تر است نباشد، و حدیث شاذ آن است که یک راوی ثقه در روایت آن، با راوی که از وی ثقه‌تر است، مخالفت نموده باشد.

ه: عدم علت: حدیث کدام علتی نداشته باشد، و علت سبب غامض و پوشیده‌ای است که در صحت حدیث ضرر وارد می‌کند.

به این صورت حدیثی که، این شروط پنجگانه را در خود داشته باشد، حدیث صحیح است، و وجوب عمل به آن به اجماع اهل حدیث ثابت می‌باشد.

شرح و مفهوم این اقوال محدثین:

(هذا حدیث صحیح) یا (هذا حدیث غیر صحیح)، «این حدیث صحیح است» یا «این حدیث صحیح نیست».

الف: هدف از این قول محدثین که «این حدیث صحیح است»، این است که شروط پنجگانه در آن تحقق یافته، ولی در عین حال این به معنای قطعی بودن صحت آن نیست، زیرا ممکن است که راوی ثقه نیز دچار خطا و فراموشی شود.

ب: هدف از این قولشان که «این حدیث صحیح نیست»، این است که شروط پنجگانه صحت حدیث هیچکدام و یا بعضش در آن حدیث تحقق نیافته، و این در عین حال کذب حدیث را افاده نمی‌کند، زیرا ممکن است کسی که زیاد خطا می‌نماید گاهی حدیث را بدون خطا نمودن روایت کند.

مراتب حدیث صحیح:

- ۱- در مرتبه اول حدیث متفق علیه قرار دارد، که آن را بخاری و مسلم روایت نموده باشند.
- ۲- در مرتبه دوم حدیثی قرار دارد که آن را بخاری به تنهایی خود روایت کرده باشد.
- ۳- در مرتبه سوم حدیثی قرار دارد که مسلم به تنهایی خود روایت کرده باشد.
- ۴- در مرتبه چهارم حدیثی که به شرط بخاری و مسلم روایت شده باشد، ولی آن دو آن را روایت نکرده باشند.
- ۵- در مرتبه پنجم حدیثی که به شرط بخاری باشد، ولی او آن را روایت نکرده باشد.
- ۶- در مرتبه ششم حدیثی که به شرط مسلم باشد، ولی او آن را روایت نکرده باشد.
- ۷- بعد از آن‌ها، حدیثی که نزد غیر بخاری و مسلم از ائمه کبار چون ابن خزیمه و ابن حبان صحیح ثابت شده باشد، و به شرط آن دو نباشد.

هدف از شرط شیخین:

هدف از شرط شیخین و یا شرط یکی از آن‌ها این است که، حدیث از طریق رجال این دو کتاب - بخاری و مسلم - و یا از طریق رجال یکی از آن‌ها با مراعات کیفیتی که آن دو در روایت از آنها در نظر داشته‌اند، روایت شود.

هدف از متفق علیه:

هدف از این قول، این است که بخاری و مسلم هر دوی‌شان بر صحت حدیث متفق‌اند.

۲- حسن: علماء در تعريف حسن اقوال مختلفى، به خاطر قرار داشتن آن در ميان صحيح و ضعيف، ارائه نموده‌اند، ولى ما در اين جا آن را با اتكاء به تعريف ابن حجر چنين تعريف مى‌کنيم:

حديث حسن: حديثى است که سند آن به نقل عدلى که ضبط وى خفيف باشد از مثلش تا آخر سند، بدون شذوذ و علت متصل شده باشد، به اين صورت فرق حديث حسن با حديث صحيح، فقط در خفيف بودن ضبط است و بس، وگرنه شروط موجود در حديث صحيح در اين نوع حديث نیز لازم است.

امام ترمذى مى‌گويد: هر حديثى که روايت مى‌شود، و در اسناد آن کسى که متهم به کذب باشد وجود نداشته باشد، و حديث شاذ نباشد، و از وجه ديگرى هم به مانند آن روايت شود، همان حديث نزد ما حديث حسن است. حکم حديث حسن در حجت گرفتن، چون حکم حديث صحيح است، اگر چه اول در قوت از دومى بالاتر است.

شرح و هدف اين اقوال محدثين: (حديث صحيح الإسناد) يا (حسن الإسناد)

الف: اين قول محدثين (هذا حديث صحيح الإسناد)، «اين حديث از اسناد صحيح برخوردار است»، از اين قول‌شان «هذا حديث صحيح»، «اين حديث صحيح است»، فرق مى‌کند، زيرا حديثى که از آن به صحيح الإسناد تعبير مى‌شود، از حديثى که از آن به صحيح تعبير مى‌شود. در مرتبه پايين‌تر قرار دارد.

ب: و هم چنان اين قول‌شان که «هذا حديث حسن الإسناد»، «اين حديث از اسناد حسن برخوردار است» با اين قول‌شان که «هذا حديث حسن»، «اين حديث حسن است»، چون فرق مذکور در بخش بالا فرق مى‌کند، و حديثى که از آن به حسن الإسناد تعبير مى‌شود، نظر به حديثى که از آن به حديث حسن تعبير مى‌گردد در مرتبه پايين‌تر قرار دارد. به خاطرى که گاهى اوقات اسناد صحيح مى‌باشد، ولى متن به خاطر موجوديت شذوذ و يا علت صحيح نمى‌باشد. به اين صورت وقتى که محدث مى‌گويد: «اين حديث صحيح است» موجوديت شرطهاى پنجگانه صحت حديث را افاده مى‌کند، ولى وقتى که مى‌گويد: «اين حديث اسناد صحيح دارد»، فقط موجوديت سه شرط از شروط صحت حديث را افاده مى‌نمايد که عبارتند از: اتصال اسناد، عدالت راويان و ضبط آن‌ها. ولى نفى شذوذ و علت از حديث، از اين قول ثابت نمى‌گردد.

وقتی که حافظ و معتمد فقط به این اکتفاء می‌کند که «این حدیث صحیح الإسناد است» و علتی برای آن ذکر نمی‌کند، غالباً متنش نیز صحیح می‌باشد.

هدف این قول امام ترمذی و غیر وی: (حدیث حسن صحیح).

در ظاهر، این عبارت غامض و مشکل به نظر می‌خورد، چون حسن در درجه پایین‌تر از صحیح قرار دارد، پس چگونه می‌توان آن دو را به این صورت با هم جمع نمود؟ علماء در جواب به این پرسش پاسخ‌هایی گفته‌اند، و در اینجا قول حافظ ابن حجر که سیوطی نیز آن را پذیرفته به عنوان جواب برای سؤال فوق نقل می‌گردد.

۱- اگر حدیث دو اسناد یا زیادتر از آن داشته باشد، معنای این قول ترمذی چنین است: حدیث به اعتبار یک اسناد حسن، و به اعتبار اسناد دیگر صحیح است.
 ۲- ولی اگر یک اسناد داشته باشد، معنای آن چنین است: نزد قومی حسن است، و نزد قوم دیگری صحیح. گویی که موصوف به اختلاف علماء درباره حکم این حدیث اشاره می‌کند، و یا این که حکم نزد وی بر یکی از آن دو، ترجیح نیافته است.

۳- صحیح لغیره: این همان حدیث حسن لذاته است، البته وقتی که همین حدیث حسن لذاته از طریق دیگری به مانند آن و یا قوی‌تر از آن روایت شده باشد. و صحیح لغیره، به خاطری نامیده شده که صحت از ذات سند پدید نیامده، بلکه از انضمام روایت دیگری به آن پدید آمده است. به این صورت صحیح لغیره که مرکب از حسن لذاته و روایتی مانند آن و یا قویتر از آن است، از حسن لذاته در مرتبه بلندتر، و از صحیح لذاته پایین‌تر می‌باشد.

۴- حسن لغیره: این همان حدیث ضعیف است، که برای خود طریق متعدد دیگری داشته باشد، ولی سبب ضعف آن فسق و یا کذب راوی نباشد.
 از این تعریف چنین دانسته می‌شود که ضعیف به درجه حسن لغیره به دو شرط ارتقا یافته می‌تواند:

۱- اینکه همان حدیث ضعیف، از طریق دیگری، و یا زیاده از یک طرق، به شرطی که همان طریق دیگر مثل آن و یا قوی‌تر از آن باشد، روایت کرده شود.
 ۲- اینکه سبب ضعف حدیث سوء حفظ راوی آن، یا انقطاعی در سند آن و یا جهالت در رجال آن باشد. به این صورت حسن لغیره از حسن لذاته در مرتبه پایین‌تر می‌باشد، ولی مقبول و قابل حجت است.

بخش سوم: خبر مردود خبر مردود، اقسام و اسباب رد آن:

خبر مردود همان است، که صدق مخبر آن، بر اثر فقدان یک شرط و یا شرطهایی از شروط گذشته که در بخش صحیح درباره آن بحث نمودیم، راجح دانسته نشود. علماء خبر مردود را به بخش‌های مختلفی تقسیم نموده‌اند، و بر اکثر آن اقسام، نام‌های خاصی گذاشته‌اند، و از بعضی آن‌ها بدون گذاشتن کدام اسم خاصی، به نام عام «ضعیف» یاد کرده‌اند، ما در این جا ضعیف مردود به سبب افتادن راوی از اسناد و مردود به سبب طعن در راوی را مورد بحث قرار می‌دهیم.

مبحث اول: ضعیف

ضعیف در لغت، صدقوی است، و ضعف به دو بخش تقسیم می‌شود، یکی حسی و دیگری معنوی، که در اینجا ضعف معنوی مورد اعتبار می‌باشد. و در اصطلاح: حدیثی را ضعیف گویند که صفت حدیث حسن، به خاطر نبودن شرطی از شرایط آن، در آن موجود نباشد. ضعیف برای خود مراتبی دارد، که شدت ضعف و قلت آن به روایان حدیث تعلق می‌گیرد، که می‌توان از آن‌ها به نام‌های ذیل یاد نمود:

الف: ضعیف ب: خیلی‌ها ضعیف ج: واهی د: منکر ه: موضوعی

روایت حدیث ضعیف را علماء جائز دانسته‌اند، ولی اگر حدیث ضعیف، موضوعی باشد، در صورتی روایت آن جواز دارد که درباره عقاید و احکام شرعی نباشد، و موضوعی بودنش نیز بیان گردد. عمل به حدیث ضعیف به شرط این که خیلی‌ها ضعیف نباشد، و در تحت کدام اصل معمول قرار داشته باشد، و در وقت عمل به ثبوت آن عقیده و اعتقاد ثابت نگردد، جواز دارد، آن هم به خاطر مراعات احتیاط.

مبحث دوم: خبر مردود به سبب افتادن راوی از اسناد

هدف از افتادن راوی از اسناد، انقطاع سلسله اسناد، به سقوط یک راوی و یا زیاد از یک راوی، از اول سند یا از میان آن و یا از آخر آن، به شکل ظاهر و یا خفی است، چه این سقوط از طرف بعضی روایان به شکل عمدی باشد و یا غیر عمدی.

انواع افتادن و سقوط:

الف: سقوط ظاهر: این همان نوع از افتادن است، که ائمه حدیث و غیره مشغولین به علوم حدیث آن را با مراجعه به تاریخ و زمان روایان، و شیخ آن‌ها می‌شناسند، که آیا آنها با یکدیگر دیده بودند، هم عصر بودند، اجازه روایت از طرف شیوخ خود را داشتند

و یا خیر؟ به این صورت علمای حدیث طبق اصطلاح خود بالای این نوع افتادن بنا به مکان آن، و عدد راویان که افتاده‌اند، چهار نام را وضع نموده‌اند، که عبارتند از:

۱ - معلق ۲ - مرسل ۳ - معضل ۴ - منقطع

۱- معلق: همان حدیثی است که از ابتدای سند آن یک راوی و یا زیاده، به شکل متوالی و پی در پی ساقط شده باشد.

مثلاً: همه سند حذف گردد، و بعد گفته شود: «قال رسول الله ﷺ: كذا»، «رسول خدا ﷺ چنین گفت».

و یا اینکه همه سند به جز صحابی، و یا صحابی و تابعی حذف گردد. این حدیث، به خاطر نداشتن شرطی از شروط قبول و صحت حدیث، که اتصال سند می‌باشد، مردود است، و این به خاطر حذف یک راوی و یا زیاده از آن است که حالت ایشان برای ما معلوم نمی‌باشد.

توجه: حکم احادیث معلق که در بخاری و مسلم آمده، از این قاعده مستثنی می‌باشد، همچو احادیثی که در این کتاب‌ها به صیغه‌های یقین چون: «قال، ذکر و حکی» روایت شده باشند، صحیح می‌باشند، ولی آنچه به صیغه ترمیض چون: «قيل، دُكر و حُكي» روایت شده باشند، در آن‌ها حکم به صحت مضاف الیه نیست، بلکه احتمال صحیح، حسن و ضعیف در آن موجود می‌باشد، ولی حدیث واهی در این کتاب‌ها در میان همچون احادیث موجود نمی‌باشد.

۲- مرسل: عبارت از حدیثی است، که راوی از آخر اسناد، بعد از تابعی افتاده باشد.

مثلاً: تابعی - خرد باشد و یا بزرگ - بگوید: «قال رسول الله ﷺ: كذا»، «رسول خدا ﷺ چنین گفت»، یا بگوید: «فعل بحضرت كذا»، «در حضورش چنین کرده شد»، البته این صورت مرسل نزد محدثین می‌باشد. ولی نزد فقهاء و اصولیین، مرسل از این عامتر است، لذا نزد آن‌ها هر منقطع به هر شکلی که انقطاع آن صورت گرفته باشد، مرسل است.

درباره حکم عمل و حجت آوردن حدیث مرسل در میان علماء اختلاف است. بعضی‌ها گفته‌اند به خاطر فقدان شرط اتصال سند، و جهل و ندانستن احوال راوی حذف شده، مرسل ضعیف و مردود است. ولی ائمه ثلاثه: ابوحنیفه، مالک و احمد، می‌گویند: مرسل به شرطی که از ثقه باشد صحیح است، و از آن به عنوان حجت

استفاده کرده می‌شود، آن‌ها می‌گویند وقتی که تابعی ثقة باشد، او این کار را به خاطر اعتماد انجام می‌دهد، و برای قبول آن شروطی را نیز وضع نموده‌اند.

مرسل صحابی، همان است که صحابی از قول رسول خدا ﷺ و یا فعل وی، در صورتی که خود به خاطر خردی سن یا تأخیر اسلام و یا غیاب از همان صحنه، شاهد آن نبوده و آن را نشنیده، خبر بدهد، و این نوع احادیث زیاد می‌باشد. حکم مرسل صحابی این است که: عمل به آن صحیح و قابل حجت می‌باشد.

۳- معضل: حدیث معضل همان است، که از اسناد آن دو تن و یا زیاده از آن به شکل متوالی و پی هم افتاده باشند. حدیث معضل، ضعیف بوده، و حال آن از مرسل و منقطع بدتر است، این ضعف البته به خاطر کثرت حذف شدگان از سند می‌باشد.

۴- منقطع: حدیث منقطع آن است، که اسنادش متصل نباشد، به هر شکلی که، در آن انقطاع آمده باشد. ولی علمای متأخرین علم حدیث می‌گویند: منقطع آن است که صورت مرسل، معلق و معضل در آن صادق نباشد. حدیث منقطع، به اتفاق علماء، به خاطر ندانستن حال راوی محذوف، ضعیف می‌باشد.

ب: سقوط خفی: این نوع سقوط را جز ائمه ماهر و متخصص در علم حدیث، طرق حدیث و علل اسانید، دیگر کسی نمی‌داند، و این به دو بخش تقسیم شده است.

۱- مُدَلِّس

۲- مرسل خفی

۱- مدلس: اسم مفعول از «التدلیس» است، و تدلیس در لغت، کتمان و پوشیدن عیب مال برای مشتری را افاده می‌کند، و اصل تدلیس، از «الدلس» مشتق می‌باشد، که معنای تاریکی و ظلمت را می‌دهد.

در اصطلاح: عبارت است از پنهان کردن عیبی در اسناد، و نیکو جلوه دادن آن در ظاهر. تدلیس انواعی دارد، که می‌توان از تدلیس اسناد و تدلیس شیوخ نام برد، تدلیس اسناد خیلی‌ها مکروه و بد است و آن را برادر کذب خوانده‌اند، و تدلیس تسویه که نوعی از تدلیس اسناد می‌باشد، از تدلیس اسناد مکروه‌تر است، ولی تدلیس شیوخ، کراهیتش از تدلیس اسناد خفیف‌تر است.

حکم روایت مدلس:

- ۱- اگر مدلس به سماع تصریح کرده باشد، روایتش مقبول است، یعنی اگر بگوید: (سمعت عن فلان)، «از فلان شنیدم»، یا (حدثنا فلان)، «فلان برای ما حدیث بیان نمود»، حدیثش مقبول است.
- ۲- اگر به سماع تصریح نکرده باشد و به طریق عنعنه و مانند آن روایت نموده باشد، روایتش مقبول نیست.
- ۲- مرسل خفی: آن است که آن را از کسی روایت نماید که با وی ملاقات نموده و یا با وی معاصر بوده، ولی آنچه را روایت کند از وی نشنیده باشد، و به لفظی روایت کند که احتمال شنیدن و غیر آن را داشته باشد، مانند: (قال)، «گفت»، این حدیث ضعیف می‌باشد، چون خود نوعی از منقطع است، و وقتی که انقطاع آن ظاهر گردد، حکمش حکم منقطع است.
- مُعْنَعَنْ وَمُؤَنَّ:

انواع ششگانه مردود به سبب سقوط در اسناد، گذشت، از این که درباره این دو اختلاف وجود داشت، که آیا نوعی از منقطع‌اند و یا متصل؟ لذا این دو را در اینجا متذکر می‌شویم.

- الف: معنعن: نوعی از روایت است که راوی می‌گوید: «فلان عن فلان عن...» درباره اینکه آیا معنعن منقطع است و یا متصل در میان علماء اختلافاتی وجود دارد، ولی نزد جمهور اصحاب حدیث، فقه و اصول این نوع حدیث بنا بر شروطی متصل می‌باشد.
- ب: مؤنن: نوعی از قول راوی است که می‌گوید: «حدثنا فلان أن فلاناً قال:...»، احمد و گروهی گفته‌اند که تا معلوم شدن اتصال آن، منقطع می‌باشد، ولی جمهور بر آنند، که مؤنن نیز چون معنعن مشروط به شروطی محمول به اتصال است.

مبحث سوم: مردود به سبب طعن در راوی

هدف از طعن در راوی، جرح وی به زبان، و گفتن چیزی درباره عدالت، دین، ضبط، حفظ و بیداری و هوشیاری وی است.

اسباب طعن در راوی:

اسباب طعن در راوی ده چیز است، که پنج آن به عدالت تعلق می‌گیرد، و پنج دیگر آن به ضبط، اما آنچه به طعن در عدالت تعلق می‌گیرد، عبارتند از:

۱ - کذب ۲ - تهمت به کذب ۳ - فسق ۴ - بدعت ۵ - جهالت

اما آنچه به طعن در ضبط تعلق می‌گیرد، عبارتند از:

۱ - غلطی فاحش ۲ - سوء حفظ ۳ - غفلت ۴ - کثرت اوهام ۵ - مخالفت ثقه‌ها

در این بخش احادیثی را که، به سببی از این اسباب مردود باشد، بیان می‌کنیم:

۱- موضوعی: وقتی که سبب طعن در راوی دروغ بستن بر رسول خدا ﷺ باشد، حدیث وی موضوعی نامیده می‌شود. و حدیث موضوعی، همان دروغ ساخته شده و منسوب به رسول خدا ﷺ است، این نوع احادیث از شرتترین و بدترین انواع حدیث بوده، و به اتفاق علماء روایت آن جواز ندارد، مگر با بیان موضوعی بودنش.

۲- متروک: وقتی که سبب طعن در راوی تهمت به کذب باشد، حدیث وی متروک نامیده می‌شود، و این همان حدیثی است که در اسناد آن راوی متهم به کذب موجود باشد.

۳- منکر: وقتی که سبب طعن در راوی غلطی فاحش و یا کثرت غفلت، و یا فسق باشد، حدیث وی منکر نامیده می‌شود. به این صورت حدیث منکر حدیثی است که در اسناد آن راوی است که غلطی فاحش دارد یا این که غفلتش زیاد شده و یا این که فسقش ظاهر گردیده است. و در تعریف دیگری آمده، منکر حدیثی است که آن را راوی ضعیف، مخالف آنچه ثقه روایت نموده، روایت کرده باشد. در اینجا به خاطر مناسبت باید حدیث معروف را متذکر شد، که در مقابل منکر قرار دارد، و آن حدیثی است که آن را ثقه مخالف آنچه راوی ضعیف روایت کرده، روایت نموده باشد.

۴- معلل: وقتی که سبب طعن در راوی «وهم» باشد، حدیث وی معلل نامیده می‌شود. و این حدیثی است که در آن به علتی پی برده شده که در صحت آن طعن وارد می‌کند، و این در ضمن آن است که ظاهر آن سالم به نظر می‌رسد. به این صورت علت، سبب غامض و پوشیده است که در صحت حدیث، طعن وارد می‌کند.

۵- مخالفت ثقه‌ها: وقتی که سبب طعن در راوی مخالفت ثقه‌ها باشد، از این نوع مخالفت، پنج نوع دیگر از شاخه‌های علوم حدیث نشأت می‌کند، که عبارتند از:

الف: مدرج، ب: مقلوب، ج: المزید فی متصل الأسانید، د: مضطرب، ه: مصحف

الف: اگر مخالفت به تغییر سیاق اسناد، و یا به خلط نمودن موقوف به مرفوع باشد، حدیث «مدرج» نامیده می‌شود، که خود باز به دو قسم است، مدرج اسناد و مدرج متن. ادراج به اجماع علمای محدثین، فقهاء و غیر ایشان حرام است، ولی اگر برای تفسیر کلمات مشکل حدیث باشد ممنوع نیست.

ب: اگر مخالفت به تقدیم و تأخیر باشد، آن را «مقلوب» می‌نامند، که این نیز چون مدرج به دو قسم می‌باشد، مقلوب السند، و مقلوب المتن. اگر قلب به قصد بیگانه جلوه دادن باشد، بدون تردید جواز ندارد. چون این عمل تغییر حدیث را در بردارد، و تغییر حدیث عمل کسانی است که حدیث وضع می‌کنند. ولی اگر به قصد امتحان اهلیت و توانمندی و لیاقت و حفظ محدث باشد جواز دارد، آن هم به این شرط که شکل درست آن قبل از اختتام مجلس بیان گردد. ولی اگر به خطا و سهو باشد، فاعل معذور است. علی‌رغم این، حدیث مقلوب از انواع حدیث ضعیف و مردود می‌باشد.

ج: اگر مخالفت به زیادت یک راوی باشد، آن را (مزید فی متصل الأسانید) می‌نامند.

د: اگر مخالفت به بدل نمودن یک راوی به راوی دیگر باشد، و یا به اشکال متعارض با یکدیگر، که توفیق در میان آن‌ها ممکن نباشد، و در عین حال همه آن روایت‌ها از همه وجوه در قوت با هم مساوی باشند، که ترجیح یکی از آن‌ها بر دیگری بنا به وجهی از وجوهات ممکن نباشد، این نوع حدیث را «مضطرب» می‌نامند. این اضطراب ممکن است در سند و یا در متن باشد، انگیزه ضعف مضطرب این است، که اضطراب خود عدم ضبط راویان را افاده می‌نماید.

ه: اگر مخالفت به تغییر لفظ، با بقای سیاق باشد، آن را «مصحف» می‌نامند، یا به عبارت دیگر، تغییر کلمه در حدیث، از آنچه ثقه‌ها لفظاً و معنی مخالف آن را روایت نموده باشند. تصحیف برای خود انواعی نیز دارد.

شاذ و محفوظ:

شاذ: آن است که راوی مقبول آن را مخالف کسی که اولی از اوست، روایت کرده باشد. و **محفوظ:** آن است که ثقه‌تر آن را مخالف روایت ثقه، روایت نموده باشد، و به این صورت در مقابل تعریف شاذ قرار می‌گیرد.

حکم شاذ و محفوظ: شاذ مردود است، ولی محفوظ مقبول می‌باشد.

جهالت به حالت راوی:

جهالت به حالت راوی یعنی عدم معرفت عین راوی و حالت وی، و این پدیده از سه چیز ناشی می‌شود:

الف: کثرت صفات راوی، چون: اسم، کنیه، لقب، حرفه، نسب و شهرت دیگری.

ب: عدم تصریح به اسم وی، چون: «أخبرني فلان أو شيخ أو رجل».

ج: قلت روایت از وی، و قلت روایت خودش.

مجهول برای خود انواعی دارد، که هر کدام از آنها حکمی و تعریفی دارند، که از حوصله این مجموعه بیرون است.

بدعت:

بدعت، در لغت به معنای پیدا نمودن و انشاء می‌آید، ولی در اصطلاح: پیدا نمودن چیز جدیدی را در دین پس از اکمال آن، و آنچه را پس از پیامبر ﷺ از اهواء و اعمال آفریده شده باشد، افاده می‌کند. البته باید توجه داشت که شرط "در دین" در بخش دوم تعریف نیز معتبر است.

بدعت به دو قسم است:

۱- بدعتی که صاحبش را به کفر می‌کشاند.

۲- بدعتی که صاحبش را به فسق می‌کشاند.

حکم روایت مبتدع:

الف: اگر بدعت مبتدع مودی به کفر باشد، روایت او مردود است.

ب: اگر بدعت وی مودی به فسق باشد، روایت موصوف نزد جمهور علماء به دو شرط قابل قبول است:

۱- مبتدع دعوت کننده به سوی بدعت خود نباشد.

۲- و چیزی را هم روایت نکند که رایج کننده بدعت وی باشد.

به این صورت حدیث قسم دوم مبتدع، بنابراین دو شرط، مقبول و در غیر آن مردود است.

سوء حفظ:

سوء حفظ آن است که: رسیدن به صواب، راوی مصاب به سوء حفظ، بر جانب خطای وی، غالب و راجح نباشد.

اقسام سوء حفظ:

سوء حفظ به دو قسم است:

الف: سوء حفظی که از اول زندگی همراه مصاب به آن موجود بوده، و در همه حالات دامنگیرش باشد.

ب: سوء حفظی که بنا بر بزرگی سن یا از دست دادن چشم و یا سوختن کتب پیش آمده باشد، که در این صورت «مختلط» نامیده می‌شود.

حکم روایت وی (مختلط):

۱- در صورت اول روایت وی مردود است.

۲- در صورت دوم آنچه قبل از این حالت روایت نموده مقبول است، و آنچه پس از «اختلاط» روایت نموده مردود می‌باشد. اما آنچه معلوم نباشد، که او آن را در کدام وقت، قبل از «اختلاط» و یا بعد از آن، روایت نموده، درباره آن توقف تا معلوم شدنش لازم است.

بخش چهارم: خبر مشترک در میان مقبول و مردود مبحث اول: تقسیم خبر با توجه به اسناد آن به سوی مراجع معلوم خبر با اعتبار مرجع و مأخذش به چهار بخش تقسیم می‌شود:

۱ - حدیث قدسی، ۲ - حدیث مرفوع، ۳ - حدیث موقوف، ۴ - حدیث مقطوع

۱ - حدیث قدسی:

قدس در لغت پاک و مقدس را می‌گویند، ولی در اینجا هدف از آن، نسبت حدیث به سوی ذات قدسی است، که خداوند تبارک و تعالی می‌باشد.

در اصطلاح: حدیث قدسی حدیثی است که از رسول خدا ﷺ برای ما به صورتی نقل شده باشد، که او آن را به خداوند نسبت داده باشد. چون عن أبي ذر رضی الله عنه عن النبي صلی الله علیه و آله و سلم فیما روی عن الله تبارک و تعالی أنه قال: یا عبادى انى حرمت الظلم على نفسى... (مسلم به شرح نووی ج ۱۶ ص ۱۳۱ و ما بعد آن).

فرق میان قرآن و حدیث قدسی:

البته در این خصوص علمای حدیث فرق‌های زیادی را متذکر شده‌اند، که مشهورترین آن‌ها عبارتند از:

الف: قرآن لفظ و معنایش از خداوند عَلَّاهُ است، ولی حدیث قدسی معنایش از خداوند عَلَّاهُ (و لفظش از جانب رسول خدا صَلَّاهُ است).

ب: تلاوت قرآن عبادت است، و از حدیث قدسی نیست.

ج: در ثبوت قرآن تواتر شرط است، ولی در حدیث قدسی تواتر شرط نیست.

عدد احادیث قدسی آن قدر زیاد نیست، و از دو صد حدیث تجاوز کند. برای روایت این حدیث راوی از دو صیغه استفاده می‌کند:

۱- قال رسول الله صَلَّاهُ فیما یرویه عن ربه عَلَّاهُ.

۲- قال الله تعالی فیما رواه عنه رسول الله صَلَّاهُ.

۲ - حدیث مرفوع:

مرفوع در لغت برداشته شده و بالا برده شده را گویند، و در اینجا به خاطر منسوب بودنش به طرف صاحب مقام بلند که رسول خدا صَلَّاهُ است، این نوع حدیث به نام مرفوع مسمی شده است.

در اصطلاح: آنچه از قول، فعل، تقریر^۱ و صفت به طرف رسول خدا صَلَّاهُ نسبت داده شود، به نام حدیث مرفوع یاد می‌شود.

مرفوع برای خود انواعی دارد، که اینک انواع آن را با صورت آن‌ها ملاحظه می‌کنید:

۱- مرفوع قولی، چون این گفته صحابی یا غیر وی: «قال رسول الله صَلَّاهُ کذا»
«رسول خدا صَلَّاهُ چنین گفت».

۲- مرفوع فعلی، چون این گفته صحابی یا غیر وی: «فعل رسول الله صَلَّاهُ کذا»،
«رسول خدا صَلَّاهُ چنین نمود».

۳- مرفوع تقریری، چون این گفته صحابی یا غیر وی: «فعل بحضرة النبی صَلَّاهُ کذا»،
«در حضور نبی صَلَّاهُ چنین کرده شد».

۴- مرفوع وصفی، چون این گفته صحابی یا غیر وی: «کان رسول الله صَلَّاهُ أحسن الناس خلقا»، «رسول خدا صَلَّاهُ از همه مردم اخلاق نیکوتر داشت».

۱- درباره تقریر شرحی در (۶/۳۷۶) گذشت. م.

۳ - حدیث موقوف:

موقوف اسم مفعول است، از «الوقف»، گویی که راوی در حدیث، وقتی که به صحابی می‌رسد توقف می‌کند، و بقیه سلسله اسناد را متذکر نمی‌شود.

و در اصطلاح: عبارت از قول، فعل و تقریری است که به صحابی منسوب باشد.

توجه: فقهای خراسان مرفوع را خیر، و موقوف را اثر می‌نامند.

و موقوف چنانکه گذشت، صحیح یا حسن و یا ضعیف می‌باشد، اصل در موقوف حجت نگرفتن آن است، ولی اگر ثابت شود، بعضی احادیث ضعیف را قوی می‌سازد، این در صورتی است که حکم مرفوع را نداشته باشد، ولی اگر حکم مرفوع را داشت، چون مرفوع حجت است.

۴ - مقطوع:

در لغت به معنای قطع، و ضد وصل است.

و در اصطلاح: آنچه از قول و فعل به تابعی و یا پایین‌تر از او نسبت داده شود.

مقطوع، اگر چه صحت آن ثابت شود، در احکام شرعی قابل حجت نیست، چون سخن یا کردار یکی از مسلمانان است، ولی اگر قرینه دال بر رفع آن وجود داشته باشد، در آن وقت حکم مرفوع مرسل را دارد.

مبحث دوم: انواع دیگری که در میان مقبول و مردود مشترک است

- ۱- **مسند:** آن است که سند آن به شکل متصل، مرفوع به پیامبر خدا ﷺ باشد.
- ۲- **متصل:** آن است که سند آن چه مرفوع و چه موقوف، متصل باشد.
- ۳- **اعتبار:** عبارت است از تتبع و پیگیری طرق حدیثی که آن را یک روای روایت نموده باشد، تا دانسته شود که آیا کس دیگری غیر از وی در این روایت با او شرکت نموده است یا خیر؟
- ۴- **متابع:** حدیثی است که راویان آن، با راویان حدیث فرد، در لفظ و معنی، و یا فقط در معنی از یک صحابی شرکت داشته باشند. ولی بعضی‌ها می‌گویند، مشارکت راویان حدیث به شکل انفرادی شرط است، آن هم در لفظ، و این که از یک صحابی و یا چندین صحابی باشد شرط نیست.
- ۵- **شاهد:** حدیثی است که راویان، با راویان حدیث فرد در لفظ و معنی، و یا معنی با هم شریک می‌باشند، البته با اختلاف صحابی. بعضی‌ها می‌گویند فقط

مشارکت راویان حدیث در معنی بشرط است. و منابع و شاهد، گاهی بر یکدیگر نیز اطلاق می‌شوند، و هر دوی آنها حدیث فرداند، که احادیث مشابه به آنها در لفظ یا در معنی و یا در هر دو از طرق دیگر، آنها را تقویت می‌کند.

مراتب جرح و تعدیل

ابن ابی حاتم در مقدمه کتاب خود الجرح و التعدیل هر یک از جرح و تعدیل را به چهار مرتبه تقسیم نموده، و حکم هر یکی از آنها را بیان کرده است. بعد از وی علماء دو مرتبه دیگر را بر آن افزوده‌اند، که هر یک از مراتب جرح و تعدیل به این صورت به شش مرتبه رسیده است، و در ذیل این مراتب را با الفاظ آنها به خاطر ارتباط ویژه‌شان به کتاب تقدیم می‌کنیم:

الف: مراتب تعدیل و الفاظ آن:

۱- آنچه در ثقه بودن به مبالغه دلالت نماید، که الفاظ آن چنین است: «فلان إلیه

المتهمی فی الثبت»، یا «فلان أثبت الناس».

۲- پس از آن، آنچه قرار دارد که به یک و یا دو صفت از صفتهای توثیق تأکید

داشته باشد، مانند: «ثقه ثقه» یا «ثقه ثبت».

۳- بعد از آن، آنچه قرار دارد که از آن به صفت دال بر توثیق، و بدون تأکید تعبیر

شده باشد، چون: «ثقه» یا «حجة».

۴- بعد از آن، آنچه قرار دارد که به تعدیل، بدون آگاهانیدن به ضبط دلالت نماید،

مانند: «صدوق»، یا «محلہ الصدق»، یا «لا بأس به» البته نزد غیر ابن معین.

اگر (لا بأس به) را ابن معین درباره راوی گوید، راوی نزد وی ثقه است.

۵- بعد از آن آنچه قرار دارد که در آن نه دلالت به توثیق وجود داشته باشد، و نه

به جرح، مانند: «فلان شیخ»، یا «روی عنه الناس».

۶- بعد از آن آنچه قرار دارد که تقریباً به جرح دلالت کند،

چون «فلان صالح الحدیث»، یا «یکتب حدیثه».

حکم این مراتب:

۱- مراتب سه گانه اول با اهلشان قابل حجت آوردن‌اند، البته در ضمن اینکه

بعضی از آنها بر دیگری قوی‌تراند.

۲- اما مراتب چهارم و پنجم، اهل آن‌ها، قابلیت حجت را ندارند، ولی حدیث‌شان نوشته می‌شود، و مورد آزمایش قرار می‌گیرد، اگرچه اهل مرتبه چهارم از مرتبه پنجم بلندتراند.

۳- اهل مرتبه ششم، قابل حجت نیستند، و حدیث آن‌ها فقط برای اعتبار^۱ نوشته می‌شود، و نه برای امتحان.

مراتب جرح و الفاظ آن:

۱- آنچه به تلیین دلالت نماید، و این کمترین درجه جرح است، مثل: «فلان لین الحدیث»، یا «فیه مقال».

۲- بعد از آن، آنچه در آن به عدم حجت آوردن و یا شبه آن دلالت شده باشد، چون: «فلان لا یحتج به»، یا «ضعیف»، یا «له مناکیر».

۳- آنچه به عدم کتابت حدیث وی و نحو آن دلالت نماید، چون: «لا یکتب حدیثه»، «لا تحل الروایه عنه»، یا «ضعیف جدا»، یا «واه بمره».

۴- بعد آنچه در آن اتهام به کذب و یا مانند آن موجود باشد، مثل: «فلان متهم بالکذب»، یا «متهم بالوضع»، یا «یسرق الحدیث»، یا «ساقط»، یا «متروک»، یا «لیس بثقه».

۵- بعد از آن چه به وصف وی به کذب و مانند آن دلالت نماید، چون: «کذاب»، یا «دجال»، یا «وضاع»، یا «یکذب»، یا «یضع».

۶- پس از آن، آنچه که به مبالغه در کذب و دروغ‌گویی دلالت کند، و این زشت‌ترین مراتب آن است، مثل: «فلان أكذب الناس»، یا «إلیه المتهی فی الكذب»، یا «هو رکن الكذب».

حکم این مراتب:

۱- اهل دو مرتبه اول، طبعاً حدیث‌شان حجت گرفته نمی‌شود، ولی حدیث‌شان تنها به خاطر اعتبار نوشته می‌شود، البته در ضمن اینکه مرتبه دوم از اول پایین‌تر است.

۱- معنای اعتبار قبلاً گذشت.

۲- ولی اهل مراتب چهارگانه اخیر، حدیثشان قابل حجت نیست، نه نوشته می شود و نه هم از آن در اعتبار استفاده می گردد.

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله.